



Türk Tarih Kurumu Basımevi - Ankara 2011

ISBN 978-975-16-2360-7



9 789751 623607

RAVZAT AL-KUTTĀB va ḤADĪQAT AL-ALBĀB

ABŪ BAKR İBN AL-ZAKĪ



Yayınlayan
ALİ SEVİM



TÜRK TARİH KURUMU

۲	۸۱۰
۹	۷۸

RAVZAT AL-KUTTAB va HADİKAT AL-ALBĀB

ABŪ BAKR IBN AL-ZAKĪ
ALĪ SEVİM

150000

روضة الكتاب وحديقة الأبواب

چاپ اول: ۱۹۷۲ م

از انتشارات انجمن تاریخ ترک دوره: ١٩ - شماره: ٢١

روضۃ الکتاب و حدیقة الألباب

تألیف



أبو بکر بن الزکی المتطبّب القنوی
الملقّب بالصّدّر

بامقدّمه و تصحیحات و حواشی

علی سویم

چاپ دوم

چاپخانه انجمن تاریخ ترک . آنقره — ٢٠١١ م

سلسله انتشارات انجمن تاريخ ترك
دوره: ۱۹ - شماره: ۲

أبو بكر بن الزكي المتطبّب القنوي Abū Bakr Ibn al-Zakī
روضة الكتاب وحديقة الأبواب / أبو بكر بن الزكي المتطبّب القنوي: بامقدمه وتصحيحات
وحواشي: على سوم. -- چاپ دوم، آنقره: انجمن تاريخ ترك، ۲۰۱۱ م.
ix، ۷۷، xi، ۲۹۸ ص.: نمودار. -- (انجمن تاريخ ترك: دوره: ۱۹ - شماره: ۲)
ISBN :978 - 975 - 16 - 2360 - 7

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
۱. دولت سلجوقی--تاریخ. ۲. تاریخ ترك -- ۳. سوم، علی.

۹۵۶. ۱۰۱۴

مطالب کتاب

صفحه	
۱	مقدمه مؤلف
۲۱۵-۸	متن کتاب

I.

این خدمت نزد مخدومی ارسال رفت که دیوان انشای حضرت سلطنت شید
الله آرکانها بر رای متین و فکر دوربین وی تفویض افتاده بود ۸

II.

این تحیت بخدمت دوستی ارسال افتاد بچواب نامه‌ای که فرستاده بود و ذکر
انهمام لشکر جبری لعین کرده ۱۳

III.

این رساله بمحروسة قونیه حمیت عن الآفات نزد جماعتی دوستان یگانه اصدار
افتاد ۱۸

IV.

ابن بندگی بمحضرت مولانا ملک الحکما و الأطبا اکمل الدین اُدام الله فضله
تحریر افتاد ۲۳

V.

این خدمت بمحضرت خداوندیم ملک الأدبا و الفضلا استاد الزمان فارس میدان
علم البیان بدر الدین یحیی أطاب الله ثراه اصدار رفته بود در باب
فقیهی که میخواست تا از آن دریای فضیلت اغتراف کند و از فواید
انوار آن آفتاب علوم اقتباس نماید ۲۹

VI.

این نبشته نزد یکی از اهل حسد که از روی نادانی هذیانی چند از وی نقل
کرده بودند تحریر افتاد ۳۳

صفحه

VII.

این نوشته نزد دوستی ارسال افتاد که بسخن وشاة اصفا کرده بود و ضمیر
منیرش بواسطه اباطیل حساد و اعدا تغییر پذیرفت ۳۷

VIII.

این خدمت بمحضرت خداوند و استادم افضل المتأخرین بدر الدین یحیی
رحمة الله علیه در جواب مشرفه ای که نزد کاتب نوشته بود در باب
تأخیر مکاتبات عتابی مشفقانه فرموده اصدار افتاد ۴۰

IX.

این تحیت نزد جماعتی عزیزان از مقام غربت تحریر افتاد ۴۴

X.

این تحیت نزد امیر مرحوم شهید بهاء الدین امیر السواحل رحمه الله تحریر
رفته بود ۴۹

XI.

این تحیت هم بخدمتش اصدار رفته بود در باب عزیزی که عزم
حضرتش داشت ۵۳

XII.

این تهنیت بمحضرت بزرگی اصدار افتاد در باب انهزام لشکر جبری لمین
و پراگنده گشتن جمعیت ترکانان و خوارج بی دین ۵۶

XIII.

این تحیت نزد امیر مرحوم ظهیر الدین بن بغدین کنکری رحمه الله اصدار
افتاد از محروسه قونیه ۶۱

XIV.

این خدمت نزد دوستی تحریر افتاد و او را بمجلس انس استدعا رفت ۶۵

XV.

این خدمت نزد دوستی تحریر افتاد که شرط عیادت این ضعیف بجای
نیاورده بود ۶۸

صفحه

XVI.

این خدمت نزد امیر مرحوم بهاء الدین ارسال رفته بود در باب تهنیت ولادت فرزندش ابراهیم آنبته الله نباتاً حسناً ۷۰

XVII.

این خدمت هم برسم تهنیت عید فطر بحضرتش ارسال رفته بود و درین شعر لزوم ما لا یلزم است ۷۳

XVIII.

این خدمت هم از زبان خدمتش بپزرگی ارسال افتاد که نوشته‌ای فرستاده بود و از حادثه‌ای که از روزگار بوی رسید شکایت کرده ۷۶

XIX.

این خدمت هم بحضرتش ارسال رفته بود در باب تهنیت ولایتی که بوی تعلق گرفت ۷۹

XX.

این خدمت بحضرت خداوندی ولی الایادی سید الامراء والافاضل امیر نصرة الدین آدام الله آیامه ارسال رفت ۸۳

XXI.

این خدمت هم بحضرتش تحریر افتاد در باب وفات برادرش امیر شجاع الدین کناک رحه الله ۸۶

XXII.

این خدمت هم بحضرتش ارسال افتاد در باب وفات برادر دیگرش امیر شمس الدین قیصر رحه الله تعالی ۹۱

XXIII.

این خدمت هم بحضرتش ارسال رفت در باب شکایت از جماعتی که با ایشان سلوک طریق موافقت روی نموده بود و افعال و اقوالشان نا مرضی یافته و صحبتشان خار دیده دیده ۹۵

صفحه

XXIV.

این تحت نزد امیر سیف الدین اصدار افتاد در شفاعت شخصی که از وی
جریمه‌ای حادث شده بود و گناهی صادر گشته ۹۸

XXV.

این کلمه چند از زبان خدمتش نزد بزرگی تحریر افتاد در باب شخصی که
از وی خونی صادر شده بود ۱۰۱

XXVI.

این تحت هم بخدمتش ارسال رفت در تهنیت عید اضحی ۱۰۳

XXVII.

این خدمت بحضرت خداوند ملك الأماجد والأفاضل امیر نصرة الدین رحمه
الله اصدار افتاد از محروسه قونیه ۱۰۵

XXVIII.

این خدمت نزد برادر حقیق و دوست یقینی مولانا شرف الدین خطاط اصدار
افتاد و او را بمجلس انس استدعا رفت ۱۰۹

XXIX.

این خدمت بحضرت خداوند ملك الحکما ورئیس الأطبا مولانا اکمل الملة
والدین رحمه الله اصدار افتاد ۱۱۱

XXX.

این خدمت هم بخضرتش اصدار افتاد از محروسه قیصریه ۱۱۶

XXXI.

این خدمت بحضرت امیر مرحوم بهاء الدین ملك السواحل رحمه الله ارسال
رفت از محروسه قونیه ۱۲۰

XXXII.

این خدمت بحضرت خداوند جامع المآثر والمناقب امیر نصرة الدین رحمه
الله ارسال افتاد بمحروسه قیصریه ۱۲۵

صفحه

XXXIII.

این رساله نزد دوستی بطریق نصیحت اصدار افتاد ۱۳۰

XXXIV.

این رساله در باب مناظره ای میان دل و دماغ تحریر افتاد ۱۳۹

XXXV.

این خدمت بحضرت خداوند جامع المآثر ملک الأماجد والأفاضل امیر نصرة
الدین رحمه الله ارسال افتاد در تهنیت شرب داروی مسهل ۱۴۷

XXXVI.

این تحیت نزد جماعت دوستان بمحروسة قونیة اصدار افتاد ۱۵۰

XXXVII.

این خدمت نزد مخدومی اصدار افتاد که از حضرتش فرقت بی ارادت
اتفاق افتاده بود ۱۵۳

XXXVIII.

این خدمت بحضرت مرحوم امیر بهاء الدین تغمده الله بغفرانه در باب شکر
عیادق که کاتب را فرموده بود اصدار افتاد ۱۵۷

XXXIX.

این خدمت بحضرت خداوند ملک الأفاضل بدیع الدهر قریع العصر امیر
بدر الدین یحیی أطاب الله ثراه اصدار رفته بود ۱۵۹

XL.

این تحیت بخدمت مخدومی ارسال افتاد در جواب مشرفه ای که فرستاده
بود ۱۶۳

XLI.

این خدمت نزد مخدومی اصدار افتاد و او را بمجلس انس استدعا رفت ... ۱۶۸

XLII.

این خدمت در باب وفات بزرگی نزد مخدومی ارسال رفت ۱۷۱

صفحه

XLIII.

این خدمت از زبان شخصی نزد امیر بهاء الدین أطلاب الله شاه اصدار افتاد ۱۷۵

XLIV.

این خدمت باقصیده ای تازی تحریر رفته بود که بحضورت خداوندگار اعظم دوران دستور ایران و توران شمس الدنيا و الدین محمد بن محمد الجوینی أهد الله دولته عریضه رود و بواسطه عارضه آن قضیه در تعویق ماند ۱۷۸

XLV.

این رقمه را شبی از شبهای زمستان نزد دوستی اصدار افتاد و وی را بمجلس انس استدعا رفت ۱۸۱

XLVI.

این رقمه نزد بزرگی در حق عزیزی تحریر افتاد ۱۸۳

XLVII.

این رقمه در عیادت مخدومی تحریر افتاد ۱۸۵

XLVIII.

این رقمه نزد مخدومی در باب شفاعت شخصی اصدار افتاد ۱۸۷

XLIX.

این رقمه نزد دوستی اصدار افتاد و او را بمجلس انس استدعا رفت ۱۸۹

L.

این رقمه نزد مخدومی ارسال افتاد که از وی منصبی گشوده بودند ۱۹۲

LI.

این رقمه نزد مخدومی تحریر افتاد در باب تهنیت ولایتی که بمخدمتش تعلق گرفت ۱۹۶

ص ۱۹۹

LII.

این رقعہ نزد بزرگی تحریر افتاد کہ از مناصب دنیا اعراض کرده بود و بجانب
لمعان برق معرفت راه حق متوجہ گشته ۱۹۹

LIII.

این رقعہ نزد دوستی ارسال افتاد کہ از وی نقل کرده بودند ۲۰۲

LIV.

این رقعہ نزد مخدومی کہ بواسطہ قضیہ ای روزی چند محبوس بود اصدار
رفت ۲۰۴

LV.

این رقعہ نزد مخدومی ارسال افتاد کہ از سفری کہ وی را اتفاق رفتہ
بود باز بسلامت مراجعت فرمود ۲۰۷

LVI.

این رقعہ نزد دوستی ارسال رفت باستدعای شراب ۲۰۹

LVII.

این رقعہ نزد دوستی اصدار افتاد و از منشآت طبع او التماس رفت ۲۱۱

LVIII.

این رقعہ نزد مخدومی اصدار افتاد در باب تهنیت ولادت فرزندش ۲۱۳

ذیل ۲۱۷-۲۷۴

این قصیدہ در مدح خداوندگار و زرای دنیا دستور ایران و توران پشت و پناه
مسلمانان شمس الدنیا و الدین محمد بن محمد الجوینی رحمہ اللہ تحریر افتاد در
باب تهنیت انہزام لشکر جہری و کشتہ شدن وی ؛ و این حروف کہ در
اوایل ابیات بسرخی مکتوبست بطریق توشیخ این کلمات می خیزد : « هذا
دعاء المولى المالك الصاحب المعظم شمس الدنيا والدین محمد بن محمد أبد الله
دولته » ۲۱۷

- این قصیده نیز در مدح حضرتش انشاد رفت و درین قصیده همان صنعت
توشیح است ، از حروف که در اوایل ابیات بسرخی مکتوبست این
بیت خیزد: فإِنَّكَ وَاسْتَبْصَاعُكَ الشَّعْرُ نَحْوَهُ كَسْتَبْضِعَ تَمَرًا إِلَى أَهْلِ
خَيْرًا ۲۲۵
- این قطعه تازی و قطعه دیگر پارسی که در همتبش می آید بحکم اشارت مخدومی
تحریر افتاد تا بر در و دیوار سرائی که عمارت کرده بود بنویسند ... ۲۳۰
- قطعه پارسی ۲۳۱
- این مرثیه بر سبیل عموم در حق امرای روم که ایام دولتشان در شهرور
سنه ست و سبعین و ستایه بانقراض انجامید در قلم آمد ۲۳۳
- این قطعه در جواب نوشته نزد مخدومی ارسال رفت ۲۳۸
- این قطعه نیز در جواب مشرفه مخدومی ارسال رفت ۲۴۰
- این شعر را در صدر رساله نزد جماعتی دوستان نوشته بودم ۲۴۲
- این اشعار را دوستی در خواست کرد تا در مراسلات در مواضع توقع و ترجی
دیدار دوستان و مخدومان بطریق استشهاد استعمال کند ۲۴۴
- دوستی از کاتب در خواست تا شعر ملمع تازی و پارسی بر طریقه سعدی
شیرازی بگوید آنجا که گفت: « بنیایان آمد این دفتر حکایت همچنان
باقی » مبنی بر اشارت وی این شعر بقلم آمد ۲۴۷
- نسخه رقة أرسلتها إلى بعض الأكابر شكرًا و اعتذارًا عن تأخر خدمته ... ۲۵۹
- این خدمت نزد بزرگی اصدار افتاد که از سفری مراجعت فرموده بود ... ۲۶۰
- أبيات أرسلها في أول كتاب إلى خدمة المولى العلامة أفضل المتأخرين قطب الملة
والدين كثر الله أمثاله ۲۶۳
- أيضاً لمؤلفه أرسله إلى بعض الأكابر وقد شرب مسهلًا يعتذر عن تأخر خدمته
بسبب مرض ۲۶۵
- این غزل مجنس است ۲۶۶
- این رساله نزد مولانا قاضی امام الدین رحمه الله ارسال افتاد در باب مردی که
دعوی طب میکرد و از آن شعار خالی بود و در هر کلمه ازین رساله لزوم میم
است ۲۶۸

خ	روضة الكتاب و حديقة الألباب
صفحه	
۲۶۹	بر سبیل شکر بخدمت مخدومی تحریر افتاد
۲۷۰	این ابیات را در اول نامه ای نبشتم
	این نامه نزد خداوندم امیر نصرة الدین رحمه الله ارسال افتاد در باب وفات
۲۷۱	فرزندم معصوم مغفور عبد الرحیم أطاب الله ثراه
۲۷۴	این ابیات که ذکر می‌رود در مرثیه آن مرحوم گفته شد
۲۷۵-۲۹۶	فهرست ها
۲۷۵	آیات قرآن
۲۷۶	احادیث
۲۷۶	امثال و کلام کبار
۲۷۸	اشعار تازی
۲۸۶	اشعار فارسی
۲۹۳	اسامی رجال و اماکن و اصطلاحات مختلفه
۲۹۶	فوائد حواشی
۲۹۷	غلط نامه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- حمد و سپاس خدایی را که اعداد فیض فضل او در بارهٔ عالمیان
 3 از تنگنای احصا و مضیق شمار بیرونست و طباق آسمان و زمین ببدایع
 حکمت و صنایع قدرت حضرتش مشحون. خداوندی که در ادراک
 صفات ذات بیچون او عقل دوربین و فکر نغل اندیش در ورطهٔ
 6 قصور حیرانست و در سلوک فضای معرفت عالم حضرت ربوبیتش
 وهم تیزگام و خیال جهان نورد از غایت کلال افتان و خیزان.

باکتنه بزرگی او پریشانست

- 9 همه ادلهٔ عقلی و نقل برهانی
 ز پیش روی صفاتش چو پرده برگیرد
 همه فسانه نماید علوم یونانی¹
 12 هزار سال بکنه جلالتش نرسد
 به صد هزار باندیشه نفس انسانی
 نه از عدم بوجود آورید ذاتش کس
 15 نه در وجود توان یافتن را ثانی
 ز نور پرتو او لمعه‌ای تجلی کرد
 پدید گشت از آن آفتاب نورانی
 18 بعون تربیتش لؤلؤ ثمین گردد
 درون جوف صدف قطرهای نیسانی

1 بسم الله الرحمن الرحيم M: + و به وسیله و فضیلة P: الرحيم رب اعن A: — F ||

2 اعداد MF: + اعداد PA || 13 به M: نه PFA ||

¹ Buraya kadarki metin (M) nüshasına sonradan yazılıp eklenmiştir.

- زخوان نعمت بی منتها و بی عددش
 میان اهل جهان دایرست مهبانی
 بساط رحمت او چون کشیده شد بجهان 3
 ز یکک نواله او گشت روح حیوانی
 بنور مشعله آفتاب عالمتاب
 گشاید از رخ گیتی حجاب ظلمانی 6
 بحکم نافذ و سلطان تام و ملوک عظیم
 ورا رسد بجهان دعوی جهانبنانی
 عطوفی که بیکک نظر رحمت چندین هزار هزار صورت دلربا از
 کتم عدم بصحرای وجود آورد هر یکی را بر وحدانیت خود شاهی
 عدل و ناطقی فصل گردانید :
 وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهٗ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَيَّ أَنَّهُ وَاحِدٌ 12
 جبّاری که در مایده پادشاهی خویش کاسه سر نمرود را نصیب
 پشه ناتمام کرد و بچوب پاره‌ای در عرض گاه سحره فرعون خاک
 خسار در دیده امید ایشان پاشید، مجیری که اگر مورخیف بحبل متین 15
 عنایت او تمسک کند دیده مار را از سوی قفا باز کشد و روباه
 ضعیف اگر در چراگاه حمایت او راه یابد پنجه شیر زر در هم شکنند،
 عظیمی که گلشن فردوس از حدیقه رضای او گلزار است و دوزخ 18
 دمان از آتش سخط او شراری، علیمی که در آینه معرفت او اسرار

9-19 عطوفی که اسرار MAF : P— 12 وفی واحد M :

AF— 13 سر MA : F— 18 رضای M : AF—

- نهانی چون چهره روز روشن لایحست ونسیم رحمت اودر مشام
 جان عالمیان چون رایحه عنبر اشهب فایح ، قادری که اگر در تصوّر
 3 گنجد که یک لحه عنایت اواز عالم عازب گردد اساس جهان
 سر بویرانی نهد و ترکیب عناصر وافلاک اجزای مقسم و هبای مفرق
 شود ، معبودی که جهت احراز نقطه کمال معرفت او خط نه دایره
 6 در هست و زبان حال عقل کل که افضل موجودات و اول
 مخلوقاتست در نشر آلا و بسط نهای حضرت او اخرس و ابکم ، لطیفی
 که چون مایده ائتلاف گستراند گرک و میش را در یک آبشخور
 9 مهر مادری و فرزندی بخشد و ارکان مختلف و عناصر متضاد را در یک
 بدن داغ ازدواج و انضمام برپیسانی نهد ، حکیمی که چون معجون
 عجایب ترکیب کند نوش را در صورت نیش جلوه دهد و درمان را
 12 در سلک درد منخرط گرداند ، جوادی که سؤال سایلان آسمان و زمین
 بر تکرر ایام و تعاقب شهور و اعوام خزانه نعمت اورا سپری نکند ،
 غفاری که جرایم بندگان و اگرچه بعدد ریگ بیابان باشد
 15 آمرزش اورا مانع نیاید ، واهی که نوع انسان را بحکم « وَلَقَدْ
 كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ »¹ خلعت اجتبا پوشانید و کاس اصطفا نوشانید
 و بر موجب « وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ »¹ ایشان را طریقت
 18 معرفت سلوک دشت و دریا دریابانید و جهت استخراج منافع
 بر خبایای آن مطلع گردانید و بر مقتضای « وَرَزَقْنَاهُمْ مِنْ
 الطَّيِّبَاتِ »² تاره بمسا هو کُل لذیذ و مشارب هنی که غذای

|| 3-15 نهانی نیاید MAF : P || 5 او MA : F || 6 موجودات

MA : + است F || 11 نوش را M : نوش AF ||

¹ Kur'an, İsrâ sûresi, âyet nr. 70.

² Kur'an, İsrâ sûresi, âyet nr. 70. Ayrıca Yûnus sûresi, nr. 93.

بدنست و مرةً باكتساب معارف واقتباس علوم كه غذای نفس
 است جهت ایشان خوانی مهتاً و مهتاً كرد و مبنی بر اشارت
 3 « وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَاهُ تَفَضُّلاً »¹ ایشان را
 بر بیشتر مخلوقات شرف امتیاز بخشید چه بیشتر مخلوقات حق بر یک
 جبلت مجبولند و بر یک آفرینش مفطور، بخلاف انسان كه ذات او را
 6 از دو عالم علوی و سفلی آفریده اند و بصد هزار وسایط ارضی و سماوی
 بوجود آورده و خمیر مایه او را از لباب آفرینش ساخته و خلقت
 او را فهرست کائنات و انموزج مخلوقات گردانیده و بزبور نطق
 9 و انتصاب قامت و حسن صورت و استخراج صنایع و استنباط علوم
 مخصوص کرده و صد هزاران درود و تحیات بر روان خواهی
 باد كه مردم را بنور معرفت از ظلمت شب جهالت بنور صبح
 12 یقین آورد و بكشتی هدایت ایشان را از تموج دریای هلاكت بساحل
 نجات رسانید و بمعجزات باهر و دلالات قاهر ارباب عقول و اصحاب
 تجارب را عاجز گردانید و بفصل الخطاب و بلاغت بی نظیر خطبای
 15 قریش و فصیحای هاشم را داغ خجالت بر جبین بیان نهاد و بر آل
 و اشیاع خلفای او كه جمله بزرگان عالم دین و سروران ملك یقین
 بودند مترادف و متوالی باد:

18 عَلَيْهِمُ سَلَامٌ اللَّهُ مَا حَنَّ أَوْ رَأَى
 وَمَا سَحَّ وَ سَمِيَّ وَمَا سَبَّحَ الرَّعْدُ

1 و اقتباس علوم MAF: P — 2 خوانی MAF: خانی P || 4 شرف MAF:
 شرفات P || 5-6 ذت او را از دو عالم علوی و سفلی MAF: ذات عالم علوی و سفلی P ||
 12 تموج MP: + جه AF || 15 داغ MFP: داغی A || 16 خلفاء MAP: F —
 17 باد MAP: F — 18-19 عليهم... الرعد MAF: P —

¹ Kur'an, Īsrā sûresi, âyet nr. 70.

- چنین گوید مقرر این کلمات و محرر این رسالات الراجی عفو
 ربّه القدير أبوبکر بن الزکی المتطبّب القنوی الملقّب بالصدر
 بَلَّغَهُ اللهُ مُسْنَاهُ وَأَعْطَاهُ مَصْلَحَتَهُ فِي دِينِهِ وَدُنْيَاهُ 3
 که بحکم آنکه در زمان صبا و عنفوان شباب و ریعان عمر برخی
 از ایام زندگانی خویش بتحصول کتب عربیت صرف کرده بودم
 و گرد ترسّلات تازی و پارسی و اشعار و لطایف و نکت و نوادر 6
 و ملح فضلاى ماضی اُطّابَ اللهُ ثَرَاهُمْ بر آمده و بنجدمت استادان
 آن فن زانورده و بحسن ارشاد و لطف هدايت ایشان عَجَرَ و بُجَرَ
 آن صنعت واقف گشته و در آن باب استعدادی هرچه تمامتر حاصل 9
 کرده و گردن و گروش عروس عاطل ضمیر خویش را بفرايد
 فواید ایشان مزین گردانیده خصوصاً بحضرت خداوندم و استادم
 امیر عالم فاضل علامه عالم استاد فضلاى شرق و غرب ذوالبیانین 12
 صاحب اللسانین که در باب کتابت بی نظیر و در شیوه بلاغت مشار
 الیه هر مشیر بود أعنی بدرالدین یحیی أفَسَاَصَ اللهُ عَلَیْهِ
 سِجَالَ رَحْمَتِهِ وَكَسَاهُ لِبَاسَ مَغْفِرَتِهِ در بعضی اوقات 15
 بحسب سوانح امور بحضرت مخدومان و دوستان بر شیوه کُتّاب
 مراسلات که بیشتر آن موقوفست بر اخوانیّات ارسال میکردم
 و مسودات آن بعضی بحکم اتفاق می ماند و بعضی را دست روزگار 18
 بضیاع مقرون می گردانید

وَسَهْمُ الرَّزَايَا بِالنَّفَائِسِ مُوَلَّعٌ¹

2-3 أبو بکر دنیا : MAF : P — 7-11 و بنجنت گردانیده

MAF : P — 11 خداوندم و M : پدرم 12-13 ذوالبیانین صاحب اللسانین

M : ذواللسانین صاحب الیّانین FAP : 14 بود MAF : P — | أعنی بدرالدین یحیی

MAF : P — 15-20 در بعضی مولع MAF : P —

¹ Bu mısra, Abbāsī şairi Ebû Ya'kub b. İshak'ın bir mısraına benze-
 mektedir. Bk. Yûnusî, Ravza, s. 206.

- و جماعت دوستان و عزیزان ازین ضعیف التماس می کردند که آن مسودات را
 در سلک بیاض کشم و از آن سخنان مجموعی پردازم و من چون نکته
 3 «مَنْ صَنَّفَ فَقَدْ اسْتُهُدِفَ» می دانستم از بیم طاعنان بی انصاف
 و قادحان بی مروت از آن موقف احجام می نمودم و چون سؤال
 ایشان در آن باب مکرر گشت و التماس بحد الحاف رسید اسعاف
 6 ایشان واجب گشت «بِحکم المأمور مَعْدُور» در لباس حیرت و قناع
 خجالت از مسوداتی که دست داد تألیفی کردم و آنرا رَوْضَةُ الْکُتَّابِ
 وَ حَدِیقَةُ الْأَلْبَابِ نام نهادم و بیشتر اشعاری که در طی این مکاتبات
 9 مدرجست از قریحه خویش در سلک عبارت کشیدم بلکه جایهای
 نادر اشعار بیگانه در مواضع استشهاد این مراسلات آوردم و در
 مَنْ یزید نقادان سخن و صرفان معنی بضاعت مزجاة و سیم ناسره
 12 خود را عرضه داشتم:

همی ترسم از ریش خند ریاحین

که خار مغیلان بیستان فرستم¹

- 15 امید ست که چون بمطالعه بزرگان رسد بخاصیت نظر ایشان
 که بحقیقت گوگرد احمر و اکسیر اکبرست در چشم بینندگان سنگش

1-5 و جماعت رسید MAF: P || 1 عزیزان MA: + دلستان F ||
 6-7 در لباس خجالت MAF: P || 7 تألیفی MAF: P || 7-8
 روضة الالباب MAF: P | و بیشتر در طی MFA: P ||
 8-10 این آوردم MAF: P || 12 داشتم MAF: P ||
 15 اومید ست MAF: P | بزرگان MAF: P || 15-16 بخاصیت ...
 .. سنگش MAF: P ||

¹ Bu beyt Evhadüddin-i Enveri'ye aittir. Bk. Ravzatü'l-Küttâb (Yunusî yayını), s. 209-210.

گهر و در مذاق خوانندگان زهرش شکر نماید و دائم که چون
فضلاى منصف در مبادى و مقاطع این کتاب نظر شافى کنند و این
تألیف را بشرف قبول مخصوص گردانند از طعن جهال حقوق و حساد 3
کنود و رواج بازار آن را کسادى دست ندهد.

إِذَا رَضِيتُ عَنِّي كِرَامُ عَشِيرَتِي
فَلَا زَالَ غَضَبَانَا عَلَيَّ لِنِثَامُهَا¹ 6

1-3 گهر گردانند MAF : P— 3-4 حقوق کنود

MAF : P— 4 رواج MAF : P—

¹ Bu beyt Abbasi devri şairlerinden Ebû'l-aynâ Muhammed b. el-Kasım'a aittir. Bk. Yûnusî, Ravza, s. 211 vd.

I.

این خدمت نزد مخدومی ارسال رفت که دیوان
انشای حضرت سلطنت شید الله آرکانها بر رأی 3
متین و فکر دور بین وی تفویض افتاده بود

همتی که مستدعی حصول معرفت عالم عزّت و مستوجب احراز
هدایت سبیل آخرت باشد و توفیقی که جالب مراضی و میامن رحمانی 6
وقاید عواطف و مراحم سبجانی بود و بصیرتی که نتایج عواقب
امور و اواخر احوال و اعجاز افکار را از سر ایقانی تمام و امعانی بالغ
در مبادی وقوع ملاحظت کند و بسطی که در ظلّ ظلیل آن عالمی 9
از حرارت سموم افتقار و لوعت هاجره احتیاج مرفّه ماند و رفعتی
که هر که باذیال حشمت آن تمسّک کند از پستی خمول ببلندی
نباهت رسد و قدرتی که کله دشمنان و دماغ حسّاد را که چون شیشه 12
معزّم پر شیاطین غرور و مرّده طغیان گشته است بمقرعه استیلا
درهم شکنند و فراغتی که در فضای جمعیت آن باد پریشانی نوزد و در
اطراف و اکناف انتظام آن دست انتشار برید حوادث و راید نوایب 15
مجال نیابد و یقینی که اباطیل این سرای غرور و مزخرفات این
کاشانه فریب عنان عزیمت او را از توجه بصوب اعداد اسباب
نجات آخرت باز نگرداند و ذکری حسن که صورت جمیل آن بر در 18

2-4 این خدمت بود MAF : P— 6-7 توفیق بود MAF :

P— 7-18 و بصیرتی باز نکرداند MAF : P—

- و دیوار روزگار باقی ماند ذات بزرگوار خداوند را که مستجمع
اقسام فضایل و مستوعب انواع دانش است شامل باد، شمع معالی
روشن و عصمت باری در مقابله سهام حوادث جوشن : 3

- مُؤَالِيْتُكَ فِي بَرْدِ السَّعَادَةِ رَافِلُ
وَشَانِيكَ فِي قَيْمِدِ الشَّقَاوَةِ حَاجِلُ
فُؤَادُكَ جَدْلَانُ وَ وَجْهُكَ ضَاحِكُ
وَأَمْرُكَ نَفَّاذُ وَ عُمْرُكَ كَامِلُ 6

- صد هزاران سلام و خدمت بطیب احتسای شراب ارغوانی
و خوشی استماع نغمات ارغوانی و لذت ترویج هبوب نسیم اسحار و ذوق
تضووع نفحات ازهار اشجار و سرور استرداد ایام شباب و حسن
موقع اتفاق مجالست با احباب بدان حضرت که در رفعت محسود
آسمان و در نزعت فنا و خصب جناب خاشاک چشم روضه رضوانست 12
اصدار می افتد، سلامی چون ثغور صبح کامرانی خندان و تحیتی
چون ایام محتشان بطیب عشرت و خصب نعمت گذران، نه در
حاشیه بساط اخلاص آن گرد تغییری و نه در منهل و داد و وفاق آن 15
خاشاک تکدّری :

- سَلَامٌ كَمَا يَنَاسِي عَلَى قَلْبِ خَائِفٍ
وَ جِلْدُوهَ مَعْشُوقٍ عَلَى عَيْنِ عَاشِقٍ 18

8-9 بطیب ارغوانی MAF : P— 10-11 و سرور با
احباب MAF : P— 11-12 در رفعت محسود آسمان MA : و در رفعت و علاء ابواب
محسود سماك آسمان F 14 و خصب MPA : F— 14-15 نه در و داد
MAF : P— 15-16 وفاق تکدّری MAF : P—

سَلَامٌ كَبَعْدٍ مِّنْ صَدِيقٍ مُّتَافِقٍ

سَلَامٌ كَتَقَرُّبٍ مِّنْ حَبِيبٍ مُّوَافِقٍ

سَلَامٌ كَمَا هَبَّتْ صَبَاً غَيْرَ قُرَّةٍ

3

مُعْطَرَّةٌ كَالْمِسْكِ فِي أَنْفٍ نَّاشِقٍ

سَلَامٌ كَوِجْدَانِ الْحَبِيبِ حَبِيبِهِ

وَقَدْ صَدَّ عَنْهُ صُوفُ الْعَوَائِقِ

6

سَلَامٌ كَأَمْوَاهِ عَذَابِ نَمِيرَةٍ

جَرَتْ مِّنْ شَمَارِيخِ النُّجَبَالِ الشَّوَاهِقِ

9 اگر در باب آرزومندی بچهره منیر همایون خداوند که تباشیر

صبح سعادت از جبین آن لایح است و ذکر طلاق و بشاشت

آن در آفتار گیتی چون رایحه عنبر ترو مشک اذفر فایح اقدام کنم

12 و هرچه فضیلتی و ادبای عالم در شرح اشتیاق و بسط نیاز

دوستان و مخدومان که بصد شیوه گفته اند و هزار عبارت پرداخته

و در آنجا الفاظ زیبا و معانی دلربا تعبیه کرده در سلک بیان کشم

15 هنوز از استیفای حق آن قاصر و عاجز باشم و بواسطه آن مطلب

ممتنع از اغراض واجب باز مانم پس لازم شد تتبع عقل کردن

و در مباشرت امری که حصول آنرا استحالی باشد تصدی و توجه

18 نا نمودن :

8-1 سلام کبعد الشواقی MAF : P— || 9 منیر M : FAP— ||

13-12 و هر چه پرداخته MAF : P— || 13 که M : FA— || 15-18 و بواسطه

. نا نمودن MAF : P— ||

چگونه شرح دهم حال اشتیاق ترا

چو شرح شدت آن حالتی زبانی نیست

3 دروغ بود که گفتند در جدایی تو

که اشک چشم مرا رنگ ارغوانی نیست

ربّ الأرباب از ممکن غیب سببی مهیّا کناد که مستدعی

6 حسن اجتماع و باعث طیب ملاقات گردد :

وَهَذَا دُعَاءٌ لِلْوَصَالِ مُبَشِّرٌ

وَلِلْجَمْعِ بَيْنَ الْمُخْلِصِينَ مُبَشِّرٌ

9 حقّا که چون استماع افتاد که منصب انشای حضرت سلطنت

لَا زَالَتْ بِالسَّعَادَةِ مَحْفُوفَةٌ وَعُيُونُ النِّوَابِ عَنْهَا

مَصْرُوفَةٌ که شریفترین اشغال و عالیترین اعمالست بر ضمیر روشن

12 و خاطر فیاض و طبع زخار و قریحه و قناد خداوند که فهرست لطایف

فضلاى ماضی و فذلک محاسن بلغای سالفست تفویض افتاد استظهار

و اعتضاد تضاعف پذیرفت و معنی فَأَعْطَيْتِ الْقَوْسُ بَارِيهَا

15 وَأَنْزِلْتَ الدَّارُ بَانِيهَا بر خاطر گذشت گوئی که حله مطرّز آن

مهم خطیر را در کارگاه ازل برای لباس خدمتش بافته اند و ترکیب

ادویه آن معجون شریف را در داروخانه تقدیر بر وفق مزاج

18 حضرتش ساخته حقّا که نیک موافق و عظیم مطابق افتاد بعد ازین

6 باعث MPA: — F || 12 و طبع زخار MAF: — P || 13 فضلاء MP:

فصحاء A: — F | فذلک MPA: + مجمع F || 14 فأعطيت MAF: فاعط P ||

15 و انزل MAF: — و انزل P ||

کردن و گوش عروس مملکت بجواهر اقلام خداوندی حالی خواهد بود
واطراف و اکناف سلطنت بزواهر کلام مخدومی متللی خواهد نمود :

3
الْعِلْمُ أَصْبَحَ مُفْتَرًّا مَبَاسِمُهُ
وَالْفَضْلُ أَصْبَحَ مَصْقُولًا تَرَاقِيهِ

6
از لطف معهود و انعام مألوف خدمت انتظارست که تا موسم اجتماع
و زمان ملاقات بمشرفات عالی مشرف فرمایند تا دیده را منوری وسینه را
سروری حاصل گردد . وَالسَّلَامُ مِنْنِي يُوَصِّلُهُ كُلَّ سَاعَةٍ .

II.

این تحیت بخدمت دوستی ارسال افتاده بجواب
 نامه ای که فرستاده بود و ذکر انهمزام لشکر جمری
 لعین کرده

- جَاءَ الْبَرِيدُ وَ فِي يَدَيْهِ صَحِيفَةٌ
 6 فِي عِزِّهَا كَصَحَائِفِ الْقُرْآنِ
 فَلَشَّمَتْهُمَا وَ فَتَحَتْهُمَا وَ قَرَأَتْهُمَا
 وَ جَعَلَتْهُمَا حِرْزاً مِنْ الْهَدَثَانِ
 9 قَرَأْتُ مِنْهَا رَوْضَةً مُحَمَّدَةً
 أَطْرَافُهَا بِشِقَائِقِ النُّعْمَانِ
 وَ نَشَرْتُ مِنْهَا حُلَّةً مَنَسُوجَةً
 12 بَطْرَائِفِ التَّصْوِيرِ وَ الْأَلْوَانِ
 وَ فَهِمْتُ مِنْهَا كُلَّ مَعْنَى رَائِقٍ
 يَخْفَى لِدِقَّتِهِ عَنِ الْأَذْهَانِ
 15 وَ قَرَأْتُ مِنْهَا كُلَّ لَفْظٍ سَائِغٍ
 كَالْمَاءِ مَمْزُوجاً بِصَفْوِ دِنَانِ
 فَسَكَانَتُمَا هِيَ غَادَةٌ مَزْفُوفَةٌ
 18 وَ الشَّكْلُ وَ الْأَعْجَامُ كَالْخَيْلَانِ

4-2 این تحیت کرده MFA: P | 2 این MA: + خدمت و F ||

4-3 لشکر جمری لعین M: لشکر جمری A: گروهی F || 18-9 فرأيت

|| P—: MAF کالخیلان

قَدْ كُنْتُ مَيِّتَ هَجْرِكُمْ وَفِرَاقِكُمْ

لَكِنْ وَصَالَ كِتَابِكُمْ أَحْيَانِي

أَنْتُمْ مِنْ الدُّنْيَا نِهَآيَةُ مَطْلَبِي

3

وَنِظَامُ أَحْوَالِي وَرِفْعَةُ شَانِي

نَفْسِي الْفِدَاءُ لِوَاصِلِ بِكِتَابِهِ

أَهْدَى إِلَى رَوَائِحِ الْإِخْوَانِ

6

خطاب عالی دُرُ بار از آن جناب رسید

بسان صحف الهی و وحی ربّانی

بطبع مرده و پژمرده ام رسیدن آن

9

چو مژده‌ای که رسد در خلاص زندانی

بمرغزاری تشبیه کرده ام آن را

که پود و تارش باشد ز ابر نیسانی

12

چو مهر نامه گرفتم ز نکتهای شریف

همه جوانب من گشت درّ عثمانی

بیاض معنی آن در سواد الفاظش

15

چو آفتاب که تابد ز ابر ظلمانی

مشرفه عالی خداوندی که از دیر باز بهزار آرزو و نیاز از حضرت

باری متمنّی ادراک سعادت خدمت وی میباشم و از جمله طیّبات

18

دنیا و خوشیهای جهان که مطلوب و مرغوب همگنانست معاشرت

شیرین او میجویم نماز شامی که بحقیقت طلوع صبح کامرانی بود بمن

1 - 6 قد کنت الإخوان MAF : P— 5 بکتابه MA : بکتابکم F ||

11 - 12 بمرغزاری نیسانی MAF : P— 20 که بمن

|| F— : MAP

- کَهِتَر رَسِید دلی کہ غرقه غمرات دریای اشتیاق بود از برکت وصول
آن بساحل نجات آمد و قالی که مرده تمنای زمان ملاقات بود حیاتی
تازه پذیرفت ذکر اشتیاق و وصف آرزومندی که در مشرقه عالی 3
فرموده بود مصوّر گشت بحق ممالحت قدیم «وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوُ
تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ»¹ که ترتیب اشتیاق نزد خدمتکار از آن مکان
تجاوز کرده است که بنان خاطر بذروه بیان آن تواند رسید و طلیعه 6
فکر اثر پایه وصف آن تواند دید :

- | | | |
|----|-----------------------------|------------------------------|
| | اشتیاق مرا تو پنداری | که مگر قابل بیان باشد |
| 9 | هر چه بر قدّ لفظ و حرف بود | گاه ترکیب بر زبان باشد |
| | و آنچه از لفظ و حرف بیرونست | من چه دانم که بر چه سان باشد |
| | سالها گر مرا در آن معنی | کلک و صاف در بنان باشد |
| 12 | پس بهر جا که کاتبی باشد | که ورا دست دُرُفشان باشد |
| | در پی هر تخیلی صافی | طبع زخّار او روان باشد |
| | یار من گردد و بهر وصفی | گاه تحریر هم عنان باشد |
| 15 | بنویسم شرح و بسط کنیم | تا بتن قوّت و توان باشد |
| | چون ببینیم آنچه باقی ماند | بدو صد بار بیش از آن باشد |

- باری عزّ اسمّه از خزانه غیب بی دریغ مرحمت حضرتش لطیفهای
مهیّا کناد که موجب التقای اشباح و امتزاج ارواح گردد : 18

1 کَهِتَر رسید دلی MAP : F — 3 تازه MAP : F — 5 ترتیب M : رتبت
AFP 6 کرده است MP : : کرده FA 11-16 سالها باشد MAF :
P — 11 آن M : این FA 12 باشد M : یابند FA 14 گردد و M : گردد او
FA 15 بنویسم MA : و نویسم F 17 مرحمت حضرتش MAF : مرحمتش P |
لطیفه MP : سببی AF ||

¹ Kur'an, Vākia sûresi, âyet nr. 76.

وَهَذَا دُعَاءُ يَجْمَعُ الشَّمْلَ عِنْدَهُ
وَيَحْظَى بِهِ الْمُشْتَقُّ مِنْ لَذَّةِ الْوَصْلِ

- 3 بشارتی که در باب انهزام لشکر جمری لعین و اشباع و اتباع او
که بحقیقت عفاریت انس و شیاطین بنی آدم بودند فرموده بود موجب
انشراف ضمیر و سبب انجلائی خاطر گشت. شکر نا متناهی و حمد
6 نا محصور خدای را باد که عقد جمعیت ایشانرا بانتشار مقرون گردانید
و رایت مرتبه و جاهشانرا در چاه عنا و هاویه ادبار نگوسار کرد و در
دیده امید ایشان خاک خسران پاشید و نقش وجود ارادت ایشانرا
9 از در و دیوار روزگار بدست « إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ »¹
محو کرد و از جیف ایشان نسور را سوری بنوا و سباع را از اشباعی مهیا
ساخت. الحق طایفه ای بی باک و مردمی بی رحم بودند، شک نیست که
12 هر دونی که بی آلات پادشاهی و اسباب جهاننداری بلکه بمجرد ظلم
و طغیان و محض استیلا و اراقت دما و هتک محارم و تضییع اموال
مسلمانان پادشاهی را تصدی نماید زود بود که از دست روزگار مشعبذ
15 قفای مذلت خورد و در ورطه هلاک افتد و جمعیت او و اگر چه
بعده ستارگان و ریک بیابان باشد بافتراق و تشتت مقرون گردد :

بروقارست همه خیر و سعادت زیرا

- 18 هر که سر تیز بود زخم خورد چون مسمار

3 لشکر جمری لعین M : لشکر جمری A : لشکر فلان P : لشکر متبردان F | او
MPA : ایشان F || 7 عنا MPA : F || 8 ارادت M : FAP || 9 بدست M :
+ ارادت AF : قدرت P | انه MPFA || 10 - 11 و از ساخت
MAF : P || 14 پادشاهی را MAP : پادشاهی F || 16 تشتت MAF : P ||
¹ Kur'an, Kasas sûresi, âyet nr. 77.

هر فرومایه که او سوی بلندی تازد

زود بر گردد و سرزیر شود همچو بخار

- 3 باری عزّ اسمّه بر تکرّر ایّام همای آل سلجوق را تا آشیانه نسر
طایر بر افراشته دارد و دیده روزگار دشمن خاندان ایشان را در زیر
علم نصرتشان گشته بیناد :

- 6 وَ هَذَا دُعَاءٌ مُسْتَجَابٌ لِأَنَّهُ
صَلَّاحٌ لِكُلِّ النَّاسِ فِي الْقُرْبِ وَ الْبُعْدِ

III.

این رساله بمحروسة قونیه حمیت عن الآفات

نزد جماعتی دوستان یکانه اصمدار افتاد 3

نسیم باد صبا چون وزی سحرگاہی
بروضه‌ای که درو توده ریاحین است

سلام من برسان نزد دوستان قدیم 6

بگو که صدر ز درد فراق غمگین است

زبس که اشک پیای ز دیده می بارد
زخون دیده کنارش همیشه رنگین است 9

زحیرتی که فتادش چو عزم خواب کند
سرین خویش گمان می برد که پایین است

12 مدت اعمار خداوندان کامل و دوستان یکدل و حریفان موافق

و قرینان مطابق که وجود هر یک طراز حله ایام و غره جبین شهر
و اعوام و بیت قصیده سیادت و صدر جریده امارتست نهایت اعمار

15 و غایت گردش ازمان و ادوار باد اطراف و اکنافشان بعون عصمت
رحمن محفوف و مشمول و دیده اعدا و حساد شان بمیل خذلان مکفوف
و مسمول:

8-10 زبس کند MAF: P— || 12-13 و حریفان

مطابق MAP: F— | شهر MAF: P— || 14 و بیت امارتست MAF:
P— ||

فلک غلام و جهان بنده و زمان چاکر

خرد مقارن و حشمت جلیس و دولت یار

- 3 صد هزاران سلام و خدمت بحسن ایام صبا و وطیب نسیم صبا
ولذت سایه امان و نزهت ازهار گلستان بدان دیار فضایل و بلاد
امثال و افاضل که خاک بقعه جنان و کحل باصره جنانست و آب
6 خوش گوار جداول و انهار آن موجب رشک صد هزار چشمه آب
حیوان اصداری افتد، سلامی که در مشرع صافی آن وجود هیچ
کدورت صورت نبندد و تحیتی که در حلقه های زره ضافی آن نفوذ
9 سهام تملق و تکلف را طریقی دست ندهد چندانکه الفاظ شیرین
و عبارات رنگین آن مکرر گردد گوش را از شنیدن آن لذتی تازه
چشم را از دیدن آن نضرتی بی اندازه حاصل شود :

- 12 سلام "کَحَبُّ لَا يُمَلُّ کَلَامُهُ"
وَ یَزْدَادُ طِیباً بِإِلْحَادِثِ الْمُکَرَّرِ
سَلَامٌ کَبَدْرٍ لَّاحٍ فِي وَسْطِ غَيْهَبِ
15 سَلَامٌ کَأَسِ فَتَاحٍ فِي جَنِبِ عَبْهَرِ
سَلَامٌ کَأَيَّامِ الشَّبَابِ الَّتِي مَضَتْ
إِلَى عَهْدِ شَيْخِ ذِي ارْتِعَاشٍ مُعَمَّرِ
18 سَلَامٌ کَأَقْبَالِ آتَى بَعْدَ شَقْوَةٍ
وَأَهْدَى صَفَاءٍ غِيبٍ عَيْشٍ مُکَدَّرِ

3 صبا : PFA صبی M || 5 بقعه جنان : MAF بقعه آن P | باصره
PFA : ناصر M || 7 - 19 سلامی مکدر : MAF P — || 11 آن : MA
F — || 14 - 15 سلام عبر : MA F — ||

اشتیاق بطلعت زیبا و مشاهده جان فزای آن عزیزان که تریاق
سموم هموم مشتقان و جلای آینه ضمائر دردمندان است چون عجایب
روزگار بوقلمون و حوادث و وقایع این پرده نیلگون از حیز
انحصار بیرونست :

تو اشتیاق چه دانی چو وصل دیده نئی
برو که فرقت یاران بگفتن آسانست

نصیب هرکس اگر هست در جهان چیزی
مرا نصیب زیاران خویش هجرانست

باری عزّ وجلّ پیش از قدوم وجل و هجوم اجل لطیفه‌ای کرامت
کناد که سبب جمع شمل دوستان مخلص گردد :

وَهَذَا دُعَاءُ جَمَاعٍ لِمَصْصَالِحِي
مُذْنٍ لِي الْأَمَالِ بَعْدَ شَطُونِهَا

ای دوستان محترم و برادران مکرم عَرَفَكُمُ اللهُ حَقَّقَوْقَ
إِخْوَانِكُمْ وَجَنَّبَكُمُ طَوَارِقَ زَمَانِكُمْ در شریعت اخوت
و مذهب فتوت و مروت چگونه روا بود که این خسته سهام فراق
و افتاده سکر جام اشتیاق مدّتی مدید باشد تا از میان آن مشاهده
کرم و معاهد نعم و اخوان صفا و خلّان وفا مفارقت کرده است و دیده
از مطالعه حیات بخش آن عزیزان دوخته و ترک هوای آن شهر که

6 برو که آسانست MAP: برو که فرقت یاران خویش هجرانست F ||
7-8 نصیب هجرانست MAP: F— || 10 کناد MAF: کند P ||
15 و مروت MAF: و طریقت مروت P || 18 حیات MAF: نور P ||

- خوشی آن با جان آویزشی دارد و لطف سریان آب خوش گواران
 باخون و کوشش آمیزشی لَا عَلَى سَبِيلِ الْإِخْتِيَارِ گفته و یکی از آن
 حریرفان هم خوار و خواب و یاران هم کاسه و هم شراب این خسته 3
 ایام را بنوشته ای یاد نیاورد و دل دردمند او را که از وحشت غربت
 و ضربت کربت حالی هرچه زارتر دارد بترویج سلامی و تشریح پیامی
 دلجوئی نکرد: 6

نَسِيتُمْ صَدِيقًا كُنْتُمْ تَعْرِفُونَهُ
 وَنَسِيتُمْ عَهْدَ الْأَصْدِقَاءِ ذَمِيمٌ

- مگر ندانسته اند که اهمال رعایت دوستان قدیم عادت نگوئید 9
 و خصالتی قبیح است و زبان ملامت مردم در آن باب بهزار عبارت
 منطقی و فصیح دوست باید که از احوال دوست متفحص باشد و در
 شدت و رخا و خیت و رجا باوی مشارک و مساهم بود: 12

وَكُلُّ أَخٍ عِنْدَ الْهُوَيْنِيِّ مُلَاطِفٌ
 وَلَكِنَّمَا الْإِخْوَانُ عِنْدَ الشَّدَائِدِ

- و حفظ جانب دوست را در مقام حضور و موقف اجتماع تنها 15
 رعایت نکند بلکه با هر که سراز گریبان دوستی بر آورد و دست
 بر کاسه موافقت و مرافقت یازید چندانکه ذکر آنکس در جهان
 دایر است در حال حضور و غیبت از رعایت حقوق دوستی وی فارغ 18
 و غافل نیاید هَكَذَا حَالَةُ إِخْوَانِ الصَّفَا:

2 گفته MAF: — P || 3 خواب MAF: هم خواب P || 6 دلجوی MAF: دل
 خوش P || 13 الهوینا MPFA || 15 حضور و موقف MPA: حضور موقف F ||
 19 نیاید MP: نباشد FA ||

گردانی بدوست ره بردن

شرط یاریست در طلب مردن

3 با این همه از سر اقتضای عرفی که میان خلق متداولست این
کلمه چند در قلم آمد:

وَالْإِلَٰهَ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ أُمُّ عَمْرٍو جَمِيًّا
6 وَإِنْ لَبِستُ خُلُقَانَهَا أَوْ جَدِيدَهَا

IV.

این بندگی بحضرت مولانا ملک الحکما
والأطبّا اکمل الدین أدام الله فضله
3
تحریر افتاد

بدان خدای که بر آستان قدرت او
6 نهاده اند عقول و نفوس پیشانی
بقادری که بیک قدرت از سرای عدم
پدید کرد چنین شکلهای روحانی
9 بعالمی که در آینه حقایق او
بسان روز هویداست راز پنهانی
بقاھری که اگر یک نظر بقهر کند
12 همه اساس جهان سر نهد بویرانی
بهادنی که اگر نه هدایتش بودی
ره صواب ندیدی کس از پریشانی
15 بعون بعث پیغمبران راه نمای
خلاص داد جهان را از تیه نادانی
که بی حضور تودشوار می دهد دستم
18 که تا زخم نفسی در جهان بآسانی

2 بحضرت MA: بخیمت F: P | ملک الحکما M: ملک الأطبا AF: P— ||
3 و الاطبا M: و الحکما FA: P— | اکمل الدین MAF: اکمل دین حکیم P |
ادام الله فضله M: دام ظله FA: P— || 9-16 بعالمی نادانی
MAF: P— ||

- سعادتی که حاشه بساط حشمت آن از وصمت انقباض محروس
 و از وقوع غبار پریشانی منکوس بود و سیادت که ریات اعدا والویه
 حسّادرا در هاویه خذلان مفاکک خسران منکوس گرداند و دولتی 3
 که اطناب سراق جلال آن بمسامیر بقا مسمّر باشد و رفعتی که
 اوج کیوان در مقابله کنگره ایوان حضیض نماید و صحتی که دست
 یازی عوارض جسمانی و طوارق حوادث نفسانی بنیان اعتدال آن را 6
 از پای در نیاورد و شهرتی که مرکب باد صبا در وقت مجاراة
 و زمان مسابقت پیش سیر او کودن باشد و ذکری حسن که زوال
 سورتش از مصحف روزگار صورت نیندد و فکری ثاقب که در 9
 عواقب امور جز در سلامت و قفل استراحت نگشاید ذات بزرگوار
 خداوند را شامل باد ، رخساره آمال گلگون و سینه بد سگال
 چون دل لاله پر خون جام کامرانی در بزم زندگانی دایر و برید 12
 صیت مکارم اخلاق آن حضرت در بسیط زمین سایر :

بادا حسود جاه تو در ظلمت ضلال

تا هست خلق را بضیا رهبر آفتاب 15

وَهَذَا دُعَاءٌ فِيهِ لِيُخَلِّقَ رَاحَةً

وَأَمِّنٌ مِّنَ الْآفَاتِ وَالنَّكَبَاتِ

- صد هزاران سلام و خدمت بخوشی ایام وصال یاران و لذت 18
 طرق خیال دوستان بدان جناب بزرگوار که منبع فضایل و مجمع

2 بود MP : AF— 10-3 دولتی نکشاید MAF : P—

5-6 دست یازی M : دست بازی FA 19 طروق MPA : طروف F

- افاضل است اصدار می افتد، سلامی که غنچه و داد آن جز بنسیم
 اخلاص نشکند و نهال اتحاد آن جز بلواقح مصافات و وفاق بارور
 نیاید چون رأی عاقلان دوربین بمثابت عهد و جزالت میثاق موصوف 3
 و چون الفاظ دلبران نازنین پر حلاوت خالص و عذوبت صرف
 مصروف و موفوق نه هواجس تکلف و خواطر ریا را بر حاشیه ضمیر
 آن گذری و نه برید تعسف و نفاق را در فضای مباحضت و مخالصة 6
 آن سفری :

- سَلَامٌ كَصُدُغٍ فَوْقَ خَدِّ مُورِدٍ
 وَ صَدْرٍ صَقِيلٍ فَوْقَ مَتْنٍ مُخَصَّرٍ 9
 سَلَامٌ كَشُرْبٍ تَحْتَ ظِلِّ غَمَامَةٍ
 لَدَى رَوْضَةٍ مُخَضَّرَةٍ ذَاتِ أَنْهَرٍ
 سَلَامٌ كَمَا آبَ الْمُسَافِرُ سَالِمًا 12
 فَصَادَفَ طَلْقًا رَائِقًا وَجْهَ مُصَدِّرٍ

- سورت التیاع و نایره اشتیاق را بمشاهده خجسته و لقای همایون
 خداوند چه شرح دهم که اگر بر شیوه ارباب بلاغت و قاعده اصحاب 15
 براعت در تشبیب وصف و تصدیر نعت آن الفاظ متین و عبارات
 رنگین آورم و بصد زبان و هزار بیان در تقریر تشبیهات لطیف و تحریر
 تجنیسات شریف آن اقدام نمایم و در مبادی و مقاطع آن خیالات نادر 18
 و صنایع بدیع بکار آورم عمر عزیز خود را در تنمیق و تنسیق ترتیب

1-6 سلامی موفوق MAF: P— 3 بمثابت MA: بغایت F ||

5 خواطر MA: خاطر F || 10-13 سلام مصدر MAF: P— ||

17 و بصد زبان و هزار بیان MAF: و صد هزار زبان و بیان P | تقریر MAF:

18-19 و در مبادی ترتیب MAF: P— ||

و ترکیب آن صرف گردانم و از زمره کتّاب جهان در این باب
استعانت طلبم و اطباق افلاک را اوراق سازم و اغصان اشجار را
بمثابت اقلام در دست گیرم و میاه بحار و جداول و انهار را بجای
دوده و عوض مداد در دوات کنم هنوز از استیفای حقّ تقریر
و استقصای وجه تحریر آن قاصر و عاجز باشم :

6 ز صد داستان که اشتیاق تراست

همانا که یک داستان باشدی

شک نیست که هوای آن حضرت همه را سازنده است و محبت
9 حسن مجاورت آن جناب در فضای خاطر جمله تازنده هر طوطی
زبانی که از نبات انعام آن حضرت چاشنی خورده است دائماً بذکر
ثنا و ورد دعای آن دولت سرایان خواهد بود و هر مردم چشم که
12 از آن دیباچه صباحت و صحیفه طلاق محظوظ گشته است و عاقبت
کار بحسب مواعق اقدار از نیل آن سعادت محروم مانده از غایت
هیجان اشواق و ثوران اتواق کم تواند غنود عجب اگر روزگار تمکین
15 دادی و سعادت بخت مساعدت نمودی و توفیق رفیق گشتی تا بنده نیز
چون سایر خدم و باقی حشم از چشم حوادث روزگار در امان ظلّ
ظلیل و امن طیب مقیل آن حضرت روزگار گذرانیدی و از فراید
18 فواید آن جناب گردن حال خود را حالی کردی درین باب چه محظور
لازم آمدی خصوصاً باوجود مفارقت خدمت که بحقیقت مفارقت

4-1 ترکیب کنم MAF : P- || 1 در این M : در آن FA ||

11 چشم M : چشمی PFA || 14 روزگار تمکین MPF : روز تمکین A || 15

نمودی MP : AF- || 16 سایر خدم و باقی حشم MAF : خدم حشم P | چشم

MAF : + زخم P ||

حیاتست قفای حوادث روزگار باید خوردن و در مضیق شداید آن
انواع مقاسات باید کشیدن :

3 درد و بلا و ریخ زگردون نبود بس

سربازی فراق تو هم بود در خورم

گفتم که در جانب تو عمری بسر برم

6 تقدیر گفت باش که در فکر دیگرم

حقاً که چون شنوده می آید که حال بندگان آن حضرت در

سلک انتظام منخرطست و خاطر چاکران آن دولت از توالی حبور

9 و وفور سرور بمشاهده پر نور خداوند منشرح و منبسط و چاکر قدیم

خود را از نیل آن سعادت محروم می یابد از غایت پریشانی دل و توزع

ضمیر نزدیکست که اختلالی در وجود خدمتکار راه یابد :

12 چو عالمی بلقای تو نوش می یابند

در آن میانه نصیب رهی چرا نیش است

اما باز چون مشاهده می رود که تقدیر باری مخالف تدبیر انسانست

15 و روزگار بر منع ارادت آدمی حریص و عروس مراد از ملاحظت

دیده طالب محجوب و حصول آرزو هر نفسی را ناممکن اندک مایه

سلوئی روی می نماید :

18 فَإِنْ أَكُ قَدْ أَصْبَحْتُ فِي النَّاسِ سَالِيًا

فَبِالْيَأْسِ أَسْأَلُو عَنْكَ لَا بِالتَّجَلُّدِ

13 در آن M : درین PFA | چرا نیش است MAF : چه خواهد بود P || 14

انسانست M : انسانیت PFA ||

امید بفضل باری هرچه واثق تراست که از آنجا که غایت لطف
 قدرت اوست جمع شمل را بطریق روزی گردانند که بعد از آن وجه
 3 مفارقت را استحالتي و طریق مباحثت را تعدّری روی نماید «وَمَا
 ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ»¹

¹ Kur'ân, İbrahim sûresi, âyet nr. 20.

V.

این خدمت بحضرت خداوند مملک الأدبا
 3 والفضلا استاد الزمان فارس میدان علم البیان
 بدر الدین یحیی أطاب الله ثراه اصدار رفته بود در
 باب فقیهی که میخواست تا از آن دریای فضیلت
 6 اغتراف کند و از فواید انوار آن آفتاب علوم
 اقتباس نماید

سَلَامٌ عَلَيَّ الْمَوْلَى الَّذِي أَنَا عَبْدُهُ
 9 وَحَقٌّ لِمِثْلِي أَنْ يَكُونَ لَهُ عَبْدًا
 هُوَ السَّيِّدُ النَّدْبُ الَّذِي رَأَى أَسْهُمِي
 وَحَدَّ سِنَانِي حِينَ لَمْ يَعْرِفِ الْحَدَّ
 12 عَلَيْهِ سَلَامٌ كَلَّمَا فَاحَ نَشْرُهُ
 مَدَى الدَّهْرِ فَوَجَّأ أَخْجَلَ الْبَنَ وَالرَّندَا

آفتاب فضیلت خداوندگارم که در آسمان افادت علوم حقیقی
 15 و آفاق تعلیم مقدمات یقینی درخشانت و برکت پرتو ضیا و شعاع
 سنای آن عالمی از ظلمت شب جهالت بنور صباح معرفت می رسند
 و از لجه دریای ضلالت بساحل نجات هدایت می یابند از وصمت

7-1 این خدمت نماید MAF: این خدمت بحضرت آدمی دانشمند نوشته
 است P || 2 علم MA: + المعالی F || 4 بود MA: F || 6 کند M: AF ||
 7 نماید MA: کند F || 10-13 هو الرندا MAF: P ||

کسوف فنا در امان باری مصون باد شمع سعادت در ایوان معالی
تابان و عروس منقبت در شبستان ارادت خرامان :

3 وَ هَذَا دُعَاءٌ لَا تَطْيِشُ سِهَامُهُ

وَيَنْفُذُ فِي الْأَغْرَاضِ كَالْبَرْقِ فِي الدُّجَى

6 صد هزاران بندگی وزمین بوس بدان جناب بزرگوار که مقصد
فضلاى عالم و مطمح نظر علمای عصرست اصدار می افتد ، جنابی که
تشنگان راه حقیقت را مشربی گوارنده و مسافران راه معرفت را
هوای سازنده است هرکه باذیال عاطفت خاک آستان آن تمسک
9 کرد از انیاب ذئاب جهل و چنگال کلاب غبوت خلاص یافت و باز
آنکه بسایه رواق و اغصان و اوراق دوحه آن النجا آورد از گرمای
آتش نادانی نجات حاصل کرد نیاز و تعطش بلثم سده منیف که همراه
12 آسمان و همزانوی فرقدانست چون فضایل و مکارم آن حضرت
نا محصورست و جانب آن جناب دائماً بدیده خاطر مرموق و ملحوظ :

از آن جناب سعادت اگر چه ماندم دور

15 نشد دلم بهوای کسی دگر مسرور

خیال خدمت آن قبله در دو چشم منست

بهر چه چشم نهم شکل آن بود مسطور

18 چو جان و دل بغلامی ملازم اند آنجا

چگونه باشم یکدم ز خدمتت مهجور

1 باری MAF : + تعالی P | مصون MAF : — P | شمع MAF : این شمع
P || 8 باذیال MPA : + خاک F || 9 کلاب MPF : + عقور F || 9-10 و باز
..... آورد MAF : — P || 12 مکارم MAP : کرم F || 18 ملازم اند
MAF : مشغلت P ||

- باری عزّ اسمہ کہ محصل مآرب و مکمل مطالب و میسر هر
 عسیر و مقرب هر بعیدست پیش از هجوم لشکر منون و قدوم حشر
 روزگار بوقلمون سعادت تقبیل آن انامل که بحقیقت مفاتیح ابواب 3
 فضایل اند روزی گرداناد إِنَّهُ لَا يُخِيبُ الْأَمِلِينَ. این تصدیع
 مشتملست بر آنکه صدر اجل امام فاضل فلان الدین جوانی هنرمند
 و بانواع دانش متحلی است خاطری در غایت حدّت و طبعی در 6
 غایت استقامت دارد :

- أَدِيبٌ فَاضِلٌ لَبِيقٌ لَبِيبٌ
 ذَكِيٌّ فِي شَمَائِلِهِ حَرَارَةٌ 9
 تُسَاجِيهِ بِطَرَفِكَ مِنْ بَعِيدٍ
 فَيَبْقَهُمْ رَجَعَ طَرَفِكَ بِالإِشَارَةِ
 مدتی نزد خدمتکار نیز هم از ذخایر آن حضرت تحصیل کرده 12
 است و از مشارب آن اہلیت اغتراف نموده اگرچه این چاکراز
 استفادہ هر روزہ آن حضرت محروم مانده است و از تحصیل هر ساعتہ
 آن جناب مہجور شدہ لکن صدف خاطر او از فراید فواید آن دریای 15
 مکرمت مشحونست و چہرہ طبعش بگلگونہ تحصیل سالف گلگون :
 فَإِنْ فَارَقْتَنِي أَمْطَارُهُ فَأَكْثَرُ عُذْرَانِيهَا مَا نَضَبَ
 و مذکور از بس کہ صیت آن حضرت را در عالم از ہبوب نسیم 18
 شمال سایرتر و از طرق خیال دایرتر دید و امارت آن فضیلت را

1 مآرب و MAF: + مقاصد P || 3 آن انامل MA: انامل PF || 4 گرداناد
 MPA: گرداند F || 5 فلان الدین MAF: + اکرمہ اللہ P || 17 فإن
 نضب MAF: — P || 19 طروق MFAP ||

«كَالشَّمْسِ لَا يَخْفَى بِكُلِّ مَكَانٍ» مشاهده کرد بعزیمتی درست
و احرای صادق احرام خدمت بسته قصد آن کعبه ابرار و قبله
3 احرار کرد :

فَكَأَنَّهُ عَافَ الشَّرْبَ مِنْ هَذَا النَّهْرِ الصَّغِيرِ
فَقَصَدَ نَحْوَ ذَلِكَ الْبَحْرِ الْغَزِيرِ
وَكَرِهَ صُحْبَةَ هَذَا الْفَقِيرِ الْوَقِيرِ
6 فَتَوَجَّهَ تِلْقَاءَ ذَلِكَ الْمَلِكِ الْكَبِيرِ

و درین باب حق بدست مذکورست که مثل جاورِ مَلِکاً أَوْ
9 بِحَرّاً شنیده است و فواید آن را به چشم اعتبار دیده از جود بی
نهایت آن حضرت مأمولست که چون شرف استسعاد خدمت حاصل
کند از آن عالم مردمی محظوظ شود بنظر سعادت آن جهان آزادی
12 ملحوظ گردد و نفس تشنه او از آن مشرع علوم و منهل آداب
سیرآب آید .

2 احرامی M : نیبی PFA || 7 الملك MAP : F— || 11 شود MPA :
F— | جهان MAF : P— || 13 آید MAF : + انشاء الله تعالى بالسلام P ||

VI.

این نبشته نزد یکی از اهل حسد که از روی نادانی

3 هذیبانی چند از وی نقل کرده بودند تحریر افتاد

توانم این که نیازم اندرون کسی

حسود را چه کنم کو زخود برنج درست

6 بمیر تا برهی ای حسود کین رنجیست

1 که از مشقت آن جز بمرک نتوان رست¹

نمی دانی ای فلان که حظوظ مقسم اند و استعدادات و ارزاق

9 مختلف و هریکی را لایق حوصله خود چیزی داده اند و بکاری مشغول گردانیده و نخوانده این معنی که :

فَمَا لَكَ شَيْءٌ غَيْرَ مَا اللَّهُ شَاءَهُ

12 فَإِنْ شِئْتَ طِبْ نَفْسًا وَإِنْ شِئْتَ مِتْ كَظْمًا

پس بر موجب این مقدمات ترا اندیشه مبارات و مساوات من

از کجا در خاطر می گذرد و بعطیه ای که واهب حقیقی جلّ و تعالی مرا

15 مخصوص کرده است حسد و منافست بچه طریق روی می نماید پیش از تو نیز گفته اند :

2 نبشته MAF : نوشته P | حسد M : نفاق F : حساد P : — A || 5 کو

MAF : که او P || 6 کین MAF : که این P || 11 ما الله شاه MAF : ما شاه الله P ||

¹ Bu kıt'a, Muslihuddin Sâdi Şirazi'ye ait olup Gülistan'da (1. Bâb) bulunmaktadır.

که یارب مرسنائی را سنائی ده تو در حکمت

چنان کز وی بر شک آید روان بو علی سینا¹

و در جواب آن شنیده که :

3

برو جان پدر تن در مشیت ده که کم افتد

زیاجوج تمنی رخنه در سدّ وَلَوْ شِئْنًا²

چون اجزای ترا در اصل فطرت بیجهل و غباوت مرکّب کرده اند

6

و بیدبختی بلاد محمّر گردانیده اظهار دشمنی و حسد بر جماعتی که

بتوفیق حقّ هدایتی یافته اند و میان اقران و اتراب خود بشرف بعضی

ادراکات مخصوص گشته و سعادت امتیاز حاصل گردانیده چه فایده

9

دهد و از آنجا چه نتیجه حاصل آید ندانسته ای که چندان شراب که

تو در مجلس غفلت خورده ای من در قنادیل اشتغال زینت سوزانیده ام

و چندان زمان که تو در بطالت گذرانیده ای من در کار بوده چون

12

توفیق شرف نفس وظلّف عرض نیافتی و در تحصیل اسباب آن

تقصیر کردی :

يَدَاكَ أَوْكَتَا وَفُوكَ نَمَخَ³

15

نصوّر باید کرد و دیگران را که از مضیق آن ضلالت بروشنائی هدایت

4 ده MAF : در ده P || 6 فطرت M : جملت F : AP || 7 جماعتی MFP :

جماعت A || 8 بتوفیق حق M : + تعالی FA : بتوفیق P || 10 دهد MP : AF ||

13 نیافتی MAF : نیافتیم P || 14 کردی MAF : کردیم P

¹ Bu beyt, Hakîm Senâî'nin «در شکایت روزگار و بیوفائی مردم فرماید» başlığın taşıyan kaside içindedir [Bk. Dîvân-ı Hakîm Senâî (Tehran 1320), s. 53].

² Bu beyt, Evhadüddîn Ali'ye aittir. Bk. S. Yûnusî, Ravza, s. 263 v.d.

³ Bu Arap atasözü hakkında bk. S. Yûnusî, Ravza, s. 266.

تفصی جسته اند معذور باید داشت : نهاده بجهد هیچ کس را ندهند.
دیرست که گفته اند و درین باب حکاکان سخن دُرر گرانمایه سفته:

- 3 وَمِنْ عَجَبِ الْإِيَّامِ بَغْيُ مَعَاشِرٍ
غَضَبَانِ عَلَيَّ سَبَقِي إِذَا أَنَا جَارَيْتُ
بِغْيَظُهُمْ فَضْلِي عَلَيْهِمْ وَنَقْصُهُمْ
6 كَأَنِّي قَاسَمْتُ الْحُظُوظَ فَخَابَيْتُ¹

- بمعادات من از چه روی تصدی می نمائی که اگر تو آتش سوزان
و من هیمه خشک باشم احراق تو در خاطر نیارم و اگر تو گرگ
درنده و من گوسفند چرنده باشم از مقابله تو تنکب نجویم و اگر تو
9 شمشیری باشی بر آن و من مجروحی افتان و خیزان از برابر تو روی
نگردانم اگر دوست باشی از وجود تو استظهاری نیفزایم و اگر دشمن
شوی از ترس تو تغییری در خاطر راه ندهم:
12

- قَدْ هَبَّتِ الرَّيْحُ طُولَ الدَّهْرِ وَ اخْتَلَفَتْ
عَلَيَّ الْجِبَالُ فَمَا زَالَتْ رَوَاسِيهَا²
15 آنچه ترا سزاوارست آنست که شمشیر زبان مرا از نیام دهان
بیرون نیاری و «سرود بیاد مستان ندهی»³ و مرا باظهار جهل
و مساوی عرض خود مشغول نگردانی و الا بعزت باری:

7 تصدی AMP : قصدی F || 10 افتان و AF : افتان M : خفتان P || 11 وجود
MAF : جور P | نیفزایم MAF : نیندیشم P || 17 باری MAF : خدای تعالی P ||

¹ Bu beyitler İbnü'l-Mu'tez Ebû'l-Abbas Abdullah'a aittir. Bk. S. Yû-nusî, Ravza, s. 267.

² Ebû'l-Kasım Hüseyin b. Muhammed Râgıb İsfahânî'ye ait olan bu şiir hakkında bk. S. Yûnusî, Ravza, s. 268.

³ Bu Farsça atasözü hakkında bk. S. Yûnusî, Ravza, s. 268.

چنان بهم ز نمت پیش خاصه و عامه
که تا بحشر کسی عرض تو نیابد پاک

3 سُبْحَانَ اللَّهِ ، كَيْفَ أُجْرِبُ ذُبَابَ السَّيْفِ عَلَى ذُبَابِ
الصَّيْفِ ؟ كَيْفَ أُعَاقِبُ التَّيْسَ وَالْعَمَلُ هُنَاكَ ؛ لَيْسَ
فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا تَقْصِيرُ الْكَلَامِ .

VII.

- این نوشته نزد دوستی ارسال افتاد که بسخن و شاة
اصغا کرده بود و ضمیر منیرش بواسطه اباطیل³
حساد واعدای تغیر پذیرفته

- و سَمْعَكَ صُنْ عَنْ سَمَاعِ الْقَبِيحِ
6 كَصَوْنِ اللِّسَانِ عَنِ النُّطْقِ بِهِ¹

بیهوده قول حاسد و دشمن بجملگی
بی آنکه باز دانی در گوش کرده‌ای

- بخدمت مخلص رسانیدند که ضمیر منیر خداوندی که چشمه آفتاب عالم تاب⁹
و صفحه آینه روشن است بدم سرد ارباب نیمیت تیرگی پذیرفته
است و مشرب موالات و مواخات که از دیر گاه باز میان ما بصفا
معروف بود بغبار و خاشاک اباطیل حساد کدورت یافته الحق موجب¹²
توزع ضمیر و سبب پریشانی خاطر گشت. بارها بخدمت تقریر رفته بود
که سخن آن طایفه مبنی بر دروغ محض و بهتان خالص است و این
قضیه بطول مدت اختیار و استمرار زمان امتحان بتصدیق انجامیده¹⁵
و شواهد یقین و قرائن حقیقت بر صحت آن دعوی دلالت کرده باز

2 این نوشته که MAF : P — 4-2 بسخن پذیرفته MAF :

P — 9 چشمه آفتاب MAF : چشم چشمه آفتاب P 12 یافته MF : گرفته A :

پذیرفته P 14 آن M : این PFA ||

¹ Bu şiir hakkında bk. S. Yûnusî, Ravza, s. 269.

انفعال از تجربه قضیه مجرب و توقف خاطر در امری معلوم وجهی ندارد سبحان الله کدام عاقل گوید که آب باران شورست و حیوان ناطق ستور، یا کدام خردمند در خاطر گذراند که آفتاب تابان در روشنی با سها مساویست و زمین در عظیم با سما موازی، هیچ انسانی گوید که عصاۃ فی شکر مرارتی دارد و جوهر آب جاری قساوتی یا ممکن بود که در مجاری آب حیوان کدورتی راه یابد و در اجزای کره اثر بروقتی مرکوز باشد :

وَهَبْنِي قُلْتُ هَذَا الصُّبْحُ لَيْلٌ

أَيَعْمَى الْعَالِمُونَ عَنِ الضِّيَاءِ؟^۱ 9

پس بر حسب این کلمات و تقریر این محاولات آنچه بخدمت نقل کرده اند اگر صحتی دارد از من قبل خواهد بود و باز تأکید را گفته می آید که آن قضیه کذب واضح و دروغ محض بود و بالله العظیم و بحق صحبت قدیم که حکایت برین منوالست که تقدیم افتاد و واقع برین طریقتست که ذکر رفت و تا در تن او رمقی باشد و از آفتاب عمر او شفیق ماند بر هوا و ولای آن حضرت خواهد بود و بانواع جفای خداوند مواد یکتادلی خواهد فزود :

3-4 یا کدام هیچ : MAF : P— | 4 با سها : MA : F | با سما : MA : F | 4-5 انسانی قساوتی : MAF : P— || II از من : MP : AF || 12 آن : MP : AF || 15 بر هوا و ولای : M : PFA~ ||

¹ Bu beyt, Ebû't-Tayyib Ahmed b. Hüseyin el-Mütenebbî'ye aittir. Bk. S. Yûnusî, Ravza, s. 270.

گرم چو مشک دهمی فی جنایتی برباد
 ورم چو عود زنی در میان جان آتش
 3 بخوش دلی بکشم گرم و سرد تو که مرا
 تو در بهار نسیمی و در خزان آتش
 وَاللّٰهُ عَرَفَهُ حَقُّوْقَ اِخْوَانِهٖ وَوَقَاهُ شَرَّ زَمَانِهٖ .

VIII.

این خدمت بحضرت خداوندیم و استادم افضل
 المتأخرین بدرالدین یحیی رحمة الله علیه در جواب
 مشرفه ای که نزد کاتب نوشته بود در باب تأخیر
 مکاتبات عتایی مشفقانه فرموده اصدار افتاد

- 6
 بِنَفْسِي كِتَابٌ جَاءَ مِنْكَ مُخْتَمٌ
 لَهُ فِي صَمِيمِ الْقَلْبِ وَدٌّ مُخَيَّمٌ
 نَهَضْتُ لَهُ لَمَّا أَتَانِي مُبْجَلًا
 9
 وَظِلْتُ بِهِ يَوْمِي مِنَ الْبِشْرِ أَبْسَمُ
 وَصَيَّرْتُ عَنْوَانَ الرِّسَالَةِ كَعَبَةٍ
 12
 أَوْجَهُ وَجْهِي نَحْوَهَا ثُمَّ أَخْدُمُ
 دَعْتَنِي عَلَى بُعْدِ دُعَاءٍ مُشَوِّقًا
 فَظِلْتُ أَلْبِيَهَا كَأَنِّي مُحْرِمٌ
 15
 فَنَاجَى ضَمِيرِي إِذْ أَتَانِي ضَمِيرُكُمْ
 فَصَرْنَا عَلَى شَطِّ النَّوَى نَتَكَلَّمُ
 وَآمَعَنْتُ طَرْفِي فِي رُقُومِ سَطُورِهَا
 فَشَبَّهْتُهَا بِالرَّوْضِ وَهُوَ مِنْنَمٌ

5-2 این خدمت افتاد MAF : و این خدمت هم پیش استاد مذکور
 بدرالدین نوشت در جواب معاتبه رود P || 9-8 نهضت ابسم MAF :
 P— || 17-12 دعئی منم MAF :— || 14 ضمیری MA : ضمیر
 F | آتئی MFA ||

- وَأَوْدَعْتُهَا فِي الْقَلْبِ مِنِّي وَ نَحَوَهَا
أَرَى رَغْبَتِي مِنْ حَيْثُ أَنْوَى وَأَعَزِمُ
3 وَ أَعَزِبُ مِنْ وَصَلِ قَصْدَاهُ هَاجِرُ
وَ أَجْسَنُ مِنْ يُسْرٍ تَلَقَّاهُ مُعْدِمُ
مُدَّامُ وَ لَكِنَّ الْمُدَّامَةَ مُرَّةُ
6 وَ وَرْدُ وَ لَكِنَّ شَمَّةُ لَيْسَ يَزْكُمُ
حُرُوفُ وَ قِرْطَاسُ تَرَاءَتْ كَأَنَّهَا
سَمَاءُ يُحَلِّيهَا بُدُورُ وَ أَنْجُمُ
9 چون خطاب بزرگوار از آن حضرت که در شرف موازی سماک
و در رفعت مساوی افلاکست ، حضرتی که منبع فضایل و مجمع افاضل
و ملاذ هنروران جهان و مفرع محنت زدگان روزگار است بمن کهتر
12 که افتاده سورت کاس فراق آن دولت و خسته ضربت سهام هجران
آن جنابم رسید :
- بوسیدم و بر دیده بی خواب نهادم
15 بیچیدم و تعویذ دل شیفته کردم
از برکت وصول آن دل بی قرار را سکونی و دیده بی خواب را
آرامی حاصل گشت ، دولتی که مطلوب دیرینه و سعادت که مأمول
18 بزرگ بود روی نمود :
- الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا لَا انْقِضَاءَ لَهُ
عَلَى بُلُوغِي آمَالًا أَرْجِيهَا

8- 1 و اودعتها أنجم : MAF — P || 10 مساوی MAF : + و محاذی P ||

18 نمود MAF : + الحمد لله تعالى || P

عالمی بنده نوازی در اثنای سطوران مسطور و جهانی چاکر پروری
در ضمن مطاوی الفاظ آن مدرّج بود الفاظی چون رخسار دلبران زیبا
و چون روضه بهشت دلگشا آراسته چون پر طاوس و پیراسته چون
بزم کیکاوس :

چون آن عبارت و آن خطّ خوب پیش آرم
همه جوانب من پر ز درّ مکنونست

اشارتی که در ضمن خطاب بزرگوار فرموده بود و بیازجست تأخیر
زحمات بدان جناب رفیع مشرف گردانیده مصوّر گشت . خدای
گوا هست که همیشه ذکر آن حضرت ندیم دل و سمیر ضمیر است و دعای
آن دولت ورد اوقات و حرز نوایب و ملمّات است اما بواسطه کثرت
اسفار و مزاولت شدايد شرط ادای عبودیت بطریق کتابت در توقّف
می ماند و خدمتی که فرض عین است بحسب این اسباب متخلف
می شود و هم در خاطر می گذرد که چشم آن حضرت از آن بزرگوار ترست
که هر باری بمطالعه زحمات بنده مشغول گردد و گوش آن دولت
از آن شریف تر که هر وقتی سوی سخنان بی طایل خدمتکار ملتفت شود:

فَلَسْتُ بِالْبَاطِلِ الْمَرْدُودِ أَشْغِلُهُ
لَأَنَّهُ بِإِقْتِبَاسِ الْفَضْلِ مَشْغُولٌ

1 مسطور MP — AF 11 شدايد MPA : - لیل و نهار F 13 بزرگوار
ترست MA : بزرگترست P : بزرگوارست F 14-15 و گوش هر وقتی
MP : AF 15 بی MAF : P —

پس مبنی برین کلمات بر دعائی که وظیفه مخلصان و ثنائی که عادت
بندگان یکدل باشد اقتضای افتد که همیشه اوقات آن جناب منبع
بر ابتدای ذکر جمیل و اقتنای اجر جزیل موقوف باد و چشم حوادث 3
روزگار از ملاحظت آن حضرت مکفوف و مصروف.

4 و مصروف MA: + والله أعلم بالصواب P | مصروف MA: + بالذی
وآله الأخیار F ||

IX.

این تحیت نزد جماعتی عزیزان از مقام غربت تحریر افتاد

3

نسیم باد صبا چون گذر کنی بسحر
بموضعى که درو گلشن و گلستانست

6

سلام من برسان نزد دوستان عزیز
بگو که صدر ز هجران تان پریشانست

خوشی جمله جهان بی وجود خدمت تان

9

بپیش دیده او چون بلای زندانست

چنان شد ست ز آشفته‌گی و شیدائی

که چون حدیث کند بر مثال مستانست

12

ز درد هجر بزرگان و فرقت یاران

سرشک دیده بی خواب او چو بارانست

چون آن مجالس و ایام انس یاد آرد

15

ز غبن و حسرت آن همچو بید لرزانست

ز بس تعلق دل بی حضورشان اورا

نه رأی فرجه صحرا نه عزم بستانست

2 جماعتی M: جماعت APF || 6 عزیز MAP: قدیم F || 11 - 8 خوشی
مستانست MAF: P— || 12 بزرگان MAF: عزیزان P || 15 - 14 چون
لرزانست MAF: P— ||

در اندرون ز تشوق چو زار می گرید

و را از آن چه که اطراف باغ خندانست

3 چو نور دیده نباشد مصاحب دیده

درون خانه و بیرون دشت یکسانست

بجمع شمل اگر چه تباعدی افتاد

6 امید او همگی بر جناب یزدانست

این دوست خسته مدتی است تا از رسته آن عزیزان رخت رحلت

بسته است و شیشه اقامت بر سنگ عزیمت شکسته و کأس مهاجرت

9 از دست ساقی روزگار خورده و آن عزیزان ذَکَرَهُمُ اللَّهُ حَقُّوقَ

إِخْوَانِهِمْ وَوَقَاتِهِمْ شَرَّ زَمَانِهِمْ در مراقب آن ریاض رنگین

و مشارع آن حیاض شیرین خالع العذار در تنزه آمده و روزی یاد

12 این دوست که در وقت شدت و رخا و خیمت و رجا یار غار و مونس

غمگسار بوده و زمانی متناول و متمادی با ایشان در انواع حالات

هم خور و خواب شده در خاطر نیاورده و بسلامی و پرسشی که در بازار

15 روزگار ارزان تر از آن متاعی موجود نیست دلجوی نکرده و معنی

«صُحْبَةُ الْغَارِ لَا تُنْسَى» فراموش کرده الحق آن معنی درون را

چنان خسته و خاطرها چنان شکسته گردانید که معالجه آن بعقاقیر

18 جالینوس و حیل و فسون بطلمیوس مصور نگردد آخر نه رعایت حقوق

دوستان نزد ارباب دین مروت دینی لازمست و باز جست و تفحص

اخبار و احوال ایشان پیش اصحاب انسانیت قرضی واجب و فرضی متعین

21 و نه گفته اند که :

1-2 در اندرون خندانست MAF : P— 12 غار MAF : P—

15 دلجوی نکرده MP : یاد نفرموده F : A— 16 آن M : این PF :

مَنْ لَيْسَ يَعْرِفُ لِبِلَاخِيَّانِ حَقَّهُمْ
فَلَيْسَ يَعْرِفُهُ دِينَ وَإِيمَانُ

- 3 و درین باب هم بطریق حق بدست ایشانست چه بیشتر اختلاط و دوستی ابنای روزگار موقوف بر صحبت مجازی و مبنی بر شیوه بازیست، مادام که رشته منافقت و سلک مجالست میان همدیگر منظوم بود منظور
- 6 و مرقوم همدیگر باشند و چون عروه الفت ایشان بدست حوادث روزگار و جواذب لیل و نهار انفصام پذیرد و عقد صحبت ایشان که بمنابت عقد پروین بود نسبتی بافتراق بنات النعش گراید انفصال میان
- 9 ایشان بوجهی صورت می بندد و بطریق پیش می آید که پنداری که هرگز با همدیگر راهی نسپردند و در یک کاسه دست نکرده :

- إِذَا غَابَ شَخْصُ الْمَرْءِ يَوْمًا وَلَيْلَاءَ
فَلَيْسَ لَهُ فِي الْعَالَمِينَ صَدِيقُ 12
- وَلَكِنِّي مَا زِلْتُ أُرْعَى ذِمَّتَهُمْ
وَعَهْدُهُمْ عَهْدٌ عَلَيَّ وَثِيقُ
فَلَيْ عِنْدَ زَلَّاتِ الْأَحْيَاءِ غَفْلَةٌ 15
وَطَرَفٌ إِلَى وَجْهِ الْحِفَاطِ رَمُوقُ
لَيْلٍ كُنْتُ أَضْحَى شَاحِطَ الدَّارِ عَنْهُمْ
فَإِنْ خِيَالِي دَارَهُمْ لَطَرُوقُ 18

4 برصحت MAF : بصحت P || 13-18 و لكنی لطروق MAF :

- فی الجملة در نشیب و فراز عالم فراوان دویدم و از کسی که خصال
دوستان حقیقی و یاران یقینی درو موجود باشد بسیاران را پرسیدم
و در آن باب بسی تاختم و عاقبة الامر از آن معنی بوئی نیافتم نقد همه را
3 در بوته امتحان تهرج دیدم و حدیث وفا و صفای ایشانرا دروغ شنیدم:

إِذَا مَا النَّاسُ جَرَّبَهُمْ لَبِيبٌ فَلَيْسَ قَدْ أَكَلَتْهُمْ وَذَاقَا
6 فَلَمْ أَرَ وَدَّهِمْ إِلَّا خِدَاعًا وَلَمْ أَرَ دِينَهِمْ إِلَّا نِفَاقًا

امروز درین جهان بجز شیشه می

یک دوست ندارد اندرون صافی

- با این همه چندانکه آن دوستان عزیز در حدیقه مودت نهال
9 خلاف نشانند من تخم وفا کاشتم و اندیشه بر رعایت معنی «عَسَى
الْأَيَّامُ أَنْ يُرْجِعَنَ قَوْمًا كَالَّذِي كَانُوا» گماشتم و صورت حال:

- 12 یار اگر باما بسازد دولتی باشد شگرف

و ر نسازد می ببايد ساختن باخوی دوست

- نصیب دیده گردانیدم و بدین نکته لطیف راحت سینه دردمند
15 طلبیدم حقا که هیچ وقتی نگذرد که خیال آن عزیزان در کشور دل
این ضعیف دو اسبه نتازد و عنان عزیمت وی نگیرد و نصیحت «از یار
بهر جفا بریدن خامیست»¹ در گوش هوش وی نخواند و باآواز بلند
18 انشاد نکند:

3 بوئی MP: بوی FA || 9-10 نهال خلاف MP: خلاف خلاف FA || 10 معنی
MFP: A — 12 شگرف MAP: عظیم F || 17 خامیست MFA: + سر تاسر عشق
جمله دشمنی است (مصراع) P || 18 نکند MPA: + که F

¹ Bu Farsça atasözü ve benzerleri için bk. S. Yûnusi, Ravza, s. 279.

- إِذَا كُنْتَ فِي كُلِّ الْأُمُورِ مُعَاتِباً
صَدِيقَكَ لَمْ تَلُقَ النَّدَى لَا تُعَاتِبُهُ
فَعِشْ وَاحِداً أَوْ صِلْ أَخَاكَ فَإِنَّهُ
مُقَارِفُ ذَنْبٍ مَرَّةً وَمُجَانِبُهُ
وَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَشْرَبْ مِرَّاراً عَلَى الْقَدَى
ظَمِئْتَ وَ أَيْ النَّاسِ تَصَفُّوْا مَشَارِبُهُ¹
- مع هذا بهر حالی که هستند روزگار جمعیت آن عزیزان از پریشانی
ایام مصون باد و امداد نعمای ایزدی هر ساعتی روز افزون و السَّلامُ
مِیْنِیْ یُوَاصِلُهُمْ كُلَّ سَاعَةٍ وَ یُطَاوِلُهُمْ كُلَّ لَحْظَةٍ .

3-6 فمش مشاربه MAF : P || 8 باد MPF : A — | ساعتی

MAF : ساعت P || 8-9 والسلام لحظة MAF : P ||

¹ Bu mısralar, Beşşâr b. Burd el-Akîlî'ye aittir. Bk. S. Yûnusi, Ravza, s. 279.

X.

این تحیت نزد امیر مرحوم شهید بهاالدین

3 امیر السواحل رحمه الله تحریر رفته بود

سَلَامٌ عَلَيَّ وَآدِي الْأَمِيرِ وَلَيْتَنِي
حَلَلْتُ بِوَادِيهِ مَكَانَ سَلَامِي

6 شوق خدمتکار مخلص بر جناب عالیت

شوق مرد تشنه باشد سوی ینبوعی زلال

شرح شوق را نیارم کرد اشباعی تمام

9 تا نیابد خاطر عالی از آن معنی ملال

سالها گر شرح و بسط آن بصد دستان کم

تا بدان حدی که دست و خاطرم گیرد کلال

12 استعانت جویم از کتاب در تحریر آن

تا بیابد شرح شوق التقای توکمال

عاقبت چون نیک بینم آنچه ماند در ضمیر

15 بیشتر باشد از آن معنی که بگذشت از خیال

سعادت که بنیان آن چون ترکیب فلک استوار و مدت بقای آن

2 مرحوم شهید MAF : P — | بهاالدین MA : PF — || 3 امیر MAF :
ملك P | رفته بود MAF : افتاده بوده است P || 7 ینبوعی MA : ینبوع PF ||
10 - 15 سالها خیال MAF : P — || 13 شرح MF : وصف A ||

- چون دور زمان پایدار باشد و توفیقی که جوامع مطالب و همگی هم را
در ربقة حصول مقرون گرداند و چشم دوستان آن حشمت را بمطالعه
3 بدایع صنایع باری تعالی در باره حشم و خدم آن حضرت قریر
کند و صحتی که صرافت مزاج اعتدال آن از صرف روزگار و دور ایام
در مجلس زندگانی اعتلال نپذیرد ذات بزرگوار خداوند را محصل
6 باد رخساره تیغ آبدار آن حضرت بگالگونه خون دشمنان مورد و زلف
سنان جان شکار آن دولت بهرچم کله حساد مجمد بمحمّد و آله
الخلّص السّجّد. صد هزاران خدمات و تحایا که صورت حال آن
9 از خلوص سرایر و نصوع ضمایر تعبیر کند و نشر مطاوی آن از نشر
مکارم و محامد آن حضرت آگاهی دهد بخوشی و طیب نسیمی که
صبحدم بر گلستان پرّم وزیده باشد و جیب و دامن بروایج ریاحین
12 ملون معطر گردانیده بدان جناب که در رفعت طیره گر آسمان و در
شرف رتب تاج فرق فرقدانست اصداری افتد نیاز و اشتیاق بنده
مخلص که نقش ولای آن حضرت بر لوح جان نبشته است و رنگ
15 هوای عبودیت آن جناب در تجاویف عروق و عظام با خون و مغز
خویش سرشته بادراک استسعاد خدمت که مثبت فعل اکسیر در
طبیعت نحاس و صورت تأثیر زر در ازال افلاس دارد نه بدان
18 حدّست که بهای مردی عبارات و دست گیری استعارات و هم پستی

1-5 و توفیق نپذیرد MAF : P — 3 تعالی M : AF — 4
اعتدال M : AF — 5 خداوند را MAF : خداوند را P — 7 بهرچم MP : از
پرچم AF — 12 ملون معطر MPA : ملون و معطر F | در MPA : + شرف F —
15 عظام MAF : P —

تقریرات سراز گریبان بیان آن بیرون توان کرد و بافواه محابر و السنه
اقلام حلیه شرح و بسط آن را وجهی توان یافت :

3 إِذَا رُمْتُ أَنْ أُحْصِيَ اشْتِيَاقِي إِلَيْكُمْ
تَقَصَّرَتِ الْأَلْفَاظُ عَنْ حَدِّ مِقْوَلِي

خصوصاً با وجود خاطری که از زخم حوادث دردمند و از مثال
کشاکش هموم مستمند است : ناید ز دل شکسته تدبیر درست . 6

وَكَيْفَ أَجْرِي لِسَانًا فَكَّهُ غَيْرُ
وَكَيْفَ أَطْلُقُ فِكْرًا شَدَّهُ رَيْبُ

باری تعالی ادراک سعادت خدمت که پیشوای حاجات و سردفتر
مطالب ملتسماتست بر وجهی احسن والیق روزی گرداند : 9

وَهَذَا دُعَاءٌ فِيهِ لِلْعَيْنِ قُرَّةٌ
12 وَ لِيَلْقَلْبِ تَرْوِيجٌ وَلِيَلْصَدْرِ مَشْرَحٌ

اگر از جانب خدمتکار استفساری رود که بعد از مفارقت خدمت
بر چه حال می‌زید و بر چه شیوه زندگانی می‌کند ماندن خدمتکار و طریق
بودن وی بعد از آن حضرت ماندن ماهی در بیابان و بقای روغن در 15
گرمای آفتاب تابانست حال تشنه عظیم که از زلال مشرب عذب
دور مانده چگونه باشد و زندگانی طریحی سقیم که از لقای صحت
و مرافقت عافیت مهجور شود بر چه سان گذرد . 18

1 بافواه : باقوات F | ألسنه : MAP : اسنا F || 6 درست MP : + در
شوره زمین کمی گل ولاله بخت (مصراع) FA || 13 از جانب MPA : F—
14 شیوه MAF : P— ||

مَا كُنْتُ أَعْرِفُ مَا مِقْدَارُ وَصْلِكُمْ
حَتَّى انْتَقَضَى فَإِذَا الدُّنْيَا لَهُ تَبَعٌ

چو قدر وصل ندانسته ام زندانی

3

کنون از و بخیالی بنجواب خورسندم

و مصداق این قضیه را معنی "نِعَمُ اللَّهِ مَجْهُولَةٌ"، إِذَا فُقِدَتْ
عُرِفَتْ" شاهی عدل و ناطق فصل است بارها باخاطر تقریر رفته
بود که چون هوای مفارقت آن حضرت ترا نا سازگارست انتقال نشاید
و چون مربع جناب آن دولت مُرْتَعَى مربع و مرغزاری خصیب
است ارتحال نباید اما مبنی بر آنکه بدین جانب دیدن خویشان که
ادای حقوق ایشان نیز از جمله فرایض است دامن گیر میشود گاه گاه
از آن عالم مروّت و کشور انسانیّت مفارقت روی می نماید انشاء الله
تعالی که این بار حصول خدمت بطریق مہیّا گردد که امکان مفارقت
آن تا وقت وجوب حکم هادمُ اللذات ممتنع نماید.

6

9

12

XI.

این تحیت هم بخدتمتش اصدار رفته بود

3 در باب عزیزی که عزم حضرتش داشت

باری تعالی اسماع وافواه جهانیان را باطابت ذکر وحلاوت شکر
خداوندگار مشنّف و مطیّب داراد و اوتاد خیام آن حضرت را با فرق
6 فرقدان و مرز مرزبان موطّد و مطمّن گرداناد جوی مراد در بوستان
معالی جاری و شاخ و بیخ نهال بزرگی در غایت ارتفاع و استواری :

حشمت جلیس و تخت و سعادت رفیق و یار

9 دولت انیس و راحت و شادی ندیم باد

وَهَذَا دُعَاءٌ لِلْأَنَامِ جَمِيعِهِمْ
وَ حِصْنٌ لَهُمْ مِنْ مِخْلَبِ الْحَدَثَانِ

12 صد هزاران سلام و خدمت و ثنا و مدحت بطیب نکهت کلبه
عطّار و کثرت قطرات ابر نوبهار بدان جناب بزرگوار که مطمّح نظر
آمال اکابر گیتی و مطرح رحال رجال امثال عالم است اصدار می افتد :

15 سَلَامٌ كَتَبْتَنِي بِضِ تَرَائِبِ كَنَائِبِ
سَلَامٌ كَتَسَوَيْدِ عَدَارَى مُرَاهِقِ

2 هم MP : FA | رفته M : افتاده A : مصدور شده است P | باب
MA : + اهتمام حال P : F || 4 شکر MF : فکر P : A || 5 با فرق M :
تافرق PFA || 6 گرداناد MAF + بمحمد و آله P || 14 رحال MPA : F ||
16 عذار MFA : العذار P ||

- سَلَامٌ كَعَطُشَانِ أَلَمٌ بِمَنْهَلٍ
وَقَدْ ذَابَ حَرّاً فِي طِوَالِ السَّمَالِقِ
سَلَامٌ كَعَقْدِ الدَّرِّ فِي جِيدِ غَادَةِ
سَلَامٌ كَصَوِّ النَّارِ فِي عَيْنِ طَارِقِ
سَلَامٌ كَثِيرٌ لَا تُعَدُّ فُصُولُهُ
بِتَحْرِيرِ مَشَاقٍ وَتَقْرِيرِ نَاطِقِ

شغف و نیازمندی بدان طلعت همایون که نوربخش آفتاب تابان
و منبع سرچشمه آب حیوان و مفتاح قفل حاجات انام و قبله نیات
و طلبات زمره کرامست از آن درجه متجاوز است که عقل دوربین
کنه کمال آن تواند دید و وهم تیزگام عرض فضای ساحت آن تواند
نوردید ربّ الأرباب توفیق سعادت ادراک خدمت که غایت بُغیت
و نهایت اُمنیت است محصل و میسر کناد :

وَهَذَا دُعَاءٌ لِلْقُلُوبِ مُخْلَصٌ
مِنْ الضِّيقِ وَ الدُّبُلَى إِلَى رَاحَةِ الصَّدْرِ

این خدمت مشتمل است بر آنکه مولانا امام عالم فلان الدین از
جمله مخدومان خدمتکار مخلص است و در فنون بلاغت و اسالیب
فصاحت میان فضلا مقامات مشهود و آثار محمود دارد و طبعی بزینت
درر فضیلت آراسته و زبانی بجلیه ذلاقت پیراسته مدتهای مدید
وازمئه متداول گردد امثال عالم و افاضل گیتی گشته و از درر فواید

6 مشتاق : MP : مشاق FA || 7 نوربخش MAF : P — 15 . مولانا MP :
FA — 17 مشهود MPA : F — ||

- و غرر فراید ایشان اطراف جیب و دامن خاطر انباشته و بیرون آداب
درسی فضایل نفسی چون طهارت ذیل و نقای عرض و خلوص اعتقاد
و صدق لهجه و وفور حیا و صیانت هوا حاصل کرده و باملی هرچه 3
تمامتر و رغبتی هرچه بیشتر جهت حاجتی بدان جناب متوجه
شده و چون دانست که این چاکر از جمله بندگان آن حضرت است
و برا متوسط گرفتند انشاء الله که چون بخدمت مستعد گردد از 6
آن جناب که هیچ آملی بی بهره و هیچ قاصدی خایب نگشته است مقضی
الحاجه عودت سازد :

- وَأَنْتَ الَّذِي مَا خَابَ فِيكَ رَجَاؤُنَا
وَأَيُّ رَجَاءٍ خَابَ عِنْدَ كَرِيمٍ 9

XII.

ابن تهنیت بحضرت بزرگی اصدار افتاد در باب
 انهزام لشکر جمری لعین و پراکنده کشتن
 جمعیت ترکمانان و خوارج بی دین

3

باری تعالی مشارب انعام آن حضرت و مناهل اکرام آن دولت را
 6 از ازدحام اعدای حقوق و ورود حسّاد کنود صافی دارد رایت
 جهاننداری همیشه در اوج نصرت افراشته و قصر کامرانی بنقوش
 تصاویر خلود نگاشته، حق علیمست که چون استماع افتاد که این
 9 طایفه بُغاة و زمرة طُغاة که بطر ثروت نظر بصیرت ایشان بسته بود
 و دیو غرور شیشه عزیمت ایشان را بسنگ بی فکری شکسته و مرغ
 هوای کاذب در آشیانه تجاویف دماغ ایشان بیضه هوس باطل نهاده
 12 و در دیک جگر و دلشان مزوره سودای بی حاصل پخته تا بواسطه
 این معانی در زمرة اشقیا معدود گشتند و بدست خود تیشه بلا بر پای
 خود زدند و بداغ «يُخَرَّبُونَ بِئُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ»¹ موسوم شدند
 15 و از سر ناپاکی و بی دینی مالهای موفور و رغایب و غرایب نا محصور
 مسلمانان بدست او باش بی باک و اراذل اتراک ضایع گردانیدند
 و دما و فروج ایشان را که در اوعیه شریعت و حصون طریقت مصون

3-2 این تهنیت بی دین M: انهزام لشکری (Boşluk) و پراکنده کشتن
 جمعی ترکمان و خوارج P: انهزام قوی از متمردان F || 7 بنقوش MAF: +
 تصاریف P || 8 چون MPA: F— || 10 شکسته MAF: زده P || 11 باطل
 MAF: P— || 16 بی باک MAF: P— | ضایع MAF: ضایع P ||

¹ Kur'an, Haşr sûresi, âyet nr. 2.

- و محروس بودند دستمال هر خسی و پای کوب هر ناکسی کردند و غبار
 فتنه بر صحن عالم چنان انگیزختند که چشم راحت را پر خاک و چشمه
 عافیت را پر خاشاک گردانیدند و گرگان ستمکاری و سگان بی دادی را 3
 بر صحرای فساد و فضای فتنه چنان پراکندند که دو کس را از ابنای سبیل
 و زمرة رفاق در راهی طریق اتفاق دست نمی داد و وجه مرافقت ظاهر
 نمی گشت بدست بندگان آن دولت که بحقیقت شیران بیشه معارك 6
 و نهنگان دریای مقاتل اند مقهور شدند و از لب شمشیر آب دار و زبان
 سنان جان شکار چاکران آن حضرت آیت «جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا
 يَعْمَلُونَ»¹ معاینه شنیدند و صورت «فَدَمَرْنَا هُمْ تَدْمِيرًا»² به چشم
 حقیقت دیدند و طعم «وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ»³ بذایقه تجربت
 چشیدند و کلمات «يَا وَيْلَتَى ، لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا»⁴
 در خاطر ندامت بصد زبان حسرت گذرانیدند تا خلقی از آن 12
 مخدولان و زمرة خاینان و خایبان طعمه سیوف و عرضه حتوف
 گردانیدند و خرمن باقیان را بیاد نصرت در صحرای خسار و بیابان
 دمار دادند و «كَالْفَرَّاشِ الْمُبْتُوثِ»⁵ ایشان را آواره و سرگردان 15
 گرد عالم دوانیدند و علامت «كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ ، فَرَّتْ مِنْ
 قَسْوَرَةٍ»⁶ بر ناصیه حال خود دیدند :

3 بی دادی را MPA : بی داد را F || 5 نمی داد MP : AF — 11 یالینئ
 || P — : MAF 15 آواره MPFA

¹ Kur'ân, Secde sûresi, âyet nr. 17.

² Kur'ân, Furkan sûresi, âyet nr. 36.

³ Kur'ân, Seb' sûresi, âyet nr. 19.

⁴ Kur'ân, Furkan sûresi, âyet nr. 28.

⁵ Kur'ân, Karia sûresi, âyet nr. 4.

⁶ Kur'ân Müddessir sûresi, âyet nr. 50-51.

- تَرَاهُمْ وَرِمَاحُ الْقَوْمِ تَتَّبِعُهُمْ
كَالشَّهْبِ تَنْفَضُّ فِي إِثْرِ الشَّيَاطِينِ
مِمَّا هُرِيقَ دِمَاءُ الْقَوْمِ بَيْنَهُمْ 3
قَدْ كَانَ وَجْهُ صَحَارِي الْحَرْبِ كَالطِّينِ
- چندان شادمانی روی نمود واستظهار واعتضاد افزود که امداد
اعداد آن باستغراق اوراق پایان نرسید و صحن فسحت آن بکام 6
تقریر و تحریر پیموده نگردد کلاه مباحات مماس فرق اکلیل باشد
وسوار مفاخرت بمعصم کف الخضیب رسید:
- از این بشارت خرّم که ناگهان آمد^۱ 9
نسیم عافیت و نفخه امان آمد
عروس امن که بدرفته از کنار همه
- بعون رحمت حق باز در میان آمد 12
جهان که گرگ صفت بود پیش ازین باخلق
بپیش باز چو یاران مهربان آمد
- هنر بر ملک بتأیید حق تلاقی کرد 15
مضرّتی که بگیتی از آن سگان آمد
- شک نیست که طبع شمشیر را در اصلاح مزاج فتنه خاصیتی عجب
است و دست سنان را در ازاله غبار ظلم تأثیری بدیع اگر نه هیبت 18

3-4 ماهریق کالطین M: FA — قد عاد ترب الصحاری الحرب
کالطین P || 5 چندان MP: چندانی AF || 6-18 آن باستغراق هیبت
PAF: M || 6 بکام PA: بکلام F || 14 پیش PA: بمیش F || 15 تلاق
FA: باطل P || 17 شک اصلاح FA: P ||

¹ Bu misra Kemālūddin İsmail'e aittir. Bk. S. Yūnusī, Ravza, s. 291.

- شمشیر آبدار بودی آتش فساد در جهان زبانه زدی و هبوب
 صرصر بیدادی آب رویها بردی و ضعفارا از دست اقویا جان بلب
 3 آمدی و درویش سببت توانگر کشیدی و مینی برظلم و تعدی که در
 طبایع مرکوز و مجبولست شرّ شریر میان اهل عالم متطایر گشتی و اثر
 نکایت آن تا فلک اثر رسیدی و صید راحت که بهزار حيله در دام
 6 بنی آدم می افتد از میان عالم رمیدی و ماده حرث و نسل بانقطاع
 انجامیدی و لَقَدْ أَحْسَنَ مَنْ قَالَ :

تیغ سیاست است که مر روی ملک را

- 9 در کلّ حال تازه تر از برگ گل کند
 خون خوردن اعادی در طبع پادشاه
 تأثیر صد مفرّح و صد جام مل کند

- 12 أَعْلَى الْمَمَالِكِ مَا يُبْنَى عَلَى الْأَسَلِ
 وَالطَّعْنُ عِنْدَ مُحْيِيٍّ كَالْقُبُلِ
 وَمَا تَقْرِئُ سَيُوفٌ فِي مَمَالِكِهَا
 15 حَتَّى تُقْلَقَلَ دَهْرًا قَبْلُ فِي الْقُلُلِ¹

- انشاء الله بعد ازین بعزّ دولت آن حضرت احوال جهانیان مستقیم
 گردد و کارهای خلائق منتظم شود چنانکه برید فتنه گردد فضای امن
 18 و راحت نگردد و سیّاره ستمکاری در ولایت عافیت تردد نکند

18 شمشیر نکند PAF : M — 4 شر شریر PFA || 16 بفر

PFA || 17 خلائق FA : خلق P ||

¹ Bu beyitler şâir el-Mütenebbî'ye aittir. Bk. S. Yânuşî, Ravza, s. 293.

وانیاب نوایب شکسته و دستهای حوادث بسته شود چنانکه مردم صورت پریشانی و نقش تشویش از آینه خیال محوگردانند و مثال آن 3 جز در شکن زلف دلبندان و پیچ کیسوی ماه رویان نبینند.

وَهَذَا دُعَاءٌ يَفْتَرَحُ الدَّهْرُ عِنْدَهُ
وَيَشْمَلُ كُلَّ النَّاسِ بِالْحَسَنَاتِ

XIII.

- این تحیت نزد امیر مرحوم ظهیر الدین بن بغدین
کنکری رحمه الله اصدار افتاد از محروسة قونیه ³

- يَا نَازِحَ الدَّارِ عَنْ بِلَادِي
سَقِيًّا لِأَيَّامِكَ الْمَوَاضِي
إِذْ نَحْنُ لِلْحَادِثَاتِ سِلْمٌ ⁶
وَعَنْ صُرُوفِ الزَّمَانِ رَاضٍ
كَأَنَّ أَثَارَهَا عَلَيْنَا
مَوَاقِعُ الْقُطْرِ فِي الرِّيَاضِ ⁹

- قصر معالی خداوند که از شرفات جلالش مدار فلک توان دید
واز سر دیوارهای کمالش تسبیح ملک توان شنید در طول امدی
واستمرار مدتی که محاسب وهم و محتر خیال از حصر بقای آن قاصر و عاجز ¹²
آید راسی و راسخ باد و آیات صحیفه کرمش سؤر جود آل برمک را
که در ورق مصحف روزگار مسطور است ناسخ ، مزاج هوای
آن حضرت از فساد و پای مصایب سلیم و گوشه جگراضداد و حساد ¹⁵
آن دولت بزخم دندان ارقم نوایب سلیم .

2-16 این سلیم PAF: M— 2 || مرحوم امیر FA || 2-3 این تحیت
قونیه FA: این تحیت نزد مرحومی و امیری ظهیر دینی مسمی ابن بغدین قنقری الممالک قونوی
رحمه الله نوشته آید P | از محروسة قونیه A: محروسة قونیه F || 7 راض P: راضی
FA || 9 الریاض FA: اذ الذی يتول هو الذی . . . — هو الذی (البیت) P ||

وَهَذَا دُعَاءٌ لَا يُرَامُ زَوَالُهُ
وَيَشْمَلُ حَالَ النَّاسِ طُرّاً نَوَالُهُ

- 3 صد هزاران خدمات و تحایا بخوشی لذت کاسی که در ایام
مواصلت میان ما دایر و طیب نکهت حدیثی که در اوقات مجالست
و منافست ما سایر بود بدان جناب که آرزوی دل شیفته و مطلوب
6 خاطر پریشان بنده است رسانیده می آید :

- سَلَامٌ كَعُودٍ فَتَاحٍ مِّنْ وَسْطِ مِجْمَرٍ
سَلَامٌ كَنَسَائٍ نَّاحٍ فِي جَنبِ مِزْهَرٍ
9 سَلَامٌ كَأَمْنٍ جَاءَ مِّنْ غَيْرِ مَوْعِدٍ
إِلَى خَائِفٍ مُّسْتَوْحِشٍ ذِي تَفَكُّرٍ
سَلَامٌ كَسَلَسَالٍ نَمِيرٍ مُّصَفَّقٍ
12 يُسَكِّنُ مِّنْ حَرِّ الْحَشَا الْمُتَسَعَّرِ
سَلَامٌ كَبُسْتَانٍ أُنِيقٍ مُّدْبَجٍ
سَلَامٌ كَرَيْحَانٍ ذَكِيٍّ مُّعْطَرٍ
15 سَلَامٌ كَرَيْحَانٍ وَرُوحٍ وَرَاحَةٍ
إِلَى ذَلِكَ الْخُلُقِ الْكَرِيمِ الْمُطَهَّرِ

- اگر در شرح آرزومندی خوضی رود و در بسط آن اقدام
18 افتد کوتاه نظران گمان برند و بیگانگان توهم کنند که مگر قابل

18- 1 و هذا . . . قابل PFA : M 3 تحایا FA : P 4 طیب
FA : P 9- 10 سلام . . . تفکر FA : P 16 المظهر AF :
+ علی ذلك الذات (Okunamadi) (مصراع) P 2 اقدام PFA

حصرت و صلاحیت احصا دارد که در آن شروعی می رود پس
مبنی برین مقدمات رجوع الیق و اختصار اوفق می نماید :

- 3 بجان پاک تو گر سالها کنم تقریر
ز صد حدیث نیازم یکی بیان نکنم
و گر کنم بحیل نیز شمه ای تحریر
- 6 چنانکه بایدم ای دوست آنچنان نکنم
من این چنین که شدم از لقای تو محروم
بصد طریق و بصد لون چون فغان نکنم
- 9 چنان نیم که چو در راه فرقی افتد
بهیچ حال دگر یاد دوستان نکنم
حقوق صحبت دیرینه در ضمیر منست
- 12 بجز بفکرت آن لقمه در دهان نکنم
و گر کسی شکند عهد دوستان قدیم
بحق صحبت یاران که من همان نکنم
- 15 اگرچه روزگار چنانکه عادت اوست در چشم آرزوی بنده میل
ممانعت کشیده است و پیش سینه مرادش دست مدافعت نهاده و لب
تشنه خشک او از مشرب خوش گوار شیرین آن جناب محروم مانده
- 18 اما حق علیمست که دایما باز جان مشتاق و دل نگرانش بصوب
- 18 - 1 حصرت بصوب PFA : M — 1 در آن باب FA : در این
باب P — 2 مبنی P : FA — 15 چشم FA : P —

- آن حضرت در پرواز است و عندلیب زبان وی در قفص دهان بی یاد
 آن حضرت مرغی بی آواز است امید بفضل حق واثق است که ایّام
 3 مهاجرت را پایانی و ابعاد مفارقت را نهایی رسیده باشد و این بنده
 و دوست قدیم از آن عالم لطف و جهان آزادی عن قریب محظوظ شود
 و بنظر آن سعادت مرموق و ملحوظ گردد از جود بی دریغ آن حضرت
 6 آملم که تا وقت ملاقات آن از سوانح امور و کیفیت احوال و استقامت
 مهمّات و سلامتی ذات مطهّر اعلام فرماید تا هم از مراحم و الطاف
 خداوند دل مجروح خسته را مرهمی و خاطر آشفته را همدمی دست
 9 دهد جاوید کامیاب باد.

9-1 آن حضرت باد PFA : M— 2 آواز PFA | حق A :

+ تعالی PF 7 سلامتی PA : سلامت F 9 باد FA : + انشاء الله تعالی P //

XIV.

این خدمت نزد دوستی تحریر افتاد و او را بمجلس

3 انس استدعا رفت

يَا رَحْمَةَ اللَّهِ حُلِّي فِي مَنَازِلِنَا
وَجَاوِرِنَا فَدَتِكَ النَّفْسُ مِنْ جَارِي

6 گر بر سر آتی که قدم رنجانی
در یاب که بی صبری ما می دانی

جماعتی احرار و طایفه ابرار که همه طوق خدمتکاری آن حضرت
9 در گردن دل و حلقه چاکری آن دولت در گوش جان دارند در
روضه‌ای که رضوان در حسن زهت و طیب نکه‌ت آن انگشت
گزانست و فلک در حسن ازهار و انوار آن که هر یکی آفتاب تابان
2 و کوكب درخشانست بصد هزار دیده نگران :

گوئیا انجم ز گردون ریختند اندر زمین
زان سبب صحن گلستان سربسر اختر گرفت

15 ترکس در اطراف باغ تاج زرین بر سر نهاده و سبزه در اکناف
راغ ردای زمردین بر دوش انداخته و لاله جگر سوخته که مدتی در
زندان زمین محبوس بود جام لعل بشادی روزگار بر کف نهاده
18 و فراش باد صبا جهت نثار مقدم بهار از نقد کیسه درختان توده‌های

18 - 2 این خدمت توده‌های PAF : — M

نقره خام بر نطع رياض تعبیه کرده و دست ایام از قطرات شبنم عقدهای
 ثمین از گردن و گوش اغصان آویخته و سلطان فصل نوهار که
 3 نام وی گلست از خلوت خانه استراحت و سراچه فراغت کلاه یاقوتی
 بر سر نهاده بصفه بار آمده و لشکر ریاحین از چپ و راست میمنه
 و میسره راست کرده و سوسن بهزار زبان دعا و ثنارا پیش آمده
 6 و سرو آزاد رعایت بندگی را بر یکپای ادب ایستاده و نی کمر عبودیت
 بصد جا بر میان بسته و بلبل صاحب ذوق بر منابر اغصان صلاهی
 عشرت در داده :

9 هر کجا گوشی نهی از بانگ بلبل ناله‌هاست
 هر کجا چشم افکنی آنجا بتوده لاله‌هاست
 در چنین مقامی بدین خصال گزیده و خلال پسندیده حاضراند
 12 و شرابی که در وفور ضیا طیره‌گر عکس آفتاب و از غایت رقت
 و صفا رشک در خوشاب است در میان ایشان دایر :

قَهْوَةٌ قَرَفَتْ تَرَبَّتْ مَعَ الدَّهْرِ
 15 وَ صَيَّنَتْ فِي دَنْهَا قَبْلَ نُوحٍ
 مِنْ كُمَيْتٍ كَأَنَّهَا نِعَمُ الْإِ
 4 تَوَالَتْ لَطِيبٌ طَعْمٌ وَ رِيحٌ

18 از دست ساقی که گرشمه چشمش مستی هشیاران و سلسله زلفش
 بندپای عاقلانست توسن طبعی که بناوکت چشم مستش در هر طرفی

از خونها جویها روان کرده و بکمند زلف مشکینش در هر مسکینی
دل هزار مسکین در دام بلا کشیده :

3 قَامَ الْغُلَامُ يُدِيرُهَا فِي كَأْسِهَا
فَكَتَّانَ بَدَرَ التَّمِّ يَحْمِلُ كَوَكَبًا¹

و بی وجود خدمت خداوندی سلک جمعیت ایشان را نظامی دست
نمی دهد و زرهه عشرت را کای بر نمی آید :

6 بر خیز و بیا که مجلس آراسته ایم
مفزای سخن که از غمت کاسته ایم
9 ز ایزد بدعا دوش ترا خواسته ایم
و امروز بدین امید بر خاسته ایم

اسباب طرب را بی وجود خدمت آی ضعیف است و طبیعت
12 بهار را خاصیت مزاج خریف اگر جمعیت ایشان را که مثابت شکل
پروین دارد بشریف قدوم رعایت نفرماید بافتراق بنات النعش خواهد
گردانید باقی بکرم آن بزرگ منوطست و بحسن قیام آن خداوند مربوط.

14 - 1 از خونها مربوط PAF : M || 2 دل P : FA — | مسکین

P : FA — | بلا P : FA — || 4 بدر PA : الدير F || 5 خدمت P : FA — ||
6 کامی FA : کاری P | بر P : FA — || 12 مثابت P : مثابت FA || 14 گردانید
AP : گرایید F ||

¹ Ebû Nazala'ya (ابو نضلة) ait olan bu beyit için bk. S. Yûnusî, Rav-za, s. 301-302.

XV.

این خدمت نزد دوستی تحریر افتاد که شرط
عیادت این ضعیف بجای نیاورده بود

3

مَرْضَتْ وَلَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ حُرٌّ
يُشَرِّفُنِي بَيْرٌ أَوْ سَلَامٌ
وَضَنُّوا بِالْعِيَادَةِ وَهِيَ أَجْرٌ
كَأَنَّ عِيَادَتِي بَدَلُ الطَّعَامِ¹

6

من اوفتاده ز رنج و عنای خود نالان
تو از غرور تجاهل کنی که نشیدی
چه جرم دیده‌ای از صحبتی که با ما بود
که از محبت ما زود دامنت چیدی

9

مدتیست که این دوست طرح اسقام و حلیف آلامست و ازدوستان
غیر تب که دایما درین نایبه تردد می کند و هر روز گرد بالین
می گردد و از غایت یکتادلی که میان ما موکدست نصیحت "زُرْ غِیْبًا
تَزِدْ حُبًّا"² پس گوش می نهد و باجتهادی تمام در کار این ضعیف
گرم روی تقدیم می دارد و آبی در دست و پای میریزد و مزوره او را

12

15

16 - 2 این خدمت او را PAF : M— || 3 این ضعیف FA : P— ||

4 نلم PFA ||

¹ Bu beyitler, Ebû'l-Hasen Ahmed b. Câfer'e aittir. Bk. S. Yûnusî, Ravza, s. 302.

² Bu Arap atasözü için bk. S. Yûnusî, Ravza, s. 303 vd.

- بآتش خوش می‌پزد مانند طبیبان حاذق از غایت اتحاد میان تجاویف
عظام و عروق می‌گردد دیّاری از دوستان درین دیار روی ننمود
و بعیادتی که موجب احتساب ثوابست رغبتی نفزود این معنی از زمره 3
دوستان مخلص قبیح است و از جمله یاران صادق شنیع و از طرف آن
یار یگانه که شمع شبهای غربت و تعویذ تبهای کربت بود اقبیح نمود
یاران را در وقت نزول مصائب خواهند و دوستان را در حال حدوث 6
شداید طلبند :

- ای هیچ نخورده غم بغم خوردن من
9 ناگشته پیرسشی بپیرامن من
یکبار درین تب بکنارم درگیر
باشد که بسوزد دل تو باتن من

11-1 بآتش باتن من PAF : M— 4 قبیح است P :
قبیح FA 11 باتن FA : برتن P 11

XVI.

این خدمت نزد امیر مرحوم بها الدین ارسال
رفته بود در باب تهنیت ولادت فرزندش
إبراهیم أنبته الله نباتاً حسناً

3

تَأَلَّقَ مِنْ أَفْقِ السَّعَادَةِ وَالْعُلَى
هَيْلَالٌ لَنَا مِنْهُ السَّعَادَةُ تُجْتَلَى
يُبَشِّرُنَا فِي الْمَهْدِ حُسْنُ رُؤَايِهِ
وَمَنْظَرُهُ الْمَرْضَى بِالْفَضْلِ وَالْحِجَى
أَضَاءَتْ بِهِ الْأَفَاقُ قَبْلَ ابْتِدَآرِهِ
وَسَارَ بِهِ السَّارَى إِلَى حَيْثُ مَا انْتَوَى
فَلَا أَبْصَرَتْ عَيْنٌ وَلَا أَذُنٌ وَعَتَ
بِأَكْرَمَ مِنْهُ فِي الْبَرِّيَّةِ مُنْتَمَى

6

9

12

دوش دیدم که فراشان تقدیر صحن خاک را بجا روب احترام
میرفتند و فرش زمین را بگلاب احتشام می شستند و با هدیه دیگر
می گفتند که بعد ازین حال عالم رونق دیگر گرفت و کار و بار بنی آدم

15

15 - 2 این خدمت بنی آدم PFA : M— 3-2 این خدمت
بود AF : این خدمت در تهنیت امیر مرحوم بها الدین فرزندش ابراهیم بوده
و ولادی رسد P 2 2 : PA : + ذو المکارم F 3-4 3 : أنبته حسناً A :
PF— 11 و عت PA : سمعت F 13 : فرشان P : فرشتگان FA

- زینتی دیگر پذیرفت امارات به روزی در هر دمی کاملتر خواهد بود و علامات پیروزی در هر قدمی شاملتر خواهد نمود و بختهای رمیده باز آیند و بزا طوالع فضل که در کریج خمول و آشیانه عطلت فرو خفته بود در پرواز شوند شمشیر هنررا که در نیام نسیان ژنگ خوردده بود، وقت آمد که بصیقل رحمت ایزدی بزدايند و در فضیلت را که بمسامیر فتور محکم گشته بود گاه آمد که خازنان عاطفت باوی بگشایند، این 6 ضعیف چون این کلمات را بگوش هوش بشنید از غایت ابتهاج این معنی و شدت احتیاج بدین دعوی پیش رفت و از آن منہیان بشارت سعادت استفسار آن معنی کردند. گفتند جناب عالی فلانی را از ملک 9 عدم ملک زاده ای مسافر رسیده است که آثار نجابت در اسره جبین او واضح است و دلایل اصالت در صفحه رخسار او لایح :

- 12 نَجَابَتُهُ مَوْصُولَةٌ بِأَصَالَةٍ تَجَلَّ
لَمْ لِيْذِي عَيْنَيْنِ فِي غَسَقِ الدُّجَى

- از افق آسمان آن حضرت عجب بدری طالع شد و از نهال چمن آن دولت عجب میوه ای یانع گشت از مهب فضیلت نسیمی وزید که 15 محروران بادیه فاقه را راحت بخشید و از غنچه سیادت گلی شکفید که جیب و دامن عالم را برایحه معنبر خود معطر گردانید و از بیشه شجاعت شیری ظاهر شد که بزخم چنگال آهنین گردن اعدا و حساد 18

18-1 زینتی حساد AF : M— 1-2 در هر پیروزی
FA : P— 3 کریج A : + خانه PF 5 بصیقل P : صیقل FA 6 باوی
P : باری FA 9 آن P : این FA 12 بأصالة P : بأصالة FA 15 یانع PA :
نافع F ॥

دودمان خویش را درهم شکنند و از پشت مکرمات سلاله‌ای در وجود آمد که مبانی فضائل آبا و اجداد خود بآثر و مناقب کسبی و ارثی مرصّص و مستحکم گردانید : 3

خُدُونِي بِهِ إِنْ لَمْ يَفُقْ سَرَوَاتُكُمْ
وَيَبْرُعُ حَتَّى لَا يَكُونَ لَهُ مِثْلُ

6 در حال سجده شکر گزاردم و از باری عزّ اسمه مزید عمر آن مبارک قدم خواستم که سالهای نامتناهی چشم آن حضرت بلباقی همایونش روشن و صحن گیتی بمحاسن آثار و محامد کردارش گلشن باد . دیده حدثان از ملاحظه آن جناب مکفوف و جمله اوقات بمراضی سبحانی مصروف . 9

1- 10 دودمان مصروف PFA : M— 9 حدثان P : خرمان FA ||

10 مصروف : + بحق الملك المطوف و النبي الرؤف FA : موصوف P ||

XVII.

این خدمت هم برسم تهنیت عید فطر بحضرتش
3 ارسال رفته بود و درین شعر لزوم مالا یلزم است

نوروز خرم آمد و هم عید محترم
صحن چمن مشابه مینو شد و ارم
6 صراف روزگار ز نقد دفین خاک
پر کرد نطع باغ ز دینار و از درم
در فرجه عجایب تأثیر نوبهار
9 طفل شگوفه سرزده از پرده حرم
بلبل ز شاخسار همه روز چون خطیب
شکر بهار گوید و گوید که قاصر
12 سوسن بجویبار کشیده زبان تیز
اندر خلاف بید که خالیست از کرم
از بس که صحن خاک مزین شد از نبات
15 پا در زمین نمی نهدم دل که بسپر
دری نهفته بینم هر جا که بنگرم
لعلی فتاده بینم هر جا که بگذرم

17-2 این خدمت بگذرم PFA : M— 2 این خدمت هم FA : این خدمتی است P 3 رفته بود FA : نموده آید P | درین شعر صنعت مالا یلزم است FA : فی شعر لزوم مالا یلزم P 15 نمی نهدم دل P : نمی دهم دل FA ||

گل در درون غنچه بسی رنجه‌ها کشید
تا عاقبت رسید بمقصود لاجرم
این عید نوبهار هزاران خجسته باد
بر میر نیک سیرت و شیر مظفرم

3

انقضای ماه روزه که مفتاح قفل جنت و موسم بخشش رحمت
و مغفرت بود و اقبال عید که غره جبین ایام و دره ثمین عقد شهور
و عوام است بر خداوند مبارک و میمون باد دفتر حسنات از
تعلقات طاعت و مسودات و عبارات مشحون و مرور اوقات و ساعات
بمراضی ایزدی مقرون. بنده مخلص بر آن بود که مبنی بر قاعده
مألوف و رسم معتاد که میان ابنای روزگار متعارفست که در چنین
روزی مخدومان خود را تحف برند و هدایا فرستند و بقدر امکان
خدمتها کنند و نواله‌ای که هم از خوان انعام و افضال آن مخدومان
باشد پیش آرند مبنی برین معنی که :

6
9
12

فَقَيِّمُ الْبَاغِ قَدْ يُهْدِي لِمَا لَيْكِهِ

بِرَسْمِ خِدْمَتِهِ مِنْ بَاغِهِ التَّحْفَافَ

15

از آن اشجار مکرمت ایشان نوباوه‌ای فرستند امّا چون عظیم همت
و کبر نفس و ارتفاع شان خداوندی بدیده اعتبار مطالعه می رود

1-7 گل باد PFA : M— 3 هزاری PFA 6-7 غره
اعوام است FA : غره جبین شهور و اعوام است P 7 خداوند FA | باد FA :
+ محمد و آله P 8 تعلقات M : تعلقات PFA 12 خدمتها MPF : خدمتهای
F 13 که MA : PF— 16 آن MAF : P—

و حقارت دنیا و زخارف آن در برابر آن مرتبه دیده می آید خجالت
دامن گیر می شود که از در خدمت بمیسور دنیاوی در آید و خوان ریزه
نزد حاتم زمان عرضه کند روضه رضوان را بدسته ای چند ام³
غیلان چه احتیاج افتاد و منبع آب حیوان را بقطره ای چند شوراب
چه افتقار .

6 آفتاب از سراج مستغنیست

خضر وقت از اجاج مستغنیست

پس اضراب لایق تر دید و بارسال دعایی و عرض ثنائی اقتضار نمود .

1 دیده می آید MAF : آرد P || 2 از در خدمت MFA : از خدمت P ||
8 دید MAF : — P ||

XVIII.

این خدمت هم از زبان خدمتش بزرگی ارسال
افتاد که نوشته‌ای فرستاده بود و از حادثه‌ای که
از روزگار بوی رسید شکایت کرده

3

- خطاب بزرگوار از آن حضرت نامدار مشتمل بر انواع اصطناع
و مبنی بر اصناف الطاف برین دیار تافت و خاک تیره از لمعان شعاع
و انتشار ضیای آن روشنی افلاک یافت «إِنِّي أُلْقِي إِلَيْكَ كِتَابٌ
كَرِيمٌ»¹ بر زبان آمد و بقدیم تعظیم ورود آن را استقبال رفت و بر
مضمون آن اطلاع کلی حاصل گشت آنچه جهت چشم زخم حال
و ضیاع مال نموده بود و التفات خاطر و تشویش ضمیر مبنی بر آن
معنی اظهار کرده معلوم شد، خاطر عزیز از آن قبل فارغ فرماید
و بسیار گردد سرو پای غصه بر نیاید و شجاعت نفس و قوت مصابرت
وی بر وقوع احداث و نزول نوایب در کار آرد که آدمی را در سرای
حدوث و مقام کون و فساد جنس این واقعه بسیار افتد و مثل این حال
بسی روی نماید:

15

إِنَّ الْوَلَايَةَ لَا تَدُومُ لِوَاحِدٍ
إِنْ كُنْتَ تُشْكِرُهُ فَتَأْتِيَنَ الْأَوَّلُ

2 این خدمت : P — MFA || 8 بر زبان : MAF : در قضیه بر زبان P |
17-8 و بقدیم الأول : PAF : M — || 10 ضمیر PA : F — || 17 الأول
FA : + بیت الولاية قسمت ارکانها — ولذلك ترصيص التنصص أولوا (البیت) P ||
¹ Kur'an, Neml sûresi, âyet nr. 29.

در شرابخانه دنیا غم و شادی در یک بستو معجون کرده اند
و منصب و عزل و راحت و رنج در یک غلبه تعبیه ساخته:

3 از دهر مزد گاه نزارست و گاه سمن

و ز چرخ حصه گاه شرابست و گاه خمار

و هر دوارا بقای دایم و درنگی خالد نیست و اگر کسی نیز خواهد

6 که ایام نکبت و زمان عزلت و مدت پریشانی و بلیت دایم ماند از
مطلوب دور افتد و از لقای مأمول محجوب شود:

لَا تَحْمَدِ الدَّهْرَ فِي بَأْسٍ يُكْشِفُهَا

9 فَلَوْ أَرَدْتَ دَوَامَ الْبُؤْسِ لَمْ يَدُمِ

مرد جازم کسی است که در حال وقوع نوایب و حدوث مصایب

چنگ در حبل متین اضطبار زند و باقبال دنیا شادان و بادبار وی

12 محزون و پریشان نگردد که این معنی از اخلاق بزرگانست:

لَا يَفْرَحُونَ إِذَا نَالَتْ رِمَاحُهُمْ

قَوْمًا وَلَيْسُوا مَجَازِيعًا إِذَا نِيلُوا¹

15 امید بفضل حق واثق است که بعد ازین الطاف باری تعالی متوالی

و متراحم و عواطف حضرتش متواتر باشد که رحمت جنابش جابر هر

کسیری و فریادرس هر اسیری است احترام و احتشام خداوندی بدرجه

1-17 در شرابخانه بدرجه PFA: — M || 3 مزد FA: لقمه P ||

15 تعالی FA: — P || 16 متراحم: مراحم FA || 15-16 متوالی
حضرتش FA: — P || 17 کسیری P: کسیر AF | اسیری P: اسیر AF ||

¹ Bu mısralar, Ka'b b. Zühayr b. Rebia'ya aittir. Bk. S. Yûnusî, Rav-za, s. 310 vd.

کمال رسیده بود و چشمهای عالمی از هر طرفی بدان معالی نگران
 ودلهای جهانی از هر گوشه‌ای بدان فضایل از بیم عین الکمال لوزان
 شده تا ناگاه جهت تجربه حوصله خداوندی و تصقیل آینه نفس 3
 و تشجیل شمشیر اعتقاد وی و تذکیر قوت و بسطت باری تعالی بر کافه خلایق
 از ممکن غیب «ویرزقه من حیث لا یحسب»¹ چنین واقعه‌ای
 پیش آمد و معنی «لیبطلوکم ائیکم احسن عملاً»² برین 6
 دعوی برهانی ناطقست امّا آنچه اصل کار است حیات نفس است که
 چون سر سلامت است اصل غنیمت و سرمایه سعادت حاصل است
 وَلَقَدْ أَحْسَنَ مَنْ قَالَ: 9

وَرَأْسُ مَالِكَ وَهِيَ الرُّوحُ إِنَّ سَلِمْتَ
 لَا تَأْسَفَنَّ لِشَيْءٍ بَعْدَهُ ذَهَبًا
 حَاسِبْ زَمَانَكَ فِي حَالٍ تَصَرَّفَهَا 12
 تَجِدُهُ أَعْطَاكَ أَضْعَافَ الَّذِي سَلِمَا

1 - 13 کمال سلما PFA : M 4 تعالی F : AP— 5 ویرزقه :
 PFA— 6-7 و معنی ناطقست FA : P— 7-8 حیات سلامت
 F— : AP

¹ Kur'ân, Talâk sûresi, âyet nr. 3.

² Kur'ân, Hûd sûresi, âyet nr. 7.

XIX.

این خدمت هم بحضرتش ارسال رفته بود در باب

3 تهنیت ولایتی که بوی تعلق گرفت

اللَّهُ حَيْثُ رَحَلْتُمْ جَارٌ لَّكُمْ
وَالْأَمْنُ دَارٌ وَالشُّرُورُ نَدِيمٌ

6 وَالْعَيْشُ غَضٌّ وَالْمَنَاهِلُ عَذْبَةٌ
وَالْجَوْثُ طَلْقٌ وَالرِّيَّاحُ نَسِيمٌ

چگونه نصر وظفر هم عنان تو نشوند

9 چو هر کجا که نهی دل خدات هم راهست

دو حقه معالی خداوندیم که در چمن فضایل «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا
فِي السَّمَاءِ»¹ نعت حال آنست و عالمی بلذت مذاق ثمار آن آسوده اند
12 و از گرمای حوادث و هاجره نوایب بسایه اغصان و اوراق آن غنوده
از زخم تندباد حدثان و اجتياح صرصر ملوان در کنف باری عز اسمه
مصون و محروس باد، چهره آمال بگلگونه حصول اقبال گلگون
و ترادف نهای ایزدی از حیث انحصار بیرون:

15 وَهَذَا دُعَاءٌ يَطْرُقُ الدَّهْرُ عِنْدَهُ
وَيَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ يَنْصُرُ جُنْدَهُ

17 - 1 این خدمت چنده PFA — M || 13 تندباد PA : باد F |

صرصر PA : + حدثان F | کنف FA : کنار P || 14 باد FA : + بمحمد
و آله P | اقبال F : PA — ||

¹ Kur'an, Ibrahim sûresi, âyet nr. 24.

- بنده مخلص زمین عبودیت می بوسد و صورت حال اشتیاق خود
بدان جناب که مثبت التفات تشنه الیم بوجزد آب زلال و مرتبت
3 انتظار طریحی سقیم بحصول ابلال دارد عرضه می کند و بتقلد آن
مهمّ خطیر که بندگان حضرت أَحْضَرَهَا اللهُ الْمَيَّامِينَ وَالسَّعَادَاتِ
موسوم گشته اند شکر باری می گذارد و مزید جاه آن دولت می خواهد
6 و باجابت مقرون باد هنوز نتایج مخایل و فواید امارات که در لوح
ناصیه آن حضرت به چشم فراست مطالعه رفته است در ممکن غیب کامن
است امداد آن حشمت هر دم متوالی و اعداد آن نعمت هر لحظه ای
9 مترادف :

تُبَشِّرُنِي الْآمَالَ أَنْكَ تَنْتَهِي
إِلَى أَمَدٍ لَمْ يَرْتَقِيهِ أَمِيرٌ

- 12 هنوز دولت تو شاخ بال خواهد کرد
چو هیئت که در اجزای جان بدخواهست
ز جاه و عمر معالی که رفت در تقدیر
15 هر آنچه هست کنون آن یکی ازین جاهست

وَمَا نِلْتَهُ بُشْرَى بِمَا سَتَنَالُهُ
مِنْ الْعِزِّ إِنَّ الْإِلْفَ يُبْدَأُ مِنْ فَرْدٍ

- 18 اگرچه مصالح امور عالمی بدان جناب که مدار ارباب حاجات و مرکز
اصحاب مهمّاتست منوطست و زحمات اشغال جهانی بدان حضرت مربوط

1-19 بنده مربوط PFA : M || 3 ابلال دارد عرضه می کند P : ابلال
عرضه می دارد FA || 7 مطالعه رفته است P : FA || 9 مترادف : + خواهد بود PFA ||
14 عمر : + و PFA || 15 ازین جاهست FA : ز پنجاهست P ||

و تراکم کارهای خلاق هر چه بیشتر و مترادف ملتزمات ارباب طلبات هر چه تمامتر اما انشاء الله که این معنی آن حضرت را از رعایت حقوق بندگان مخلص و هواداران یکزبان و یکدل که ارتفاع شان 3 و ازدیاد جاه و جلال خداوند را بدعاها خواسته اند شاغل و مانع نیاید :

- 6 فِدْ يَتُّكَ لَا يَشْغَلُكَ عَنْ رَعِي حَقَّنَا
مَمَالِكُ قَدْ أَلَقْتَ إِلَيْكَ أُمُورَهَا
فَلْيَلْشَمْسِ شُغْلٌ فِي السَّمَوَاتِ شَاغِلٌ
9 وَلَكِنَّهَا لَا تَمْنَعُ الْأَرْضَ نَوْرَهَا

پیش ازین ببندگی آن حضرت تقریر رفته بود که آن مهمّ که بخدمت معلوم است جهت بنده اگر در روزگار مهلی باشد ترتیب رود و خداوند در این باب متقبل شده کنون بحمد الله بلوغ آن اُمْنِيَّت 12 میسرست و حصول آن بُغِيَّت مهیا اگر مرحمتی خواهد فرمود و قنست چنین اتفاق هر باری دست ندهد و حکما گفته اند: «الْفُرْصَةُ سَرِيعَةُ الْفَوْتِ بِطَيْبَةِ الْعَوْدِ» و هم بعبودیت حضرت تقریر رفته بود که 15 التماس این قضیه جهت انقطاع و انعزال این چاکر نیست بلکه غرض کلتی درین باب آنست که تا بنده بدان مهمّ جهت مصلحتی که روی نموده است مستظهر باشد باقی اهتمام آن کار را بنایی می تواند گذارد 18 و از مضیق آن شغل بدیگری تفصی می تواند جست خدای داناست

19 - 1 و تراکم داناست PFA : M — 11 مهل P : مهل FA ||

12 این P : آن FA || 13 مهیا P : محصل FA || 17 باب PF : A — 18 نموده است P : نموده FA || 19 بدیگری PA : بدیگر F ||

3 که بنده را در خاطر ست که تا مرغ جانش در قفص قالب مقیدست
دعای آن حضرت خواهد سراییدن و از آفتاب عمرش تا شفقی
باقی باشد هوا و ولای آن جناب خواهد ورزیدن :

از مهر تو بگسلم کرا دارم دوست
وز کوی تو بگذرم کجا خواهم شد

6 مراحم و الطاف آن حضرت بنده را نه چنان مشعوف و مفتون
گردانیده اند که آسان آسان از خاک آستان آن خداوند دامن
در چمند و در گوشه خانه فراغت گزیند .

XX.

این خدمت بحضرت خداوندم ولیّ الایادی سیّد

3 الأُمراء والأفاضل امیر نصرة الدین
أدام الله أیّامه ارسال رفت

روضه خداوندم که بخصایص مکارم اخلاق متحلّی و برای رزین
6 و عقل متین متخصص است و از اکابر اقطار جهان بشرف نفس
و وفور دانش و محاسن شیم و کمال فضل و جلال قدرت مستثنی
و بر منهاج حکمت و قضیّه دین مستقیم و در سنّ جوانی تجارب پیران
9 روزگار یافته و در سخاوت از ابر و دریا در گذشته و در تهور و تنمّر
از شیر شرزه سبق برده و در رفعت همت و خصب ریاض مروّت
و فتوّت معن (بن زائده) و حاتم را معزول کرده بزلال انهار علوم
12 حقیقی و ثمار اشجار معارف یقینی آراسته باد . صد هزاران سلام
و خدمت بطیب مذاق آن اخلاق بزرگوار و حسن ذکای آن اعراق
نامدار تبلیغ می افتد ، سلامی که اذیال آن بنسیم خلد معطر باشد
15 و اطناب آن باوتاد خلود مسمّر :

سَلَامٌ كَمَا نَفَّاسِ الصَّبَا بَعْدَ مَا جَرَتْ

عَلَى مَسْبِيتِ الرَّيْحَانِ وَالرَّندِ وَالنَّوْرِدِ

17-2 این خدمت الورد PFA : M || 3-2 ولی الایادی A : PF— |

سیّد الأُمراء والأفاضل FA : P | الأفاضل F : + جامع المناقب والمفاخر A || 4 أدام الله
ایّامه A : PF || 10 همت PA : + ونعمت A || 12 آراسته FA : حال P ||

عَلَى الْحَضْرَةِ الْعَلِيَاءِ دَامَتْ ظِلَالُهَا
مِنْ التَّائِقِ الصَّادِي إِلَى ذَلِكَ الْوَرْدِ

3 اگر در شرح آرزومندی حوضی رود و در تقرير و تحرير بعضی
از آن شروعی افتد في قصّتي طُولٌ وَأَنْتَ مَكُولٌ، شب کوتاه،
تو ملول و افسانه دراز؛ چون زبان عبارت و استعارت از بيان حصر
6 آن عاجز است و نطق بلاغت و فصاحت از احاطت شرح آن قاصر،
شروع در آن باب جز سبب ملالت و منتج داعيه شامت نباشد :

لَمْ يَبْقَ فِي جَسَدِي عُضْوٌ وَجَارِحَةٌ
إِلَّا لِفِرْقَةٍ مَخْدُومِي بِهَا أَلَمٌ
9 مِثْلِي إِلَيْهِ اشْتِيَاقٌ لَا يُحِيطُ بِهِ
وَصَفُ اللِّسَانِ وَلَا الْفِرْطَاسُ وَالْقَلَمُ

12 رَبُّ الْعِبَادِ وَخَالِقُ الْبِحَارِ وَالْأَطْوَادِ تيسير اسباب
ملاقات بر بهترين وجهی و موافق ترين حالتی ميستر کند :

وَهَذَا دُعَاءٌ لِلْأَخِلَاءِ نَافِعٌ
15 وَلِلْهَجْرِ شَتَاتٌ وَلِلْوَصْلِ جَامِعٌ

مبنی برين قضيه كه :

وَأَبْرَحُ مَا يَكُونُ الشَّوْقُ يَوْمًا
18 إِذَا دَنَتْ الْخِيَامُ مِنَ الْخِيَامِ

18 - 1 عل من الخيام PFA : M || 1 دام PAF || 6 فصاحت
P : + آن FA || 12 الأطواد PA : الأطواط F || 13 وجهی PA : F— ||

چون بمجروسة قراحصار وصول افتاد و داعی شعف سلسله
اشتیاق خدمتکار جنبانید و هوس مطالعه آن جمال روح افزای که
دیباچه کرم و عنوان مروّست در دل انداخت، این کلمه چند بر سبیل 3
یاد آورد و پیش نزل تقدیم رفت انشاء الله که در پی این تصدیع
بدان جانب عزیمت افتد و از مشاهده طلعت خجسته و لقای همایون خداوندی
حظوظ دیرینه استیفا رود، مع هذا چندین کثرت مکاتبات ارسال رفت 6
و انواع تعطف و تلطّف تبلیغ افتاد بهیچ گونه بجوابی مقرون نگشت
و بمشرفه ای مشفوع نشد، عجب کاریست!

9 آن دلت را خدای نرم کناد

وین دعای خوشست آمین کن

فی الجمله آنچه وظیفه خدمتکار است از تقدیم مراسم خدمت
و تشیید مبانی عبودیت تقصیری نمی رود، باقی ارادت آن جناب را 12
حکمی دیگر است :

مارا تو بهر صفت که داری

15 دل کم نکنم ز دوست داری

وَمَا أَنَا إِلَّا كَمَا الْمُدَامَ لِصَاحِبِي
يَزِيدُ عَلَيَّ طُولَ الْجَفَاءِ صَفَاءُ

1-17 چون صفاء : PFA — M 1 ۱ داعی : P داعیه FA 4 ۱۱ این
PA : F — 8 ۱۱ مشرفه : PA مشرفه F 15 ۱۱ نکنم : PA ۱۱

XXI.

این خدمت هم بحضرتش تحریر افتاد در باب
وفات برادرش امیر شجاع الدین کناک رحمه الله

3

نُسَالِمُ هَذَا الدَّهْرَ وَهُوَ مُحَارِبٌ
وَنَطْمَعُ فِي إِعْتَابِهِ وَهُوَ عَاتِبٌ
هُوَ الْقَدَرُ الْمَحْتُومُ إِنْ جَاءَ مُقَدِّمًا
فَلَا الْغَابُ مَحْرُوسٌ وَلَا اللَّيْثُ وَائِبٌ
وَكَيْفَ نَطَلَبُنَا الْعَيْشَ صَفْوًا جَمَامَةً
فَلَمْ يَخْلُ مِنْ رِيْقِ الْخُطُوبِ الْمُشَارِبِ
وَمَنْ يَبْلُ أَنْفَاسَ الْوَرَى وَنَفُوسَهُمْ
يَجِدُهَا دُيُونًا تَقْتَضِيهَا النَّوَائِبُ
وَمَا النَّاسُ إِلَّا خَاضُوا غَمْرَةَ الرَّدَى
فَطَافَ عَلَى ظَهْرِ الثَّرَابِ وَرَاسِبٌ

6

9

12

حجاب خاک اگر بر گیری از پیش
همه پر سوسن و پر یاسمین است
تو پنداری که در هر ذره خاک
رخ و چشم نگاری در کین است

15

17-2 این خدمت کین است PFA: M— 3 امیر شجاع الدین کناک
PFA: P | رحمه الله A: FP— 8 وکاین FA: وکنا P 9 ریق: رنق
PFA 12 خاضوا: خایضوا P: داخل FA 17 در کین است P: نازنین است F

گیاهی سرزند سروی بریزد

چه شاید کرد رسم عالم اینست^۱

- ۳ حق علیمست که چون آن خبر هایل و واقعه فطیع بگوش
خدمتکار رسید آتش آشفتنی زیانه زد و دریای اندیشه در تموج
آمد و باد هوا جس در فضای ضمیر وزیدن گرفت، نه چندان غصه
و پراکندگی خاطر روی نمود که دایره عبارت محیط آن شود و نطاق الفاظ
۶ استعارات حصر آنرا محتوی گردد، چه چون قواعد محبت و مبانی مودت
میان دو کس مستحکم باشد و بوسایل یکنادلی و ذرایع یگانگی بر مرور
ایام و کرور شهر و اعوام مقرون و مشفوع گشته، باید که در وقوع
۹ شدت و رخا و حدوث غم و شادی با یکدیگر مساهم و مشارک باشند
حقاً که وصول آن خبر در درون بنده نکایتی عظیم و تأثیری تمام کرد
اما چون این قضیه معلوم است که دنیا فینای فنا و منزل رحلت و مقام
۱۲ بلیت و عرصه آفاتست بجل متین اصطبار تمسک می کند و در آن
باب بمصایب امم سالف و رزایای عزیزان ماضی تقید و تنبّع می نماید.

- ۱۵ فَلَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا تَدُومُ لِيَوَاحِدٍ
لَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ فِيهَا مُخَلَّدًا

گردون بجل عقود مرابر اعمار مولع است و روزگار بر هدم

- ۱۸ بنیان آدمی حریص :

1-18 گیاهی حریص PFA : M — 4 در تموج P : موج FA ||
7 استعارات A : FP — | قواعد PA : قاعده F || 8 میان PA : F — 17 روزگار
FA : روز P ||

¹ S. Yūnusī, bu beytlerin Kemālūddin İsmail'e ait olabileceğini ifade ediyor (Bk. Ravza, s. 319).

أَيْنَ الَّذِي الْهَرَمَانُ مِنْ بُذْيَانِهِ
مَا قَوْمُهُ مَا يَوْمُهُ مَا الْمَصْرَعُ¹

3 فی الجمله درین بحر که غرقست جهان
گشتی وجود ما ببادی گروست

6 توقع ثبات از دنیای دنی داشتن بلمعان سراب مغرور شدن است
و نقش بر صحیفه آب نکاشتن :

جهان رباط خرابست بر گذرگه سیل
گمان مبر که بیک مشت گل شود معمور²

9 بسیار جباران که بحصانت قلاع و ارتفاع جبال ملک خویش مغرور
بودند و بخصب نواحی ولایت و شوکت رجال و ابطال و احتشاد
اجناد و قوت ذخایر مسرور؛ گمان برده که مجال حوادث در آن محال
12 محال بود و بهیچ حال دست تصاریف روزگار بدامن دولت ایشان
نرسد و گل اقبال ایشان را از تندباد قهر آسیبی نیاید و ندانسته اند که
قضای باری تعالی ماهی فلک را در شصت گیرد و نسر طایر را ببنداق
15 قدرت در زمین افکند تا ناگاه هاتف غیب در گوش وجود ایشان
آیت: «حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَمِذَا هُمْ

1-16 این الذی فاذا هم PFA : M— 2 ما قومه ما یومه PA : F~
3 درین بحر PA : درین جهان F 7 خرابست PA : خرابست F 8 و که A :
PF— 13 نیاید P : نرسد FA | ندانسته اند P : ندانسته اند FA 14 گیرد PA :
آرد F

¹ Bu beytler el-Mütenebbi'ye aittir. Bk. S. Yûnusî. Ravza, s. 319.

² Bu beyt. Zahir-i Fâryâbi'ye aittir. Bk. Aynı eser, göst. yer.

- مُبْلِسُونَ^۱ فرو خواند و واقعه «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ
الْمَوْتُ»^۲ ایشانرا معلوم گردانید و دست فنا ایشانرا از اوج آن
مساعد قلال و مراقی جبال بمحضیض لحد تنگ و تاریک مقید و محبوس 3
گردانید و صحیفه ایشانرا نامه مثال در نوردید و شاهین کبر ایشانرا
که در هوای کبریا پرواز می کرد در شبکه مهانت و بیچارگی گرفتار
کرد تا توسن طبع ایشان که سر از چنبر حکم گردون می پیچد، گرفتار 6
عقال مرک گشت و پلنگ نخوت ایشان که با شیر فلک دعوی
مبارات می کرد، در دست روباه اجل زبون آمد :

- انجام دهر حسرت و زاری و شیونست 9
زان روی دل نبست در و مرد پیش بین
هر چند جام نوش چشانند ولی چه سود
چون در گلوت زهر کند جام آخرین 12
دل در جهان مبنده که بسیار همچو تو
دل در جهان ببست و نیامود پیش ازین
آنها که داد باز ستاند بعاقبت 15
و آنها که پرورید بخاکش کند دفین

- پس بر حسب این مقدمات خداوندرا ناچار است که صبر را کار
فرماید و از خاتمت جزع و عاقبت زاری بیندیشد که اشتغال در آن 18

18 - 1 مبلسون در آن PFA : M— 1 فرو خواند P : بر خواند
FA 2 اوج P : FA— 6 سر از PA : + جیب F 8 می کرد P : می کردند
AF 11 ولی P : زمی FA

¹ Kur'ân, En'âm sûresi, âyet nr. 44.

² Kur'ân, Nisâ sûresi, âyet nr. 77.

باب جز افاده سر باری غصّه و تضییع وقت صورت نبندد و بزوال
 أنبیا علیهم السلام و حکما و ملوک سالف و عزیزان ماضی اقتدا کند
 3 و تسلی واجب بیند تا آتش مصیبت را سکونی و جراحات مفارقت را
 مرهمی دست دهد و اگر چنین نفرماید :

الدَّهْرُ لَيْسَ بِمُعْتَبَرٍ مَنْ يَجْزَعُ

XXII.

این خدمت هم بحضرتش ارسال رفت در باب
وفات برادر دیکرش امیر شمس الدین قیصر
رحمه الله تعالى

أَيْنَ الَّذِينَ غَدَوْا مُلُوكًا فِي الْوَرَى
وَعَدَا فَنَاهُمْ مَسْرَحَ الرُّوَادِ
وَتَسَرَّبَلُوا خَيْرَ الثِّيَابِ وَجَلَّلُوا
الْأَغْوَارَ وَالْأَنْجَادَ بِالْأَجْنَادِ
أَضْحَتْ رُفَاتًا فِي الثَّرَابِ عِظَامُهُمْ
هَيْهَاتَ لَيْسَ زَمَانُهُمْ بِمُعَادِ

زمین گرگشاده کند راز خویش
پدید آرد انجام و آغاز خویش
کنارش پر از تاجداران بود
برش پر زجنگی سواران بود
پر از مرد دانا بود دامنش
پر از خوب رخ چاک پیرامنش

16 - 2 این خلعت پیرامنش PFA : M— 2 رفت PA : شد F ||
3 امیر شمس الدین قیصر FA : P— 4 رحمه الله تعالى P : + رحمة واسعة A : F— ||
15 پیرامنش FA : + از اسلاف و اخلاف یاد آردی — نبات دل هر نژاد آردی (بیت) P ||

- حقاً که چون آن واقعه موجع و نازله هایل و قضیه الیم بگوش خدمتکار رسید چندان پریشانی و حرقت در درون راه یافت که شرح آن حالت جان گداز بعمرهاى دراز ممکن نگردد ، دریغ آن نوجوان نازنین که پیش از آنکه غنچه شبابش بنسیم طراوت تمام بشکفد از عصفوف تندباد حدثان درخساک افتاد و نهال عمر او که در چمن روزگار از آن رشیق تر درختی و سرسبز تر شاخی نبود پیش از آنکه بثمار معالی بارور گردد از تف صاعقه مصایب باحترق انجامید و هلال درخشان عمر او که در آفاق جوانی مانند آفتاب عالم افروز بود پیش از آنکه دایره او بانوار نتایج فضایل ممتلی گردد گرفتار دام محاق و مقید قید نقصان گشت و چشمه حیات او پیش آنکه عالمی را از تشنگی احتیاج ارتوا بخشد بخاشاک ممات مکدر گشت امّا باز چون تأمل می رود خود روزگار را این معنی عادی قدیم و رسمی مالوفست قصر قیصر که کنگره ایوان آن باوج کیوان دعوی تقابل می کرد در و دیوار آن از زخم منجنیق حوادث چنان خراب شد که صورت بنیاد آن از آینه روزگار بکلتی ناپیدا گشت و ملک نوشیروان با بستگی که داشت از قدوم حشر نوایب و ترک تاز لشکر مصایب چنان پریشانی انجامید و بخرابی روی نهاد که یک لحه اقامت در وی متعذر نمود و کوس کیکاوس که طنین صدای آن گوش فلک کر کرده بود و صوت عنیف آن که در ازعاج خواطر از غریدن رعد سبق برده و غلغل

1-7 حقا که از تف PFA : M — 2 چندان P : چندانی FA |
 در F : — PA 3 جان گداز FA : + بعالم دل بازو P 5 نهال P : سنان FA ||
 7 بارور PA : بارور F 10 گشت و MP : گشت FA 12 عادی MPA :
 عادتیست F 14 از زخم منجنیق MPA : بمنجنیق F 19 برده FA : + بود MP ||

هیت در جهان انداخته، دست حوادث چنان از هم فرو درید که
در هیچ زبان آوازه او از آن نماند و چتر دقیانوس که همای واقع آن
از آشیانه نسر طایر در گذشته بود، در چاه رزایا چنان نگوسار شد که 3
اثر آن در جهان صورت پذیر نیست.

نیست امین روزگار ایمن از و چون شوی

6 ورتو امین خوانیش دولت مأمون کجاست

حکمت ادريس کو مردی رستم چه شد

جاه سلیمان کراست ثروت قارون کجاست

9 در جام روزگار زهر و نوش را بهم امتزاج داده اند و در شبستان

ایام دیو و سروش را بیک جای مقام ساخته ظلمت تابع نور

و غصه تالی سرور است هر که از کاس جهان شراب حیات چشید

12 زحمت خمار ممتاش باید کشید و هر که از باغ دنیا گل راحت بوید

دل و دیده را عاقبت بخار مشقت باید خلید، لباس زندگانی بردوش

خلق دیبایی زیباست، اگر دست روزگار نربودی و نهال عمر آدمی در

15 باغ روزگار در غایت رشاق و طراوت است، اگر صرصر قهرش

از بیخ نکندی:

2 واقع آن MP: واقع FA || 4 نیست MP: + و کیفیت رفت آن در عالم سمر
هر سمیر نه خبر هر خیر نه FA || 5 ایمن MPF: امن A || 6 ورتو MPA: کرتو
A || 8 کجاست MFA: + آدم و حوا شدند ماتم ایشان نگر- که این که نسلشان بادل
پرخون کجاست (بیت) P || 9 داده اند MPA: داده F || 11 سرور است MP:
سرور FA || 12 زحمت خمار ممتاش MP: زحمت ممتاش F: زحمت خمار A || 15 رشاق
MPF: رشاقست A || 16 نکندی MP: بر نکندی FA ||

- سود دریا نیک بودی گر نبودی بیم موج
صحبت گل^۲ خوش بدی گر نیستی تشویش خار^۱
- 3 پس خداوند را برحسب این مقدمات و نتایج این کلمات واجبت
که صبر و سکینه را کار فرماید و دل را بقضای باری راضی گرداند
و در احوال عالمیان نظر اندازد که هر دلی از ضربت شمشیر مرگ
6 پرخونست و هر طاقی از زخم کلنگ او سرنگون :
- أَلَمْ تَرَ أَنَّ الدَّهْرَ يَهْدِمُ مَا بَنَى
وَيَأْخُذُ مَا أُعْطِيَ وَيُفْسِدُ مَا أَسْدَى
- 9 که باری عزّ اسمہ این واقعه را آخر وقایع گرداناد والسلام .

2 خار MFA : + عشق جانان هست نیکو گر نباشد درد هجر — عزت وصل است
خوشر گر نسازد عار خوار (بیت) P || 4 باری MFA : + تعالی P || 8 اسدی MFA :
+ الا فاعلن الحسن فی نئی ما ردی — وخیر الأمور ما بتدبیر ابتداء (البیت) P ||

¹ Bu beyt, Şirazlı Sâdi'ye aittir. Bk. S. Yûnusi, Ravza, s. 321.

XXIII.

این خدمت هم بحضرتش ارسال رفت در باب
 شکایت از جماعتی که با ایشان سلوک طریق
 موافقت روی نموده بود و افعال و اقوالشان
 نا مرضی یافته و صحبتشان خار دیده دیده

- 6 وَ مَا كُنْتُ فِي تَرْكِكَ إِلَّا كَتَّارِكِ
 يَقِينًا وَ رَاضٍ بَعْدَهُ بِالتَّوَهُّمِ
 وَ قَاطِنُ أَرْضِ الشُّرْكِ يَطْلُبُ تَوْبَةً
 9 وَ يَخْرُجُ مِنْ أَرْضِ الْحَطِيمِ وَ زَمَزَمِ
 وَ رَاوِي كَلَامٍ يَقْتَنِي لِثَرَّ بَاقِلِ
 وَ يَتْرُكُ قُسًا جَانِبًا وَ ابْنَ أَهْتَمِ
 12 وَ ذِي عِلَّةٍ يَأْتِي طَبِيبًا لِيَشْفِي
 بِهِ وَ هُوَ جَارٌ لِلْمَسِيحِ بْنِ مَرْيَمَ
 فَلَمْ أَرِ قَبْلِي مَنْ يُحَارِبُ بَخْتَهُ
 15 وَ يَشْكُو إِلَى الدُّنْيَا افْتِقَادَ التَّنْعَمِ
 وَلَا أَحَدَ يَحْوِي مَقَاتِيحَ جَنَّةٍ
 وَ يَقْرَعُ بِالسَّطْفِيلِ بَابَ جَهَنَّمَ

5 - 2 این خدمت دیده MFA : این خدمت نزد مذکور ارسال شده
 بوده است در باب شکوی که معلوم ایشانست P || 6 تركك MFA : تركك P ||
 7 راض : راضی PFA ||

فتاده ام بگروهی که در میانشان هست

سیاق لفظ رکیک و مجال معنی تنگ

- 3 بنده مخلص بعد از مفارقت خدمت که عین راحت بود نزد این طایفه که حکم ایزدی با ایشان اجتماعی روزی کرد، ضایع تر از شانه در خانه خصی کل و متروک تر از مصحف طاهر در صندوق زندیق معطل است، بلکه ضایع تر از آینه پیش هندوان و صحاح اللغة جوهری در بلاد روسان:

ضایع تر از آفتاب در دیده کور

- 9 وز لؤلؤ و لعل ناب در خانه مور

بی فایده تر از شمشیر بران بدست جبان

و مطروح تر از لوح اسرار پیش اخرس نادان

- 12 امّا بر حسب این موعظه که:

وَأَرْضِهِمْ مَا دُمْتَ فِي أَرْضِهِمْ
وَدَارِهِمْ مَا كُنْتَ فِي دَارِهِمْ

- 15 و موجب این قضیه که:

وَقَدْ يَتَزَيَّأ بِالْهَوَىٰ غَيْرُ أَهْلِهِ

وَيَسْتَصْحِبُ الْإِنْسَانُ مَنْ لَا يُلَاقِيهِ¹

2 تنگ MFA: + کسی که جوهر تبیان فضل و نعمت جست — نمی سزد که نه در ره خرد خرسنگ (بیت) P || 5 خصی MP: شخصی FA || 8 دیده MFA: خانه P || 9 مور MFA: + مخو تر و مشهور تر از جان عزیز — چون خور پدید نیست در دیده کور (بیت) P || 13 ارضهم MFA: + وعشهم مادمت فی عشهم — و سرهم ماكنت من سرهم (البیت) P || 17 لایا لئمه MFA: + فکیف تواری سواة القوم غارب — ببرهان برهان النهی السیف قائمه (البیت) P ||

¹ el-Mütenebbi'ye ait olan bu beyt için bk. S. Yânuşî, Ravza, s. 324.

با ایشان طریق مدارات مسلوک می آید و باخوی ایشان سازگاری
تقدیم می رود و بر موجب این معنی که

3 إِذَا كُنْتَ فِي دَارٍ وَلَمْ تَكُ مِنْهُمْ
فَكُلْ مَا عَلِفْتَ مِنْ خَبِيثٍ وَطَيِّبٍ

در باب ذوق تلخ و شیرین موافقت روی می نماید ، چه هر عاقلی را
6 که بکام و ناکام با جماعتی صحبت افتاد و فرش مخالطت میان ایشان
گسترده شد و کاس موافقت دایر گشت ، باید که چون از مخالطت ایشان
مفارقت جوید ، بر وجهی از آن مضیق تفصّی نماید که صحبت سالف
9 و خدمت متقدّم را بزیان نبرد و معنی

إِذَا كُنْتَ فِي دَارٍ وَحَاوَلْتَ تَرْكَهَا
فَدَعَهَا وَفِيهَا إِنْ رَجَعْتَ مَعَادُ

12 نصب دیده سازد ، چه هیچ عاقل شمشیری که زدود بی سببی در
زنگ نهد و درختی که بجان پرورد بی بهانه از بیخ نکند و زرعی که
بطول مدّت بدست آورد بی واسطه نسوزاند و بنیادی که بخون دل
15 بر آورد بی موجبی بر هدم آن رخصت ندهد ، انشاء الله که مفارقت
بر وجهی میسر گردد که متضمّن صلاح جانین باشد « وَمَا ذَلِكَ
عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ »¹.

4 طیب MFA : + درینا بآن الدرء عما دراهم — لنا الخیر فیها أن یدع غیر عیب
(البیت) P || 5 ذوق MP : ذوق FA || 13 نکند MPA : برانکند F || 14 - 15
بی واسطه بر آورد MFA : P —

¹ Kur'an, İbrahim sûresi, âyet nr. 20.

XXIV.

این تحیت نزد امیر سیف الدین اصدار افتاد
 در شفاعت شخصی که از وی جریمه ای حادث
 شده بود و کناهی صادر کشته

3

مَنْ ذَا الَّذِي وَمَا سَاءَ قَطُّ
 وَمَنْ لَهُ الْحُسْنَى فَقَطُّ

6

هیچ خصالتی از خصال گزیده بزرگان و هیچ عادتی از عادات
 حمیده مخدمان در مقابله رأفت و رحمت و قبول معذرت و اقامت عثرت
 زیرستان نیست و در آن باب اقتدا بلطف و کرم باری عزّ اسمہ باید
 کرد که باکمال قدرت و شکوه پادشاهی و ارتفاع شان و غایت جلال
 و نهایت کبریای خود پرده عفو و اغماض بر جرایم بندگان نا فرمان
 بر دار مسدول میکند و در مکافات اعمال قبیح و عثرات و سقطات
 نا هموار ایشان اہمال و امہال می فرماید، تا باشد که ایشان بر مفاسد
 و مقابح اعمال و افعال خود مطلع شوند و بنظر اعتبار طریق رشاد
 و سداد خود بینند و چون از در توبہ در آیند و بقدم استغفار و اعتذار
 بایستند، انابت ایشان را بقبول مشفوع گرداند و ملتمس ایشان را بنجاح
 مقرون کند و از سر زلات و سقطات ایشان در گذرد و منشور

9

12

15

4-2 این تحیت گشته MFA : این خدمت پیش امیری سیف اللقب والکنیہ
 در استشفاع جرمی نوشته است P || 4 و کناهی صادر کشته MA : F || 5 ماساء قط
 MP : ماسقط FA || 13 اہمال ایشان MFA : P | تا M : FA ||
 16 بقبول ایشان را MFA : P ||

- «وَمَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۱ موشح بتوقيع «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ»^۲ بدست ایشان دهد و کرامت «لَا تَشْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ»^۳ ارزانی دارد، تا بندگان با سر رشته طاعت آیند و تقصیرهای گذشته را بخدمات پسندیده تدارک کنند؛ درین وقت فلانی که بگناه خود مقرر و بجریمه خویش معترف است نهالی است، خداوندی اورا در باغ رعایت و عنایت نشانده است و آنرا بآب تربیت و حسن اهتمام و فرط ترشیح و ترقیح تازه و شاداب گردانیده و در کف انعام و حجر اکرام پرورش داده، تا بعون تربیت و حسن شفقت خداوندی شاخها کشید و بثمار معارف بارور شد؛ اگر بهر ثمره خدمت اورا همچنان بنداوت عاطفت سر سبزی دارد و از احتراق لواحق حرور خشم خداوندی اوراق و اغصان آنرا در ظل ظلیل خود رعایت می کند، امداد آن نعمت و اعداد آن منت برقرار معهود و طریق مألوف مستمر خواهد بود و درین باب خداوندی محمود و مشکور باشد و اگر اجتناح آن در خاطر گذراند و از بیخ برکند و جمله اجزای آنرا آتش سازد، در آن باب معذور و مغفور بود.

- ۱۸ اگر بار خارا است خود کشته ای و گر پرنیانست خود رشته ای^۴

1-18 ومن رشته ای MP: FA— 14 امداد منت M: امداد

آن منت P || 18 رشته ای M: + اگر در دل و جان و تن جای اوست — بخون سنجد و لب چه آغشته ای (بیت) P ||

^۱ Kur'ân, En'âm sûresi, âyet nr. 54.

^۲ Kur'ân, Mâide sûresi, âyet nr. 98.

^۳ Kur'ân, Yûsuf sûresi, âyet nr. 92.

^۴ Bk. Firdevsî, Şehnâme (Kitaphâne-i Hayyâm yay.), s. 122 (Ravza, sözkonusu yayin, s. 325-6).

جبلت آدمی از خطا و خطل خالی نیست، چون ترکیب او را از
عناصر متضاد و امزجۀ مختلف آفریده اند و با این همه چندان اسباب
3 خارجی در مزاج او مؤثر و چندین سوانح غیر ارادی در طبیعت او
حاکم؛ اگر وقتی از طریق اعتدال تنکب جوید و بجادۀ اعتساف
گراید و خطائی از وی در وجود آید و سهوی مشاهده افتد، گناه او را
6 نزد اصحاب نظر و ارباب انصاف وزنی بیشتر نباشد.

وَ كَيْفَ يُلَامُ الْمَرْءُ فِي خُبْرٍ فِعْلِهِ ؟
وَ أَوَّلُ شَيْءٍ قَدْ غَدَاهُ دَمُ الطَّمْثِ

9 از خطۀ آب و خاک یک شخص نخواست
تا بر رخ او گرد خطائی نشست

5-1 جبلت او را MP : FA— || 10 نشست M : + نقاش خیال
نقش بر دل نکاشت — تالوح وجود جان خود پاک نشست — دوران فلک آبا مسیر انجم
— باشی درجی و قایق است آخر شست — ابراج و منازل همه اربابست — که در فلک
فراز نشست — القصه همه علایق همه دیگرند — درهم نگران درهم دنیای ششت
— دارهم ودی نار و عیدست عید — نه چرخ و سه چار کشوری بار کشت — آنجا که
بلوغ قسمت اندیش رود — جان و دل و عقل وای روچه جوست — شعر و قطع
و مقاطع قطعند — آن خط وجوه بندی بی غل و غشت — آلف مجلدات مخلود — در
رای و هنر نداد از پاکی پاک — تضمن و مکرر و مضاف و تزئید — لی ... علی من
هناک و هنالك — قد قلت و قد اقول افلاک — احیانی و اسقنی و حفظ فاتاک ؟ P ||

(Bu mısralar çok silinmiş, ya da çok karışık olduğundan, bazı kelimelerin istinsahında yanlış olabiliyorum.)

XXV.

- این کلمه چند از زبان خدمتش نزد بزرگنی تحریر
افتاد در باب شخصی که از وی خونی صادر
3 شده بود

- بعد خدمات و عرض اشتیاق معروض است که از وقوع آن
واقعه شنيع و حدوث آن حادثه هایل چندانی پریشانی و توزع خاطر
6 و سوز درون راه یافت که باستغراق اوراق بپایان نرسد و بعمدهای
دراز اندکی از بسیار آن مقرر نگردد؛ الحق قضیه ای ناهموار و کاری
مستقبح بود، اما تقدیر باری با تدبیر بشر باطلست و بهر کس که قضائی
9 مقدر گشت واجلی معلوم رسید بمیقات اجل و میعاد فنا دود و سوی
صوب ردی و جانب هلاک گراید، چنانکه کلام مطهر گوید: «قُلْ
لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ
12 إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ»¹ و حدیث مصطفی صلی الله علیه و سلم:
«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَنْفِذَ قَضَائِهِ وَقَدَرَهُ سَلَبَ ذَوِي الْعُقُولِ
عُقُولَهُمْ حَتَّىٰ يَسْنِفُوا فِيهِمْ قَضَاؤَهُ وَقَدَرَهُ»² موکد این معنی
15 است. هر که گمان برد که عقده ای را که از شصت فلک محکم گشته

16 - 2 نزد گشته MP : FA— 4 - 2 این کلمه بود M :

این سخن چند است که نزد احدی از اکابر نوشته آمده است در عفو عیبی P || 7 نرسد M :
رسد P || 9 بشر M : + بیشتر P || 13 صل الله علیه و سلم M : علیه الصلاة والسلام P ||

¹ Kur'ân, Âl-i Imrân sûresi, âyet nr. 154.

² Bk. el-Aclûnî: Keşfü'l-hafâ, I, 79.

باشد بکفایت وکیاست خود بگشاید ، یا قضائی را که تقدیر باری بنفاذ آن صدور یافته بود بعقل متین و رای صایب خود دفع کند ، چیزی محال و امری متعذر طلبیده باشد . 3

قضا دگر نشود ور هزار ناله وآه

بشکر یا بشکایت بر آید از دهنی¹

6 پس مبنی برین مقدمات تقدیر باری چشم بصیرت آن شقی را باز بست و بتدبیر ناصواب رای او را مقرون گردانید و «كَالْبَاحِثِ عَنْ حَتْفِهِ بِظِلْفِهِ»² خویشتن را در ورطه هلاک افکند و بپای خویش بدام محنت افتاد و در زمره اشقیا که «يُخَرَّبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ»³ معدود گشت . 9

وَلَيْسَ لِرَجُلٍ حَطَّهُ اللَّهُ رَافِعُ

وَلَيْسَ لَأَمْرِ شَاءَهُ اللَّهُ دَافِعُ 12

هر آنکه گردش گیتی بکین او برخاست

بغیر مصلحتش رهبری کند ایام

کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید 15

قضا همی بردش تا بسوی دانه و دام³

16 - I باشد دام MP : FA— || 5 دهنی M : + فلک مدور دان و آگهی زمین مخروط — چو ارزنت برو هر درازی و پهن (بیت) P || 9 بایدهم M : + وایندی المؤمنین P ||

¹ Bk. Sâdi-i Şirâzi: Gülistan (Yay. Dr. Meşkûr), s. 198 (Ravza, söz-konusu yayın, s. 326 - 7).

² Bu atasözünü krş. Meydânî : Mecma'ü'l-emsâl, s. 499; Ravza (Sözko-nusu yayın), s. 327.

³ Bk. Gülistan, s. 109.

XXVI.

این تحیت هم بخدمتش ارسال رفت در تهنیت

3 عید اضحی

أَتَاكَ الْعِيدُ مُفْتَرِّ السَّنَايَا

يُبَلِّغُكَ الْمَحَامِدَ وَالتَّحَايَا

6 وَيُتَّحِفُ بِهَجَّةِ النَّوْزِ طُرّاً

إِلَيْكَ مُسَلِّماً بَدَلَ الْهَدَايَا

فَهَذَا الْيَوْمُ فِي الْأَيَّامِ حُسْنًا

9 كَخَلْقِكَ فِي الْخَلَائِقِ وَالسَّجَايَا

زَمَانٌ طَابَ وَاعْتَدَلَ الْهَوَاءُ

كَعَدْلِكَ فِي حُكُومَاتِ الرِّعَايَا

12 وَأَصْبَحَتِ الْبَلَايِلُ مُفْصِحَاتٍ

بِمَدْحِكَ فِي الْغَدَايَا وَالْعَشَايَا

فَحَيْثُ لَحَظْتَ تَبَرُّاً أَوْ لُجَيْنًا

15 كَأَنَّ الْأَرْضَ أَظْهَرَتِ الْخَبَايَا

فَعِشْ يَا سَيِّدَ الْأَمْرَاءِ دَهْرًا

طَوِيلًا لَا يُصَادِفُكَ الْمَنَايَا

- قُلُوبٌ لَمْ يَكُنْ فِيهَا هَوَاؤُكُمْ
لِنِيَالِ النَّوَائِبِ كَالرَّمَايَا
وَأَبْدَانٌ نَمَتَ بِالْعُذْرِ فِيكُمْ 3
- لِقَصَابِ الْحَوَادِثِ كَالضَّحَايَا
وَلِيَكُكُمْ رَفِيعُ الْجِدِّ عَالٍ
تَقَلَّبَ جَنْبُهُ بَيْنَ الْعَطَايَا 6

رسمی قدیم وقاعده‌ای معتادست که زمره چاکران در مواسم
اعیاد و ایام شریف بخدمت مخدومان خویش هدایا فرستند و انواع
تحف بکار برند و بقدر طاقت خدمات تقدیم دارند ، و چون در ملک
یمین یساری که فراخور تحفه آن حضرت باشد موجود نیست ، بر موجب
قول متنبی که

- لَا خَمِيلَ عِنْدَكَ تُهْدِيهَا وَلَا مَالٌ
فَلْيُسْعِدِ النُّطْقُ إِنْ لَمْ تُسْعِدِ الْحَالُ¹ 12

بر دعائی اقتضار نمود و بیتی چند ارسال کرد ، انشاء الله که بگوش
ارتضا مسموع و بچشم اختسان مرموق شوند. 15

15 - 1 قلوب شوند MP : FA — 4 كالضحايا M : + تباكم كذاك
المهرجان — و مجموع الذهور مع الصفايا (البيت) P || 10 باشد M : — | موجود M :
P — 13 الحال M : + ما الأمير إلا في ثلثه أضرب — الأمس والغد واليوم الذي حال
(البيت) P || 15 شوند M : + انشاء الله تعالى بالسلام || P

¹ Bu beyt, Mütenebbi'nin Ebû Şucâ' Fâtik'i öven bir kasidesinin mat-
la'ını teşkil etmektedir (Bk. Ravza, adigeç. yayın, s. 328 vd).

XXVII.

این خدمت بحضرت خداوند ملک الأماجد
والأفاضل امیرنصرة الدین رحمه الله اصدار افتاد
3 از محروسة قونیه

فَلَمَّا تَرَجَّعَ الْأَيَّامُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ
بِذِي الْأَثَلِ صَيْفًا مِثْلَ صَيْفِي وَمَرْبَعِي
6 أَشَدُّ بِأَعْنَاقِ السَّوَى بَعْدَ هَذِهِ
مَزَائِرُ إِنِّ جَاذَبَهَا لَمْ تُقْتَنِعْ

9 نه آنچنان بلقای تو گشته ام مشتاق
که وصف آن بزبان قلم توانم گفت
بسالها نتوانم که در شمار آرم

12 اگر حکایت آن دم بدم توانم گفت
بشرح شوق اگر عالم کند یاری
و گرچه بیش بود عمر کم توانم گفت

15 ز صد هزار مطول حدیث مختصری
مگر بخدمت تو چون رسم توانم گفت

16 - 2 این خدمت گفت MP : FA — 4 - 2 این خدمت
قونیه M : این خدمت هم بر امیری نصرة الدین لقب بمحروسة قونیه P 6 مربعی
M : + و إن هدموا بالغد داری فهدموا — و إن تعمروها تعمروا بی و بآربعی (البیت) P 8
لم تقطع M : + عشيقه أرواح الكرام صباکم — وصفوة عیثی التوقع (البیت)
P 16 گفت M : + کواه عشق مرا جسم و جان پر شوقست — بر آن حکم دل و این
با حکم توانم گفت (بیت) P

آفتاب سعادت خداوندیم که در اوج سیادت طالع است و بلمعان پرتو
انعام و بریق احسان ظلمت احتیاج بنو الآمال را بنور نجاح مبدل گردانیده،
از وصمت هبوط و نقصان کسوف مصون و محروس باد، روضه معالی 3
که بریتاحین فضیلت و ازهار مکرمات مزین است بسحاب فضل
الهی ممتور و موفور و گردن و پشت معاندان و مزاحمان آن حضرت
از تحمّل شدايد روزگار و مقاسات نوایب لیل و نهار منکوس و موفور 6
بِمُحَمَّدٍ وَعِثْرَتِهِ .

وَهَذَا دُعَاءٌ لَا يَرُدُّ عُرُوجُهُ
وَتُفْتَحُ أَبْوَابُ السَّمَوَاتِ عِنْدَهُ 9

صد هزاران سلام و خدمت که مطاوی آن بر طریق اتحاد و شیوة
صداقت از زنگ زنگی و عنائی و بوی تکلف و تعسف خالی باشد و فحاوی
آن بر محض محبت و خلوص طویّت و نصوع مودّت موقوف بود، بدان 12
جناب که منبع فضایل و کان فواضل و دایرة افادت و قطب استفادت
است تبلیغ می افتد .

سَلَامٌ كَتَسْلِيمِ الْحَبِيبِ النَّذِيِّ نَأَى 15
عَلَى عَاشِقٍ نِضْوٍ كَثِيبٍ مُسَهَّرٍ
سَلَامٌ كَتَرَجِيعِ الْعَيْنَانِ سَحِيرَةِ
سَلَامٌ كَيَسَارِ الْفَقِيرِ الْمُفْتَرِّ 18

18 - 1 آفتاب المقتر MP : FA — 9 عنده M : + و هذا دعاء
بإجابة أقرب — عنان قبول السائلين فريد ؟ (البيت) P || 11 زنگ M : — P ||
13 استفادت M : استفادت بود P || 14 تبلیغ M : تسلیم P ||

- سَلَامٌ كَمَا بَاحَ النَّسِيمُ مُغْلَسًا
بِاسْتِرَارٍ وَرَدٍ أَوْ رَحِيقٍ مُنْتَبِرٍ
3 سَلَامٌ كَمَا مَرَّ الْخَلَاصُ مُبَشِّرًا
بِسَمْعٍ أُسِيرٍ وَسَطَ سِجْنٍ مُقَعَّرٍ
سَلَامٌ صَفَاءٍ مِنْ كُلِّ شَوْبٍ كَأَنَّهُ
6 ضَمِيرٌ حَكِيمٍ بَارِعٍ مُتَبَحَّرٍ

شعف و نیازمندی بادرک سعادت خدمت که و رای سعادت هر دو
جهانیست ، چون صیت مکرم و آوازه مکارم اخلاق خداوندی در
جهان نمی گنجد و نطق گیتی از احتوای شرح آن قاصر می آید . حقا که
9 چون ایام مواصلت و اوقات معاشرت که در خدمت خداوند مصروف
می افتاد و آن الطاف و مکارم که در هنگام محاورات و زمان محاضرات
در مجلس انس مشاهده می رفت ، در خاطر می گذرد ، تموج و تلاطم امواج
12 اشواق بحدتی می رسد که نزدیک می آید که کشتی وجود خدمتکار
در عرفات هلاک گرفتار شود .

- سَقَى اللَّهُ أَيَّامًا لَنَا وَلَيَْالِيَا
15 مَضِينَ فَمَا يُرْجَى لَهُنَّ رُجُوعُ
إِذَا النُّعَيْشُ صَافٍ وَالْأَحْبَةُ جَبَرَةٌ
جَمِيعٌ وَإِذْ كُلُّ الزَّمَانِ رَبِيعُ
18

1-18 سلام ربیع : MP — FA || 2 ورد : M : ود P || 4 مقرر M :

+ سلام کضوه الشمس حين طلوعها — سلام کنور الدر والمسک الأذفر (البیت) P || 16
رجوع M : + سقى الله سقيا محى الروح والبدن — كسدة الأسى أو مسدة جوع (البیت) P ||

وَإِذْ أَنَا أَمَّا لِّلْعَوَازِلِ فِي الْهَوَى
فَعَصَصٍ وَأَمَّا لِّلْهَوَى فَطَمِيعُ

3 باری عزّ اسمه از آنجا که رحمت بی نهایت اوست جمع شمل را سببی
مهیّا کناد.

وَهَذَا دُعَاءٌ لِّلْقُلُوبِ مُفَرَّحٌ
وَلِّلِّسْمِ تَرِيَّاقٌ وَلِّلْعَيْنِ إِثْمِدٌ

6

6-1 واذ ائمد MP : FA || 2 فطميع M : + سلاما سلاما الى
أعلى السلم سالما — وسقيا فسقيا و الشفاء سريع — هنيئا مريئا كل عيد المجدد — كميش
نعم والوعيد بديع P || 3 سببي M : اسباب P ||

XXVIII.

این خدمت نزد برادر حقیقی و دوست یقینی

3 مولانا شرف الدین خطاط اصمدار افتاد و او را

بمجلس انس استدعا رفت

جهان زفر بهاران چو حسن یار گرفت

6 خنک کسی که بکف جام خوش گوار گرفت

در چنین روزی که نقاش ربیع نقشهای بدیع بر اطراف کوه و هامون

نگاشت و بدست تحسین و تزین عرصه جهان را بعرایس انوار و نفایس

9 ازهار منور گردانید و از خزانه قدرت خلعتهای گرنمایه و کسوتهای فاخر

بر اعطاف و اکثاف جهان پوشانید، بنده مخلص در مرغزاری که با حسن

باغ ارم لاف هم سری می زند و با طیب روضه بهشت دعوی برابری می کند،

12 بر هر شاخساری عندلیبی سرایان و بر هر خاربینی از عکس چهره گل

چراغی درخشان، از زحمت اغیار چون گلزار بهشت از جوار خار خالی،

حاضرست و میان او و شاهی که بحسن طلعت رشک آفتاب تابان

15 و بر شافت قامت طیره گر سرو بوستانست، شربی که در طیب مذاق معادل

15-2 این خدمت معادل MP : FA— 4-2 این خدمت رفت

M : این خدمت هم پیش دانشمندی شرف تلقیب حرفه بود و بمجلس استیناس دعوت رفت

P 6 گرفت M : + جهان بکام و فلک ملک و همه المضار — کسی است که او کله

مست این نکار گرفت — هر آنکه عشق وی از روی صدق و وجه صفاست — مزد که محرمی

درد یار شهر یار گرفت — شدست جرم خور اندر حمل تو پنداری — که چرخ و کشور

جان بزم تاجدار گرفت P 13 اغیار چون گلزار بهشت M : P—

عصر جوانی و مماثل آب زندگانیدست دایر ، از دست حوادث روزگار
و جواذب ایام دمی منزوی شده و از زحمت کشاکش هموم ساعتی فراغت
طلبیده و بر موجب 3

فَإِنْ تَسْأَلِ الْأَيَّامَ بِأَسْمِي لَمَّا دَرَّتْ
وَ أَيْنَ مَكَانِي مَا عَرَفَنَ مَكَانِي

6 عیش خود را مهنّا یافته ؛ امّا بی وجود آن خداوند کسوت لذّت
او جامه ای بی طراز و عندلیب طبع او مرغی بی آوازست ، از کرم معهود
و لطف سابق خداوند انتظار می رود که تشریف حضور ارزانی دارد
9 و بنده مخلص را از آن جهان لطف و عالم مردمی بی نصیب نگذارد .

9 - 1 عصر نگذارد MP: FA— || 9 نگذارد M: + و نظر عاطفت

و چشم رأفت از جانب آن مخلصان منغمض ندارد و السلام P ||

XXIX.

این خدمت بحضرت خداوند ملک الحکما رئیس

3 الأطبّا مولانا اکمل الملة والدين رحمه الله

اصدار افتاد

عَسَى اللهُ يَقْضِي بِالتَّوَّاصِلِ بَيْنَنَا

6 كَمَا هُوَ فِينَا بِالتَّهَاجُرِ يَحْكُمُ

یاریم توفیق آن ده تا کشم باری دگر

خاک این درگاه عالی توتیا سان در بصر

9 در کنار آرم چو دیگر چاکران آنجا مراد

بر میان بندم چو دیگر بندگان آنجا کمر

خدمتکار مخلص که خدمت آن حضرت طراز حله زندگانی

12 وفهرست آمال و امانی و نقش صحیفه خیال و عنوان نامه استقامت

احوال و سبب حیات ابد و موجب بقای سرمد و نهال باغ سیادت

و مفتاح در سعادت و فاتحه اوراد فکر و زیور ابکار ذکر می داند، بیک دل

15 و هزار زبان هر زبانی، مترجم هزار بیان در قناع خجالت «لَا أُحْصِي

ثَنَاءً عَلَيْكَ»¹ و در حجاب حیرت.

16 - 2 این خدمت حیرت MP : — FA || 4-2 این خدمت افتاد

M : این تحیت بخدمت ملک الأطبا اکمل القونیه النخجوانی صدور افتاد و الله أعلم || P

6 یحکم M : + لعل إله العرش یثقی سقامنا — فلیس سواء واحد منه بعلم (البیت) || P

10 کمر M : + عشق و شوق اندر وجود جان و دل مستحکم است — بحر وصل و ملتقا

هستست پردر و گهر (بیت) || P

¹ Bu hadisi krş. Wensinck: Concordance, I, 304 474.

إِذَا لَمْ تَسْتَطِيعْ أَمْرًا فَدَعَهُ
وَجَاوِزُهُ إِلَى مَا تَسْتَطِيعُ

ثنا و مدحت و آفرین و محمدت می رساند:

3

من وصف حضرتت بکدامین زبان کم
کز وصف آن زبان خردم الکن اوفتاد
وَلَوْ أَنَّ لِي فِي كُلِّ مَنِيَّةٍ شَعْرَةٌ
لِسَانًا يَبْثُ الشُّكْرَ فِيكَ لَقَصَّرًا

6

گاه گاه چون خدمتکار خواهد که عنان قلم بدست گیرد و نوک
آنها سه اسبه در مضمار بیاض جولان دهد و از بحار آن فضیلت
قطره ای در کاس الفاظ ریزد و از خیال آن اهلّیت ذره ای در
کفّ ترازوی عبارت نهد و از عرایس افکار مخدّره ای در جلوه آرد
و از ثمار معانی نوباهو ای فرستد ، عقل که پادشاه مملکت انسان و پیشوای
زمره خرمندانست ، زبان قلم می گیرد و ندای « الشَّمْسُ تَكْبَرُ عَنْ
حُلِيٍّ وَعَنْ خَلَلٍ » می دهد و این بیت انشاد می کند که

12

کمال ذاتی او خود ز شرح مستغنیست

15

بماهتاب چه حاجت شب تجلی را¹

16 - 1 إذا تجلی را AP : FA — || 2 تستطیع M : + و إن كان
التفاضل با لتساوی — فساویه إلى ما قد تطیع (البیت) P || 7 لقصرًا M : + ولو أن لی
فی کلّ الفؤاد محبة — لأوصافه لا یستطعن مذکرا (البیت) P || 14 خلل M : + وعن حلة
تکسی بها و شعاعها P || 16 تجلی را M : + نهال سایه عالی او از آن برتر — بود که
حاجتش افتد همی توانی را (بیت) P ||

¹ Bk. Divan-ı Zahirüddin-i Fâryâbi (Yay. H. Razi), s. 31-32 (Ravza, sözkonusu yayın, s. 333-4).

مَنْ كَمَانَ فَوْقَ نَجُومِ اللَّيْلِ مَرْتَبَةً
فَلْيَنْسَ يَرْفَعُهُ شَيْءٌ وَلَا يَضَعُ

- ۳ اما چون شیوه اهل روزگار و قاعده ارباب زمان بر آن جملت
اشتهار یافته است که اگر بنده در مقام غربت خداوندان خود را یاد نیارد
و بخدمت جناب ایشانرا تصدیق ندهد، ذکر او را بر جریده بی وفائی
ثبت کنند، در آن روزگار او را بداغ بی ثباتی موسوم گردانند.
۶ در بعضی اوقات مخالفت عقل کرده می شود و از جنس آن سخنان
بی طایل و عبارات بی حاصل فرستاده می آید و بحسب این اعذار اعضا
و اغماض امید می رود. حق علیمست که اگر جریان ارادت بر قضیه
۹ مشیت بودی و تدبیر انسان موافق تقدیر باری افتادی و روزگار ناسازگار
دست رد بر سینه مراد نهادی و مورد آمال را بخاشاک عوایق مکدر
۱۲ نکردی و عروس ارادت را در پس پرده امتناع متواری نداشتی
جز خاک درت نخواست بودن مسکن

وَذَاكَ لِأَنَّ الْفَضْلَ عِنْدَكَ بَاهِرٌ
وَلَيْسَ لِأَنَّ الْعَيْشَ عِنْدَكَ بَارِدٌ^۱

- ۱۵ انصاف کسی که در آن دریای لطف و جهان آزادی دیده باشد
و ذوق ثمار آن اشجار فضایل یافته و زلال آن انهار علوم چشیده

۱۷ - ۱ من چشیده M : FA || ۲ لا يضع M : + من لم یکن و اسیا
فیا یضافیه — فلیس من لما فی اثره یدع (البیت) || ۹ جریان ارادت M : جویان امور P ||
۱۰ باری M : P — || ۱۳ مسکن M : + چیزی که درست بهترست از مسکن P ||
۱۵ بارد M : + علیک بأن تسدی لأولی سیادة — و تلك الأمور ماصدون موارد (البیت) P ||
۱۶ در M : P ||

^۱ Bu beyt, Mütenebbi'nin, Seyfuddevle Hamdâni'yi öven bir kasidesindedir (Bk. Ravza, adigeçen yayın, s. 334-5).

و بدین شغل مزور و عیش مکدر مشغول گردد ، همانا میان او و نیل
سعادات بُعد المشرقین باشد . اما از آن جانب نیز اگر همت مقصور
بودی که خدمتکار از مضیق این زحمات تفصی جستی و از مباشرت
این شغل استعفا طلبیدی و عمر عزیز خود را بعثت جای دیگر ضایع
نکردی ظاهراً این اُمنیت بمحصول موصول گشتی .

لَتَيْنِ كَيْفَتْنِي هِمَّةٌ أَكْمَلِيَّةٌ
بِسَحْبَانِيهَا لَمْ يَفْخَرْ قَطُّ وَائِلُ
سَحَبْتُ ذِيُولِي إِذْ وَأَلْتُ بِظِلِّهِ
فَهَا أَنَا سَحْبَانُ وَهَا أَنَا وَائِلُ

نیز خدمتکار از جمله منتمیمان آن حضرت و پروردگان آن نعمت
است . و غالب ظن آنست که خدمتکار واسطه عقد شاگردان و صدر
جریده بندگان آن حضرت تواند بود و سبب افتخار و اعتضاد روزگار
بسیاران شاید شد و ندای

فَيَا لِرَزَامٍ رَشَحُوا بِي مُقَدَّمًا

تواند داد و بآداب مکتسب بر اقران خود تفوق تواند طلبید و بی
انکار منکری این معنی را بتحقیق رسانید :

1-16 و بدین رسانید MP : FA — 7 وائل M : + لما ضاع أو ما
ضاع أو منالیا — أ أقرب مقصودا هانحن نائل (البیت) P || 9 وائل M : + أ إني كاسد
أو شجاعه عقرب — سریع از وار للصيد (البیت) P || 13 بسیاران M :
بسیاران را P || 14 مقدماً M : + على سلك توقير المين معظماً P ||

أَنَا الَّذِي مَا رَأَى عَيْنُ الْوَرَى شَجَرًا
مِثْلِي عَلَى رَوْضَةِ الْعَلْيَاءِ مَغْرُوسًا

- 3 هزار سال بیايد که تا بباغ هنر
زشاخ دولت چون من گلی ببار آيد

- اميد بفيض فضل الهی چنانست که ادراک سعادت خدمت بر
وجهی میسر گردد که امتداد ایام آن بانقراض زمان حیات 6
متصل باشد.

7-1 انا الذي باشد MP : FA || 2 مغروسا M : + وکان هذا
الزمان مقلوب — بادی التفهیر فیما دار معکوسا (البیت) P || 4 آید M : + هزار
سال اگر در پی عزیزانم — کم آید آن در و جوهر ز من نثار آید — هزار بحر تشوق ز عشق
ملاعات — چو جرعه ایست که از جام دست یار آید — هزار بار اگر بار یار دست دهد
— چو بخت دان و نگار که در کنار آید — هزار دفتر و دیوان باحتساب قدیم —
حدیث گردد اگر شرح صد هزار آید P || 7 باشد M : + و آمال و مآرب و مقاصد
متحصل و السلام P ||

XXX.

این خدمت هم بحضرتش اصدار افتاد
از محروسه قیصریه

3

سَلَامٌ عَلَى الذَّاتِ الْمُقَدَّسَةِ الَّتِي
يَفُوقُ شِدَاهَا الْمُنْدَلِي الْمُعَبَّقَا

سَلَامٌ إِذَا مَا فَضَّ قَارِيهِ خَيْمَتَهُ

6

تَعَاطَى سُلَافاً بِأَبْدِلِيَا مُعْتَقَا

سَلَامٌ كَمِثْلِ الرُّوضِ بِأَكْرَهُ الصَّبَا

فَصَادَفَ رِيحَاناً وَ نَوْرًا مُفْتَقَا

9

يُفَرِّحُ مَرَّاهُ كَشِيْباً مُتَيِّمًا

وَ يُطْرِبُ ذِكْرَاهُ حَمَامًا مُطَوَّقَا

سَلَامٌ مَعَانِيهِ إِذَا مَا تُؤْمَلَّتْ

12

تُذَكِّرُ خَيْرَ النَّاسِ عَبْدًا مُشَوَّقَا

در شدايد صبر کردن به بود لکن که کرد

بر فراق خدمت تو صابری تا من کنم

15

15 - 2 این خدمت من کنم MP : FA — 3 - 2 این خدمت

قیصریه M : و این تحیتی هم پیش مذکور از محروسه قیصریه تصدیق یافته است والسلام P ||

3 قیصریه M : + سلام علی تلك الثمائل دائماً — لطاف الخلائل بالمواد مفوقا (البيت) P ||

11 مطوقاً M : + و منه صفایا الأشفاء تحية — و منه النعم ثم الحكم و موفقا (البيت) P ||

13 مشوقاً M : + سلاماً كشوق الروح كبد ملاصق — و قبله مشتاق الفؤاد متوقا

(البيت) P ||

گر نگرده آب عمرم تیره از گرد اجل
چشم باز از گرد نعل مرکبت روشن کنم

- 3 سلامی که قواعد مودت آن از صرصر ساعی تمام تزلزل نپذیرد
و خدمتی که مبانی محبت آن از منجنیق حاسد فتنان تخلخل نیبند ،
چون اساس آسمان استوار و چون اوتاد زمین پایدار ، از سر خلوص
6 عقیدتی که گرد تغیر مدهانت و مشاحنت بر بساط کمال آن ننشیند
و صفای ضمیری که وقوع شوایب محاسدت و مکاشحت زلال منبع آنرا
مکدر نکند ، چون شمایل عاقلان بفنون محاسن آراسته و چون قدود
9 دلبران از وصمت عیوب پیراسته ، نه در مطاوی الفاظش صورت
تکلفی و نه در فحای معانیش شیوة تعسفی ، بحضرت خداوندگار حکمای
جهان ، سلطان اطبای زمان ، معدن لطف و اشفاق ، منبع مکارم اخلاق ،
آفتاب آسمان سیادت ، سروچمن فضیلت ، خلاصه تکرر ایام ، زبده
12 تعاقب شهر و اعوام ، اکمل الملة والدين متع الله المسلمین بطول
بقائه ، اصدار می افتد ؛ التیاع و تشوق بدست بوس اشرف که غایت
15 نهمت افاضل روزگار و نهایت بغیت امثال عصرست ، صورت افتقار
تشنه الم بوصول آب زلال و مثال احتیاج علیل سقیم بوصول ابلال
دارد ، بلکه اشتیاق محبوسی که در کنج زندان محنت و سرای بلیت
18 بوجود خلاص و انتظار صاحب وحشتی بطلوع تباشیر صبح ایناس .

14 - 1 گر غایت MP : FA — || 2 کم M : + هر صفات بی کران

دوست دست افشان شوم — در مصاف عشق جانان جامه را جوشن کم (بیت) P ||

6 گرد M : P — || 10 خداوندگار M : خداوندگاری P | حکما M : احکم الحکما P ||

17 که M : PFA — ||

هر لحظه بیدار تو محتاج ترم
از مرده بزندگی و دیوانه بعقل

أَشْتَأَقُهُمْ وَهُمْ الْحَيَاةُ مُدُنًا نَأُوُوا 3
أَنَا مَيِّتٌ فِي صُورَةِ الْأَحْيَاءِ

و چگونه مشتاق نباشم بخداوندی که مرا از حسیض خمول باوج
6 نباهت رسانید و از لجنه دریای ضلالت بساحل نجات آورد و بضاعت
مزجات طبع مرا هسر گنج قارون و صحیفه روزگار مرا بمحفوظ شرف
مشحون گردانید و لاشه خنک طبع مرا هم عنان باد صبا و عروس
9 عاطل رویت مرا بفنون زیور محلی کرد.

لَهُ أَيْادٍ إِلَى سَابِغَةٍ
أَعَدُّ مِنْهَا وَلَا أَعَدُّهَا
أَقْرِ جِلْدِي بِهَا عَلَيَّ فَمَا 12
أَقْدِرُ حَتَّى النَّمَمَاتِ أَجْحَدُهَا

حق علیمست که بنده مخلص هواخواه آن حضرت و دوستدار
15 آن دولت است و همیشه ذکر آن سیادت ورد روزگار خود می دارد
و این معنی را از جمله بواعث سعادت خود می شمرد.

2 بعقل MFA : + فی الجملة چنانم از وحشت شوق — کم پیش آمد ز گنجش خود
در نقل (بیت) P || 4 الأحياء MFA : + من لم يدم في شوقه من هجره — إذ في وصال
به من الأحياء (البیت) P || 6 رسانید MFA : کشید P || 8 گردانید MFA : P —
خنک MFA : چنگ P || 9 عاطل MPA : + من F ||

اگر بنطق در آیم تویی همه بنغم

وگر خموش شوم جز تو نیست در یادم^۱

۳ فَإِذَا نَطَقْتُ فَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْطِقِي

وَإِذَا سَكَتُ فَأَنْتَ فِي إِضْمَارِي

باری عز اسمہ سعادت ادراک آن خدمت عن قریب روزی گرداناد .

۶ وَ هَذَا دُعَاءٌ يُكْسِبُ الْعَبْدَ رِفْعَةً

وَيَمْنَحُهُ عِزًّا وَ مَجْدًا مُؤَثَّلًا

۲ در یادم MFA: + ز اشک دیده پرست از غم تو دامن من — ز شوق و هجر
مپندار تا من از آدم (بیت) P || ۴ اضمار MFA: + ایباح ما لا صح فی غرق الهوی —
و یسیر عدوا مزمن المضمار (البیت) P || ۵ گرداناد MP: + و هو القادر علی ما یشاء
FA || ۷ مؤثلا MFA: + و هذا دعاء یکتفی الهمة به — و ورد لداعیه مجابا مسبلا (البیت)
P | + و این مقدار شمه از ورد تحایا و کرایم صفایا جهت پسندگان ایراد رفت
و السلام P ||

^۱ Bu beyt, hemen sonra gelen ve Ebû'l-Hasen Ali b. Muhammed Tihâmi'nin, küçük oğlunu öven bir kasidesinden alınan (Ravza, adigeç. yayın, s. 339) Arapça beytin, Farsça çevirisini teşkil etmektedir. Metinde böyle örneklere birçok kez rastlıyoruz.

XXXI.

این خدمت بحضرت امیر مرحوم بهاء الدین ملک

السواحل رحمه الله ارسال رفت از محروسه قونیه 3

لَئِنْ سَاءَ نِي مِنْ بَعْدِ مَا سَرَّ نِي بِكُمْ

زَمَانٌ بِنَفَرِيكِ الْجَمِيعِ أَرِيبُ

وَأَوْحَشَنِي مِنْ بَعْدِ أَنْسَى بِقُرْبِكُمْ 6

وَمَا ذَاكَ مِنْ فِعْلِ الزَّمَانِ عَجِيبُ

فَمَا الْبُعْدُ مَا بَيْنَ الْجُسُومِ مُفَرَّقُ

إِذَا كَانَ مَا بَيْنَ الْقُلُوبِ قَرِيبُ 9

بخدای که نفس ناطقه را با تن تیره آشنایی داد

که مرا کم شبی چراغ حیات بی جمال تو روشنایی داد

سعادتی که معطی حیات ابد و واهب عیش مخلّد و مشیّد قواعد 12

دولت و مقیّد شوارِد حشمت و مستوجب ازدیاد مواتات زمان

و سبب انتقاص نوایب حدّثان و مُعدّ موادّ آرامش و منتجع حصول

اسباب استراحت و آسایش باشد و صحتی تام که بهیچ حال غبار 15

3-2 این خدمت قونیه MFA: این تحیتی نزد امیر بهاء الدین ملک السواحل

مرحوم صدور یافته است P || 2 || مرحوم M: + معید A: — F || 2 || ارسال رفت M:

صادر شد FA || 3 || از محروسه قونیه MF: + حیت عن الآفات A || 9 || قریب

MFA: + کان المنايا في الفراق قدرجت — و كل حياة بالنصيب نصيب (البيت) P ||

10 داد MFA: + که من اندر بحار شوق توم — آن چنان از خطر شنایی داد (بيت) P ||

12 ابد MFA: — P || 14 || انتقاص M: انتقاص PFA || 15 || تام MP: تمام FA ||

انحراف بر دامن اعتدال آن ننشیند و دیده فلک تزلزل ارکان آن
 نبیند و توفیقی که هادی طریق آخرت و محصل کمالات نفس بشریت
 باشد، ذات بزرگوار خداوندگار سروچمن سیادت، نور دیده امارت،
 3 نهال باغ سروری، دُرّ اکلیل مهتری، آفتاب آسمان جلال، حاوی
 مفاتیح خزاین فضل و افضال، فلان الدولة والدين را شامل باد؛ دیده
 روزگار از ملاحظت جناب عالی کلّیل و درون حسّاد از مقاسات
 6 شدايد ایتام علیل، مطالب و مبالغی بمحصول موصول و سعادت عاجل
 و آجل از فیض فضل الهی مبذول.

9 بواعث همت را مباد هیچ زوال
 نتایج کرمّت تا قیامت افزون باد
 هر آن دلی که درو نیست شوق حضرت تو
 12 زبس تراکم غمها همیشه پر خون باد

صد هزاران سلام و خدمت بدان جناب بزرگوار که مدار ارباب
 حاجات و مرکز اصحاب مهمّات است اصدار می افتد.

15 سَلَامٌ كَمَثَلِ الرَّوْضِ بِاَكْرَهُ الصَّبَا
 سَلَامٌ كَمَثَلِ الْمَاءِ شَدِيثٍ بِهِ الْخَمَرُ

5 فلان الدولة MP : — FA 6 روزگار MA : ایام PF 10 باد MFA :
 + فراز تر ز فلک باد رایت عالی — همیشه باد چنین و چنین همیدون باد (بیت) P
 11 حضرت MFA : خدمت P 12 تراکم غمها MFA : تراکم و احزان P 13 خدمت MFA : خدمات P 16 الخمر MFA : + سلام کتشریح من نافع الصبا
 — سلام أعزت إذ به ليلة قدر — سلام سلاما کالدلیل بخیره — سلام کنعل الأفعل
 ثم أخیر P 11

أَيَا مَاجِدًا فَوْقَ الْأَنَامِ بِجُودِهِ
عَلَيْكَ سَلَامُ اللَّهِ مَا طَلَعَ الْبَدْرُ

- 3 حق علیمست که اشتیاق بدست بوس اشرف بدان نهایتست که
اگر بنده مخلص همه روزگار خود را در تقریر آن صرف کند و در
بسط تفصیل اجزای آن شروعی سازد و اگر در آن باب مبالغه ای هرچه
6 تمامتر تقدیم دارد ، هنوز از هزار یکی و از بسیار اندکی گفته باشد .

وَهَلْ يَدْخُلُ الْحَصْبَاءُ وَالرَّمْلُ فِي الْعَدِّ

خیال خدمت حریفی موافق و ذکر حضرت شرابی مطابق است .

- 9 دیدار ترا چشم همی دارد چشم
گفتار ترا گوش همی دارد گوش

- أَبْدًا خَيَالُكَ لَا يُفَارِقُ مَضْجَعِي
وَكَذَا حَدِيثُكَ لَمْ يَزَلْ فِي مَسْمَعِي 12

- گر آرزو جمال نماید و گر نه من
خوش می برم بوعده امید روزگار
ور ز آنکه وصل یار میسر نمی شود 15
یارب چه عیشهاست مرا با خیال یار

4 تقریر MFA : — P | و MFA : + بتقریر آن P || 5 تفصیل اجزای
آن شروعی MFA : تفصیل آن اجزاء P | سازد MA : + و شروعی کند هنوز مقصر
باشد P || 7 الحصاء : MFA : الحصيات P | فی العد MFA : + أو اليوم يعلم سیکسب
فی العد (مصراع) P || 8 خیال MP : + آن FA | ذکر MP : آن FA || 10 گوش
MFA : + نعت توهمی زبان من می گوید — شوق تو همه شست اندر دل و هوش (بیت)
P || 11 - 12 أبدا مسمعی (البیت) MP : — FA || 12 مسمعی MF : + ازلا
وصالك كان لي من مرجعي — لا زلت معتشقا و باکی المدمع P || 16 خیال یار MFA :
+ طول زمان و شوق فراوان دوستان — زود آورد بوصل و ملاقات کردگار P ||

- چگونه مشتاق نباشم بخداوندی که رافع علم مروت و منبع فضایل
و کان فتوتست، مجالست خدمتش بدل آب زندگانی و ملازمت حضرتش
موجب حیات جاودانی، نظیر ذاتش چون وجود وفا و سایه عنقا
3 نا موجود ووظایف کرمش چون حسن اخلاق بزرگوارش نا معدود؛

عالی در یک قبا و لشکری در یک بدن

- لَيْسَ مِنْ اللَّهِ بِمُسْتَنْكَرٍ
6 أَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمَ فِي وَاحِدٍ¹

- رای منیرش چون پرتو آفتاب روشن و جمال طلعتش طیره گر
صد هزار گلشن؛ حلمی چون قواعد کوه استوار و ثباتی بر تکرر ایام
9 و تعاقب شهور و اعوام پایدار. نفسی در حضانه حکمت پروریده و دامنی
از وقوع غبار خیانت کشیده؛ باری تعالی که مسبب الاسباب است سببی
مهیّا کناد که توفیق ادراک سعادت خدمت آن حضرت بزودی
12 میسر گردد.

وَهَذَا دُعَاءٌ فِيهِ لِلصَّدرِ رَاحَةٌ

- 15 وَ أَمِنْ مِنْ الْآفَاتِ وَ النَّكَبَاتِ

2 فتوتست MP: فتوت FA | مجالست MAF: مجال P || 4 نا موجود M:
موجود P: مفقود FA || 7 واحد MFA: + آبی وجود عدم کالوجود — أهل مقرله هو
کالجاهد (البیت) P || 9 ثباتی MFA: بیانی P || 10 حکمت MP: FA— || 11 خیانت
MFA: زوال P || 15 النکبات MFA: + و هذا دعاء فيه للعین زهه — وبالسمع
المنطوق من رغبات (البیت) P ||

¹ Bk. Divanu Ebî Nuvâs (Beyrut yay.), s. 454 (Ravza, adigeç. yayın, s. 341).

اگر از جانب خدمتکار استفساری رود، بحمد الله و منّه، خدمتکار
 درین حال از بیشتر شواغل دنیا اعراض کرده است و بجانب لمعان برق
 معرفت حق متوجّه گشته و بعد از فراغت مباحث علمی و مقدمات 3
 یقینی روی بطاعت حق که سرمایه نجات و اکسیر حیات است آورده
 و جمیع لذّات وهمی و خیالات حسّی را که چون عهد کودکان و مهر زنان 6
 و ابر تابستان نا پایدار است، بر دل سرد کرده، باشد که بواسطه این معانی
 بنظر فیض فضل الهی ملحوظ گردم و از نتایج رحمت او محظوظ شوم.

وَ غَیْرُ فُؤَادِی لِیْلُغَوَانِی رَمِیَّةٌ

وَ غَیْرُ بَنَانِی لِیْلُزُجَاجِ رِکَابُ¹ 9

بشد ز خاطر من اندیشه می و معشوق

برفت از سرم آواز بر ربط و طنبور

4 حق MP : FA — 5 جمیع لذات MP : جمله لذات FA 6 نا پایدار است
 MFA : + چون سایه اشخاص بر شرف زوال P | سرد MFA : — سر P 7 گُردم
 MP : گردد FA | شوم MP : شو FA 9 رکاب MFA : + تراک تراک الدار
 ثم نزلها — هلم الی تسکاب ما سیکابوا (البیت) P 11 طنبور MFA : مشو بعیش
 چو گل یا بحرص همچون مل — مشو بجشم چو اسقر بعقل چون عصفور (بیت) P ||

¹ Bu beyt, Mütenebbi'nin, Ebû'l-Misk Kâfûr el-İhşidî'yi öven bir kaside-sindedir (Bk. Ravza, adıçç. yayın, s. 341).

XXXII.

این خدمت بحضرت خداوندم جامع المآثر
و المناقب امیر نصرة الدین رحمه الله ارسال افتاد
3 بمحروسة قیصریه

كَتَبْتُ وَلَوْ أَنَّنِي أُسْتَطِيعُ
6 لِإِجْلَالِ قَدْرِكَ دُونَ الْبَشَرِ
قَدَدْتُ الْيَرَاعَةَ مِنْ أَنْمُلِي
وَكَانَ الْمِدَادُ سَوَادَ الْبَصَرِ

9 ای نسیم سحری ای نفست جان پرور
اگر این بار مقرر شودت عزم سفر
باره ای از فلک تاسع چون درگذری
12 درگهی بینی موسوم بصد فضل و هنر
شعف بنده بیچاره بدان سده رسان
خدمت خادم غمخواره بدان حضرت بر

15 گلزار سعادت و نهال اقبال خداوندی که در جویبار فضایل و باغچه
معالی در غایت طراوت و تازگیست ، از آسیب تندباد حوادث و ذبول

4-2 این خدمت محروسة قیصریه MAF : این رساله در محروسة قیصریه
بامیر نصرت دینی اصدار افتاد P || 3-2 جامع المآثر و المناقب MA : P || 11 باره
M : PFA | درگذری MFA : برگذری P || 12 هنر MFA : + عفو و تأییدم
از آن خانه بخواه — مر مراباش بانجا رهبر (بیت) P || 13 شعف MFA : سمعت P ||

3 گرمای نوایب در ظلّ ظلیل باری عزّ اسمه مصون و محروس
باد، حاشیة دولت بحظوظ خلود مرقوم و ریاض حشمت بسحاب
فیض فضل الهی مرهوم بِمُحَمَّدٍ وَمَنْ تَابَعَهُ .

وَهَذَا دُعَاءٌ لَا يُخَافُ مَرَدُّهُ
وَأَعْلَمُ أَنَّ الدَّهْرَ طَوْعاً يَوَدُّهُ

6 صد هزاران سلام و خدمت چون ایام جوانی و آب زندگانی
رسانیده می آید؛ سلامی که تَضَوُّعِ آن مجمر هوارا معطر گرداند
و مطالعه آن صحن دماغ را مبخر کند، چون اخلاق مجلس عالی از
وصمت کدورت خالی و چون الفاظ عذیش بفراید لآلی حالی .

سَلَامٌ كَتَسْوِيدِ الْعَدَارِ إِذَا بَدَا
دَقِيقاً لَطِيفاً فَتَوْقَ خَدِّ مُحَمَّدٍ
سَلَامٌ كَمَا زُفَّتْ عَرُوسُ خَرِيدَةٍ 12

إِلَى خَتَنِ ذِي شَهْوَةٍ مُتَشَمِّرٍ
سَلَامٌ كَنَوْمِ بَاءٍ بَعْدَ تَسْهَدٍ
سَلَامٌ كَأَمْنِ آبِ غَيْبٍ تَحْدُرِ 15

سَلَامٌ كَلِمَارِ غَامِ الْعَدُوِّ وَقَهْرِهِ
غَدَاةِ مُلَاقَاةِ بَجِيشِ مُظَفَّرِ
سَلَامٌ وَهَلْ يُغْنِي السَّلَامُ مُتَمَيِّمًا 18

إِذَا كَانَ وَصْلُ الْحُبِّ غَيْرَ مُيَسَّرِ

2 باد MFA : + محمد وآله P || 5 و أعلم یوده MFA : مداما
به الداعی إذا ما آمده P || 8 اخلاق MFA : اخلاص P || 9 حال MFA : + بمحمد
وآله P || 13 شهوة MFA : علمة P || 19 الحب MP : الحبيب FA | میسر
MFA : + سلام کأنفاس الربیع و ورده — سلاما سلاما مثل ورد المعبر (البیت) P ||

- در بسط اشتیاق خوضی نمیرود و در تفصیل و تشریح اجزای آن
شروعی نمی افتد، چه در کاری که حصول آن نا ممکن و وجود آن
مستحیل باشد عاقلان رغبت نکنند و در طلب اسباب آن اوقات خود 3
مصروف نگردانند.

- وَ أَنْ صَوَّابَ الرَّأْيِ وَ الْحَزْمِ لِامْرِئٍ
6 إِذَا لَمْ يُطِيقْ أَمْرًا تَنْكَبَّ جَانِبًا

لکن بر سبیل نمودار برین دو بیت کمال الدین اسماعیل اقتضای می افتد:

- بزرگوارا شوق رهی بحضرت تو
9 چو لطف شامل تو از قیاس بیرونست
ز درد هجر تو هر شب فغان و ناله من
چو پای همت تو بر فراز گردونست
12 باری تعالی پیش از حلول امری که لحوق آن نا گزیر است،
حصول سعادت که عوض آن متعذّر است و آن معنی مشاهده لقای روز
افزون مجلس عالیت، روزی گرداناد «وَمَا ذَاكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ»¹.
15 حق علیمست که از آن زمان باز که مجلس عالی بمبارکی ازين
صوب عزیمت فرمود خاطر را هر لحظه طیرانی و بواعث نزاع را هر

6 جانباً MFA: + و لیس خیار الأمور من اخیر الأمور — لقصده أمور فی العواقب
خاتماً (البیت) P || 7 اسماعیل MP: + قدس الله روحه العزيز AF || 8 بحضرت
MFA: بخدمت P || 11 گردونست MFA: + عیادت نمودن از اخلاص
— حمایت ره خدمت ز فرض و است (بیت) P ||

¹ Kur'ân, Ibrahim sûresi, âyet nr. 20.

لمحه هیجانی بود، نه دل را بدواعی لذّات میلی و نه ضمیر را بنتایج مسرّات التفانی.

بی روی تو گرچه ره گذر جای گلست

3

مارا نه غمِ باغ و نه پروای گلست

گر بی تو برم دست سوی گل بادا

در چشم من آن خار که در پای گلست

6

هَبْ أَنْ مِصْرَ جِنَانِ الْخُلْدِ مَا اشْتَهَتْ

النَّفْسُ فِيهَا مِنَ الْأَشْيَاءِ مَوْجُودُ

مَاذَا انْتِفَاعِي إِذَا كَانَتْ دَرَاهِمُنَا

مَوْجُودَةً وَحَبِيبُ النَّفْسِ مَفْقُودُ

9

مبنی بر آنکه مجلس عالی از سلامتی ذات شریف اعلام نکرده

بود دواعی هواجس را اثری هر چه ظاهرتر و بواعث وسوس را 12

نکایتی هر چه تمامتر بود، لکن چون فلانی رسید و از سلامتی مزاج

محروس اخبار کرد و خذلان طایفه طاغیان را معلوم گردانید، بقدر

طاقت و امکان بشریت شکر باری تعالی گزارده شد. الْحَمْدُ لِلَّهِ 15

حَمْدًا يَمْشِي الْمَزِيدَ وَشُكْرًا يَرْتَبِطُ الْعَتِيدَ. شک نیست

که هر حاکمی که بلباس امانت ملبوس گردد و بملازمت دیانت مشهور

1 بدواعی MFA: بر دواعی P | بنتایج MFA: بر بنتایج P || 6 گلست
MFA: + بیرون نشود از دل گل ساغر ناب — اندر سر بلبان چو سودای گلست
(بیت) P || 10 مفقود MFA: + کیف القرار لیوم و القرار به — اشیی الأمور
و اولاهما و محمود (البیت) P || 11 سلامتی MP: سلامت FA || 12-13 هر چه
سلامتی MP: FA || 14 طایفه MP: FA — || 15 الحمد لله MPA: +
الذی F ||

شود و دامن مروت خود را از وقوع غبار خیانت محروس دارد و در همه احوال مراقبت حدود حق از جمله لوازم شمرد و جانب اقویا را بر ضعفا در وقت فصل قضایا ترجیح نهد و مکارم اخلاق و بسط عدل و بذل رأفت را زیور روزگار خود سازد ، در همه کارها مظفر و اندر همه احوال منصور باشد .

6 تیر فکرت چو در آرد بکمان تدبیر

در مجاری غرض غرق کند تا سوفار¹

و هر که با چنین کسی تنازعی باطل و عداوتی بی حاصل طلبد ، زود بود که از دست روزگار سیلی مذلت خورد و از نتایج کردار قبیح خود کیفر کشد .

يُرِيدُ الْحَاسِدُونَ لِيُطْفِئُوهُ

12 وَ يَأْتِي اللَّهَ إِلَّا مَا يَشَاءُ

1 خود را MFA : — P || 6 در آرد MP : زند خود FA || 7 سوفار MFA :

+ هر که بشکستن میثاق روا — هو حار أبدا في الأسفار (البیت) P ||
12 یشاء MFA : + الا فالخلق في أسر المقادير — أكان مدبرا معز و شاء (البیت) P ||

¹ Bu beyt, Kemâlüddin İsmâ'il'in, kadı Rüknuddin Sâid'i öven bir kasidesindedir (Bk. Ravza, adigeç. yayın, s. 345).

XXXIII.

این رساله نزد دوستی بطریق نصیحت

اصدار افتاد

3

اعْمَلْ بِقَوْلِي وَلَا تَنْظُرْ إِلَى عَمَلِي
يَنْفَعَكَ قَوْلِي وَلَا يَضُرُّكَ تَقْصِيرِي¹

6 کلمه ای چند از زبان قلم تحریر می افتد و نکته ای چند از ملهم خرد تقریر می رود ؛ انتظارست که مقدمات آنرا بجان تلقی کند و کلمات آنرا بگوش عقل استماع فرماید .

9 اِسْمَعْ بِقَلْبِكَ أَنْ الْأُذُنَ كَاذِبَةٌ
وَأَنْظُرْ بِعَيْنِكَ أَنْ الْبَصَرَ خَوَّانٌ

بدان ای دوست عزیز که هر که خواهد که بدرجه عالی و پایه بلند رسد ، چنانکه دیده عقل از ادراک ذروه آن کلیل ماند و بنان فکر بدامن بیان آن نرسد و جاسوس وهم پیرامن صحرای آن نبیند و در دنیا بلباس سلامت مستور و در آخرت از جود بی عوض و کرم شامل باری عز اسمه مغفور ماند ، باید که در خلا و ملا علم ایزد را محیط
12
15

3 - 2 این رسالت افتاد MFA : این رساله بطریق مناصحتی نزد اصحاب وارد شود P || 5 تقصیری MFA : + فغیر فرض سماع للذی عثیره — وإِنَّمَا الْفَرْضُ فِي تَعْرِضِ تَنْصِيهِ (البیت) P || 6 می افتد MFA : افتاد P || 7 بجان تلقی MP : ~ FA || 10 بعقلك MPA : بقلبك F ||

¹ Bu beyt, İbn Uyyeyne'nin bir beytine benzemektedir. Krş. Râgıb İsfahânî : Muhadarâtü'l-üdebâ, I, 133 (Ravza, adigeç. yayın, s. 346).

- احوال خود داند و مبنی بر وجود خلوت و مکان و حدث ارتکاب
جریمه ای نکند و اتیان قبیحی در خاطر نیارد که اگرچه در آن حالت
از چشم مردم مخفی ماند لکن در آینه معرفت حق عزّ اسمّه ظهوری 3
هر چه تمامتر و وضوحی هر چه بیشتر دارد، و امام اعظم شافعی
رضوان الله علیه می فرماید :

- 6 إِذَا مَا خَلَوْتَ الدَّهْرَ يَوْمًا فَلَا تَقُلْ
خَلَوْتُ وَلَكِنْ قُلْ عَلَيَّ رَقِيبٌ
فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ يَغْفُلُ سَاعَةً
9 وَلَا كُلُّ مَا يَخْفَى عَلَيْهِ يَغِيبُ

- و ظاهر را بلباس عدل و مکارم اخلاق که از جمله کمالات نفس
انسانیت مزین گرداند و با اهل زمان هیچ بابی از ابواب مراعات
نا مرعی نگذارد و بداند که بعد از انقطاع علاقه شوقی و تصرف 12
تدبیری که میان نفس و بدنست هیچ خلقی چون نام نیک که مجدد
آثار و مغلّد اعمار است امکان تصوّر ندارد.

- 15 گر قصد یادگار کنی بعد رفتنت
چون نام نیک در دو جهان یادگار نیست

- و چنک در دامن مقبلان آخرت زند و مصاحبت عزیز ایشان را
مغتنم دارد، باشد که بسعی همت و اثر برکت ایشان بنظر الهی ملحوظ 18
گردد و از نتایج رحمت او محظوظ شود که جلد حقیر که دست مال

7 رقیب MFA : + من الشاغل العریف آخری عواقبه — و من مثله إلا الخیر
الأریب (البیت) P || 12 شوق MP : بشری FA || 13 خلق M : خالق PFA ||

هردونی و پای کوب هرزبونی بود، چون مجاورت مصحف طاهر را
بجان تلقی کرد، مقبّل پادشاهان و مبجلّ عالمیان شد.

مَنْ جَاوَرَ الْأَشْرَافَ عَاشَ مُشْرِفًا

3

وَمُجَاوِرُ الْأَوْبَاشِ غَيْرَ مُشْرِفٍ

أَوْ مَا تَرَى الْجِلْدَ الْحَقِيرَ مُقْبِلًا

وَمُبِجَّلًا إِذْ صَارَ جَارَ الْمُصْحَفِ

6

و از صحبت مدبران و اراذل و رعاع الناس اجتنابی هر چه بایغ تر
تقدیم دارد که صحبت ایشان مفسد اعمال و منقص هر کمالست؛ پیغامبر
صلی الله علیه و سلم میفرماید که: «الصَّاحِبُ رُقْعَةٍ فِي الثُّوبِ
فَلْيَسْتَظِرَّ الْإِنْسَانُ بِهِنَّ يَرْفَعُ ثَوْبُهُ»¹. آتش که در روشنی مشهور
و بحدّت و ذکا معروفست، چون بجوار خاکستر مقرون گردد آن
روشنی بکدورت و آن حدّت ببلادت مبدّل شود.

12

عَدَوَى الْبَلِيدِ إِلَى الْجَلِيدِ سَرِيعةٌ

كَالْنَّارِ تُوَضَعُ فِي الرَّمَادِ فَتَخْمَدُ

آتش چو شود مجاور خاکستر

15

آن جمله روشنیش مستور شود

و معنی سعادت و شقاوت که نفوس را بعد از مفارقت ابدان
عارض میشود، چنان تصوّر کند که پادشاهی را دو پسر بود و آن هر
دو را برای تحصیل علم و استکمال نفس از شهری بشهری فرستاد و از

18

1 بود MFA: باشد P || 5 أما MP: اما F || 12 شود MFA: گردد P ||

18 پادشاهی را MFA: پادشاهی P || 19 - 18 دو پسر استکمال MFA: — P ||

¹ Bu hadis, ilgili eserlerde bulunamamıştır.

- دیده طلایه‌ای و از بدن مرکبی و از فکر اتابکی و از عقل کدخدایی و از جوارح و قوای حشمی و از کبد طبّی و از دافعه فراشی و از حافظه خازنی و از خیال جاسوسی مصاحب ایشان گردانید. چون هر دو بدان شهر رسیدند و روزی چند پاییدند، شهری دیدند چون روضه بهشت دلگشا و انواع اسباب لذّات درو مهیا؛ آن یکی بلذّات زور و بواعث غرور آن شهر چنان مست شد که امکان افاقت او نزد عقل امتناعی 6 هر چه تمامتر داشت و حصول انابت وی استحالی هر چه بیشتر، روز و شب در آشامیدن خمر و اعتناق اعتناق حوری بود و از استیفای لذّات و سوق شهوات نمی‌غنود، تا عاقبت آنچه داشت سپری شد و از جمله اسباب او هیچ باقی نماند؛ و آن دیگر در احراز کمالات و تحصیل علوم و کسب فضایل اجتهادی بلیغ نمود و سعی وافر تقدیم داشت و از ذخایر معارف زادی هر چه تمامتر مهیا کرد و از چراگاه ریاضت 12 مرکبی قوی هیکل در تحت تصرف بخود آورد و بمنزخرفات آن شهر بهیچ حال ملتفت نگشت. پس عاقبه الامر هر دورا رجوع بوطن اصلی نزد پدر خویش از جمله لوازم و فرایض شد و امکان اقامت در آن 15 شهر نیکو ممتنع می‌نمود، لاجرم بضرورت هر دو از آن شهر بیرون آمدند و قصد شهر آبا و اجداد کردند. آن یکی که از علم مرکبی و از تقوی زادی و از هدایت دلیلی داشت در زمانی هر چه اندکتر مسرور 18 و فرحان بشهر خویشان رسید و دیده بدیدار ایشان روشن گردانید

5 دلگشا MP: + و چون باغ ارم زیبا FA | درو مهیا آن یکی بلذّات MP:

FA— 7 و حصول بیشتر MA: P— 9 سوق MPA: شوق F || 10

او MP: FA— | باقی MP: FA— 13 بخورد M: — PFA || 14 حال MFA:

|| P—

و در آن شهر از جمله متمیزان گشت و آن دیگر که در کاشانه فریب
و سرای غرور که عالم ارکانست جمله مواد خود (را) در رسته بازار
3 اباطیل در مَنّ یزید خسارت داده بود، خور و گرسنه و پیاده و تنها در
خارستان آن راه هر لحه کاس عذاب می چشید و بدست حسرت خاک
بر سر می پاشید و بعد از مقاسات هزار بلا و مشقت چون بشهر خویشان
6 رسید از عنایت ایشان محروم شد و از دیدار ایشان محجوب ماند.

هر چند که تو چاره بیه بود کنی
آن بیه که هر آنچه می کنی زود کنی
9 ز آن می ترسم که چون پشیمان کردی
آن مایه نماند که بدان سود کنی

پس مرد عاقل را ناگزیرست که در احراز فضایل اعمال و کسب
12 معارف و جمع مکارم اخلاق و تحصیل علوم بقدر طاقت و امکان
بشریت رغبت کند و خویشان را از اعتقادات عوام که بحقیقت شیطانی
انس اند ممیز گرداند و اگر تواند که جمیع اوقات خود را باقتباس
15 کلمات علمی و ادّخار مقدمات یقینی صرف کند، نبادا که درین باب
که توانی را اصلاً بخود راه دهد و بطریق سامت و جاده ملالت
گراید که در سخنان ادریس علیه السلام مسطور است که: «جَالِسُوا
18 الْعُلَمَاءَ وَاسْمَعُوا كَلَامَهُمْ وَإِنْ قَدَرْتُمْ أَنْ يَكُونَ جَمِيعُ

3 خور و گرسنه MP : FA — | و تنها MP : FA — || 4 خاک M : +
ندامت PFA || 5 مقاسات MP : + و محنت و FA || 6 شد MFA : ماند P |
ماند MFA : شد P || 8 هر آنچه MFA : تو هر چه P || 9 که چون MP : که تو
FA || 10 آن MPA : چون F || 12 اخلاق MFA : P — || 15 صرف کند MP : +
بهتر باشد FA ||

- زَمَانِكُمْ مَصْرُوفًا عَلَى هَذَا فَافْعَلُوا فَأَنْتُمْ بِالْحَقِيقَةِ رَابِحُونَ» ودر اخبار مصطفی صلی الله علیه وسلم آمده است که روزی پیغمبر در مسجد در آمد، جماعتی را دید که نماز میکردند 3 و جماعتی دیگر تعلیم علم میکردند؛ اشارت فرمود بجماعتی که نماز میکردند و گفت: «أَمَّا هَؤُلَاءِ فَلِأَنَّهُمْ عِبَادُ اللَّهِ يَسْأَلُونَ اللَّهَ فَإِنْ شَاءَ أَعْطَاهُمْ وَإِنْ شَاءَ مَنَعَهُمْ»¹. پس روی آورد بجماعتی که تعلیم علم میکردند و فرمود که: «أَمَّا هَؤُلَاءِ فَلِأَنَّهُمْ يُعَلِّمُونَ النَّاسَ وَيَتَعَلَّمُونَ وَإِنَّمَا أَنَا بُعِثْتُ مُعَلِّمًا فَخَلَعَ نَعْلَيْهِ وَجَلَسَ بَيْنَهُمْ»² ودر پرورش تن توغلی بیشتر نکند که انسان عبارت ازین خانه مختصر و بنیاد ضعیف نیست.

- يَا خَادِمَ الْجِسْمِ كَمْ تَشْفَقَى بِخِدْمَتِهِ
12 أَتَطْلُبُ الرِّيحَ فِيمَا فِيهِ خُسْرَانٌ
عَلَيْكَ بِالنَّفْسِ فَاسْتَكْمِلْ فَضَائِلَهَا
فَأَنْتَ بِالنَّفْسِ لَا بِالْجِسْمِ إِنْسَانٌ³

- 15 بدست خویش تبه می کنی تو صورت خویش
و گر نه ساخته اندت چنانکه می یابی

3 پیغامبر MFA: + صلی الله علیه وسلم P || 10 نیست + و موافق این معنی گفته اند FA || 14 فانت MP: فانك FA ||

¹⁻² Bu hadisler için bk. İbn Mâce: es-Sünen, I, 83.

³ S. Yûnusî, bu mısraların, Ebû'l-Feth Ali b. Muhammed el-Bustî'ye ait olabileceğini ifade ediyor (Bk. Ravza, adıgeç. yayın, s. 354).

خروس وار سخرخیز باش تا سروتن

بتاج لعل و قبای چکن بیارایی^۱

3 و یقین شناسد که دنیا پیرزنی در لباس دختران و خرابی در مظهر
آبادان است، مهر او چون وفای زنان و ابر تابستان نا پایدار و حسرات
او چون اوراق اشجار و عدد رمال بی شمار.

6 طبّاخ روزگار زدیگک نعیم و ناز

یکک لقمه‌ای نداد که آن ناگوار نیست

9 از نصیب عقل هر که حصّه دارد از روزگار رواجی بی کساد
و صلاحی بی فساد و صعودی بی هبوطی و اوجی بی حضیضی و بلوغی
بی قنوطی و شهادی بی شرنگی و صلحی بی جنگی متوقع نباشد.

12 كُلُّ صُعُودٍ إِلَى هُبُوطٍ كُلُّ نِفَاقٍ إِلَى كَسَادٍ
كَيْفَ تُرَجَّى ثَبَاتٌ حَالٍ فِي عَالَمِ الْكَوْنِ وَالْفَسَادِ

15 زندگانی خوش نعمتی است اگر روزگار منغصی نگه‌اشتی، و جوانی
دلفریب زینتی است اگر دست قهر او باقی گذاستی، و هر که خواهد
که در وقت مفارقت در جان نهاد او دردی و در دامن نفس او
گردی نماند، باید که در دار دنیا اتخاذ متاعی نکند که فردا فراق
آن مشوش روزگار و منغص احوال او باشد.

4 حشرات MFA : حسرت P || 5 بی شمار MP : + است FA || 10 متوقع
M : توقع PFA | نباشد MFA : ندارد P || 14 او MP : او را FA || 15 نهاد
MP : از نهاد FA | دردی MP : FA— ||

¹ Bu beytler, Kemâlüddin İsmâil'in bir kasidesinden alınmıştır (Bk. Ravza, adigeç. yayın), s. 354.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الدَّهْرَ يَهْدِمُ مَا بَنَى
وَيَأْخُذُ مَا أَعْطَى وَيُفْسِدُ مَا أَسَدَى
فَمَنْ سَرَّهُ إِلَّا يَرَى مَا يَسُوؤُهُ
فَلَا يَتَّخِذْ شَيْئًا يَخَافُ لَهُ الْفَقْدَا

3

وچندانکه تواند در قطع علایق دنیا اجتهاد نماید و بعلامت تجرید
موسوم گردد و سخنان زاهد انبیا را عیسی علیه السلام که «لَيْسَ
لِي وَلَدٌ يَمُوتُ وَلَا زَوْجَةٌ تَعْصِي وَلَا بَيْتٌ يَخْرُبُ صَلَاةُ
الشَّمْسِ وَسِرَاجِي الْقَمَرِ أَبَيْتُ حَيْثُ أَذْرَكَنِي اللَّيْلُ أَكُلُ
مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمَعَ هَذَا لَيْسَ فِي الدُّنْيَا رَجُلٌ أَغْنَى
مَنِي» امام احوال خود سازد و در مردم بواسطه کشف حال و درن
جامه بچشم حقارت ننگرد که در میان آن طایفه کسانی باشند که
بهرچه بحضرت باری عزّ اسمه رجوع سازند اجابت آنرا در زمانی
هرچه اندکتر معاینه بینند که مصطفی علیه الصلوة والسلام میفرماید :
«رُبَّ أَشْعَثَ أَغْبَرَ ذِي طِمْرَيْنِ لَا يُؤْبَهُ بِهِ ، وَلَوْ أَقْسَمَ
عَلَى اللَّهِ لَا بَرَّ»¹ و در اشعار امام اعظم شافعی رضی الله عنه آمده است که

9

12

15

لَا يُعْجِبَنَّكَ مَنْ يَصُونُ ثِيَابَهُ
حَذَرَ الْغُبَارِ وَعِرْضُهُ مَبْدُولُ
فَلَرُبَّمَا افْتَقَرَ الْفَتَى فَرَأَيْتَهُ
دَنَسَ الثِّيَابِ وَعِرْضُهُ مَغْسُولُ

18

5 در MFA : P— || 6 موسوم MP : موسوم FA || 10 کشف حال MFA : +
کشف بال P || 12 عز اسمه MP : FA— || 13 علیه والسلام P : فرماید
علیه السلام F : MA— | میفرماید MF : فرمود P || 15 رضی الله عنه MPA : F— ||
19 مغسول MFA : مشغول P ||

¹ Krg. el-Münâvi : Feyzü'l-kadir, V, 48; Concordance, I, 159; III, 134.

3 واز طیش و نزق اجتناب واجب بیند و اخلاق خود را از وصمت افراط و تفريط رعایت کند و سخن بقدر حاجت گوید و هر کاری که کند باید که بر جای خویش باشد.

ابر باشد که یافه می گیرید برق باشد که خیره می خندد

6 اگر آن دوست عزیز صورت این مقدمات را نصب دیده سازد و در وقت حدوث حادثات و وقوع مشکلات بر موز آیات این کلمات رجوع کند، همانا که از زمرة ابرار و جمله اخیار باشد. رَزَقْنَا اللّٰهُ وَ اِيَّاكُمْ عَلِمًا نَّافِعًا وَ قَلْبًا خَاشِعًا وَ لِسَانًا ذَاكِرًا وَ بَدَنًا صَابِرًا وَ عَيْنًا بَعِيُوبِنَا بِصِيْرَةٍ وَ يَدًا عَنْ لَذَاتِ دُنْيَانَا قَصِيْرَةٍ.

1 واجب MFA : P | بیند MFA : جوید P || 3 بر جای خویش MFA :
بقدر خویش P || 9 قصیره M : + آمین یارب العالمین FA | قصیره M : + وزلاتنا
فقورة و سعائنا مشكورة آمن P ||

XXXIV.

این رساله در باب مناظره‌ای میان دل و دماغ

3 تحریر افتاد

روزی از روزها که کاس شقایق پر شراب و دیده‌ترکس نیم خواب بود، هوا از تراکم ابرها چون بیشه‌پیل گشته و طفل شکوفه بر اطراف اغصان لب از شیر ابر ناشسته، مزاج هوارا اعتدالی هر چه 6 بیشتر و ثغور اقاقی را افتاری هر چه تمامتر.

هَوَاءُ الرُّوْضِ وَرَدِي النَّسِيمِ
9 سَمَاءُ الرُّوْضِ مِسْكِي الدُّخَانِ
فَحَيِّثُ لَحَظْتُ تَبَرُّ أَوْ لُجَيْنُ
مِنَ الْأَنْوَارِ أَوْ فَصُّ يَمَانِ

12 زمین زبرگ شکوفه چو خرمن کافور
هوا زبوی بنفشه چو کلبه عطار¹

باد صبا چون دم مسیح در حالت تنسم حیات می بخشید و سخن
چمن از اقاقی و سمن چون کف کلیم می درخشید، عروسان اشجار سر 15

3 - 2 این رساله افتاد MAF : این رساله در باب مناظراتی بین القلب و الدماغ سوادى افتاد P || 5 بود MFA : P || 6 ابر MFA : P || 11 یمان MFA : + کبدر الهم مفر السنايا — مكلة على وصف الدخان (البیت) P || 13 عطار MFA : + بزلالهای چمن زاغ چون بهشت ارم — زبوی گل همگی مست بلبلان بهار (بیت) P ||

¹ Bu beyt, Zahirüddin-i Fâryâbi'nin, Atabeg Nusretüddin b. Muhammed İldeniz'i öven bir kasidesinden alınmıştır (Bk. Ravza, adigeç. yayın, s. 359).

از پرده صیانت بیرون کرده و بلبلان مفتون در محاذات جمال گل
بألحان مختلف و نغمات مؤتلف گوی تجوید در میدان ذوق از هزار
چنگ و ارغنون برده . 3

چمن هنوز لب از شیر ابر نا شسته
چو شاهدان خطّ سبزش دمیده گرد عذار^۱

كَانَ الطَّلُّ فَوْقَ النَّوْرِ صُبْحًا
يُشِيرُ الدُّرُّ أَوْ دَمَعَ الْغَوَانِي 6

چهره گل چون بناگوش خوبان مورد و کیسوی بنفشه چون
زلف ایشان مجعد ، روی زمین از سبزه در لباس زبرجد رفته و فراش
باد غبار صحن چمن بجاروب هبوب رفته ، آب را در حلاوت با شکر
مماثلتی بود و خاک را در عطریّت با مشک مناسبی ، مشاطه صنع
عروسان چمن را در زرو زیور گرفته و قطرات شب نم صبحدم بر صفحات
گلهای طری چون دُرر ناسفته . 12

عالمی اندر تحرّک عالمی اندر نما
شاخ را سمین کلاه و باغ را زرین قبا 15

2 مؤتلف MFA : مختلف P || 5 عذار MFA : + زکان جوهر و عمان بیحر
آزادی — بیرون زحد و شمار و بر از هزار هزار (بیت) P || 6 صبحا MFA : +
الا للسائلین حقوق الايجاب — انطلق عن سؤال برحمانی ؟ (البیت) P || 7 یشیر : یشیر MPFA ||
9 زبرجد MP : زبرجندی FA || 11 بود MP : FA || 13 طری MP : سین
A | گلهای طری MP : اوراق گلهای F || 15 قبا MFA : + تاختن برده بصحرا
خیل بجانها و نبت — گاه از آن بوی نسیم و گاه وز آن باد صبا (بیت) P ||

¹ Bu beyt de adigeçen şâirin aynı kasidesinden alınmıştır (Bk. göst. yer).

- در چنین فصلی این ضعیف را روی نمود که فصلی، مبنی بر قواعد طبّی، در مناظره دل و دماغ در حضرت نفس پردازم. چون خاطر را در تقریر معانی آن میلانی و بنان را در تحریر الفاظ آن طیرانی دیدم، بقدر امکان و مواتات زمان در انشای آن شروع کردم؛ رَحِمَ اللهُ امِراً نَظَرَ إِلَيْنَا بَعِيْنِ الْإِنْصَافِ وَ شَقَّ عَصَا الْخِلَافِ وَ سَتَرَ عِيُوبَنَا وَ اسْتَغْفَرَ ذُنُوبَنَا وَ السَّلَامُ مِنِّي بِوَصَالِهِ كُلِّ سَاعَةٍ .
- وقتی میان دل و دماغ که یکی منبع حیات و دیگری محلّ حراس است در حضرت نفس که مدبّر بدن و حافظ ترکیب و سلطان وجود انسانست مناظره افتاد. دماغ گفت: من محلّ قوای شریف و معدن احساس و خزانه حکمت و منبع حواس؛ حرکت و سکون که در حیات مدخلی هر چه تمامتر دارند از من صادر می شوند و ابصار و اسماع که یکی مؤدّی مبصّرات و دیگری مبلغ اصواتست از من حادث می گردند،
- 12 ینبوع قوّت شامّه و ذایقه‌ام که یکی قاضی مشمومات و دیگری ممیّز مطعومات و مشروباتست، قوّت لامسه را که مدرک ملموساتست از من جویند و بیشتر اعصاب که آلات حرکات اند از من رویند؛ تجاویف
- 15 من عیون ارواح است و مؤخّر من خزانه معانی و مقدّم من مطلع اشباح؛ قوّت مفکّره که انسان ببرکت هدایت او از جمیع حیوانات ممتازست در صمیم منست و جوی فایض نخاع از جود عجم من، قصر
- 18 من در غایت ارتفاع و بقعه من اشرف بقاع است؛ صدف دُرّ خیال و حاوی لوح صور بحار و جبالم. دل گفت: منشور سلطنت اعضا بنام

1-2 در چنین دماغ MP: FA— || 3 معانی آن MP: معانی FA | بقدر MP: و سع FA || 6 استغفر MFA: غفر P | ذنوبنا MFA: + و یغفر لنا خطایانا و ترتب علینا منه P | والسلام ساعة MFA: P— ||

من موقع است و ایصال حیات بدن بر رای من مفوض ، وسط سینه ای
 که اشرف مواضع و احصن اماکن است جلوس مرا سریر ست و جمیع
 3 اعضا از استمداد فیض حیات از من ناگزیر؛ عروق ضواری که ظروف
 حیات اند از من رویند و از حرکات انقباضی و انبساطی آن از عروق
 طبیبان حاذق دلایل جویند، استراحت اعضا از حرکت منست و علت
 6 بقای انسان روزی چند از برکت من ؛ منم که آن اولین نقطه که از
 دایره وجود ظاهر شد و اول بریدی که بر صحرای حدوث سایر گشت .
 روح نفسانی فضله ای از خوان من و روح طبیعی براتی از دیوان
 9 منست . چون تنازع ایشان بغایت انجامید و مناظره ایشان بنهایت پیوست ،
 نفس گفت : ای دل تو معدن هوساتی و ای دماغ تو منبع تخیلاتی ،
 افتخار نه بدین مقدمات کنید و هدایت نه ازین کلمات جویند ؛ متاعی
 12 که قابل تلاشی و محل فسادست ، اگرچه از روی مرتبت نفاسی
 هرچه تمامتر دارد ، وجود او را نزد عقلا وزنی بیشتر نیست .

علمی که ازو گره گشاید بطلب

ز آن پیش که جان از تو بر آید بطلب 15

این نیست که هست می نماید بگذار

و آن هست که نیست می نماید بطلب

3 عروق ضواری MFA : عروق عروق صواب P || 4 انقباضی و انبساطی M :
 ~ PFA || 6 منم که MA : منم PF | آن MFA : P— || 7 بریدی MP : برید
 FA || 10 گفت MP : گفت که FA || 11 کنیند M : کنیند PFA || 17 بطلب MFA :
 + شغلی که در درد نبیند مطلب — حکمی که حکم بر تو نختند مطلب — بالعین افلاک
 بی در مستبر؟ — فضل و حکمی کت نپسندد مطلب P ||

- لَا تَغْبِطَنَّ أَهْلَ دُنْيَا سَرَّهُمْ زَمَنٌ
فَسَوْفَ يَطْرُقُهُمْ بِإِلَهُمَّ وَالْحُزْنَ
يُغَيِّرُهُمْ كُلَّ دُنْيَاهُمْ وَيَنْهَبُ مَا
أَعَارَهُمْ بِيَدِ الْأَحْدَاثِ وَالْمِحَنِ
حَتَّى يَرُوحُوا بِإِلَا مَالٍ كَمَا خُلِقُوا
كَأَنَّ مَا خَوَّلُوهُ أُمْسٍ لَمْ يَكُنْ
لَا يَصْحَبُ الْمَرْءُ مِمَّا كَانَ يَمْلِكُهُ
فِي ظُلْمَةِ اللَّحْدِ إِلَّا خِرْقَةً الْكَفَنِ

- انگشت شکر در دهن کس نهاد
کانگشت گزان نکرد خونین دستش

- تو که دلی هدف سهام روزگار ولگدکوب تعاقب لیل و نهاری ،
درون تجاویف تراز حوادث افلاک پر خون و حالت تو هر لحه از حال
ایشان دگرگون ، در طلب احراز تراؤس و نباهت مستعار در عذاب
وروز و شب جهت نیل امانی کاذب در اضطراب ، منبع شهوت و معدن
غضب و انسانرا در ارتکاب احوال و اقتحام مهالک سببی .

8 الکفن MFA : + سلامة الخلق في الإحفاظ عن كره — لولا الحفاظ إذا ما راحب
السفن (البیت) P || 9 دهن MFA : دهنی P || 10 دستش MFA : + پای بفراز
شاخساری نرسید — تادر نگرفت اولاً در دستش (بیت) P || 14 جهت MFA : — P ||
15 سببی MFA : + والله أعلم السلام P ||

در دست دل از دست دلم گشته اسیر

چونین که منم اسیر دل باد دلم^۱

3 اشتقاق نام تو از انقلابست و در زوایای تجاویف تو قطره ای چند
خوناب ، نفوس عزیز را برای تحصیل حطام دنیا از در بدر می گردانی
و در میدان حرص بتازیانه مذلت می دوانی .

أَنْتَ الَّذِي تَدْعُ الْإِنْسَانَ مُضْطَرِبًا

و تَشْرُكُ الرَّجُلَ الشَّيْخَانَ حَيْرَانًا

9 و تو که دماغی زاویه هوسات بی حاصل و محنت خانه تخیلات بی
طایلی ، دیگک هوس تو دایما از آتش اکاذیب در غلیان و مرغ خیال
تو در هوای ضلالت در طیران ، کاسه آرزو تو سرنگون و بواعث مطالب
تو از حیرت انحصار بیرون .

2 دلم MFA : + در شوق وصال دوست جانم خوش باد — بر علم رموز مشتمل
باد دلم (بیت) P || 3 نام تو MPF : A— || 4 می گردانی MP : گردانی FA ||
7 حیرانا MFA : + من استمال حدوث للنوب — تسیر ذا العصور و الأفلاك سیرا — کا
یطیر طیور الجو طیرانا P || 10 - 9 از آتش خیال تو MFA : P— || 10 آرز
|| F— : MPA

¹ Bu beyt Enverî'nin şu rübâisindeki son beytin biraz değişik şekline benzemektedir :

خوار و خجل خوار و خجل باد دلم — آسمه سر و پای به گل باد دلم
در دست غم اسیری از دلست — چونانکه منم اسیر دل باد دلم

(Bk. Ravza, adigeç. yayın, s. 361).

پرمی نشود کاسه سرها زهوس

هر کاسه که سرنگون بود پرنشود^۱

- 3 جرم تو در غایت سخافت و جوهر تو در نهایت رخاوتست ، باصره تو از وصمت رمص و شامه تو از سیلان مخاط و ذایقه تو از جریان لعاب و سامعه تو از سهوکت و سَخ خالی نیست .

- 6 أَنْفٌ يَسِيلُ وَأُذُنٌ رِيحُهَا سَمَلٌ
وَالْعَيْنُ مُرْمَصَةٌ وَالشَّعْرُ مَسْعُوبٌ

- عالمی که گردد تغییر بر بساط کمال آن ننشیند و دیده فلک تزلزل ارکان آن نبیند ، عالم حق است که مرجع نفوس طاهر و مصعد صوالح اعمالست .

هر روز دو عید در کنارش

- 12 هر هفته چهار نوبهارش

2 پرنشود MFA : + تا قطر مطر زفت در کام صدف — هردانه لؤلؤ چو گهر در نشود (بیت) P || 3 غایت MP : — FA ||
5 سهوکت MFA : شوکت P || 7 ملعوب MFA : + کان وسط قلوب عطفه کن —
أوللعيون سواما ليس محبوب (البیت) P || 9 ارکان MFA : — P | عالم حق است MA : عالم است حق P || 12 نوبهارش MFA : + جز شوق وی اندرون جان ند — در جمله لیالی و نهارش (بیت) P ||

¹ Bu beyt, Baba Efdal'in şu rubâisinin ikinci beytinin biraz değişik şeklinden ibarettir :

تادل ز علایق جهان حرنشود — هرکز صدف وجود پرنشود
پرمی نشود کاسه سرها از عقل — هر کاسه که سرنگون بود پرنشود

[Musannifât-ı Baba Efdal, II, 19 (Bk. Ravza, adıgeç. yayın, s. 361 - 2)].

هَدَى الْمَكَارِمُ لَا تُؤْبَانِ مِنْ يَمَنٍ
خَيْطًا قَيْصًا فَعَادَا بَعْدُ أَسْمَالًا

هَدَى الْمُنَاقِبُ لَا قَعْبَانِ مِنْ لَبَنٍ
شَيْبًا بِمَاءٍ فَعَادَا بَعْدُ أَبْوَالًا

3

رَزَقَنَا اللَّهُ عَمَلًا يُوَاغِلُنَا إِلَيْهِ فَمَّا التُّكْلَانُ إِلَّا عَلَيْهِ .

2 أَسْمَالًا : MFA + في الحذف والنقل حكم الامتدال الكل — كأحرف صححت لم تقبل
اعلالا (البيت) P || 4 أبوالا MFA + قد تكتفي باشتغال العلم ظهر غنى — لنا علوما
والحساد أموالا (البيت) P || 5 الله M : + اياكم FA | عملا MFA : + ثم الله
تعالى رزقنا أعمالا | يواصلنا MA : + بها P | عليه MFA : + ان شاء الله بمحمد
وعترته والسلام P : + وهو حسينا ونعم المعين F ||

XXXV.

- این خدمت بحضرت خداوند جامع المآثر
 3 ملك الأماجد و الأفاضل امیر نصرة الدين
 رحمه الله ارسال افتاد در تهنیت شرب داروی مسهل
 با یمن و فرح باد قرین خوردن مسهل
 6 برکان وفا نصرة دين عالم فاضل
 در هر نفسی فوج سلامت متزاید
 در هر قدمی موج شکایت متزایل
 9 شخص تو چو بحریست درو قوت دارو
 چون موج که راند همه خاشاک بساحل
 ترکیب وجود تو چو در غایت عدلست
 12 آنرا چه شرف خیزد از خوردن مسهل
 گویی غرض آن بود که آن یکک دو سه دارو
 از ذات شریف شرفی یابد حاصل
 چون سوسن آزادتم جمله زبانست
 تا وصف کند خوبی آن شکل و شمایل

4-2 این خدمت مسهل MFA : این نامه آنست که نزدیک امیری جامع
 الفضل و المآثر ذی المفاخری ملقب بنصرة الدين در باب شرب مسهل ایراد افتاد باسلام P ||
 3 ملك الأماجد M : ملك امراء FA | نصرة الدين MPA : نصیرالدين F || 4 رحمه الله
 M : ادام الله آیامه FA | مسهل MFA : + با یسر و صفا باذی سالم بن و جان
 و دل — تو در چمن گل در واجدایی بود از دل ؟ (بیت) P || 11 عدلست MFA :
 فضل است P ||

لکن چه کنم چونکه از آن مرتبه بگذشت
 کز عهده بیرون آیدش اشعار و رسایل
 گلبرگ رخت تازه و سیراب و عطر باد 3
 تا هست بیستان جهان صوت بلابل

بنده مخلص اگر بقلیل و کثیر درویشانه که ملک یمین اوست
 بلکه جان بسر بازی پیش آید که مکافات عشر عشر انواع حسنات 6
 واصناف خیرات خداوندی کند، سعی اورا هر لحظه عجزی هر چه
 ظاهرتر و قصوری هر چه بیشتر باشد، پس بر موجب شعر فردوسی

دهان گر بماند ز خوردن تہی 9
 از آن بہ کہ ناساز خوانی نہی¹

باصدار بیتی چند اقتصار افتاد و بارسال دسته ای چند سوسن در
 مدحت همه زبان و قدری گل از خوشی طیب نسیم اخلاقت گویان، 12
 اکتفا رفت.

فَكُنْتُ كَمَنْ أَهْدَى إِلَى الرَّوْضِ نَوْرَهُ
 وَأَتَحَفَّ لِلشَّمْسِ الْمُنِيرَةِ نُورَهَا 15

2 کز MPF: از A || 3 عطر باد MFA: معطر P || 4 بلابل MFA: +
 هم صحت و هم امن و کفایت ز تو فرزند — ای آنکه تویی بحرین در کشور ساحل
 (بیت) P || 10 خونی MPFA || 11-12 در مدحت همه زبان MP: FA— ||

¹ Bk. Şehnâme (Yay. Emîr-i Kebîr, Tahrân 1343), III, 304.

حق تعالی کردن و گوش روزگار را بفرايد مآثر و مناقب خداوندى
حالى دارد و صحن عالم را از منازع و معارض آن حضرت خالى .

3 وَ هَذَا دُعَاءٌ لَا يُفَعَّلُ حُسَامُهُ
وَ يَبْقَى مَدَى الْأَيَّامِ رِيَّانَ مَاضِيَا

2 منازع و معارض MPA : F ~ || 4 ماضيا MFA : + و هذا دعاء فى إجابة
مسئلة — يكون به الداعون من بعد راضيا (البيت) P ||

XXXVI.

این تحیت نزد جماعت دوستان بمحروسة قونیه
اصدار افتاد

- 3 أَيْهَا بَلَدًا قَدْ فَاتَسَى طَيْبُ أَرْضِهِ
عَلَيْكَ سَلَامُ اللَّهِ مَا طَلَعَ الْبَدْرُ
سَلَامٌ غَرِيبٍ بَانَ عَنْهُ قَرَارُهُ
- 6 وَلَمْ يَبْقَ فِيهِ لَا حَيَاةٌ وَلَا صَبْرُ
إِذَا ذَكَرَتْهُ نَفْسُهُ مَا يَسْرُهَا
مِنْ الدَّهْرِ شَيْءٌ لَا سَمَاعٌ وَلَا خَمَرُ
- 9 أَيْهَا بَلَدًا أَمْوَاهُ مُسْتَطَابَةٌ
وَاطْرَافُهُ خَضِرٌ وَسُكَّانُهُ غُرُ
هَوَاؤُكَ مَا مُؤَلَّى وَتُرْبُكَ مَنْبِتِي
- 12 وَمَاؤُكَ مَطْلُوبِي وَرُؤْيُكَ الْعُمْرُ
نَسِيمَ الصَّبَا إِنْ جُزْتَ أَرْضَ أَحِبَّتِي
فَقُلْ لَهُمْ قَدْ مَلَ مِنْ هَجْرِكُمْ صَدْرُ

3-2 این تحیت افتاد MFA : این نامه هم بمحروسة قونیه نزد جمعی دوستان
وطائفه اصدار افتاد والسلام P || 3 اصدار افتاد M : فرستاده شد FA ||
6 لاحیوة MP : حیوة FA || 7-10 إذا غر MFA : P— 14 صدر
MFA : + أفیک من السكان أهل وجود هم — یكون مقاما اذ لا مثالهم مصر
(البيت) P ||

- اشتیاق این ضعیف بشهر قونیّه که محسود جنان و مطلوب عالمیانست
نه چنانست که برید خیال که پیک جهان گردست پیرامن شرح آن
مجال یابد و تیر فکرت که گره گشای مشکلاتست در مجاری بسط آن 3
نفوذی کند.

وَ إِذَا رَجَوْتَ الْمُسْتَحِيلَ فَلَا نَمَا

- تَبْنِي الرَّجَاءَ عَلَى شَفِيرِ هَارٍ¹ 6

- بیان را در تقریر مقدمات آن قصوری هر چه بیشتر و بنان را در
تحریر کلمات آن فتوری هر چه تمامتر؛ و چگونه مشتاق نباشم بشهری که
دامن آن از دُرر افاضل گران بار و جیب آن از نجوم فضایل مطالع 9
اقدارست، خاک آن در طیب رایحه با عنبر معادل و آب آن در عذوبت
با شکر مماثلست.

- 12 من خواهی که دست بوصل تو کردم
تدبیر چیست چون ندهد روزگار دست²

نَقْلُ فُؤَادِكَ حَيْثُ كُنْتَ مِنَ الْهَوَى

- 15 فَمَا الْحُبُّ إِلَّا لِلْحَبِيبِ الْأَوَّلِ

1 محسود جنان و مطلوب عالمیانست MPA : مطلوب چنانست عالمیانست F || 2 برید
خیال که MFA : P— || 3 بسط MP : AF— || 4 نفوذی MP : نفوذ FA ||
9-10 از نجوم عذوبت MP : FA— || 14 کنت MP : شت FA || 15 فا
MFA : P ||

¹ Bu beyt, Ebû'l-Hasen Tihâmi'nin bir kasidesinden alınmıştır (Bk. Ravza, adigeç. yayın, s. 364).

² Bu beyt, Zahîr-i Fâryâbi'nin bir kasidesinden alınmıştır (Bk. Ravza, adigeç. yayın, s. 339, 365).

كَمْ مَنَزَّلٍ فِي الْحَيِّ يَأْتِيهِ الْفَتَى

وَحَنِينُهُ أَبَدًا لِأَوَّلِ مَنَزَّلٍ¹

3 اگرچه مخلدومان این طرف، کثیرهم الله، اسباب رامش و آرامش
این ضعیف مهیا می دارند و در تحصیل مواد فراغ او جهدی بایغ تقدیم
می کنند، لکن چون همدی نیست که بواسطه محاوره و سبب مکالمه او
6 آتش غربت سکونی یابد، یا عالمی که ببرکت ارشاد و هدایت اجتهاد
او نفس را در مدارج ترقی استکمالی حاصل شود، از اقامت اهائی و از
تمکّن تردّی روی می نماید.

9 ای عرش نشیمن تو شرمت ناید

کآیی و مقیم خطّه خاک شوی²

أَرْضُ الْفَيْلَاحَةِ لَوْ أَتَاهَا جِرَوَلُ

أَعْنَى الْحُطَيْيَّةَ لَأَعْتَدِي حَرَائِنَا 12

باری تعالی که مسبّب الأسبابست مشاهده عزیزان دوستان را که
ماده زندگانی و سبب حیات جاودانی است، علی الخصوص حضور خدمت
15 فلانی را بی منع مانعی مهیا گرداناد «وَمَا ذَٰلِكَ عَلَيَّ اللَّهُ بِعَزِيزٍ»³

1 الحی MP : الأرض FA || 7 استکمال MP : استکمال FA || 8-7 از تمکّن

MFA : P — 9 ای عرش ... ناید MFA : عرش است نشیمن تو شرمت بادا P ||

14 ماده MFA : مایه P || 15 و ما ذالک علی الله بعزیز MFA : P — ||

¹ Bu beyitler, Ebû Câfer Muhammed b. Ali Ebû's-şays'a aittir [Muhâdarâtü'l-üdebâ, III, 23 (Bk. Ravza, adigeç. yayın, s. 365 - 6)].

² Bu beyt, Baba Efdal'in şu rubâisinin, ufak bir değişiklikle, ikinci beytini teşkil ediyor :

ای دل زغبار نفس اگر پاک شوی — تو روح مقدسی بر افلاک شوی

عرش است نشیمن تو، شرمت ناید — کآیی و مقیم خطّه خاک شوی

[Musannifât-ı Baba Efdal, II, 35 (Bk. Ravza, adigeç. yayın, s. 367)].

³ Kur'an, İbrahim sûresi, âyet nr. 20.

XXXVII.

این خدمت نزد مخدومی اصدار افتاد که از حضرتش

3 فرقت بی ارادت اتّفاق افتاده بود

أَشْوَاقًا وَمَا فَارَقْتُكُمْ غَيْرَ لَيْلَةٍ
6 فَكَيْفَ إِذَا سَارَ الْمَطِيُّ بِنَا شَهْرًا¹

چو قدر وصل ندانسته ام ز نادانی
کنون ازو بخیمالی بخواب خورسندم

9 بنده مخلص بار مشقت مفارقت دوستان بی پایان کشید و کاس
مهاجرت عزیزان از دست ساقی حوادث فراوان چشید و از روزگار
ناسازگار بی دادی بسیار دید و از هر کس و ناکس کلمات وحشت انگیز
12 بسیار شنید ، چنانکه اگر صحن سینه او را بجویند و تجاویف دل
او را تفتیش کنند از وقوع سهام زهرآلود ایّام و اثر لگدکوب شهور
و اعوام مقدار سرمویی درست نیابند .

15 براند دیده من سیل در جهان و هنوز
میان شادی و طبعم هم آنچنان گردست
ز بس که بر دل من غصّهها بسیارست
18 نمیتوانم گفتن مرا فلان دردست

2 از حضرتش بود MFA : بی ارادت از حضرتش مفارقتی افتاد P ||

¹ Bu beyt, Râgıb-i İsfahânî'ye ait bir beytin (Muhâdarât, III, 69) biraz değişik şekllinden ibarettir (Bk. Ravza, adıgeç. yayın, s. 368 - 69).

رَمَانِي الدَّهْرُ بِيَا لَأَرْزَاءِ حَتَّى
فُؤَادِي فِي غِشَاءٍ مِّنْ نِّبَالٍ
فَصِرْتُ إِذَا أَصَابَتْ نِسِي سِهَامٌ
تَكَسَّرَتْ النَّصَالُ عَلَى النَّصَالِ¹

3

با این همه چون مجموع این شدايد بمفارقت خدمت خداوندی مقایسه می رود و در کفۀ تقابل موازنه می افتد، فراق آن حضرت فذلک مصایب و سردفتر نواب می آید، چنانکه بالای آن معنی مرتبه ای در مشقت تصور نتوان کرد و مقابل آن قضیه شدتی در خاطر نتوان گذرانید.

أَيَّتْهَا النَّفْسُ أَجْمَلِي جَزَعًا
إِنَّ الَّذِي تَحْذَرِينَ قَدْ وَقَعَا²

9

و دانم که خداوندی میدانند که الم برابر لذت است، چندانکه لذت بیشتر باشد، الم هرچه تمامتر خواهد بود و کدام لذت برابر حسن مجاوره و طیب مفاکۀ خداوندی باشد؟ پس بر حسب این مقدمات الم مفارقت خدمت برابر لذت آن حضرت تواند بود.

12

از آن بشوق ندارم نظیر در عالم
که تو بفضل نداری بعهد خود ثانی

15

1-4 رماني النصال : MFA — P || 6 كفة : MFA : كفتة P || 8 كرد MFA :

کردن P | گذرانید MFA : گذرانیدن P || 10 وقعا MFA : + فن شامه عدوان الوشاة کذا — یلمنی من ذهاب العرض لا وقعا (البیت) P || 13 طیب M : + و محاوره PFA || 16 ثانی MFA : + چون نیست مثل تو هم مثل من عديم شده ست — کنون که پیشه من هزار دستانی (بیت) P ||

¹ Bu beyitler, Mütenebbî'nin bir kasidesinden (Vâhidî: Şerh-i divan-ı Mütenebbî, s. 388) alınmıştır (Bk. Ravza, adigeç. yayın, s. 369).

² Bu beyt, Uveys b. Hacer'e aittir [Muhâdarât, III, 511 (Bk. Ravza, adigeç. yayın, s. 370)].

شک نیست که هر که ذوق ثمار اشجار آن معالی چشیده باشد
و صفای زلال آن انهار فضایل دیده دایماً از تمنای ادراک آن
سعادت فارغ و غافل نتواند بود .

3

الف با خدمت تو یافته بودم زین پیش

صعب باشد بهمه حال فطام مألوف¹

حق علیمست که بنده مخلص در خاطر داشت که باقی عمر در
خدمت مصروف کند و از نتایج آن حضرت چنانکه پیش ازین معهود
بود محظوظ شود ، امّا چون عادت روزگار معلوم است که شان او
تکدیر مشارب لذّات و تعویق مطالب سعاداتست ، چه چاره توان کرد ؟

9

لَكِنَّ مَا الْحِيلَةَ وَالْعَوَائِقَ جَمَّةٌ وَعَلَى

أَنْ أَسْعَى وَلَيْسَ عَلَيَّ إِذْ رَأَيْتُ النَّجَاحَ

12

من خواستمی که روی من بودی ماه

اکنون که نشد مرا در آنجا چه گناه

با این همه هرجا که هستم دعاگوی آن دولت و ثناگستر آن
حضرتم .

15

مُحِبِّكَ حَيْثُ مَا اتَّجَهْتَ رِكَابِي

وَ ضَيْفُكَ حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْبِلَادِ²

5 مألوف MFA : + چون الف کسب مجرد دلم از مدحت تو — ازم این داعیه را
هست مشاهد مخلوف (بیت) P || 9 مشارب MFA : P — || 12 من خواستمی MPA :
می خواستمی F || 14 آن دولت MFA : P — ||

¹ Bu beyt, Kemâlüddin İsmâil'in (Divân, s. 230) bir kıt'asından alınmıştır (Bk. Ravza, adigeç. yayın, s. 370).

² Bu beyt, Mütenebbî'nin bir kasîdesinden (Şerh-i divân-ı Mütenebbî, s. 137, 143) alınmıştır (Bk. Ravza, adigeç. yayın, s. 370).

باری عزّ اسمه پیش از حلول امر مقدّر و اجل محتوم ، باری دیگر
این بنده مخلص را بدان جهان لطافت و عالم فضیلت رساناد . و یرحمہ
اللہ عَبدًا قال آمیناً . 3

XXXVIII.

این خدمت بحضرت مرحوم شهید امیر بهاء الدین
 3 تغمده الله بغفرانه در باب شکر عیادتى که
 کاتب را فرموده بود اصدار افتاد

ببنده خانه قدم رنجه کرده‌ای آری
 6 برای تربیت من کنی هزار چنین
 ز بام کعبه بسوراخ مور فرق بسیست
 ولیک پرتو خورشید را چه آن وجه این
 9 ازین تفاخر در کوی من عجب نبود
 که سر بر آرد تا فرق چرخ خاک زمین
 مرا که در ره شکر تو دست و پایی نیست
 12 بدست و پا همه تشریف دادی و تمکین¹

در سخنان حکما خوانده بودم که مرآفتاب را حرکت مستقیم
 مستحیلت و حرکت جوهری عالی جهت نفع جوهری سافل متعذر،
 15 و حصول وجود چیزی عظیم در محلی ضعیف ناممکن و تخیّز عقل ممتنع؛ اما
 چون خداوندی قدم رنجه فرمود و با علوّ همت و سمو مرتبت و ارتفاع شان

4-2 این خدمت افتاد MFA : این خدمت بخدمت امیر بهاء الدینی رحمه الله
 فرستاده آمد . . . P || 2 مرحوم شهید MA : F— || 3 تغمده الله بغفرانه MA : رحمه
 الله | F عیادتى M : عیادت FA || 4 فرموده بود M : فرمود FA || 13 حکما MP :
 FA— || 16 فرمود MFA : + بود P ||

¹ Bu beyitler, Kemâlüddin İsmâil'in bir kasidesinden (Divân, s. 235)
 alınmıştır (Bk. Ravza, adigeç. yayın, s. 371).

- و تمناع مکان مثل من نحیف ۱، که از دریای جودش قطره‌ای و از کوه
 فضلش ذره‌ای و از اسمار بزرگیش حدیثی و از لشکر معالیش ضعیفی
 باشم، بنواخت و زاویه‌ای که تا این وقت محلّ احزان و منزل تصاریف 3
 حدثان بود بفرّ همای آسای خود که اثر تباشیر صبح کامرانی و طلوع
 آفتاب نیل امانی بر ناصیه آن ظاهر و لایح است مورد و مصدر افراح
 و مغنی و مستقرّ ارواح گردانید. دانستم که مرّ آفتاب را حرکت مستقیم 6
 جایز است و حرکت جوهری عالی جهت نفع سافل واقع؛ و چیزی کبیر
 در محلی صغیر ممکن و تخیّم عقل موجود. حقّا که اگر ممکن بودی که
 غبار راه را بر طوبات بیضی و زجاجی و جلیدی آب زدمی و بجا روب 9
 مژه رفتمی و دیباجه رخسار خود بر خاک کستریدی، هنوز از استیفای
 عذر قدم و ادای حقوق خداوندی قاصر و عاجز بودی. باری عزّ اسمّه
 ذات مبارک او را از لجام ریزِ لشکر حوادث و ترکناز حشر نواب 12
 در حصار حراست خود محروس داراد و دشمنان جاه و جلال او را در
 هاویه بلا و چاه عنا منکوس گرداناد.

8 حقا که MPF: حقا A || 9 راه را MP: راه FA || 11 عذر قدم M:

PFA: | بودی MFA: بودی P || 14 گرداناد MFA: + ان شاء الله تعالی
 و السلام P ||

XXXIX.

این خدمت بحضرت خداوندم ملک الأفاضل

3 بدیع الدهر قریع العصر امیر بدر الدین یحیی
أطاب الله ثراه اصمدار رفته بود

جوامع هم بنده حرص خدمت تست

6 اگر چه حرص بنزدیک عقل مذموم است

ز خاک پای تو کش می برند دست بدست

بدین که مردم چشم چگونه محروم است

9 فَبِاللّٰهِ اَبْلُغْ مَا اُرْتَجِیْ
وَبِاللّٰهِ اَذْفَعْ مَا لَا اُطِیْقُ

هر پرتوی — که از ساکنان عالم کامرانی و متصرفان خطّه جاودانی

12 و متقلّدان ولایت سعادت و متمکّنان بقعه طهارت و مجاوران سراق

الهی و محصّان کمالات نامتناهی، بطریق فیضان و سبیل سریان، بر مشتی

مساکن و گروهی ارباب ماء و طین که در ظلمت خانه عناصر و کنج

15 زندان ارکان، مقید برازخ هیولی و صورت مانده اند و بطیّبات مستعار

4-2 این خدمت بود MFA: این خدمت بحضرت ملک الأمراء و الأفاضل

بدر الدین یحیی أطاب ثراه اصمدار افتاده ام P || 2 خداوندم MA: — F || 3 قریع العصر

MA: الشایل F | امیر MA: — F || 4 أطاب الله ثراه MPA: — F | بود MFA: +

مسامعم ز صمم زان شدست مالا مال — که جز وجود حدیث توش در معلوم است (بیت) P ||

7 پای تو MPA: پای F ||

وبلذت نا پایدار که بحقیقت چون خیال و خواب و لمعان سراب
بی ثباتست مشغول گشته - نزول می کند ، نثار ذات بزرگوار فلانی باد ،
آینه نفس از زنگار حرص و غبار غفلت مصون و تجاویف سینه و دل از
ذخایر حکمت و نفایس معرفت مشحون بالنبی و عترته أجمعین . 3

وَهَذَا دُعَاءٌ لَيْسَ يَجْدِبُ رَوْضَهُ
وَيَبْقَى مَدَى الْأَيَّامِ بِالنَّوْرِ حَالِيَا 6

خدمات و تحایا بخوشی اعتدال هوای جوانی و مذاق شراب ریحانی
ولذت نیل آمال و امانی و حسن جلوه غوانی بعدد قطرات شبنم بر
صفحات گلهای طری و معادل نغمات و اصوات بلابل سحری بد آن جناب
بزرگوار که مجثم افاضل عصر و مخیم امثال عالم است ، اصدار می افتد . 9

سَلَامٌ كَصَوْتِ الرَّعْدِ فِي أُذُنِ مُجْدَبٍ
أَحْسَسَ بِأَسْبَالِ الْحَيَاءِ الْمُتَقَطِّرِ 12
سَلَامٌ إِلَى الْأَذَانِ حُلُوٍّ وَصُولُهُ

كَوَعْدِ بِلَانِيَانِ الْحَبِيبِ مُبَشِّرِ
سَلَامٌ كَتَسْلِيمِ الطَّبِيبِ مُعَالِجاً 15
عَلَى دَنَفِ حِلْفِ الْفِرَاشِ مُسْتَرِ
سَلَامٌ كَتَسْوِيدِ الْعِزَارِ إِذَا بَدَا

دَقِيقاً لَطِيفاً فَوْقَ خَدِّ مُحَمَّرِ 18

1 بلذت : M : بلذات PFA | سراب MP : سراي FA || بالنبي و عترته أجمعين MF : بالنبي وآله P : F- 5-6 وهذا حاليا MFA : P- || 11-12 سلام المتقطر MFA : P- || 12 المتقطر MA : المطر F || 15-16 سلام متر MFA : P- || 17-18 سلام محمر FA : MP ||

- نایره اشتیاق بدر یافت سعادت خدمت بجدّی است که از تسکین
حرارت آن آب هزار دجله و جیحون قاصر آید و صحن آرزومندی
چنان عریض است که دست هزار مهندس تقریر و تحریر مساحت 3
ساحت آن نکند و مرتبه نیازمندی چنان بلندست که بنان هزار وهم
و خیال بذروه تصور آن نرسد. شک نیست که رنجور را بحصول صحت
و اسیر را بوصول خلاص و تشنه را بلباقی آب و عاشق شیفته را بحضور 6
معشوق و مسافر دور دست را بهوای وطن و درویش معیل را بوجدان
مال و گرفتار شب کربت را بطلوع صبح ایناس اشتیاق و تحنن هر چه
بیشتر باشد، باری تعالی در یافت سعادت خدمت بر خوبترین حالتی 9
میسر کند.

و هَذَا الَّذِي أَبْغَيْهِ يَا أُمَّ مَالِكٍ

- مدتی شد که خدمتی بدان جناب بزرگوار اصدار نیفتاد و تصدیعی 12
در قلم نیامد، چه سمع مبارک آن جناب از آن شریف تر است که باستماع
هر سخنی بی حاصل تصدّی نماید و چشم آن حضرت از آن عزیز تر که
بمطالعه هر نوشته‌ای بی ترتیب مشغول گردد. 15

فَلَسْتُ بِالْبَاطِلِ الْمَرْدُودِ أَشْغِلُهُ

لَأَنَّهُ بِإِقْتِبَاسِ الْفَضْلِ مَشْغُولٌ

3 دست MP : FA — 5 تصور MFA : P — 6 بوصول M : بوجود
PFA | شیفته را MPF : شیفته A || 8 کربت را MPA : کربت F || 9 حالتی MFA :
وجهی P || 14 سخنی MFA : شخصی P ||

- اما چون مدت متمادی می گردد و زمان متطول می شود و ارسال خدمت بحسب این اعدار موقوف می ماند، بیگانگان بر بی ثباتی و عدم التفات حمل می کنند و خلاف واقع در خاطر می گذرانند. حقّ علیمست
- 3 که چون استماع می افتد که امور آن حضرت در سلک ارادت منتظم است و ایام و لیالی بر قضیّه مشیت آن جناب جاری، و صحت که اصل نعمتها و امن که سر دفتر راحتهاست، حاصل است و احوال بندگان
- 6 و نزدیکان مضبوط و مزاج خویشان و متعلقان محروس، سجدۀ شکر گزارده می شود و از باری تعالی مزید آن اسباب خواسته می آید،
- 9 باجابت مقرون باد.

2 می ماند MFA: P— 4 می افتد MFA: افتاد P || 5 صحت MP: + ذات
 6 امن MP: + روزگار FA || 7 نزدیکان MP: + و متعلقان FA |
 مزاج MP: + اقارب و FA || 9 باد MFA: + محمد و آله P ||

XL.

این تحیت بخدمت مخدومی ارسال افتاد در جواب

3 مشرفه‌ای که فرستاده بود

أَتَانِي كِتَابٌ مِنْ دِيَارِ أَعِزَّتِي
فَهَيَّجَ تَشَوَّاقِي وَزَادَ بَلِيَّتِي

6 فَذَكَرْتَنِي عَهْدَ النِّحْمَى وَعُرَارَهُ
وَرَكَّضَ التَّصَابِي فِي مَيَادِينِ غَفْلَتِي
يَزِيدُ ظَمْأَ الصَّادِي تَذَكُّرُ مَنْهَلِ

9 فَلَا غَرَوَ إِنْ زَادَتْ بِهِ نَارُ غُلَّتِي
فَصَادَفْتُهُ كَالْأَمْنِ فِي حَالِ رَوْعَتِي
وَالْفَيْتُهُ كَالْبُرْمِ فِي حَالِ عِلَّتِي

12 وَأَوْدَعْتُهُ مِنبًى مَحَلِّ حُشَاشَتِي
وَعَانَقْتُهُ شَوْقًا مَكَانَ أَحِبَّتِي
إِذَا بَسْتُ مُشْتَقًا أَقُولُ بِأَنَّهُ

15 نَسِيمَ الصَّبَا بَلَغَ إِلَيْهِمْ تَحِيَّتِي
وَسَلَّمْتُهُمْ مِنْ سَلَامٍ مُكَرَّرًا
وَأَوْضَحَ لَهُمْ حَالِي بَيْنَ قَضِيَّتِي

2-3 این تحیت بود MFA : این تحیت بخدمت مخدومی در جواب مشرفه که
فرستاده بود ارسال افتاد P || 5 تشواق MA : اشواق PF || 8-9 یزید غلّتی
MFA : P— || 10-15 فصادفته تحیتی MFA : P— || 16-17 و سلمها
. قضیتی MFA : P— ||

آيَا سَيِّدًا مُدَّ بَانَ عَنِّي لِقَاؤُهُ
 كَرِهْتُ حَيَاتِي وَاسْتَطَبْتُ مَنِيَّتِي
 إِذَا تَمَنَّى النَّاسُ عِزًّا وَرِفْعَةً 3
 فَلَقُيَاكَ بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهِ مُنِيَّتِي
 كِتَابُكَ تَسْبِيحِي وَذِكْرُكَ مُصْحَفِي
 وَوَجْهُكَ مِحْرَابِي وَأَرْضُكَ قِبْلَتِي 6

دوش یعقوب وار بوی یوسف می جستم و او یس قرنی کردار
 دندان شکیبایی می شکستم و داود دوش از زخم ضربت فراق زار زار
 می نالیدم و بنغمه ای رخیم و صوتی ضعیف این شعر ترنم می کردم که: 9

دیرست که یاد می نیاری ز رهی

انشاء الله که خیر مانع باشد¹

وسر بر زانوی حیرت نهاده و خرمن صبر بر باد داده ، در حجره
 مدرسه غربت و کنج خانه مشقت این بیت تکرار می کردم که: 12

شهری همه در زبان گرفتند مرا

کز من قلمت چرا زبان باز گرفت² 15

3-4 إذا . . . منیتی MP: FA — 11 خیر مانع باشد MFA: مانعش خبر بود P ||
 12 بر زانوی MP: در زانوی FA || 13 بیت MP: FA — | که MFA: P —

¹ Bu beyt Kemâlüddin İsmâil'e ait olan bir rubâînin (Divân, s. 1) ikinci beytini teşkil etmektedir. Rubâînin birinci beyti şöyledir:

آنکو به سلامی ز تو قانع باشد — یکباره رها مکن که ضایع باشد
 (Bk. Ravza, adigeç. yayın, s. 374).

² Bu beyt de aynı şekilde, adigeçen şâirin bir rubâîsinin (Divân, göst. yer.) ikinci beytini teşkil etmektedir. Birinci beyt şöyledir:

گرچه کرمت زمن عنان باز گرفت — دل دوستی مرا به جان باز گرفت
 (Bk. Ravza, adigeç. yayın, s. 375).

- وبا خود می گفتم که مدّتیست که از آن گلستان فضایل بوی
ندمید و از آن روضه معالی نسیمی نوزید و از آن کشور محامد بریدی
3 نرسید و از آن سحاب مکارم قطره‌ای نبارید ، شب همه شب درین غصّه
می بودم و از غایت آشفتنگی و توزّع خاطر لحظه‌ای نغنودم و از درگاه
باری بتضرّع و ابتهال می خواستم که از آن عالم بزرگی خبری یابم و از آن
6 جهان مردمی اثری بینم ، تا آخر تیر دعا در هدف اجابت آمد و عروس
مراد روی بنمود و حجاب تمناع مرتفع گشت و از آن دیار کرم کتاب کریم
بلکه جنت نعیم رسید. چون عنوان نامه دیدم ، بوسیدم و با دل گفتم که:

- 9 این خطّ شریف از آن بنانست
وین نقل حدیث از آن دهانست
وین بوی عنبر آشنایی

- 12 از ساحت یار مهربانست
مُهر از سر نامه برگرفتم
گفتی که سر گلابدانست

- 15 قاصد مگر آهوی ختن بود
کش نافه مشک بر میانست¹

- چون سطور آنرا مطالعه کردم و بر معانی آن واقف گشتم ، مرغزاری
18 از حدود شقایق نمان و ثغور اقحوان و دیده نرگس پر خواب و زلف
بنفشه پرتاب میلامیل دیدم و دریایی از اصناف لالی و دُرر و جواهر

3 شب همه شب MFA : همه شب P || 5 خبری MFA : چیزی P || 15 ختن
MFA : ز ختن P || 18 پر خواب MFA : نیم خواب P ||

¹ Bu beyitler, müellifin öteki beyitlerine oranla, müellife ait görünmemektedir. Kime ait olduğu da tesbit edilememiştir.

گرانمایه و گهر ملا مال یافتم. در هر سخنی لطیفه‌ای نهان و در هر نکته‌ای گنجی شایگان نهان دیدم.

- 3 چو دختری که مطیب شود بگاه زفاف
چو روضه‌ای که شود وقت صبحدم مرھوم
میان او ز عبارات پر بها مشحون
6 کنار او ز کنایات دلربا مرقوم
ز حسن معنی و لفظش گراکتساب کند
حیات بخش شود در زمانه باد سموم
9 از آن نبات کرم آن چنان شدم سرمست
که مثل آن نشدم هرگز از بنات کروم¹
- 12 قدوم آن چون قدوم شادی بخاطر مغموم بود و وصول آن چون
بلوغ خبر خلاص بگوش محبوس نمود، بر خاستم و سجده شکر گزاردم
و آنرا حرز آفات و حمایل ملمّات ساختم.
- 15 فَكَيْتَابُكُمْ بِيَدِي نَهَارِي كُلُّهُ
وَ إِذَا رَقَدْتُ يَكُونُ تَحْتِ وَ سَادِي
- 18 انشاء الله که در پی این صبح بشارت آفتاب جمال مبارک خداوندی
که فهرست سعادت و عنوان سیادتست روی نماید و در پی این رعد
محبت باران رحمت آید و حرارت آتش فراق را بآب وصال تسکین

1 و گهر MP: — FA || 12 محبوس MPA: + مهموم F || 13 حمایل MPA: +
بلیات F || 15 و سادی MFA: و سادق P || 17 که MPA: — F || 18 محبت
MPA: محنت F | آید MFA: — P ||

¹ Bu beyitler de aynı şekilde müellife ait görünmemektedir.

- دهد، چه دردی که در احنای ضلوع کامن است جز بنظر آن حضرت
معالجه نپذیرد و غصّه‌ای که در تجاویف دل و دماغ راسخ است جز
بدست موصلت آن خدمت انقلاع نبیند. ³

ازین سپس بلقا کوش کاشتیاق رهی

از آن گذشت که یابد بنامه خورسندی¹

- اگرچه مطالعه مقاطر اقلام و مواقع کلام خداوندی از جمله سعادت‌های
بزرگ و نعمت‌های شگرفست، اما مشاهده محییای کریم و تقبیل انامل
شریف را خاصیتی و تأثیری دگرگونست.

- شکر هر چند خوش دارد دهان را
نه چون تریاق سازد خسته جان را ⁹

اگر چه آب گل پاکست و خوش بوی

- نباشد تشنه را چون آب در جوی² ¹²

باری تعالی اُمنیت ضمیر آن حضرت را بنجاح مقرون گرداناد
و این بنده مشتاق را بدان جهان فضایل رساناد.

1 دهد MPF : A — 3 نبیند MFA : نیاید P || 5 بنامه MFA : زنامه P ||
13 ضمیر MFA : + قرب P || 14 رساناد MPA : + بمحمد و آله اجمعین
و السلام P ||

¹ Bu beyt, Fahrüddin Es'ad-i Gürgâni'nin Veys u Râmin'inden (Yay. M. Minovi, s. 358) alınmıştır (Bk. Ravza, adigeç. yayın, s. 375).

² Bu beyitler de aynı şekilde Veys u Râmin'den alınmıştır (Bk. göst. yer).

XLI.

این خدمت نزد مخدومی اصدار افتاد و او را بمجلس

انس استدعا رفت

3

يَا صَاحِبَ عِندِي سَادَةً أَحْرَارُ
وَقُلُوبُهُمْ شَوْقًا إِلَيْكَ حِرَارُ
فَمَنْنُ عَلَيْنَا بِالْبِدَارِ فَيَنْمَآ
أَوْقَاتُ أَيَّامِ الشُّرُورِ قِصَارُ

6

طایفه بزرگان و زمرة عزیزان—هر یکی در اکناف عالم بفضیلت
مشهور و در اقطار گیتی بحسن اخلاق مذکور، از عذوبت الفاظشان
شکر انگشت گزان و از خجالت سرعت ایرادشان برق هوا نورد
افتان و خیزان، فضله عبارتشان سرمایه هزار حریری¹ و حمیدی²
ونان ریزه خوان الفاظشان ذخیره هزار صاحب³ و ابن العمید⁴.

12

لَعَمْرِي لَقَدْ عَاشِرْتُهُمْ وَوَجَدْتُهُمْ
أَرْقَّ مِنْ الصَّهْبَاءِ وَأَصْفَى مِنَ الدَّمَعِ

همه درخور پیشگاه ملوک و سلاطین و جمله پرورده قصور
ودواوین، در مرغزاری که حسن آن مسروق از روضه جنان و طیب

15

2 افتاد MFA : رفت والسلام P || 3 انس MPA : F— || 8 عزیزان MP :
+ که FA || مشهور MP : + ند FA || 10 گزان MP : + است FA | ایراد
MP : FA— || 11 و : MPFA— ||

¹ Ebû Muhammed el-Kasim.

² Hamidüddin-i Belhî.

³ Ebû'l-Kasim ibn Abbâd.

⁴ Ebû'l-Fazl Muhammed.

آن مذکور مغازله غزلانست از اصناف ریاحین و انواع لاله و نسرين درخشان و از نثار ازهار و انوار و اوراق گلهاي آبدار طيره گر آسمان .

3 شقایق بر یکی پای ایستاده چو بر شاخ زمرد جام باده

در هر گوشه ای جوی روان و در هر شاخی عندلیبی سربایان — حاضرند و شرابی تلخ تر از زندگانی زیرکان و سرخ تر از چهره دلبران و صافی تر از آب باران و خوش بوی تر از بوی جانان ، تناول می کنند از دست 6 ساقی شیرین حرکات ، مطبوع شمایل و صفات ، در هر نظری شیوه ای مدغم و در هر حرکتی لطیفه ای مضمیر .

9 تَدُورُ عَالَمِنَا الرَّاحُ مِنْ كَفِّ شَادِنٍ
لَهُ لَحْظُ عَيْنٍ يَشْتَكِي السَّقَمَ مُدْنِفُ
كَأَنَّ سُلَافَ الْخَمْرِ مِنْ مَاءٍ خَدَّه
12 وَ عُنُقُودُهُ مِنْ شَعْرِهِ الْجَعْدِ يَقْطِفُ

باسماع مطربی خوش آواز ، شیرین انجام و آغاز .

إِذَا هُوَ غَنَّى أَبْهَتَ النَّاسَ صَوْتُهُ
15 وَ أَطْرَقَ إِجْلَالًا لَهُ كُلُّ حَازِقٍ

از لطف بی نهایت و چاکر نوازی و رعایت خداوندی انتظارست که طراز حله همگنان و واسطه عقد چاکران گردد و خواب حوادث و غفلت ایام را از جمله نعمتهای شگرف و سعادهای بزرگ شناسد . 18

18-1 آن شناسد PFA : M — 2 درخشان PA : + است F ||

6 جانان P : خوبان FA ||

كَمْ مِنْ مُؤَخَّرٍ لَدَّةٍ قَدْ أُمْكَنْتَ
لِغَدٍ وَلَيْسَ لَهُ غَدٌ بِمُؤَاتٍ
حَتَّى إِذَا فَاتَتْ وَقَاتَ طُلَابُهَا
ذَهَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ حَسَرَاتٍ

3

غافل منشین که این زمان نیست عزیز
هر دم که بر آید از تو جان نیست عزیز
عمری که بیامد و بخواهد رفتن
ضایع مکنش که میمانیست عزیز¹

6

1-8 كم عزیز PFA : M— 7 بخواهد P : بخواهد FA ||

¹ Bu rubâin de müellife ait olduğu şüphelidir.

XLII.

این خدمت در باب وفات بزرگی نزد مخدومی

3

ارسال رفت

خَبِيرٌ أَتَانَا مِنْ عِيْنَةٍ¹ مُوجِعٌ
كَادَتْ عَلَيْهِ تَصَدُّعُ الْأَكْبَادِ

- 6 حق علیمست که چون استماع افتاد که آن دریای فضیلت غایر
گشت و آن آفتاب سیادت منکسف شد و آن روضه معالی بذبول
انجامید و آن کشور فضایل و دیار ایادی خالی ماند و ناعی باغی
9 در گوش خواند :

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد
و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد

12

سرو سعادت از تف خذلان زکال گشت
و آنکه بر آن زکال جگرها کباب شد²

- پارهای صبر که در احنای ضلوع از ترکناز نوایب و لجام ریز مصایب
15 متواری بود رخت بست و قطره‌ای چند خوناب که در تجاویف دل
وسینه از دست بازی روزگار کامن بود از راه دیده فرو بارید .

16 - 1 این خدمت بارید PFA : M— || 3 رفت FA : افتاد P ||
15 بست PA : پر بست F ||

¹ Ebû Mâlik Huzeyfe b. Hısn b. Huzeyfe b. Bedr.

² Bu mısralar, Hâkânî'nin bir kasîdesinin ilk iki beytidir. Bk. Di-vân-ı Hâkânî (Yay. Ali Abdürresûlî, Tahran 1316), s. 156; ayrıca bk. Mûsâmeretü'l-ahbâr (Yay. O. Turan, Ankara, 1944), s. 23; Ravza (adigeç. yayın), s. 382 - 83.

- فَمِنْ نَبَأٍ تَسْوَدُ مِنْهُ قُلُوبُنَا
وَمِنْ حَدَثٍ تَبْيَضُ مِنْهُ الذَّوَائِبُ
فَوَاللَّهِ مَا طَرَفِي عَلَيْكَ بِجَامِدٍ 3
وَهَلْ تَجْمُدُ الْعَيْنَانِ وَالْقَلْبُ ذَائِبُ
وَلَا لِيَغَايِلَ الْبَرْحَ بَعْدَكَ نَاضِحُ
وَلَوْ نَشَأَتْ بَيْنَ الضُّلُوعِ سَحَائِبُ 6

- اما باز چون در احوال گذشتگان حوضی می شود و در توارنخ
انبیا و آثار حکما و علما و ایام ملوک و سلاطین سالف نظری می افتد
و معنی «أَهْلُ الدُّنْيَا كَصُورٍ فِي صَحِيفَةٍ إِذَا نُشِرَتْ بَعْضُهَا
طُورَى بَعْضُهَا» معلوم می شود و برید «أَيْنَمَا تَكُونُوا»¹ بر فضای
خاطر می گذرد و رقم «كُلُّ مَنْ عَلَيْهِمَا فَنَانٌ»² بر ناصیه مخلوقات
مشاهده می رود و هاتف غیب «شَرُّ الْمُصِيبَةِ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ»
در گوش عقل می خواند، هیچ دست آویزی چون شکیبایی و هیچ
پای مردی چون فروتنی دست نمی دهد؛ روزگار قاصم اصلا ب و قاسم
اسلا بست اعنی: شکننده پشتها و قسمت کننده مالهاست؛ گریه صفت
هیچ بچه ای نژاد که نخورد و سگ سیرت با هیچ کس تملق نکرد که
نگزید، با هر که پیمان بست نقض کرد و هر که را ولایت داد معزول
گردانید. 18

1-18 فن گردانید PFA: M— 5-6 ولا لغلل سحاب
P—: FA 7-8 ودر توارنخ انبیا P—: FA 15 اعنی مالهاست
PA: F— 16 کس A—: FP

¹ Kur'ân, Nisâ sûresi, âyet nr. 77.

² Kur'ân, Rahmân sûresi, âyet nr. 26.

نهد چو پنجه خورشید بجهای در خاک

چو نوحه روسان بندد ز اختران زیور

- 3 الدَّهْرُ يَطْرُقُ بِالْخُطُوبِ وَمَا لَنَا
بِعَوَانِهَا أَيْدٍ وَلَا أُنْكَارِهَا
وَالْتَرَبُّ أَوْ كَارُ الْأَنَامِ وَكُلُّنَا
6 كَالطَّيْرِ رَائِحَةً إِلَى أَوْكَارِهَا

زین عمر بتعجیل دوان سوی زوال

دانی که مرا جهان چه آمد بخیا

- 9 دشتی آمد ولی زغم میلا میل
طشتی آمد ولی زخون مالا مال¹

پس مبنی برین کلمات خداوندی را واجب است که تجلّد و اضطبار را

- 12 اشعار خود سازد و تن بقضای باری در دهد و معنی «فَكَيْفَ تَوْقِيهِ وَبَنِيهِ هَادِمُهُ» در خاطر گذراند و صورت حال «وگر تو غم خوری غم را از آن هیچ» نصب دیده سازد و نصیحت

- 15 أَمِنَ الْمَسْنُونِ وَرَبِّهَا تَتَوَجَّعُ
وَالدَّهْرُ أَيْسَسَ بِمُسْتَتَبٍ مِّنْ يَجْزَعُ

4 ابکارها MFA: + الله اله ماسواه و لاسواه — غل المشایا اشکاره و ابکارها (البیت) P || 5 و الترب اوکارها (البیت) MPA: F — 8 بخیا MFA: + مانند ندارد نیست — چشم کنجشک بین و پس چشم خیا (بیت) P || 12 در دهد MPA: F دهد MFA: | معنی P — 13 و صورت حال MFA: + غم گر نخورم غم نخواهد خوردن و معنی حالت P || 14 دیده MPA: + خویش P ||

¹ Bu rubaî, Enverî'nin bir rubâisinin (Divân, yay. M. Radavî, II, 1004) biraz değişik şekilden ibarettir (Bk. Ravza, adigeç. yayın, s. 384).

وَإِذَا الْمَنِيَّةُ أَنْشَبَتْ أَظْفَارَهَا
أَلْفَيْتَ كُلَّ تَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ¹

3 در گوش کند و یقین شناسد که هیچ معینی در وقوع نواب و حدوث مصایب چون شکیبایی دست ندهد و هیچ واعظی و مذکری چون مرگ همسایه روی ننماید و السلام .

5 و السلام MFA: + و این کلمه وعظ و تذکر کفایت این معنی باد که : رفتن غم عمر عرض کس است — مرگ همسایه واعظ تو بست — نقش بین را یک نفس یک نفس P ||

¹ Bu beyitler, ünlü Arap şâiri Ebû Züeybü'l - Hüzeli'nin, beş oğlunun bir yılda ölmesi dolayısıyla yazdığı meşhûr kasideden alınmıştır (Bk. Ravza, adigeç. yayın, s. 384 - 385; ayrıca bk. Haffner, A.: İslâm. Ansk. "Ebû Zü'eybü'l - Hüzeli" mad.)

XLIII.

این خدمت از زبان شخصی نزد امیر بهاء الدین

3 أطاب الله ثراه اصدار افتاد

سِوَاكَ يَبْعِي قَوْلَ الْوُشَاةِ مِنْ الْعِدَى
وَغَيْرُكَ يَمْضِي بِالظُّنُونِ الْكَوَاذِبِ

6 در حق بنده گرچه گروهی ز مفسدان

هر یک همی کنند بنوعی سعایتی

با این همه ز قصد همه عالم چه باک

9 گر باشدم زعون تو اندک حمایتی¹

طریق تمامان و شیوة و شات و حساد مفسدان است که چون مشرب

مصافات میان دوکس صافی بینند و آینه موافقت میان دو دوست روشن

12 یابند، از سر خبث جبلت و رذالت طینت که بدان معنی مطبوع و مجبولند

جهد سازند، تا آن مشرب یگانگی را بخار و خاشاک نیمت تیره کنند

و آن آینه یکتادلی را بانفاس سعایت تاریک گردانند و همچنان اگر

3-1 این خدمت افتاد MFA : این تحیتی است از زبان شخصی پیش امیری بهاء الدین لقب مصدر افتاد P || 3 افتاد MFA : + سواك سواك السوء فاحش — لو أنت هـی فالهـاء من الهـدى (البیت) P || 5 الكواذب MFA : + سواك ابتغاء النـی من دون رسـده — تمنى رجال الـتم أن أمها الرـدا (البیت) P || 10 مفسد MP : مفسدان FA || 11 بینند MFA : P — 12 یابند MP : FA — 12-14 طینت اگر PFA : M —

¹ Bu beyitler Kemâlüddin İsmâil'in bir kasidesinden (Divân, s. 225) alınmıştır (Bk. Ravza, adigeç. yayın, s. 385).

- مخدومی را ببینند که بنده‌ای را از زمرهٔ بندگان خود بمزید عنایت
مخصوص گردانید و در ترقیح احوال و اهتمام امور او مزیتی اندیشید،
3 او را به چشم آن مخدوم بصورتی جلوه دهند و در مذاق ارادت او بطعمی
موصوف گردانند که موجب اعراض و سبب نفرت طبع آن مخدوم
گردد و از دیر باز میان مردم کاس نیمت دایرست و قضیة سعایت
6 سایر، اما طایفهٔ کفات و زمرهٔ دهات که بنور کیاست و صدق فراست
مخصوص اند و بنظر فیض فضل الهی مرموق، بمقدّمات مزخرف و شات
و کلمات مموّه حسّاد التفات نکنند و قوّت سامعه را از استماع آن سخنان
9 بی اصل صیانت فرمایند. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
إِنْ جَاءَكُمْ بِبَنَاتٍ فَتَنَبَّيْنُوا أَنْ تَصْصِبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ
فَتُضْضَبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»¹ و «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ
12 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشِرَارِكُمْ الْمَشَاوُونَ بِالنَّمِيمَةِ
الْمُفْسِدُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ»².

بدان خدای که در خوان پادشاهی او

به نیم پشه رسد کاسهٔ سر نمرود 15

1-17 آیه نمرود : PFA — M || 2 امور : P — FA || 3 ارادت
او : P — FA || 4 گردانند : PF — A || 7 مخصوص : FA : + و P | فیض : FA :
P — | و شات : P — FA || 13 الأحبة : FA : + بدان خدای که جز وی خدای دیگر
نیست — بسان البحر و انعم بدو سپاس و درود P ||

¹ Kur'ân, Hucurât sûresi, âyet nr. 6.

² Buraya hadîsin ikinci kısmı nakledilmiştir. Tamamı için bk. Ahmed b. Muhammed Hanbel: el-Müsned (Mısır 1313), VI, 459.

که آستین ذمت خدمتکار از آرایش آن تهمت چون دامن مریم
پاکست و عرض او در نسبت آن دروغ چون گرگ یوسف بی گناه،
و خدمتکار هر جاکه هست دعاگوی آن دولت و مهمان احسان و انعام 3
آن حضرت است و تا جان در تن دارد برین شیوه خواهد بود و طریق
اخلاص و عبودیت خواهد نمود.

- 6 فرمان تو گر بر دل و بر جان باشد
این هر دو فدا کردم آسان باشد
لیکن چو مرا نخواهی ای قبله بخت
9 نا خواستن ترا چه درمان باشد

9-1 که آستین باشد PFA: M || 2 در نسبت آن FA: F— || 4
حضرت است FA: حضرت P || 8 بخت P: جان FA || 9 باشد FA: + درمان درمان
درو درمان باشد (مصراع) P ||

XLIV.

این خدمت با قصیده ای تازی تحریر رفته بود
 3 که بحضرت خداوندگار اعظم دوران دستور
 ایران و توران شمس الدنيا و الدین محمد بن محمد
 الجوینی اَبَد الله دولته عریضه رود و بواسطه
 6 عارضه آن قضیه در تعویق ماند

قَصَدْتُكَ مِنْ كُلِّ الْوَسَائِلِ عَارِيًّا
 وَ دَمَعِي مِنْ التَّقْصِيرِ فِي وَجْهَتِي هَامٍ
 9 وَ كُنْتُ لِابْنَاءِ الْمَكَارِمِ كَعَبَةٍ
 فَجِئْتُ بِحَاجَاتِي عَلَى زِيٍّ إِحْرَامٍ

آستان درگاه خداوندگار اعظم عصر که با دایره قوس قزح لاف
 12 هم سری می زند و با فرق فرقدان و مرز مرزمان دعوی برابری می کند ،
 تا انتهای ادوار و انقضای ازمان بجهه گاه گردن کشان گیتی و بوسه
 جای سروران عالم باد .

14- 2 این خدمت عالم باد FPA : M— || 7- 2 این خدمت
 نشد FA : این خدمت باقصیده تازی پیش مخدوم جهانبايی النائب لأعلى الديوان الخان المعظم
 صاحب ديوان صاحب القرآن مرسل افتاد و ذاك بمدينة من ثغور
 بحر الروم من الأنطالي لجرى السفن العازمة إلى P || 5 عريضة : عرضه FA ||
 6 مانند A : + و آن امنیت میسر نشد F || 11 عصر FA : المصرى P ||

وَهَذَا دُعَاءٌ فِيهِ لِلْخَلْقِ رَاحَةً
وَأَمْنٌ مِّنَ الْآفَاتِ وَالنَّكَبَاتِ

- 3 بنده کمینه مدّیست تا بدست مشاطه ارشاد فضلی محقق گردن
و گوش عروس عاطل خاطر را بجواهر کلام و فراید اقلام آراسته
است و بداس تربیت علمای مدقق نهال ضمیر را از شُعبِ نا هموار جهل
6 پیراسته و در نشیب و فراز گیتی حضرتی را جوین که روز بازار فضایل را
در جوانب آن نفاقی بود و مردم را بجلب بضاعت علوم و مبر (؟) ذخایر
سخن بصوب آن اشتیاقی . بحمد الله امروز بر مقتضای «إِنَّ لِلَّهِ
بِالنَّبَرِيَّةِ لُطْفًا سَبَقَ الْأُمَمَاتِ وَالْآبَاءَ» مأمول دیرینه که سمیر
9 ضمیر و جلیس خاطر بود از مکن غیب روی نمود .

فَقُلْتُ لِلنَّفْسِ جِدِّي الْآنَ وَاجْتَهِدِي
12 وَسَاعِدِي نَبِيَّ فَهَذَا مَا تَمَنَيْتِ

- اگر سعادت طالع اسعاد کند و شاخ بخت مثمر آید ، انشاء الله که
خدماتی در طی مکاتبات و محاورات مشاهده افتد که آنرا در شیوه
15 بلاغت مزیدی دست ندهد و نظیری صورت نبندد .

1-10 و هذا نمود PFA : M— 1-2 و هذا النکبات : FA :
P— 6 جوین : P : چنان 7 بضاعت : P : بضاعت FA | مبر : FA : + میل
P 8 سخن : FA : چن P | بصوب : FA : بصواب P | بحمد الله : FA : الحمد لله که P |
بر مقتضای FA : — | إن : FA : إنا P 10 مکن غیب : FA : مکن غیوب P ||
12 تمنیت : MFA : + تباعدینی و فيه ما تولیت (مصراع) P 13 طالع : MFA :
طوالع P | اسعاد : M : استبعاد PAF ||

ز شاخ خاطر خود میوه‌های خوب آرم
بدست تربیت از بیل و آب فرمائی
اگر موافق خاطر بود قبول کنی
وگر قبول نیاید جواب فرمائی

3

4 فرمائی MFA: + که از مساهمت قسمت عقول سلیم --- روا گر ز عتابت
کتاب فرمائی؟ (بیت) P ||

XLV.

- این رقعہ را شبی از شبهای زمستان نزد دوستی
اصدار افتاد و وی را بمجلس انس استدعا رفت ³

- بود رسم سلامی بامدادان
اگرچه اتفاق امشب فتادست
ولکن چون تویی روز زمانه ⁶
ترا هرگه که بینم بامدادست¹

- امشب که روی هوا از ذرات برف پر کافور سوده و پشت زمین
از یخند آینه زدوده است، جماعتی مشاہیر، هریکی در فضیلت افسانہ در ⁹
زبان هر خویش و هر بیگانه، از زخم دندان سرما که بتتر از انیاب
کلب عقور است در بنده خانہ خزیده اند و از سایر چاکران و زمرة
بندگان خدمتکار را گزیده و در سر دارند کہ جهت دفع اذیت سرما ¹²
و جمعیت خلان وفا قدحی چند صہبا تناول کنند و این معنی بی حضور

3-2 این رقعہ را رفت MFA : این رقعہ شبی از شبهای زمستان نزد دوستی
مورد نموده شد و دعوت استیناس P || **2** این رقعہ را MF : این رقعہ راستی A |
شبی MPF : A — | رفت MFA : + سلام (okunamadı) — مثالی (okunamadı)
(بیت) P || **9** جماعتی MFA : جماعت P | یکی M : یک PFA || **11** کلب عقور
MFA : کلب العقور P || **12** در سر دارند MP : میخواهند FA | سرما MFA :
سردہا P || **13** خلان وفا MFA : خلان الوفا P | قدحی کنند MP : +
بحاورہ دلربا مشغول شوند و از مجاورہ زیبا استیناس حاصل کنند FA ||

¹ Bk. Divan-ı Enverî, II, 531 (Ravza, adigeç. yayın, s. 400).

خدمت که طراز حلهٔ زندگانی و فهرست آمال و امانی است نامه‌ای بی عنوان و ولایتی بی سلطان و سینه‌ای بی جانان و آسمانی بی آفتاب درخشان می نماید ؛ اگر از لطف معهود و بنده‌نوازی مألوف تشریف حضور 3 ارزانی فرماید همانا که ناظم عقد چاکران خواهد بود .

فَإِنْ تَأْتَيْنَا نَسْتَوْفِ مِنْكَ حُطُوظَنَا
مِنْ الْفَضْلِ وَالْعَلَمَاءِ وَالْعِزِّ وَالْفَخْرِ 6
وَإِنْ لَمْ تَنْزُرْنَا سَيِّدًا ضَلَّ سَعْيُنَا
وَخَابَ النَّدَى نَرْجُو مِنْ لَدَقِ الْخَمْرِ

2 جانان PM : جان FA | درخشان MP : + وجویی بی آب روان FA | ولایتی PFA : ولایت M || 3 حضور MFA : حضورها P || 4 عقد MFA : عقود عهد P | بود MFA : + متى تأتانا تلتم بنا فی جواهره — یكون كخطاب و خطابك النور — و ان تأتانا تلتم بنا من دیارنا — نجد خطبا جزلا و نارا P || 6-8 من الفضل الخمر PFA : — M || 8 نرجو : نرجوه FA : نرجا بها P | الخمر P : الدهر FA ||

XLVI.

این رقعہ نزد بزرگی در حقّ عزیزى تحریر افتاد

- 3 جناب عالی خداوندگار که تشنگان بادیهٔ احتیاج و افتقار را منہلی
خوش‌گوار ورنجوران حرمان و خبیث را هوایی سازگارست، تا نہایت
ادوار و غایت اعمار، مدار ارباب حاجات و مرکز اصحاب مہمّات باد،
6 ظلّ سعادت ممدود و عاقبت امور محمود.

- همیشه تا کہ بود وصف زلف در ابیات
همیشه تا کہ بود نعت خال در امثال
9 سری کہ از تو بپیچد بریدہ باد چو زلف
دلی کہ از تو بگردد سیاه باد چو خال¹

- مبنی بر آنکہ ذکر انعام و احسان و اشاعت خیر و امتنان خداوند
12 در بارہٗ ارباب فضیلت و زمرہٗ اصحاب معرفت در اطراف عالم از ہبوب
شمال دایر تراست و در ارجا و اکناف گیتی از طروق خیال سائرتر،
فلانی کہ بخصایص آداب و شمایل فضیلت مزین است و بحظّی وافی از
فضایل ارثی نیز موصوف و مشہور، و فرع نسبت او از ارومہٗ ہنرمندان
15

15-1 این ہنرمندان PFA: M || 6 عاقبت P: عواقب FA | محمود
FA: + بحق اللہ (okunamadi) P || 8 امثال FA: + همیشه تا کہ ہمی
شہر یار ہا ز خدائی؟ — (okunamadi) دامن بسوال — همیشه تا کہ قمر سائر سمواتست —
(okunamadi) P || 11 مبنی FA: بنا P | امتنان P: آستان FA || 14 بحظّی P:
بحظّ FA ||

¹ Bk. Divan-ı Enveri, I, 284 - 86 (Ravza, sözkonusu yayın, s. 401).

و جرثومة فضلاست ، جهت كفايت مهمتى نياز عرضه كرده و احرام
 عبوديت بسته ، بصوب آن قبله كرم و كعبه نعم متوجه گشته است
 3 باميد آنكه بنظر عنايت ملحوظ و بنصاب مرحمت ملحوظ شود ؛ انشاء الله
 كه غنچه امل او بنسيم اطف خداوندى بشكفد و شاخ طلب او بنداوت
 عاطفت مولوى سر سبز شود ، تامقضى الحاجه از آن حضرت عودت سازد
 6 و در دعائى آن دولت بيفزايد و بنده نيز درين باب متقلا منن وافر باشد .

XLVII.

این رقعہ در عیادت مخدومی تحریر افتاد

3 خدای داند و دامنم تو نیز می دانی

کز انحراف مزاجت درون من ریش است

از آن زمان که خبر داده اند رنج ترا

6 مذاق نوش جهان در دهان من نیش است

حق علیمست که تا استماع افتاد که ذات مبارک و مزاج محروس را

که عالم آزادی و جهان مردمی است عارضه ای صحت انجام روی نموده

9 و انحرافی عافیت پذیر طاری گشته ، دواعی درون و هواجس خاطر را

ثورانی حاصل شد که شرح نکایت و وصف لوعه آن بعمره های دراز

در نطق الفاظ نیاید و باستغراق اوراق در حیز عبارت نگنجد .

12 فَإِنَّكَ مَا اعْتَلَلْتَ بَلَّ الْمَعَالِي

وَإِنَّكَ مَا مَرَضْتَ بَلَّ الْقُلُوبُ

امید بفیض فضل الهی و ثوقی هر چه تمامتر دارد که از داروخانه

15 رحمت خود شفایی عاجل مهیا گرداند که جالب صحت و دافع الم گردد ،

15 - 2 این گردد PFA : M — 2 این رقعہ افتاد FA : این

مکرمست هم در عیادت مخدومی باشد P — 2 افتاد FA : + خدای عز و جل عالم الغیوب است

— (okunamadi) — P (okunamadi) 5 ترا FA : P — 6 نیش است FA : +

همیشه شوق و وصل و هجرانها — معود است (okunamadi) P 8 نموده

است PFA 14 فضل FA : فضلها P | تمامتر FA : ام P 15 گردد P : +

که FA ||

خاطر را آسوده و دل را مرفقه دارد که باری عزّ شانه ثبات دل
و قوّت درون بندگان خود را باحتمال ادوا و مقاسات امراض امتحان
می فرماید و مرارت درد را سبب ادراک حلاوت صحّت می گرداند، تا مردم
3 حال طمع لطف و مذاق قهر حضرتش دانند و اثر تصرف پادشاهیش
در ولایت وجود خود بینند و در زمان صحّت شاگرد در وقت حدوث
6 مرض صابر باشند.

1-6 خاطر را باشند: PFA — M || 1 شانه FA: + و عظم سلطانه P |
ثبات دل FA: P — || 6 باشند: + و در هر دو حال باستغفار و انابت مشغول گردند
FA: و بر مهیات رخص خویش فرض ممکن و ممکن دانند والله أعلم و السلام P ||

XLVIII.

این رقعہ نزد مخدومی در باب شفاعت شخصی

3 تحریر افتاد

فَلَوْ أَخَذَ اللَّهُ الْعِبَادَ بِذُنُوبِهِمْ
أَعَدَّ لَهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ جَهَنَّمَ

6 از خطۂ آب و خاک یک شخص نخواست
تا بر رخ او گرد خطایی ننشست

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ».¹
9 نسل آدمی در سرای کون و فساد از اتیان خطایا و حدوث زلل و بلایا
خالی نیست، چه جبلتِ او را در کارگاهِ فطرت بعلامتِ «وَنَسِیَ آدَمُ»
موسوم کرده اند و ندای «أَوَّلُ النَّاسِ أَوَّلُ النَّاسِ» در گوشِ عالم
12 در داده است که هیچ بنده‌ای بی نقص و هیچ آفریده‌ای بی عیب نیست.

بگو بجملة گیتی کجا توانی یافت

کسی که نسبتِ عیبی برو محال بود

14-2 این بود PFA: M— 5-2 این رقعہ افتاد FA: و هذه الخدمة إلى مخدوم استشفاع P— 3 افتاد FA: + فلولا الهوى ما الهوا— ولو لم يكن الدعاء (البیت) P— 8 على الله FA: + وقال انه هو العليم وقال انه هو الغفور وقال الله تعالى والكاذمين الغيظ والمائين على الناس وقوله وان تعفوا وتصفحوا الا انه ومن عفا فأجره على الله وللنبي احاديث P— 9 خطابا P: خطا FA | و بلایا P: | FA— 10 خالی نیست FA: P— 12 در داده PFA

¹ Kur'ân, Şûrâ sûresi, âyet nr. 40.

ببویستان بزرگی اگر نهال شود

بآسمان معالی اگر هلال بود

- 3 وفلائی را اگر چه ازوی بی ارادت جریمه‌ای حادث گشته است
و استحقاق عتابی و عقوبتی زیادت داد، امّا باز چون از جمله بندگان
قدیم و خدمتکاران دیرینه است و بخطا و خطل خود مقترّ و معترف،
6 عفو جمیل خداوند را مستوجب است، اگر نسیم عاطفت و مرحمت
خداوندی بر فضای حال وی وزد حیاتی تازه و نضرتی بی اندازه یابد؛
انشاء الله بعد الیوم بر حسب رضای آن حضرت و مقتضای ارادت آن
9 دولت زندگانی کند.

بعفو کوش چو جرمی فتاد در راهی

که عفو حلیه احرار روزگار آمد.

1-11 ببویستان آمد PFA : M || 2 بود FA : + مهیاد خالی از انواع
فضل دل‌های — که گاه مخزن آمال و گه مجال شود — دل همه نه یکی باشد از وجوه دل
— دل است نه که چون شاد شود — که تادل و دو جان — حریف
این همه که خوش نوال شود — خوی بود — لکن مجال بود اندر این مجال
شود — انحلال خلال بالا انحلال شود P || 7 خداوندی : خداوند PFA || 9 زندگانی
FA : زندگی P || 10 راهی FA : + که آسمان دعائیش از بحار آمد — عفا ازمانی
و بعض اهلیه P ||

XLIX.

این رقعہ نزد دوستی اصمدار افتاد و اورا بمجلس

3 انس استدعا رفت

اِنْسَعَمْ وَلَدَّ فَلَيْلًا مُورٍ اَوَاخِرُ

أَبْدًا إِذَا كَانَتْ لَهْنٌ أَوَائِلُ

6 مَا دُمْتَ مِنْ لِرَبِّ الْحِسَانِ فَلَيْتَمَا

رَوْقُ الشَّبَابِ عَلَيْكَ ظِلُّ زَائِلُ

آستین عشرت چاکران بطراز حضور خداوندی مطرز باد ؛ بندگان

9 قدیم و چاکران دیرینه که همه داغ اخلاص بر جبین و مرکب انقیاد

و اذعان زیر زین دارند ، پنهان از حوادث روزگار و عوایق گیتی ، در

گلستانی چون روضه بهشت دلگشا و جویباری چون سبزه عذار

12 شاهدان زیبا حاضرند و شرابی بصفای ضمیر خردمندان و طیب مذاق حضور

دوستان تناول می کنند از دست ساقی شیرین حرکات ، مطبوع

شمایل و صفات .

15-2 این رقعہ مشغولند PFA : M— || 3-2 این رقعہ رفت

FA : و كذلك هذه الكتابة إلى شفيق ورفيق ورفيق واستدعى إلى موانسات P || 3 رفت

FA : + أيمى الله يعمى العين منها — فكيف نعم الأعمى المعما (البيت) P || 5 أوائل FA :

+ مادامت للارضين في جو السماء — فيا أقرب أن عليها نائل (البيت) P || 8 باد FA : +

محمد و عترته P || 10 دارند PF : A— || 14-12 و شرابی شمایل

PA : F— || 14-13 مطبوع شمایل و صفات A : مطبوع الشائل الصفات P || 14

و صفات PA : + و صحبت و مجالست همدیگر را غنیمت شمرده بمحاورات عذب و حکایت

رطب که مروج روح و دیباجه هر فتوح است مشغولند F ||

این جمله مهیاست ولیکن بی تو

حقاً که بچشم ما ندارد آبی

3 اگر غنچه دعوت مارا بنسیم اجابت بشکفاند وعنان عزیمت
بصوب چاکران چسباند مجلس مارا نوری تازه وخاطر را سروری
بی اندازه بخشیده باشد ، ایام عشرت و اوقات انس و راحت را مغنم
6 باید داشت که روزگار بحوادث آبتن است ودنیا بفضون نواب
وصنوف مصایب گران بار ، هر وقتی فراغت متعذر می باشد و هر باری
طلب آسایش مستحیل .

9 فَمَّا النُّعْمُ إِلَّا صِحَّةٌ وَشَبِيبَةٌ
وَكَأْسٌ وَقُرْبٌ مِنْ حَبِيبٍ مُوَافِقٍ
وَمَنْ عَرَفَ الْأَيَّامَ لَمْ يَغْتَرِرْ بِهَا
12 وَبَادِرٌ بِاللَّدَاتِ قَبْلَ الْعَوَائِقِ

زان پیش که از زمانه تابی بخوریم

باری بهم ای دوست شرابی بخوریم

1 بی تو MFA: + چو .. نبود کی .. بودی (مصراع) P || 2 آبی MFA: +
که آبی و آب مل گل (مصراع) P || 6 روزگار MFA: + هنوز P | بحوادث
MA: بحادها .. و نواب P || 8 مستحیل MFA: + انما اظل زائل —
أو كضيف بات صيحا فارتحل — ادینا نایدت كالضمیران — محل كوسی بمرحل
P ||

کین دهر سیه کاسه بی نان و نمک

چندان ندهد امان که آب بخوریم.¹ 2

2 بخوریم MFA: + عیدست و درو اگر ... نخورم — غمهای قرب و بعیدی
نخورم — ابن الفلکی ست تحول در قول — غمهای سعیدی نخورم P ||
¹ Ömer Hayyam'a ait olan bu rübâinin biraz değişik şekli için bk.
Hüseyin Dâniş - Rıza Tefrik: Rubâiyyât-i Ömer Hayyam (İstanbul 1922),
s. 207; Krş. Ravza (S. Yûnusî yayını), s. 404.

L.

این رقعہ نزد مخدومی ارسال افتاد کہ از وی

منصبی کُشودہ بودند

3

وَمَا كُنْتُ إِلَّا السَّيْفَ جُرِّدَ لِيلُوعَى

فَأُحْمِدَ فِيهَا ثُمَّ رُدَّ إِلَى الْغِمْدِ

دہراگر از تو منصبی بگشود

6

غصہ کم خور کہ کار دہر اینست

منصب و عزل ہر دو یکسانست

نزد او کش دو چشم رہ بین است

9

دادن و بستدن ز لیل و نہار

کھنہ رسم و قدیم آیین است

مرد عاقل چو دید در انجام

12

آنچہ بر روی کار پیشین است

نہ باوقات شغل دلشادست

نہ بایام عزل غمگین است

15

ہر یکی را زمان منصب و عزل

پیش ازین روز رفتہ تعیین است

3 گشودہ بودند MP : فروگشودہ بودند A : فروگشودہ بود F || 9 نزد او کش

MFA : نزد آن بکش P ||

- بنا در جهان کسی کورا
دایما عزّ و جاه تمکین است
- 3 هر که از روزگار مهری یافت
عاقبت زو درونش پر کین است
- 6 غایت عزل راحت و شادی است
حاصل شغل رنج و نفرین است
- پیش دانا بخوش دلی کنجی
به از آن تاج و تخت زرّین است
- 9 هرکرا ملک عزلتست بدست
جای او بر فراز پروین است
- بخوشی جهان نیارد روی
هر که قصدش رعایت دین است
- 12 بخدایی که از مواهب او
بیشه و دشت و کوه رنگین است
- 15 شاخ را از بهار احسانش
دامنی پر نثار سیمین است
- که نیرزد بتلخی انجام
هر چه برخوان دهر شیرین است
- 18

منصبی که غبار عزل بر حاشیه بساط آن نشیند و ولایتی که دیده
روزگار زوال آن نبیند از خزانه « یُؤْتِي مُلْكُهُ مَنْ يَشَاءُ » وَاللّٰهُ

20- 11 بخوشی و الله PFA :— M || 12- 11 بخوشی دین
است P :— FA || 18 دهر : P دور FA || 19 بساط FA :— P || 20 زوال آن
FA :— P | یؤتی PFA | یشاء PFA | الملک A : ملکه FP ||

وَأَسِيعٌ عَلِيمٌ^۱ ذات خداوند را حاصل باد ؛ اگر از بندگان حضرت منصبی فروگشوده‌اند و عملی باز داشته، صیانت خاطر شریف که عزیز تر از حاصل دنیا است واجب فرماید که جمله طیّبات عالم و ذوقهای گیتی را چون کسی بدیده عبرت تأمل کند ، بیک ساعتش تشویش درون و آشفتنی خاطر نمی‌ارزد.

همه گنج دنیا نیززد برنج 6

و شاید که خدای را عزّ شانه در ضمن این معنی حکمتها باشد که مشاهده اثر آن از ملاحظت دیده ظاهر مخفی بود که «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ»^۲ مؤکّد این معنی است. چون منشور معرفت ملایکه بتوقع «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۳ موقع است ، پس آدمی را چه قدرت آن باشد که صلاح و فساد خویش شناسد و صورت مصلحت خویش را در آینه معرفت خود ببیند. 12 «(قُلْ) لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكَثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ»^۴ درین باب شاهی عدل و ناطقی فصل است.

1-14 واسع فصل است PFA : M— 1 باد FA : + که P ||
4 عبرت FA : P— | کند FA : نگردد P || 6 برنج FA : + تو خواهی
مرنج و تو خواهی برنج (مصراع) P || 9 لکم FA : + و عسی أن تحبوا شیئاً و هو
شر لکم P || 11-12 چه صورت FA : P— 12 مصلحت خویش را
FA : P— | بیند P : + بر سید رسل و هادی سبل که تاج لولاک بر تارک داشت
و رتاج افلاک در فتراک چنین اشارت رسید که FA || 14 السوء P : + این خطاب
|| FA

¹ Kur'ân, Bakara sûresi, âyet nr. 246.

² Kur'ân, Bakara sûresi. âyet nr. 215.

³ Aynı sûre, nr. 30.

⁴ Kur'ân, A'râf sûresi, âyet nr. 186.

این کارها بحضرت یزدان مفوض است
مردم بسرّ حکمت یزدان نمی رسند

- 3 زمام اختیار خود بدست قدرت حق باید گذاشت و منصب و عزل و راحت ورنج را از حضرت او باید انگاشت ، تا دائماً گشاده خاطر و همیشه شادان باشی که در کلّ عالم بحقیقت بانی و هادم و مُعْطی و آخذ حضرت باری است که بپسندِ الْأَمْرِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . 6

LI.

این رقعہ نزد مخدومی تحریر افتاد در باب تہنیت

ولایتی کہ بخدمتش تعلق گرفت

3

هَنِيئًا لِمُلْكٍ أَنْتَ صِرْتَ أَمِيرَهُ

بِبُلُوغِ الْأَمَانِي وَابْتِنَاءِ الْمَحَامِدِ

فَمَنْ بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ تَخْلُو لِأَهْلِهِ

6

مَنَاهِلُ قَدْ شَبِيتَ بِسَمِّ الْأَسَاوِدِ

وَتَعْتَدِلُ الْأَيَّامُ فِيهِ وَتَقْتَفِي

صُنُوفُ الْبَرَائِيَا مِنْهُ طُرُقُ الْفَوَائِدِ

9

تَرَى الْأَسَدَ وَالْآرَامَ فِي جَنَبَاتِهِ

قَدْ اصْطَلَحَتْ مِنْ عَدْلِكُمْ فِي الْمَوَارِدِ

فَمُنْذُ ظَهَرَتْ فِيهِ عِلَائِمُ بَأْسِكُمْ

12

قَدْ انْطَمَسَتْ مِنْهُ رُسُومُ الْمَفَاسِدِ

ولایتی کہ در احکام بندگان آمد

ولایتی است کہ اقبال را درو مأواست

15

ز فرّ عدل جهان تاب عالم آرایت

همہ جوانب آن رشک گنبد خضر است

17-2 این رقعہ خضر است PFA : M— || 3-2 این رقعہ

گرفت FA : این رقعہ در خدمت مخدومی صادر شد کہ حکم ولایتی بدو مفوض بیند P ||

5 ببلوغ : ببلوغ PFA ||

چنان شده است ز بیمت که در مناهل آن

گوزن طعنه زنان در قفای شیر و غاست

- 3 تغییرِی که بُد اندر مزاج آن راسخ
ببرد تیغ تو زیرا معالجهی داناست
اگر کسی شرفی یابد از ولایت و جاه
6 ولایت از تو شرف یابد و سعادت خواست

رایات ظفر و پیروزی والویه نصرت و به روزی آن دولت تا اوج

کیوان بر افراشته باد و حواصل نسور و بطون سبّاع از جیف اعدا

- 9 وحسّاد آن حضرت انباشته. حق علیمست که چون استماع افتاد که
حلّ و عقد آن ولایت خطیر و قبض و بسط آن منصب بزرگ بینندگان
حضرت تعلّق گرفت، ماده اعتضاد تضاعف پذیرفت و پشت استظهار
قوی گشت و عروس مراد روی نمود؛ بعد ازین مساکن آن بقعه که
12 چون زلف دلبندان مظلم و پریشان بود، چون صفحه روز روشن لایح
گردد و در حدایق آن مواضع که خار آشوب و فتنه رسته بود گل
امن و راحت فایح شود و تردّد عساکر نوایب و حشر مصایب از عرصه
15 آن بقعه که مدّتی عُرْضه آفات بود بانقطاع انجامد و اهالی آن که در
کشاکش آوارگی و شکنجه بیچارگی حیران بودند، بمقرّ اصلی بفراغت
18 بال و رفاهیت حال متوطن شوند و دست متعدّیان از دامن حال آن
ولایت چنان کوتاه شود که گرگ گرسنه گرد میشد ضعیف نگردد
و چنگ و منقار باز سینه تهورا تعرض نرساند. این معنی نشان آنست

که باری عزّ شانه با سکنان آن ولایت عنایتی تمام و رحمتی بالغ دارد،
 چه هر گاه که ایزد را عزّ سلطانه دربارهٔ جماعتی نظر شفقت باشد،
 3 بر ایشان کسی را حاکم و امیر گرداند که بزور عدل و انصاف وجود
 و احسان آراسته بود. والحمد لله که ذات بزرگوار خداوند این
 مناقب را مستوعب و این فضایل را مستجمع است که سالهای وافر
 6 در علوّ درجه و سمو مرتبه مستدام باد.

LII.

- این رقعہ نزد بزرگی تحریر افتاد کہ از مناصب
 3 دنیا اعراض کردہ بود و بجانب لمعان برق
 معرفت راہ حق متوجہ کشتہ
- خوردن مل را نجوم باغم درد خمار
 6 صحبت گل را نخواہم نیز با تشویش خار
 جملہ لذات شیرینند در بدء رخس
 لکن این بنگر کہ چون زہرند در انجام کار
 9 غافل مسکین نداند کاین جہان برگزند
 مرغ عمرش را بگردون می کند ہر دم شکار
 بر جہان سست خاطر کی کند سخت آن کسی
 12 کز خدا دارد یقینی نیک و عقلی استوار
 منصب دنیا فیرزد عزلت یک لحظہ را
 ور جہانی بندہ داری از صغار و از کبار
 15 عاقبت باید گذشتن زین جہان سرسری
 خواہ در عالم بمان صد سال خواہی صد ہزار
 نیست دنیا جز عجوی در لباس دختران
 18 پنچہ خرد کردہ از خون جہانداران نگار

18-2 این رقعہ نگار PFA : M — 4-2 این رقعہ
 گشتہ FA : این نامہ نزد بزرگی تحریر افتاد کہ از شواہب دنیاوی بتوفیق دینی توجہی
 دید P || 2 افتاد P : رفت FA | مناصب A : منصب F || 3 برق : شرف FA ||
 5 باغم درد خار P : باغم و درد خار FA || 7 بدء رخس P : جشش A : بدو و حسن
 FA || 16 سال : + و PFA ||

عهد او با هیچ کس هرگز نبینی استوار
ورنداری باورم کو رستم و اسفندیار

- 3 حق علیمست که چون استماع افتاد که خداوندی از مباشرت مناصب
دنیا که چون لمعان سراب و خیال خواب نا پایدار است، اعراض
کرده است و باعداد زاد آخرت که متضمن نجات نفس است توجه
6 نموده، چندانی سرور و ابتهاج حاصل گشت که شرح آن بتحریر قلم
سرتیز و تقریر خاطر خیال انگیز ممکن نگردد. شک نیست که برکت
علم و فایده دانش مردم را آخر براهی قویم و جاده‌ای مستقیم هدایت
9 کند و در غمرات خدمات ابنای دنیا که ملازمت ایشان مکدر صفای
آینه نفس است باقی نگذارد.

- ابنای جاه و منصب دنیا مشوشند
12 خرم کسی که حاجب و نوابشان ندید
هر کس که گشت طالب ایشان معذبت
و انکس که ترک خدمتشان کرد آرمید
15 از بهر یک دو حبه که از کیسه شان بری
ماننده ترازو می بایدت خمید
درگاه ایزدی بطلب هر زمان از انک
18 هر کو رسید جایی از درگهش رسید
روزی ز خلق جویی از آن در مشقتی
روزی چرا نجویی از انکس کت آفرید

- ملازمت ارباب دنیا و اصحاب مناصب پیش ازین که خلق را
 آسایشی و هنر و علم را روتقی و گشایشی بود، هنوز بر نفوس عزیز
 دشواری آمد. «إِذَا النَّاسُ نَاسٌ وَالزَّمَانُ زَمَانٌ» فکیف درین 3
 زمان که ثوران فتنه و هیجان بیدادی در فضای عالم متواتر است و شرر
 شرّ مفسدان در اطراف و اکناف گیتی متطایر و اهل حکم و ارباب امر
 بسبب ضعفی که در دانش ایشانست رعایت حقوق هنرمندان را 6
 تارک و مهمل.

عاقلاً بچنین روز کناری گیرد

- حقاً که آن فکر خداوندی را موافق افتاد، خصوصاً با وجود آنکه 9
 اسباب فراغت حاصل است و موادّ استراحت مهیّا که سالهای وافر
 از نتایج این سعادت محظوظ و بنظر فیض فضل الهی ملحوظ باد.

1-3 ملازمت آمد PFA: — M || 2 بر نفوس PA: نفوس F ||
 4 فتنه MFA: فتن P | فتنه MFA: + مشغلت P || 7 مهمل MFA: + تا
 نوک از آن میان کناری گیرد (مصراع) P | مهمل MFA: + دارند P || 11 باد
 MFA: + بمحمد و آله P ||

LIII.

این رقعہ نزد دوستی ارسال افتاد کہ از وی

نقلی کردہ بودند

3

هَسِيثًا مَرِيئًا غَيْرَ دَاءٍ مُّخَاَمِرٍ
لِغَيْرَةٍ مِّنْ أَعْرَاضِنَا مَا اسْتَحَلَّاتٍ¹

رسانیدند از جانان کہ کینت را عیان دارد

6

ترا چون مضغہ‌ای وقت مذمت در دہان دارد

جواب من ہمین بودست ایشانرا کہ از یارم

9

مرا این بخت بس باشد کہ نام بر زبان دارد

یکی از مردم رسانید کہ شبی خداوندی در حقّ بندہ مخلص

بر شیوہ ادبا مدحی قدح آمیز می فرمود و نیش و نوش در یک بستو

تعبیہ می کرد و چون در باب فضیلت خدمتکار وقت محاورہ سخن

می رفت، از تربیتی و تحسینی کہ مخدومان در حقّ خادمان کنند تنکّب

و تجافی می نمود و یالیت کہ ہمین بودی بلکه باہانت جانب و کسر

حال بندہ ملتفت می بود، از سر اعتقاد کمال مباحضت و صدق

15

2-15 این رقعہ صدق MPA : F— || 2-3 این رقعہ بودند

MA : این رسالہ نزد یک دوستی است کہ از وی نقلی کردہ بودہ آید P || 7 ترا MA :

چرا P || 11 نیش و نوش MA : P~ ||

¹ Bu beyt, Emevî devrinin ünlü şâirlerinden olan ve anne tarafından büyük babasına nisbetle *Ibn Ebî Cum'a* diye anılan Ebû Sahr b. Küseyyir b. Abdurrahman el-Huzâ'î'nin bir kasidesinden alınmıştır (Bk. Ravza, söz-konusu yayın, s. 407 - 8; Van Arendonk, C. : İslâm. Ansk. "Küseyyir" mad.)

مخالصت که خدمتکار را در حق دوستانست قرص نیمت و وشایت
او در تنور ضمیر بنده گرم نگرفت و بضاعت نفاق او در بازار قبول
چاکر رواجی و نفاق پذیرفت.

3

فَقُلْتُ لَهُ لَمَّا أَتَانِي وَاشِيَاءَ
تَزَحْزَحَ ذَمِيمًا وَلَا قَرِيبًا وَلَا سَهْلًا

با این همه اگر نیز مصداق این معنی بتحقیق قرینست « دشنام تو به
ز آفرینست »، بنده از جنس آن مردم نیست که از جفای دوستان متأثر
شود و مشرب صافی و داد و وفای او بشوایب خبث و شات متکدر گردد.

9

من همچو شرابم که بانواع جفا
صافی شوم و رقتم افزون گردد

و غرض از تشبیه این کلمات و تصدیر این مقدمات حقاً که ارادت
شکایت نبود، بلکه مقصود کلتی و مطلوب اصلی آنست که تا بنده
صدق ولای خود را بخدمت عرضه دهد و اعتقادی که در حق بندگان
آن دولت دارد باز نماید و الا خداوند حاکمست. « وَكُلُّ مَا يَفْعَلُ
الْمَحْبُوبُ مَحْبُوبٌ »، در مسند عزت سالیان وافر مستند باد و در
احراز اقسام فضایل از میان اکفاً واقربا مستند.

15

1-16 مخالصت مستبد PA : MF || 6 نیز P : A — 7 بنده A :

P — 8 گردد A : نگردد P || 9 که : ار A || 13 اعتقادی A : اعتضادی P ||

15 محبوب : + که PA | مستند A : مستد P || 16 میان اکفا A : امثال P |

مستبد : + محمد و عترته اجمین A | محمد و آله P ||

این رقعہ نزد مخدومی کہ بواسطۂ قضیہ ای

روزی چند محبوس بود اصدار افتاد 3

کلی بدست کہ دادست روزگار بگو

کہ بعد از آن بیجا خارهاش نهادست

فَأَيُّ جَوَادٍ لَّمْ تُغَيِّرْهُ كَبَوَّةٌ

6

وَأَيُّ حُسَامٍ لَّمْ يُصْبِهْ فُلُولٌ

وَأَيُّ هِلَالٍ لَّمْ يَشِينَهُ مَحَاقُهُ

وَأَيُّ طُلُوعٍ مَا تَلَاهُ أَفُولٌ

9

حقِ علیمست کہ شب و روز دل و جان ملازم خدمت اند و دست

نیاز سوی حضرت باری مرتفع و دیدہ امید بانوار ذات لطایف ایزدی

نگران ، تا برید رحمت و راید عاطفت از کدام صوب در رسد و وجه 12

خلاص خداوندی برچه روی صورت بندد، بعزت باری کہ اگر بنده را

ممکن شدی یکک لحظہ از ملازمت خدمت فارغ و غافل نبودی ، اما

رای عالی را معلوم است کہ عوایق بسیار و موانع بی شمار بنده را از 15

نیل آن سعادت محروم می دارد .

14 - 1 این رقعہ غافل PA : MF— 2 مخدومی A : دوستی است P ||

3 روزی P : A— 3 اصدار افتاد A : P— 11 بانوار : انوار PA || 12 صوب

A : P— 13 برچه روی A : + و وجه P ||

فَلَوْ قَدَرْتُ عَلَى الْإِنِّيَانِ زُرْتُكُمْ
لَكِنَّ وَجْهَ طَرِيقِي صَارَ مَسْدُودًا

- 3 مع هذا خاطر را از تراکم غصه و ضمیر را از توارد اندیشه که بحقیقت موجب خرابی بدنست صیانت فرماید و گوش در راه رحمت حق نهد که آواز خلاص از کدام جانب در رسد و نسیم شفقت و مرحمت حضرت عزت از کدام صوب وزیدن گیرد. امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه می فرماید:

وَمَا عَنِّي لِخَطْبٍ فَقَوَّضْتُ أَمْرَهُ
9 إِلَى الْمَلِكِ الْجَبَّارِ إِلَّا تَيْسَّرًا

گوشه زندان و موضع حبس جای اشراف روزگار و موقف احرار دنیا بوده است. ولقد أحسن من قال:

- 12 خوش باش که سیاره بر احرار نهد بند
یاد آر ز سیاره و از یوسف چاهی¹

الَلَيْثُ يُحْبِسُ وَ الْمُهَنْدُ يُغَمِّدُ

- 15 مصایب گیتی و حوادث روزگار بر ایدای خواطر بزرگان مولع است و رزایای دهر و وقایع دنیا بر ازعاج دلهای عزیزان حریص.

يَا ذَا النَّدَى بِصُرُوفِ الدَّهْرِ عَيَّرْنَا

- 18 هَلْ عَانَدَ الدَّهْرُ إِلَّا مَنْ لَهُ الْخَطَرُ

18- 1 نلو الخطر MPA: F || 17-18 یا ذا ... الخطر PA: M ||

ای بر سر کتاب ترا منصب شاهی — منشی فلک داده ¹ Bu beyt Enverî'nin matla'h kasidesinden alınmıştır (Bk. Ravza, s. 410-11). بر این قول گواهی

أَمَّا تَرَى الْبَحْرَ تَعْلُو فَوْقَهُ جَيْفٌ
وَتَسْتَقِيرُ بِأَقْصَى قَعْرِهِ الدُّرُورُ
فَفِي السَّمَاءِ نُجُومٌ مَّا نَهَا عَدَدٌ
وَلَيْسَ يُكْشَفُ إِلَّا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ

3

ثبات خاطر و قوت دل بر مکابده ایام مشقت و مجاهده لیالی
نکبت حلیه روزگار خود سازد که حوادث دنیا جلای آینه نفوس
احرار و موجب تضاعف ژنگک قلوب لیام است .

لِلَّهِ دَرُ النَّائِبَاتِ فَلِإِنَّهَا
صَدَأُ اللَّئَامِ وَصَيْقَلُ الْأَحْرَارِ

9

و در زمان غایت پریشانی امید خود را بحضرت باری واثق دارد که
چون شدت بغایت رسد و محنت بنهایت انجامد، اثر رحمت ایزدی را آن
لحظه چشم باید داشت .

12

شب نبینی که تیره تر گردد آن زمانی که روز خواهد بود
و در عین بلا و محض عنا مترقب سوانح لطف باری باید شد که
ارباب عبرت و اصحاب تجربت در مرارت دارو حلاوت صحت مشاهده
می کنند .

15

پیش دانا زبان شدت دی قصه راحت بهار کند

17- 1 اما کند MPA : F || 1- 2 اما الدرر M : PA ||
10 در زمان غایت پریشانی M : در زمان خبیث PA | واثق M : + تر PA || 15
مرارت دارو MA : + و P ||

LV.

این رقعہ نزد مخدومی ارسال افتاد کہ از سفری کہ
وی را اتفاق رفتہ بود باز بسلامت مراجعت فرمود ³

نُبِّئْتُ أَنَّكَ بِالسَّعَادَةِ قَادِمٌ
فَمَلَيْتُ مِنْهُ غَبِطَةً وَ سُرُورًا
وَرَأَيْتُ حَقًّا لِبَشِيرٍ لَوْ أَنَّنِي ⁶
أَعْطَيْتُهُ الدُّنْيَا رَأَيْتُ يَسِيرًا
فَبَقِيتُ مُنْشَرِّحَ النِّجْنَانِ كَأَنَّنِي
الْفَيْتُ كَنْزًا أَوْ جُعِلْتُ وَزِيرًا ⁹
وَرَجَعْتُ مُنْطَلِقَ الْخُطَى وَكَأَنَّنِي
قَدْ كُنْتُ قَبْلَ وُصُولِهِ مَا سُورًا
أَهْلًا بِمَنْ طَابَ الْقَمَرِ يَضُّ بِدِكْرِهِ ¹²
وَ غَدَا بِهِ طَرَفُ الزَّمَانِ قَرِيرًا

دوش از الم ضربت فراق آن حضرت برخود می پیچیدم و بصد
افغان وزاری از نکایت بُعد آن دولت می نالیدم و با روزگار می گفتم ¹⁵
کہ اگر ابعاد دوستان را نہایتی و ایام مفارقت یاران را غایتی پدیدست
کہ وقتست کہ این بستہ قید اشتیاق خلاصی یابد و این خستہ تیغ

1-17 این رقعہ تیغ MA : F— || 2-3 این رقعہ نمود MA :
این رقعہ نزد مخدومی است کہ از سفری قریب اورا بسلامت رجوع شد P ||

فراق مرهمی ببند و تا در تن رمقی و از آفتاب عمر شفی باقیست ، از زندگانی این ضعیف ایام وصال را بهره ای ماند و مصداق این معنی که

3 وَ جَادَ بِوَصْلٍ حِينَ لَا يَنْفَعُ الْوَصْلُ

بتحقیق نرسد .

جگر در تاب و دل در موج خونست

6 گر آری رحمتی وقتش کنونست

9 تا ناگاه از ممکن غیب بریدی رسید و مشرفه عالی رسانید و بیمن ملاقات خدمت بنده را بدین نزدیکی موعود گردانید ، در مقابله آن موهبت « هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي »¹ گفته شد . حقا که چندانی ابتهاج روی نمود و استظهار و اعتضاد حاصل گشت که اگر مدتهای مدید در تحریر و تقریر آن صرف شود ، هنوز بیشتر آن معنی نا گفته ماند .

12 فَهَذَا سُرُورِي مِنْ وَصُولِ كِتَابِكُمْ

فَكَيِّفَ سُرُورِي مِنْ حُصُولِ لِقَائِكُمْ

15 که باری عز اسم هرچه زودتر این بنده مشتاق را از مشاهده طلعت همایون خداوندی که صحیفه مردمی و دیباچه آزادیست محظوظ گرداناد .

16 - 1 فراق گرداناد MPA : F— 11 شود MA : رود P || 14

عز اسمه MA : عز وجل | مشاهده MA : + دولت P ||

¹ Kur'ân, Neml sûresi, âyet nr. 40.

LVI.

این رقعہ نزد دوستی ارسال رفت باستدعای شراب

- 3 چہرہ آمال آن حضرت چون رخسار شراب سرخ گلگون باد
وحسود جاہ وجلال آن دولت از دار حوادث وچفتہ نوایب چون
خوشہ انگور سرنگون، ثغور حال دوستان در مجلس کامرانی چون
6 دہان شیشہ خوش گوار خندان و دیدہ بخت دشمنان در شگنجہ
روزگار و کشاکش لیل و نہار چون چشم راووق گریان.

چو لالہ ہر کہ برت سر نمی نہد در خاک

- 9 گر آب صرف خورد مزاجش آتش باد

درین شب قاری و ہوای تاری ماہ رویی سمن بوی کہ قامت
دلرباش رشک قد سرو بوستانست و چہرہ زیباش طیرگر گل خندان،
12 پیالہ ای چند نوشیدہ واز غایت سورت جوانی وحدت غلوای
شباب جوشیدہ،

ہمہ شمایل دیوانگان گرفتہ ولیک

- 15 بزیر ہر خم زلفش روان صد عاقل

وجہت اتمام حال سرخوشی وتشیید مبانی مستی شراب می طلبد
وعشرت می جوید. اگرچہ این حالت غایت مطالب ونہایت مآرب

17- 2 این رقعہ مآرب MA : F— 2 این رقعہ شراب MA :
و این رقعہ در استدعای شرابی نزد دوستی ارسال افتاد P 3 سرخ MP : A— 9 خورد
MA : + در P ||

چاکراست، امّا چون آن معنی که مفتاح قفل شادمانی و شمع مجلس
 زندگانی است، درین وقت تعذّری دارد؛ نزدیکست که آن یار دیر
 3 حاصل شده زود از دست بیرون آید و آن فرصت که بخون جگر درکنار
 آمد از میان فوت شود، اگر از شرابخانه عامره اندکی شراب ریخانی که
 همزاده آب زندگانی و فروزنده آتش جوانی است، انعام فرماید، حقیقت
 6 از مقدم آن مهّان عزیز که فتنه صد هزار یوسف عزیزست راحتها
 روی نماید و غصّهها پشت دهد و اگر این معنی در توقّف ماند خدمتکار
 از نبیل آن سعادت محروم خواهد ماند و رَأْيُهُ فِي ذَلِكَ أَعْلَى.

1-8 چاکراست أعلی MPA: F— 4 از شرابخانه MA: شرابخانه

P— 8 و رأیه فی ذلک أعلی MA: P—

LVII.

این رقعہ نزد دوستی اصدار افتاد و از منشآت

3 طبع او التماس رفت

گردد و گوش روزگار بقلاید فواید کلمات دُرر بار و شنوف صنوف
عبارات بزرگوار آن جناب نامدار مزین باد و آثار انامل شریف
6 بر صفحات ایام و اوراق شہور و اعوام إلى وقت القيام روشن.

تا جهانست دولت بادا

ای دریغا کہ این جهان فانیست

9 دوستی عزیز و یاری محترم دی روز از نتایج خاطر روشن و منشآت
طبع مستقیم خداوند قطعہ ای شعر کہ بحقیقت روضہ ای بود بانواع
ریاحین و اصناف ازہار و انوار آراستہ، انشاد کرد، از حلاوت الفاظ
ورقت معانی و سلاست ترکیب و حسن تألیف آن اهتزاز و نشوتی
12 حاصل گشت.

از آن نبات کرم آنچنان شدم سرمست

15 کہ مثل آن نشدم ہرگز از نبات کروم

کَلِمَاتٌ لَّوْ أَنْ لِّلِدَّهْرِ سَمْعًا

مَالٍ مِّنْ حُسْنِهَا إِلَى الْإِصْغَاءِ

17-2 این رقعہ الإصغاء MA : F— || 3-2 این رقعہ رفت
MA : این تحریر نزد دوستی صدور یافت و از منشآت در خواستہ آید P || 16 سمعاً MA :
P || سمعاً

طبع بندرا بمطالعة نظایر و اخوات آن میلی وافر و رغبتی بایغ حاصل گشت. از لطف بی دریغ خدمت انتظارست که بجزئی چند از آن فواکه بستان اهلیت و ریاحین گلستان فضیلت محظوظ شوم و نکات شریف و کنایت لطیف آنرا در اوقات وحشت سمیر ضمیر دارم.

الْعِلْمُ يَنْهَى أَهْلَهُ أَنْ يَمْنَعُوهُ أَهْلَهُ
لَعَلَّهُ يُبَدِّلُهُ لِأَهْلِهِ لَعَلَّهُ . 9

LVIII.

این رقعه نزد مخدومی اصدار افتاد در باب

3 تهنیت ولادت فرزندش

أَهْلًا وَ سَهْلًا بِمَوْلُودِ أَخِي ثِقَةً
كَأَنَّهُ فِي قِمَاطِ الْمَهْدِ هِرْمَاسُ

6 غَدَا الزَّمَانُ قَرِيرَ الْعَيْنِ مُبْتَهَجًا
وَ أَصْبَحَ النَّاسُ لَا يَعْمُرُوهُمْ الْيَأْسُ
فِيهِ الشَّجَاعَةُ وَ الْعِلْيَاءُ وَ الْكَرَمُ

9 وَ النِّعْزُ وَ الْمَجْدُ وَ الْإِحْسَانُ وَ الْبَأْسُ
يُشِيرُ نَحْوَ الْبَرَائِيَا طَرَفُ سُودِهِ
أَنْ أَبْشِرُوا بِرَثَيْسِ جُودِهِ بَأْسُ

12 بُعَادُهُ لِكُرُوبِ الْخَلْقِ مِخْلَبَةٌ
وَ قُرْبُهُ لِقُلُوبِ النَّاسِ إِيْنَاسُ
يَبْكِي وَ يَضْحَكُ مِنْهُ الدَّهْرُ مِنْ فَرَحِ

15 لِأَنَّهُ فِي رِيَاضِ الْأَمْنِ مِيَّاسُ
تَرَاهُ وَسْطَ قِمَاطِ الْمَهْدِ مُتَّقَدًا
كَأَنَّ عِزَّتَهُ فِي الضَّوِّ نِبْرَاسُ

دوش مبشتر اقبال و منہی سعادت در گوش بنده فرو خواند کہ
 از عالم غیب مسافری رسیده است کہ آثار نجابت برجین او واضح
 3 است و رایحه اصالت از خلق او فایح ؛ و در بوستان معالی نہالی بالا
 کشیده است کہ در سایہ اغصان آن خالق از گرمای مصایب و سموم
 نوایب تواند آسود و خوش خوش در هوای خنک و خاک نمناک
 6 آن خواهد غنود ؛ و در آسمان سیادت ماهی طالع شدہ است کہ در ماندگان
 ظلمت شب جہالت را بنور خویش ہدایت کند و بدست مشاطہ پرتو
 خود خدود ثمار معالی و سوائف فواکہ فضایل را گلگون گرداند .
 9 بر موجب این عطیہ شگرف و مہبت جسم شکر باری عزّ شانہ
 گزارده شد .

شکر ایزد را کہ دادت آنچنان شبلی قوی
 12 آنچنان شاخی برومند آنچنان ماهی منیر
 آنچنان فرزند مقبل کز زمان مقدمش
 کام عالم شد محلی چشم گیتی شد قریر
 15 برجین او نوشتہ دست قدرت این سخن :
 کین ولید آمد بکلی ملک دانش را امیر
 با معالی جفت باشد با مناقب ہمنشین
 18 با فضایل یار باشد باز بردستی سمیر
 در زمان فضل خواهد زد زبس فرزانیگی
 فکرهای ثاقب او تیر گرودن را بتیر

در میان مهد می گوید زبان حال او

کز فلک هرگز نیامد مثل من روشن ضمیر

- 3 باد اعمار شما باهم قرین و منتظم
تا بود برخوان دنیا میهمان برنا و پیر

انشاء الله که وارث اعمار اسلاف و مشیّد مبانی معالی و مفاخر آن

- 6 کرام و اشراف گردد و در سرای دنیا دیدار او موجب سرور و در
ظلمت قبور کردار او سبب نور آن خداوند شود.

تمت روضه الكتاب و حديقه الالباب والحمد لله كما هو

- 9 أهله وصلواته على نبيّه وصفيّه محمد وعترته أجمعين. وفرغ من
تأليفه منشيّه الفقير إلى ربّه الغنيّ أبو بكر بن الزكيّ المتطبّب
الملقّب بالصمد القوّي أطلقه الله عن وثاق النفس بما قيّدت أوهامه
وبيّض وجه إيمانه بما سوّدت أقلامه حامداً لله ومصلّياً على نبيّه
12 وآله. وذلك في أواخر رمضان المبارك سنة سبع وسبعين وستّماية.



ذیل¹

- (1 a) این قصیده در مدح خداوندکار و زراى دنیا
دستور ایران و توران پشت و پناه مسلمانان
شمس الدنیا و الدین محمد بن محمد الجوینى
رحمه الله تحریر افتاد در باب تهنیت انہزام لشکر
جمرى و کشته شدن وی ؛ و این حروف کہ در
اوایل ابیات بسرخی مکتوبست بطریق توشیح
این کلمات می خیزد: « هذا دعاء المولى المالك
الصاحب المعظم شمس الدنيا و الدين محمد بن
محمد أبد الله دولته »

وہی

- (1 b) هَذَا الْعَقِيقُ وَ هَذِهِ الْجَرَعَاءُ
فِي جَانِبَيْهَا رَوْضَةٌ غَنَاءُ
ذَابَ النَّدَى خَلَّلَ الشَّقِيقِ كَنَانَهُ
فِي جَامٍ يَأْقُوتُ يَدَارُ الْمَاءُ

¹ Yalnız müellif nüshasında bulunan ve “Ravzatü'l-küttâb” metninden soua gelen bu kısımda, birtakım mektuplar, kaside, gazel ve çeşitli Arapça ve Farsça şiirler yer almaktadır.

أمّواهُمَا فِضِيَّةٌ^١ وَرِيَا حُهَا
 مِسْكِيَّةٌ^٢ وَرِيَا ضُهَا فَيَحْأُ
 دُسْنَا بِأَخْفَافِ الْمَطْبِي تَرَابِهَا
 فَتَضَوَّعَتْ بِأَرِيحِيهِ الظَّلْمَاءُ
 عِشْنَا بِهَا زَمَنًا بِأَنْعَمِ عَيْشَةٍ
 يَزْدَارُنَا فِي خَيْفَةِ أَسْمَاءُ
 النَّمِيمِ بِهَا يَمَا صَاحٍ وَانْشُدْ أَهْلَهَا
 فَالْيَوْمُ حَلَّ بِهَا مَهًا^١ وَظِبَاءُ
 أَيْنَ الَّذِينَ عَهْدَتْهُمْ فِي مَرْبَعٍ
 عَبَقِ الشَّرَى^٢ قَدْ بَلَّهَ الْإِنْدَاءُ
 لَيْتَ الزَّمَانَ يَعُودُ يَوْمًا وَاحِدًا
 مِثْلَ الَّذِي قَدْ كَانَ فَهَوَ دَوَاءُ
 مَا بِالْحِمَى مِنْهُمْ عِلَامَاتٌ وَلَا
 بِالْأَبْرَقِينَ شِفَاهُمَا الْإِنْوَاءُ
 وَاهَا لِأَيَّامٍ مَضِيْنٍ بِذِي النِّقَا
 وَهَنَّاكَ لَا وَاشٍ وَلَا رُقْبَاءُ
 لَيْلِي نَهَارٌ مِنْ وَجْوهٍ أَحْبَبْتِي
 وَجَمِيعُ حَالِي بِهَجَّةٍ وَبِهَاءُ
 يَا أَيُّهَا الزَّمَنُ الْحَرِيصُ بِمُهِجَتِي
 حَتَّامَ تَبْقَى هَذِهِ الْبُرَيْحَاءُ

^١ Metinde : مهي

^٢ Metinde : الثرا

(2 a)

أَذْوَيتَ عُودِي وَاسْتَبَحَنْتَ حُشَاشَتِي
 حَتَّى غَدَتَ تَجْتَا حُنِّي الْأَدْوَاءُ
 لَعِبَ الزَّمَانُ بِحُجَيَّتِي وَبِفِكْرَتِي
 وَأَبَادَنِي الْأَهْوَاءُ وَالْآرَاءُ
 مَا فِي الْبَسِيطَةِ مِثْلَ قَلْبِي هَائِمٌ
 ضَاقَتْ عَلَيْهِ الْأَرْضُ وَهِيَ فُضَاءُ
 إِنْ تَاهَ شَوْقًا لَا يُفِيْقُ وَإِنْ نَوَى
 صَبْرًا تَحَامَاهُ وَعَزَّ عَزَاءُ
 لَبِثَ الْهَوَى فِيهِ وَفَرَّخَ وَامْتَلَأَ
 مِمَّا أَقْصَى الْحَبَّةُ السَّوْدَاءُ
 كَمْ لَيْلَةٌ أَفْنَيْتُهَا مُتَمَلِّمًا
 وَالنَّجْمُ مَالٍ وَنَامَتِ الْأَحْيَاءُ
 أَرْنُو لِي نَحْوَ الْكَوَاكِبِ سَاهِرًا
 وَيَعْرِفُنِي مِنْهُ جَوَى وَبُكَاءُ
 لَيْلِي طَوِيلٌ كَالنَّقِيَامَةِ وَالْجَوَى
 صَعْبٌ وَمَالِي فِي الْهَوَى نُصْرَاءُ
 صُبْحِي بَعِيدٌ وَالدُّجَى مُتَرَاكِمٌ
 وَأَنَا وَحِيدٌ فَاتَنِي الْقُرْنَاءُ
 إِنَّكَ بَيْتٌ وَلَيْسَ حَوْلِي صَاحِبٌ
 يَسْقِي غَلِيلًا هَاجَهُ تَيْمَاءُ
 حُبُّ الْمِلَاحِ عَقِيدَتِي وَإِرَادَتِي
 مَالِي سِوَاهُمْ فِي الزَّمَانِ رَجَاءُ

بَيْدِي وَقَعْتُ بِفَخِّهِمْ وَبِخَتْلِهِمْ
فَجَمِيعُهُمْ عَمَّا جَنَيْتُ بُرَاءُ
مَنْ أَشْكُو نَوَاهِي عِنْدَ مَلِكِ الْوَرَى
وَ صَفَا لَهُ الْأَمَالُ وَالْعَلِيَاءُ
أَبُتُّ الشَّرَى فَلَكَ النَّدَى فَلَكَ الدُّ
عُلَى مِنْ تَاهٍ وَافْتَخَرْتُ بِهِ الْآبَاءُ
مَوْلَى الْمَوَالِي دَامَ لَيْشًا كَمَا شِيراً
تَشَقَّى بِهِ الْحُسَّادُ وَالْأَعْدَاءُ
عَمَّ الْأَفَاصِي وَالْأَدَانِي جُودُهُ
فَكَأَنَّهُ فِي فِعْلِهِ الدَّامَاءُ
ظَمِيءَ الْأَنَامِ مُدَّةً فَسَقَاهُمْ
مِنْ رَاحَتِيهِ مُزْنَةً وَطَفَاءُ
مَلِكِ الْأَفَاضِلِ بِالْمَكَارِمِ وَالْعُلَى
وَبِهِنَّ قِذَمًا تَمْلِكُ الْفُضْلَاءُ
شَهِدَ الْأَنَامُ بِجُودِهِ وَسَخَائِهِ
حَتَّى بِنِعْمَةٍ كَفَّهَ الْأَعْضَاءُ
مُسْتَبَسِّمٌ عِنْدَ الْعُفَاةِ كَأَنَّهُ
يُولِيهِ جَدَوَى مِنْهُمْ اسْتَجْدَاءُ
سَارَ الْقَرِيضُ بِذِكْرِهِ وَتَعَطَّرَتْ
بِمَدِيحِهِ الْأَصْقَاعُ وَالْأَنْحَاءُ
أَغْنَى الْوَرَى كَرَمًا وَأَطْلَقَ جُودُهُ
حَتَّى جَرَى الصَّفَرَاءُ وَالْبَيْضَاءُ

(2 b)

لَبِيقُ الشَّمَائِلِ إِنَّ غَدَا مُتَمَازِجًا
 كَالْمَاءِ لَيْسَ يَشُوبُهُ الْإِفْدَاءُ
 دَانَتْ لَهُ الدُّنْيَا وَأَصْبَحَ أَهْلُهَا
 وَهُمْ لِأَخْمَصِهِ الشَّرِيفِ حِذَاءُ
 نَامَ الزَّمَانُ عَنِ الْمَظَالِمِ فِي الْوَرَى
 فَالْيَوْمُ لَا يُخْشَى لَهُ اسْتِعْدَاءُ
 يَا أَيُّهَا الْمَوْلَى الْمُؤْمَلُ وَالَّذِي
 عَزَتْ لَهُ الْأَنْدَاءُ وَالْإِكْفَاءُ
 أَنْتَ الَّذِي فَقَّتَ الزَّمَانُ وَ أَهْلُهُ
 وَأَطَاعَكَ الْعُظَمَاءُ وَالْكُبَرَاءُ
 وَهَنَّ الْمَشِيبُ بِلُطْفٍ لِفُظْكَ يَنْتَحِي
 حَتَّى يَسُدَّ مَسَدَهُ الْغُلُوءُ
 آثَارُ جُودِكَ فِي الْبَسِيطَةِ كُلِّهَا
 كَالشَّمْسِ لَا يَخْشَى لَهَا أَضْوَاءُ
 لَيْتَ الزَّمَانُ أَعَادَ كَسْرِي كَيْ
 يَرَى مِثْلَ الَّذِي مَا نَالَهُ الْقُدَمَاءُ
 دُرِسَتْ مَكَارِمُ بَرْمَكِ بِيكَ وَ انْمَحَتْ
 وَ إِلَى كَرِيمٍ لَا يُضَافُ سَخَاءُ
 يَا أَيُّهَا الْمَوْلَى الَّذِي يَنْتَابُهُ
 لِعِطَائِهِ الْأَدْبَاءُ وَالشُّعْرَاءُ
 نِلْتَ الَّذِي تَرْجُو وَ دَامَ مُطَاوِعًا
 لِمُرَادِكَ الْإِصْبَاحُ وَالْإِمْسَاءُ

(3 a)

مَا نِلْتَهُ بُشْرَى بِمَا سَتَنَالُهُ
الصُّبْحُ يَطْلُعُ بَعْدَ ذَلِكَ ذُكَاءُ

حَمِيدَ الزَّمَانُ جَمِيلَ صُنْعِكَ شَاكِرًا
فَلَهُ دُعَاءُ فِيكَ ثُمَّ ثَنَاءُ
مَا أَنْتَ إِلَّا سَيِّدٌ مُتَفَوِّقٌ

وَعَبِيدٌ دَارِكٌ كُلُّهُمْ أُمَرَاءُ
دَارٌ لَهَا شَرَفٌ وَعِزٌّ بَازِخٌ
فَكَأَنَّهَا فَوْقَ السَّمَاءِ سَمَاءُ

بَدِيتَ عَلَى شَرَفٍ وَفَخِرَ كَامِلٌ
يَنْتَابُهَا الْأُمَرَاءُ وَالْفُقَرَاءُ

نَيْطَتْ بِهَا الْأَمَالُ فَهِيَ كَكَسْعَبَةٍ
يَزْدَارُهَا لِمُنَاهُمْ الْعُظَمَاءُ
مَهْمَا أَرَدَتْ بَيَانُ تَحْصُلِ حَاجَةٍ

أَعْطَى مِنْكَ الصَّعْدَةُ السَّمَرَاءُ

جَادَ الْمُنَازِعُ عَنْكَ مُعْرِقِلٌ¹ الْمِطَاءُ
إِذْ خَوَّفَتْهُ الطَّعْنَةُ النَّجْلَاءُ

(3 b)

مُنَى الْخَوَارِجُ مِنْكَ بِالْدَّاءِ الْآ
ذِي لَا يُسْتَطَبُّ وَمَا لَهُ اسْتِشْفَاءُ

دَاءُ لَهُمْ فِي الصَّدْرِ لَيْسَ بِيَبَارِحٍ
مَا دَامَ يَبْقَى فِي الْعُرُوقِ دِمَاءُ

¹ محرقل : Metinde

اَرْوَيْتَهُمْ مَّاءَ الْبَوَاتِرِ سَاقِيًا
 حَتَّىٰ بَدَا لِجَمِيعٍ اسْتِسْقَاءُ
 بِادَارَتِهِمْ بِسَوَابِقٍ وَصَوَارِمٍ
 مَائُورَةٍ قَدْ فَلَّهَا الْهَيْجَاءُ
 دَمَّرَتْهُمْ وَقَتَلَتْ جُلَّ سَرَاتِهِمْ
 حَتَّىٰ تَمَسَّلًا مِنْهُمْ الْبَيْدَاءُ
 أَشْيَاعُهُمْ مُتَفَرِّقُونَ وَجَمْعُهُمْ
 قَدْ بَدَّدَتْهُمْ فَيَلَقُ شَهْلَاءُ
 لَوْلَاكَ مَا ظَهَرَتْ مَهَانَةُ حَالِهِمْ
 وَبِضِدِّهَا تَتَبَيَّنُ الْأَشْيَاءُ
 لَيْشُوا زَمَانًا يَحْكُمُونَ عَلَى الْوَرَى
 حَتَّىٰ أَتَتْهُمْ مَيِّتَةُ حَمَرَاءُ
 هَلَكُوا وَرَاحُوا فِي جَهَنَّمَ بَغْتَةً^۱
 وَلَهُمْ هُنَالِكَ مُقْلَةٌ عَمِيَاءُ
 دُمُومٌ بَعْدَهُمْ يَا خَيْرَ مَنْ وَطِئَ الشَّرَى
 جَذَلَ الْفُؤَادِ وَحَوْلَكَ النِّعْمَاءُ
 وَفُتَّتِ أَسْبَابَ الرَّدَى وَصُرُوفُهَا
 وَلَكَ الْأَنَامُ مِنَ الْخُطُوبِ فِدَاءُ
 لِيُولِيكَ السَّرَّاءُ وَهِيَ مَدِيدَةٌ
 لِعَدُّوكَ الْبِئْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ

^۱ Metinde رَبَّنَا yerine tashih edilmiştir.

(4 a) تَسْمُو وَتَعْلُو كُلَّ يَوْمٍ مَنَزِلًا
وَجَمِيعُ حَالِكٍ بِهَنْجَةٍ وَبِهَاءُ
هَذِي الْعَرُوسُ إِلَيْكَ زُفَّتْ فَارْعَهَا
فَهْنَى التِّي فِي خِدْرَهَا عَذْرَاءُ

این قصیده نیز در مدح حضرتش انشاد رفت
 و درین قصیده همان صنعت توشیح است از
 حروف که در اوایل ابیات بسرخی مکتوبست
 این بیت خیزد :

« فَإِنَّكَ وَاسْتَبْضَاعَكَ الشَّعْرَ نَحْوَهُ
 كَمُسْتَبْضَعٍ تَمَرًّا إِلَى أَهْلِ خَبِيرَا »

و هی

فُوَادِي لِبَيْنِ الطَّاعِنِينَ مُرَوَّعٌ
 وَ دَمْعِي عَلَى آثَارِهِمْ مُتَسَرِّعٌ
 إِذَا هَبَّتِ الْأَرْوَاحُ مِنْ نَحْوِ أَرْضِهِمْ
 أَبَيْتُ وَلِي قَلْبٌ مِنَ الْوَجْدِ مُتَرَعٌ
 نَاوَا فَنَأَى عَنِّي اضْطِبَّارِي وَ قُوَّتِي
 فَهَمَّا أَنَا مَسْلُوبُ الْغَرَاءِ مُفَجَّعٌ
 كَتَائِبُ أَسْوَاقٍ أَحَاطَتْ بِمُهْجَتِي
 وَ أَنِي طَرِيحٌ مَا أَرَى كَيْفَ أَصْنَعُ
 وَلِي أَدْمُعٌ تَتَرَى وَ طَرَفٌ مُسَهَّدٌ
 طَوَالَ اللَّيَالِي وَ الْخَلِيُونِ هُجَّعٌ
 أَنَا عَاذِلِي كَفِّ الْمَلَامَةِ مُحْسِنًا
 فَلِإِنَّ فُوَادِي ذَاهِلٌ لَسْتُ أَسْمَعُ

(4 b)

سَرَى حُبُّهُمْ كَالرُّوحِ وَالرَّاحِ فِي الْحَشَاءِ
فَلَمْ يَخْلُ مِنْ تَأْثِيرِ مِنْهُمْ مَوْضِعُ
تَنْظُنُّ الْهُوَى سَهْلًا وَمَا ذُقْتَ طَعْمَهُ
أَرَاكَ جَهْلًا بِاللَّذَى أَتَجَرَّعُ
بِأَيِّ طَرِيقٍ أَقْبَلَ الْعَزْلُ فِيهِمْ
وَمِنْ حُسْنِهِمْ عِنْدِي شَفِيعٌ مُشَفَّعُ
ضَرَبْتُ فُؤَادِي بِالسَّمْلَامَةِ جَاهِدًا
إِلَيْكَ فَتَلَبَّبِي مِنْ نَوَاهِمُ مُصَدَّعُ
إِذَا كَانَ دِينِي حُبُّهُمْ وَعَقِيدَتِي
فَبِاللَّهِ قُلْ مِنْ حُبِّهِمْ كَيْفَ أَرْجِعُ
عَرَفْتُهُمْ بِالرُّوحِ مِنْ قَبْلِ خَلْقَتِي
وَمَا كُنْتُ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَمْرِ أَشْرَعُ
كَذَا فَلْيَكُنْ مِنْ بَدْعِي الْحُبُّ فِي الْوَرَى
وَالْأَمْرُ فَكُلُّ فِي الْهُوَى مُتَصَنِّعُ
أَلَمْ تَرَ كَيْلًا بَدْعِي الْعِلْمُ وَالْعُلَا
وَلَكِنْ لِمَوْلَانَا الْفَضَائِلُ أَجْمَعُ
لِبَابِ الْوَرَى صَفْوُ الْخَلِيقَةِ أَصْلُهَا
هُوَ الْأَمْرُ النَّاهِي الَّذِي لَيْسَ يَدْفَعُ
شَدِيدٌ مِرَاسُ الْبَسَاسِ وَالْحِلْمُ وَالنَّدَى
فَمَا هُوَ الْأَمْنُ يَضُرُّ وَيَنْفَعُ
عَلَا كَنِدُ الْأَفْلَاكِ قَدْرًا وَرَفْعَةً
تَرَى شَمْسَهَا مِنْ دُونِهِ حِينَ تَطْلُعُ

(5 a)

رَأَيْتُ مُدْلُوكَ الْأَرْضِ حَوْلَ بَسَاطِهِ
 وَهُمْ خُضَّعٌ مِنْ بَأْسِهِ ثُمَّ رُكَّعُ
 فَتَأَى وَدُنَا كَالشَّمْسِ فِي لَمَعَانِهَا
 وَلَيْسَ أَكْفَ نَحْوِ عَلِيَاءِ مَطْمَعُ
 حَوَى قَصَبَ الْمُجْدِ الْمُؤْتَلِ وَالنَّدَى
 وَخَيْلُ الْعِدَى فِي حَلْبَةِ الْفَضْلِ طُلُعُ
 وَرَى زَنْدَ آمَالِ الْوَرَى بِمِثْلِهِ
 وَمِنْ كَفِّهِ مَاءُ الْمَوَاهِبِ يَتَّبِعُ
 هُوَ الصَّاحِبُ النُّحْرِ رُ وَالْمَاجِدُ الَّذِي
 عَلَى بَابِهِ كَالْعَبْدِ خَانٌ وَتَبَعُ
 كَفَى شَرُّ أَعْدَاءِ الْمَمَالِكِ كُلِّهَا
 وَعَالَجَ أَمْرًا كَانَ مِنْ قَبْلُ يُوجَعُ
 مَحَا أَثَرَ الْعِصْيَانِ بِالسَّيْفِ جَاهِدًا
 وَشَهْبُ الْقَنَا فِي لَيْلَةِ النَّقْعِ تَلْمَعُ
 سَرَى مَوْهَبًا نَحْوَ الْخَوَارِجِ وَالْعِدَى
 وَأَشْبَعَ مِنْهُمْ أَنْسُرًا وَهَى جُوعُ
 تَرَى رَأِيدَاتِ الطَّبَى فَوْقَ لُحُومِهِمْ
 وَقَدْ شَبِعَتْ مِنْ أَكْلِهَا فَهَى وَقَعُ
 بَغَى ابْنُ قَرَمَانَ¹ الشَّقِيُّ بِرُوحِهِ
 وَأُورَدَهَا هُلُكًا وَمَا كَانَ يَفْزَعُ

¹ Karaman-oğulları beyliği hükümdarı ve Cimri ayaklanmasını hazırlayan ve yöneten Şemsüddin Mehmed Bey.

ضَنَى جِسْمُهُ خَوْفًا وَقَارَبَ حَيْثُهُ
 وَشَمَسُ مِنْهُ بِالْكُسُوفِ تَلْفَعُ
 عَسَاكِرُهُ قَدْ بُدِّدَتْ وَتَفَرَّقَتْ
 وَأَعْوَانُهُ الضَّلَالُ فِي الْمَوْتِ شَرَّعُ
 تَعَاطَى أَسْلَافَ الشُّؤْمِ حَتَّى تَخَاذَلَتْ
 قُوَاهُ وَأَضْحَى مِنْ جَوَى يَدَشَعَشَعُ
 مَشَى فِي هَلَاكِ الْمُسْلِمِينَ وَمَالِهِمْ (5 b)
 وَمَا عَاقَهُ مِنْهُمْ صِيَاخٌ وَأَذْمَعُ
 رَمَاهُ إِلَهُ الْخَائِقِ بِاللَّعْنِ وَالنَّوَى
 وَأَهْلَسَكَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَتَوَقَّعُ
 إِذَا رَامَ شَيْئًا عَادَ عَكْسُ مُرَادِهِ
 وَضَرَّ اللَّذِي عَاطَاهُ مَا هُوَ يَنْفَعُ
 أَيَا مَا جِيدًا فَنَاقَ الْمُلُوكَ بِفَضْلِهِ
 ذُو مَنْ بَعَطَايَاهُ الْأَنَامُ تَمَتَّعُ
 لِعَبْدِكَ شَكْوَى مِنْ زَمَانٍ يَسُومُهُ
 صُنُوفَ الْبَلَايَا لَيْسَ مِنْهُمْ مَرَجِعُ
 يَرَى مِنْ جَفَاءِ الدَّهْرِ مَا هَزَّ جِسْمَهُ
 فَأَحْشَاؤُهُ مِنْ رِيَّةٍ تَتَقَطَّعُ
 أَعْرِ نَظْرَةً أَنَّ الزَّمَانَ أَبَادَهُ
 وَلَمْ يَبْقَ فِي قَوَاسِ الْبَلِيَّةِ مَنَزَعُ
 هُوَ الْيَوْمَ يَبْغِي مَا يَغِيظُ بِهِ الْعِدَى
 وَيَلْهُو وَيَنْزُو بَيْنَ ذَاكَ وَيَسْمَعُ

لَهُ بَيْنَ أَبْنَاءِ الزَّمَانِ فَضِيلَةٌ
 مُنَوَّرَةٌ كَالشَّمْسِ فِي الْأَرْضِ تَسْطَعُ
 خَبِيرٌ بِأَسْرَارِ الْعُلُومِ جَمِيعِهَا
 سِوَى أَنَّهُ مِنْ خُبْرَةٍ لَيْسَ يَشْبَعُ
 يَرَى حُرْمَةَ الْأَدَابِ فِيكَ وَسِيلَةً
 وَلَيْسَ سِوَاهَا وَصَاةً يَتَذَرَعُ
 بِقَاوُكَ مَطْلُوبٌ وَوَجْهُكَ ضَاحِكٌ
 وَقَلْبُكَ مِنْ عَرْضِ السَّمَوَاتِ أَوْسَعُ
 رُؤُوفُكَ مَمْدُودٌ وَغَضَبُكَ نَاضِرٌ
 وَجَيْشُكَ مَنْصُورٌ وَدَاعِيكَ مُصَفَّعٌ
 أَلَا لَا يَرَى طَرْفُ الزَّمَانِ زَوَالَكُمْ
 وَتَأَجُّعُ عِلَاقِكُمْ بِالْخُلُودِ مُرْصَعٌ

(6 a)

این قطعه تازی و قطعه دیگر پارسی که در
عقبش می آید بحکم اشارت مخدومی تحریر
افتاد تا بر در و دیوار سرایی که عمارت کرده
بود بنویسند

أَهْدِيهِ دَارَةَ أُمِّ صَحْنُ بُسْتَانٍ
أُمِّ فِي الْمَلَا حَةِ أَضْحَتْ خُلْدَ رِضْوَانِ
وَهَؤُلَاءِ عَبِيدُ أُمِّ مَلَأْتُكَ
أُمِّ جَنَّةٌ ظَهْرِي أُمِّ سِرْبُ غِزْلَانِ
دَارُ عَمَلٍ سَطَحُهَا الْأَفْلَاكُ قَاطِبَةً
تَرَى حَضِيضًا لَدَيْهَا أَوْجُ كَيَوَانِ
عَرْضُ السَّمَاءِ لَدَى سَاحَاتِهَا سَعَةً
كَأَنَّهَا كُرَّةٌ فِي جَنَبِ مَيْدَانِ
يَقُولُ إِذْ سَمِعَ الْفِرْدَوْسُ قِصَّتَهَا
يَا لَيْتَنِي كُنْتُهَا مِنْ بَعْضِ جِيرَانِ
رَعَى الْإِلَهِ مِنْ أَلْفَاتِ بَانِيهَا
وَصَانَ نِعْمَاهُ مَا كَرَّ الْمَجْدِيدَانِ
وَعَاشَ فِيهَا قَرِيرَ الْعَيْنِ مُبْتَهَجًا
وَعَاشَ شَانِيهِ فِي حُزْنٍ وَحِرْمَانِ

و دَامَ بَدْرُ مُنَاهُ فِي سَمَاءٍ عَلِيٍّ
 مُكَمَّلًا لَا يَلِيهِ عَيْبٌ نُقْصَانِ
 مَنْ قَالَ آمِينَ أَبْقَى اللَّهُ مُهْجَتَهُ
 مِنْ فَضْلِهِ وَكَسَاهُ ثَوْبَ غُفْرَانِ

(6 b)

قطعهٔ پارسی

بنیاد این سرای قوی و قویم باد
 صحنش بحسن نزهت دارالنعم باد
 هر لحظه از مواهب الطاف ایزدی
 برکنج آستانش مرادی مقیم باد
 خاکش ز مشک اذفر و سنگش ز لعل ناب
 آبش ز شیر و شهد و زمینش ز سیم باد
 سنگ و کلوخ و خاک و کج و چوب این سرای
 از زخم منجنیق حوادث سلیم باد
 سیلاب حادثات چو خیزد درین جهان
 پیشش ز عون باری سدی عظیم باد
 حشمت جلیس و بخت و سعادت رفیق و یار
 دولت انیس و راحت و شادی ندیم باد

بانیش در تنعم و احوال و کارهاش
بر منهج ارادت وی مستقیم باد
در چشم آنکه نیست برش راست چون الف
این عالم فراخ چو بدوی مشیم باد
وان دل که در هوای ولایش صحیح نیست
پیوسته از وبای مصایب سقیم باد

این مرثیه بر سبیل عموم در حقّ امرای روم که
ایّام دولتشان در شهور (7 a) سنهٔ ستّ و سبعین
و ستمایه بانقراض انجامید در قلم آمد¹

پرسیدم از زمانه که این سروران روم
گویی کجا شدند و چه دیدند ازین جهان
من پارشان بغایت شهرت گذاشتم
وامروز نیست زیشان نه نام و نه نشان
پروانهٔ معظم² گویی کجا شدست

کوآن همه بزرگی و آن حشمت و توان
کوآن سوارگشتن و آن اسب تاختن
وان سروران بطبع پس و پیش او دوان

¹ Hayatlarını kaybetmek suretiyle egemenlik devirleri sona eren Anadolu Selçuklu emirleri hakkında kaleme alınan bu mersiye, F. N. Uzluk tarafından (Mektûbât-i Mevlânâ, Önsöz, s. 21-22) bir hayli yanlış ve eksiklerle yayınlanmıştır. Mersiye'yi bu eserden nakleden N. Kaymaz buradaki yanlışları aynen muhafaza ettiği gibi, bu metinde olmayan bazı yeni yanlışlar da yaparak yayınlamıştır (Pervâne Mu'inüddin Süleyman, s. 182, not: 3). Aynı mersiye, S. A. Müeyyed-i Sâbitî tarafından birçok yanlışlarla yayınlanmış (Esnâd u Nâme'hây-i Tarihî, Tahran 1967, s. 238-39) ve bu yanlışlıklar, mersiye'yi buradan nakleden Dr. M. Cevad Meşkûr'un yayınladığı esere (Ahbâr-i Selâçika, Tahran 1350, s. 519-520) de aynen geçmiş ve nihayet S. Yûnusi'nin adigeçen "Ravza" yayınında da yine birtakım yanlışlarla yayınlanmıştır (Mukaddeme-i musahhih, s. 27-31). Böylece Anadolu Selçuklu tarihi bakımından önemli olan bu mersiye, görüldüğü üzere, şimdiye dek daima birtakım yanlışlar ya da eksiklerle yayınlanmış bulunmaktadır. Biz bu yayınımda bu mersiye'yi, yapılan bütün yanlışları düzeltip, müellifin kaleminden çıktığı şekliyle yayınlamaya çalışıyoruz.

² Anadolu Selçuklu devlet adamı ünlü Mu'inüddin Süleyman Pervâne.

- کو آن همه امارت و آن حکم و آن وقار
 کو آن همه خزاین و آن گنج بیکران
 کو هیتش که روم چنان گشته بود ازو
 کز گوشت میش گرگ فرو بسته بد دهان (7 b)
 کو آن سپه کشیدن و آیین و برگ و ساز
 کو آن همه فصاحت و آن لفظ و آن زبان
 میران که صف زدندی بر درگهش پگاه
 یکک کس پدید نیست از یشان درین زمان
 هر جا که مفسدی و حرامی و دزد بود
 از بیم تیغ او همه بودند ناتوان
 رومی که پر خوارج و آشوب و فتنه بود
 گشت از نهیب تیغش چون روضه جنان
 و امروز باز بین چو وجودش پدید نیست
 چون دوزخیست پر شده ماران و گزردمان
 و ان نایب¹ یگانه که میرگزیده بود
 گویی چگونه گشتست از دیدها نهان
 کو آن همه رزانت و آن حکم و آن ثبات (8 a)
 کو آن همه بزرگی و آن جمله خان و مان
 و ان مالها که جمع همیکرد سالها
 و ان خلقه غلامان و آیین و خاندان

¹ Nâib Emînüddin Mikâil.

بیچاره خواجه یونس^۱ گوی کجا شدست
 آن سرور یگانه و آن میر نوجوان
 کو آن همه تکبر و شاهی و عزّ و ناز
 و آن حکم در سواحل همچون قضا روان
 مسکین بهاء دین^۲ که جوانی گزیده بود
 چون از میان کار برون رفت ناگهان
 کو آن همه فصاحت و آن خطّ و آن سخن
 کو آن همه کفایت و آن جاه و آن مکان
 آن طبل و بوق و کوس و علمها کجا شدند
 (8b) و آن اژدها نگاشته بر روی پرریان
 دو پور صاحب^۳ از چه سبب روکشیده اند
 کز هر دو نام نیست درین دهر جان ستان
 آن رزم و بزم کو و غلامان همچو ماه
 و آن جامه‌های فاخر و نیز گنج شایگان
 و آن تاج کیو^۴ نیز که چون شیر شرزه بود
 آواز او بریده شد از جمع دوستان
 کو آن سپه کشیدن و آن سبّلت و بروت
 و آن یوز و باز و طنطنه و آن گرز و آن سنان

^۱ Melikü's-sevâhîl Hoca Yûnus.

^۲ Melikü's-sevâhîl emîr Bahâüddin Mehmed.

^۳ Anadolu Selçuklu veziri Sâhib Fahrüddin Ali'nin iki oğlu Tâcüddin Hüseyin ve Nusretüddin Hasan.

^۴ Hatîr-oğlu Ziyâüddin Mahmud tarafından öldürülen (1276) Dânişmed-ili Sübaşısı Tâcüddin Giv.

- ابن الخطیر کو شرف الدین^۱ که رفعتش
 بگذشته بود و برشده تا فرق فرقدان
 جایی رسیده بود که از غایت علوّ
 پنداشت زیر رتبت او هشت آسمان
 بگلربگّ زمانه و صاحب قران روم (9 a)
 میران به پیش حضرت او همچو کودکان
 وانگه برادرش که ضیاء دین^۲ بدش لقب
 آن شیر باشماعت و آن میر کاردان
 گفتا که جمله مست شراب اجل شدند
 وز مجلس حیات برفتند بر کران
 یکچند شان مراد جهان در کنار بود
 و آخر بروز رخت بیستند از میان
 چونین نهاده اند اساس جهانیان
 در دهر هیچ کس نتوان یافت جاودان
 بودند پیش از یشان میران کامکار
 شاهان با تکبّر و با لشکری گران
 روی زمین گرفته و فرمان روان شده
 برمالدار و مفلس و بر پیر و بر جوان (9 b)

^۱ Hatir-oğlu Şerefüddin Mes'ûd.

^۲ Hatir-oğlu Şerefüddin Mes'ûd'un kardeşi Ziyâüddin Mahmud.

لکن چو شست مرگ بریشان گشاده شد
جمله نگون شدند از آن تخت خسروان
با تیر مرگ هیچ سپر دستگیر نیست
با تیغ مرگ جوشن و خفتان کند زیان

این قطعه در جواب نوشته نزد مخدومی
ارسال رفت¹

وَافَى كِتَابُكَ كَالرَّحِيقِ الْفَرَقَفِ
مَمَزُوجَةً بِقَرَّاحٍ مَزْنٍ أَوْطَفِ
مِثْلَ الْحَبِيبِ إِذَا أَلَمَ مُحِبُّهُ²
بِمَكَانٍ مُشْتَقٍ كَثِيبٍ مُدْنِفِ
فَأَزَاحَ مِنْ غَلَلِي وَسَكَنَ لَوْعَتِي
وَ أَرَاخَ مِنْ عِلَلِي فَبِهَا أَنَا مُشْتَفِ
الْفَيْتُهُ كَالْوَصْلِ مِنْ بَعْدِ النَّوَى
أَوْ كَالْيَسَارِ فِي يَمِينِ الْمُعْتَفِي
فَفَتَحْتُهُ وَقَرَأْتُهُ وَلَشَمْتُهُ
وَ كَمَا أَكْرَرُ لَفْظَهُ لَمْ أَكْتَفِ
وَقَرَأْتُ مِنْهُ كُلَّ لَفْظٍ رَائِقِ
فِي حَسَمٍ دَائِي كَالْحُسَامِ الْمُرْهِفِ
صَادَفْتُهُ كَنَسِيمٍ رَوْضٍ نَاضِرِ
بِصُوفٍ أَزْهَارِ النَّبَاتِ مُفَوِّقِ
فَطَفَفْتُ أَفْسَرُ حُلَّةً قَدْ أَلْبَسْتُ
أَعْطَافَ ظَبْنِي ذِي دَلَالٍ أَهْنِفِ

(10 a)

¹ Bu başlık altındaki Arapça şiir, S. Yûnusî metninde bulunmamaktadır.

² Metinde محباً yerine tashih edilmiştir.

وَاللَّهِ لَوْ أَنِّي بَدَلْتُ لِأَجْلِهِ
كُلَّ الَّذِي جَازَتْ عَيْنِي لَمْ أَفِ
مِنْ حُسْنِ كَتَبَتُهُ أَقُولُ لِمَقُولَتِي
فِي كُلِّ سَطْرِ مِنْهُ بِإِلَهِ قِفِّي

این قطعه نیز در جواب مشرفهٔ مخدومی
ارسال رفت¹

أَتَانِي كِتَابٌ مِّنْ صَدِيقٍ مُّوَافِقٍ
كَرَى لِعِطْشَانٍ وَوَصَلَ لِعِبَاشِقٍ
وَرَأَى لِمَطْبُوبٍ وَأَمِنَ لِبَخَائِفٍ
وَفَكَ لِمَأْسُورٍ وَمَاوَى لِبَطَارِقٍ
وَنَارٍ لِمَصْرُودٍ وَمَالَ لِمُعْسِرٍ
وَرُوحٍ لِمَلْحُودٍ وَرَاحٍ لِفَاسِقٍ
فَقَرِطَاسُهُ فِي الْحُسْنِ نُورٌ لِنَاطِرٍ
وَأَنْفَاسُهُ فِي الطَّيِّبِ مِسْكٌ لِنَاشِقٍ
أَشَبَّهُهُ بِالرَّوْضِ وَقَتَ اخْضِرَّارِهِ
وَقَدْ حَمَرَتْ أَطْرَافُهُ بِالشَّقَائِقِ
فَالْمَظَاهُ مِثْلُ الْعَوَانِي مَلَا حَةَ
وَكُلُّ مَعَانِيهِ كَسُورِ الدَّقَائِقِ
فَدَكَرْتَنِي مَعْنَاهُ مَعْنَى الْحَبَائِبِ
وَمَا كَانَ مِثْلًا فِي الْعُهُودِ السَّوَابِقِ
جَزَى اللَّهُ مَنْ أَدَّى كِتَابًا أَرَحَنِي
وَبَلَّغَنِي رَبِّي² أَوْلَيْكَ الْأَصَادِقِ

¹ Bu Arapça şiir de S. Yûnusi metninde yoktur.

² Metinde: ربا

(10 b)

عَزَمْتُ بِأَنْ أَطْوِيَ الطَّرِيقَ إِلَيْهِمْ
وَعَوَّقَنِي مِنْهُ صُنُوفُ الْعَوَائِقِ
إِذَا مَا سَرَحْتُ الطَّرْفَ فِي كَلِمَاتِهِ
سَرَحْتُ لَعَمْرِي فِي مُرُوجِ الْحَقَائِقِ

این شعر را در صدر رساله نزد جماعتی
دوستان نوشته بودم¹

نَسِیمَ الصَّبَا إِنْ زُرْتَ أَرْضَ أَحِبَّتِي
فَبَلِّغْ إِلَيَّ تِلْكَ الْخِيَامِ سَلَامِي
إِلَى رَوْضِ آمَالِي وَمَنْبِتِ شُعْبَتِي
وَمَلْعَبِ أَقْرَانِي وَأَرْضِ غَرَامِي
إِذَا مَا أَتَانِي طَارِقٌ مِّنْ دِيَارِهِمْ
تَضَاعَفَ أَشْجَانِي وَزَادَ سَقَامِي
سَقَى اللَّهَ أَيَّامًا فَعَلَنَ مُرِيحُهُ
بِالْبَابِنَا فِعْلًا كَفِعْلِ مُدَامِ
إِذَا الْعَيْشُ صَافٍ وَالْأَحِبَّةُ جِيرَةٌ
وَالْغُصْنُ نَضِيرٌ وَالزَّمَانُ غُلَامِي
وَحَقَّ الْهَوَى أَنْ رُمْتُ أَخْبَارَ حَالَتِي
كَأَنَّ حَدِيثِي مِّنْ وَرَاءِ لِيثَامِ
وَذَاكَ لِأَوْجَاعِي وَشِدَّةِ حَيْرَتِي
وَقُوَّةِ أَحْزَانِي وَضَعْفِ كَلَامِي
وَمَا أُمُّ فَرْدٍ غَابَ عَنْهَا بَلِيلَةٌ
فَبَاتَتْ بِوَجْدٍ مُّسْهِرٍ وَهِيَامِ

¹ Bu Arapça şiir de S. Yûnusi metninde yer almamaktadır.

كَانَ أَنْبِيَا يُزْعِجُ الْحَيَّ كُلَّهُ
 وَيَجْلُبُ شَكْوَاهَا سُهَادَ نِيَامٍ
 فَأَضْحَتْ بِقَلْبٍ مَنْ نَوَاهُ مُفْجَعٍ
 (11 a) وَطَرَفٍ لَهُ دَمْعٌ كَسَلْبٍ غَمَامٍ
 تُسَائِلُهُ عَنْ رَاكِبٍ ثُمَّ فَارِسٍ
 وَتَطْلُبُهُ فِي رِحْلَةٍ وَمُقَامٍ
 فَدُلَّتْ عَلَيْهِ بَعْدَ خَمْسٍ مَقْطَرًا
 عَلَى الْأَرْضِ مَقْتُولًا بِحَدِّ حُسَامٍ
 يَا وَجَدَ مِنِّي يَوْمَ وَدَعْتُ إِخْوَتِي
 وَقَدْ عَايَنْتُ نَفْسِي هُنَاكَ حِمَامِي

این اشعار را دوستی در خواست کرد تا در
مراسلات در مواضع توقّع و ترجی دیدار دوستان
و مخدومان بطریق استشهاد استعمال کند¹

لَعَلَّ اللَّيَالِي تَجْعَلُ الدَّارَ دَانِيَةً
وَتَصْنُفُو حَيَاتُصَ الْعَيْشِ بِالْقُرْبِ ثَانِيَةً

أَيْضاً

لَعَلَّ اللَّيَالِي تَجْمَعُ الشَّمْلَ بَيْنَنَا
وَيَرْزُقُنَا بَعْدَ الْفِرَاقِ وَصَالاً

أَيْضاً

لَعَلَّ اللَّيَالِي وَالْعَجَائِبُ جَمَّةٌ
كَمَا غَدَرَتْ بِالْهَجْرِ بِالْوَصْلِ تَعْدِلُ

أَيْضاً

لَعَلَّ اللَّيَالِي بِالتَّوَّاصِلِ تَسْمَحُ
فَتَحْتَالُ فِي ثَوْبِ الْوِصَالِ وَتَمْرَحُ

أَيْضاً

لَعَلَّ اللَّيَالِي مِنْ عَجِيبِ صُرُوفِهَا
تُبَلِّغُنَا مَا نَرْتَجِي وَنُرِيدُ

أَيْضاً

لَعَلَّ اللَّيَالِي مِنْ لَطَائِفِ صُنْعِهَا
تُسَكِّنُ حَرَّ الْقَلْبِ مِنْ شَرِبَةِ الْوَصْلِ

(11 b)

¹ Bu başlık altındaki çeşitli Arapça şiirler S. Yûnusî metninde yoktur.

أيضاً

لَعَلَّ اللَّيَالِي تُرِينَا مَا نُؤْمَلُهُ
وَنَرْتَجِي مِنْ مَلَاقَاتِ الْأَحِبَّاءِ

أيضاً

لَعَلَّ صُرُوفَ الدَّهْرِ تَشْفِي صُدُورَنَا
وَتَخْتِمُ بِالْحُسْنَى وَتَفْتَحُ بِآبَا

أيضاً

لَعَلَّ صُرُوفَ الدَّهْرِ تَعْدِلُ بَيْنَنَا
كَمَا هِيَ فِينَا قَبْلَ ذَلِكَ تَظْلَمُ

أيضاً

لَعَلَّ إِلَهِي مِنْ لَطَائِفِ صُنْعِهِ
يُخَلِّصُنَا بِالْوَصْلِ مِنْ مِحْنَةِ الْهَجْرِ

(12 a)

أيضاً

لَعَلَّ إِلَهِي يَجْعَلُ النِّعَيشَ صَافِياً
وَيَحْدُثُ مِنْ بَعْدِ الْجَفَاءِ وَفَاءُ

أيضاً

عَسَى اللَّهُ يَوْمًا أَنْ يُرِينِي بِفَضْلِهِ
وَجُوهَ أَحِبَّائِي الَّذِينَ تَرَحَّلُوا

أيضاً

عَسَى اللَّهُ أَنْ يُدْنِي دِيَارَ أَحِبَّتِي
لِنَشْكُو خَبَايَاتِ النَّوَى وَنَقُولُ

أيضاً

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَسْقِي فُؤَادِي شَرْبَةً
مِنْ الْوَصْلِ لَا يَظْمَأُ بِهَا آخِرَ الدَّهْرِ

أيضاً

عَسَى فَرْحٌ يَأْتِي وَيَجْمَعُ شَمْلَنَا
فَنُصْغِي إِلَى أَقْوَالِنَا وَنَفْوُهُ

أيضاً

عَسَى فَرْحٌ يَأْتِي وَيُصْلِحُ حَالَنَا
وَيَضْحَكُ وَجْهُ الدَّهْرِ بَعْدَ عُيُوسِهِ

أيضاً

عَسَى اللَّهُ يَقْضِي بِالتَّوَّاصِلِ بَيْنَنَا (12 b)
كَمَا هُوَ فِينَا بِالتَّهَاجُرِ يَحْكُمُ

أيضاً

عَسَى اللَّهُ أَنْ يُدْنِي إِلَيْكُمْ مَكَانَنَا
وَعَوَّضَنَا مِنْ بَعْدِ هَجْرٍ تَوَصَّلَا

أيضاً

عَسَى اللَّهُ أَنْ يُعْطِيَ مُنَايَ وَإِنَّهَا
وُجُوهُ أَحِبَّائِي الْوُفَاةِ الْأَصَادِقِ

أيضاً

عَسَى فَرْحٌ يَعْتَنِي بِهِ شَافٍ لِعِلَّتِي
وَمَنْ يَزِدْ مَاءَ الْوَصْلِ سَاقٍ لِعِلَّتِي

دوستی از کاتب در خواست تا شعری ملمّع
تازی و پارسی بر طریقه سعدی شیرازی بگوید
آنجا که گفت: «بپایان آمد این دفتر حکایت
همچنان باقی» مبنی بر اشارت وی این شعر
بقلم آمد

أَيُّهَا رَمَى قَلْبِي بِسَمِّ جُرْحِهِ بَاقٍ
إِلَى كَمٍّ لَا تَدَاوِينِي وَأَنْتَ الْآسَى وَالرَّاقِ
چو در جمعی چه میدانی حدیث درد پنهانی

(13 a)

چو در وصلی چه میدانی بلا و رنج مشتاقی
تَرَفَّقْ أَهْهَا الْعَادِي عَلَيَّ حَالِي وَ سَلَوَاتِي
أَمَّا تَرْنُو إِلَيَّ ضَعْفِي وَ بَلَوَاتِي وَ إِمْلَاقِي
مرا با درد خوش باشد چو تو باشی مرا مسقم
مرا با زهر خوش باشد چو تو باشی مرا ساقی
سُمُومُ الْعِشْقِ لِي رَاحٌ وَ حَشَوُ الصَّدْرِ أَقْدَاحٌ
وَ كَيْفَ الْمَوْتُ مِنْ سُمٍّ وَأَنْتَ الْيَوْمَ تَرِيَّاقِي
نمیدانم چه معجونی بدین شوخی و رعنائی

همین دانم که خوش بویی نکورویی سمن ساقی
رَغِبْتُ لِجَدَبِ سُلَوَانِي إِلَيَّ بَيْنِي وَ هِجْرَانِي
وَ لَكِنْ لَا يُؤَاتِينِي بِمَا أَبْغِيهِ أَخْلَاقِي

اگر حالم کنی شب گون و گر اشکم کنی گلگون
 بهر حالی همه لطفی و احسانی و اشذقی
 أَمَّا تَحْسَنُوا عَلَيَّ طَرَفٍ غَزِيرِ الدَّمْعِ مِسْحَاحِ
 أَمَّا تُبْقِي عَلَيَّ قَلْبٍ كَثِيبٍ رَهْنِ أَشْوَاقِي
 دلا گر سر نگردانی ز درد دوست ناهردی
 و گر چشما زبون آبی زگریه همچنان عاقی

(13 b) نَوَوَا ضُرِّيَّ وَ أَضْرَارِيَّ وَ تَعَذِّبِي وَ إِبْعَادِي
 أَمَّا لِلْقَلْبِ لَا يُنْهِي عَنِ الدَّعْوَى بِإِفْرَاقِ

بخوش خوبی نه مشهوری درین عالم زخود بینی
 و گر نه در نکو روی بتا مشهور آفاقی
 إِذَا مَا صِرْتَ مُجْتَازًا إِلَيَّ بَاغٍ وَ بُسْتَانِ
 كَأَنَّ الْأَرْضَ قَدْ سُدَّتْ بِأَسْمَاعٍ وَ أَحْدَاقِ
 اگر چه نیک رعنائی و لکن بد ستمکاری
 و گر چه سخت زیبایی و لکن سست میثاقی

تَسْرَى بَعْدِي بِتَخَوُّفِي وَ مَا بَعْدِي بِتَارِيخِي
 وَ إِنَّ الْحُبَّ لَا يُبْقِي نَارَ عَادٍ وَ أَبْرَاقِ
 چو شمع شاهدان نارند روزی مرکب خوبی
 بحسن بی نظیر خود در آن میدان تو سباقی

فَكَفَيْفَ الْعَيْشُ يَا قَلْبِي وَ قَدْ أَفْنَيْتَ أَرْمَاقِي
 وَ كَيْفَ النَّوْمُ يَا عَيْنِي وَ قَدْ فَرَّحْتَ أَمَاقِي

از آن جفت است صدر صدر با افغان و آزاری
که تو در حسن و رعنائی میان دلبران طاقی

أيضاً له

يَا مَنْ غَدَاً وَحِيداً فِي اللُّطْفِ وَ النِّجْمَالِ (14 a)
لَيْمَ لَا تُرِيحُ صَبَباً مِنْ وَحْشَةِ اللَّيَالِي
گوی که ملک حسنم جاوید ماند خواهد

جانا بخاک پایت در ورطه خیالی

مَنْ يَدَّعِي لَدَيْنَا بَدْرًا بِلَا مُحَاقِ
أَوْ فِي الثُّورَى جَمِيعاً حُسْنًا بِلَا زَوَالِ

پیش آر بیدلان را وقتی که نیکبختی

بنواز عاشقان را گاهی که خوب حالی

قَدْ تَمَّتِ الْمَعَانِي فِي وَجْهِكَ الْمُنِيرِ
عُدُّ مُنْيَتِي بِمَنْبٍ مِنْ وَصْمَةِ الْكَمَالِ

جانا چه بعض خیزد گر حال من ببینی

باشد که رحمت آید هر چند در ملالی

ارْحَمْ عَلَيَّ حَسْبِي وَ انْظُرْ إِلَيَّ أَنِي
بَدْرٍ الَّذِي يُرِينِي فِي الْحُبِّ كَالْخِلَالِ

آیم سوی کویت از بهر حسن رویت

چندانکه راند خواهی مارا ازین حوالی

يَا نُزْهَةَ الْقُلُوبِ يَا قُرَّةَ الْعُيُونِ
لَيْمَ لَا تَعُودُ صَبَباً قَدْ صَارَ ذَا اعْتِلَالِ

(14 b) در آسمان خوبی مانده هلالی

در بوستان شوخی مانده نهالی

عَلَّ الْإِلَٰهَ يُدْنِي وَصَلَّ عُقَيْبَ هَجْرٍ
فَاللَّهُ لَيْسَ يُبْقِي هَجْرًا بِلَا وَصَالٍ

گویی وصال یاران روزی بخواب دیدم

زان نیست بعشق ایشان بر لوح دیده حالی

لَهْفِي عَلَى عِيُونٍ فِي الْحِظِّ كَالسُّيُوفِ
لَهْفِي عَلَى ثُغُورٍ فِي الْحُسْنِ كَاللَّالِي

دردی که دیده ام من در فرقت عزیزان

گر زانکه باز گویم از حال من بنالی

أَيَّامُ وَجْهِ حَالِي حَالٌ مِّنَ الْوِصَالِ
أَخْتَالُ مُسْتَرِيحاً مَعَ ذَلِكَ الْغَزَالِ

پیش وصال یاران کان روشنی حشمت

چه جای طیب مستی چه جای ذوق مالی

مَنْ ذَا رَأَى وَصَالاً يَوْمًا بِلَا فِرَاقٍ
مَنْ ذَا رَأَى نَعِيمًا يَوْمًا بِلَا وَبَالٍ

خلد برین چه باشد در حضرت حباب

آب حیات چه بود در خدمت مولی

(15 a)

لَهْفِي عَلَى زَمَانٍ وَالْعَيْشُ فِيهِ صَافٍ
مَا مَرَّ فِي ضَمِيرِي يُقَوِّي عَلَى حَالِي

تویی دگر نبینم هرگز زمان ایشان

صدرا چه جای آنست در غصه محالی

أَيْضاً لَهُ

يَا مَلِيحاً أَذَابَ جُثْمَانِي

أَنْتَ رُوحِي وَأَنْتَ رَيْنَحَانِي

علم الله که بيبحضور رخت هستم اندر بهشت زندا

أَيْهَذَا الظَّبِّيُّ مِنْكَ أَسْكَرَنِي

لَفْظُ صَاحٍ وَظَرْفُ سَكْرَانٍ

در دو چشمم برابر نوری در تنم قوتی وهم جانی

كَيْفَ أَرْجُو النَّهْوضَ مِنْ مَرَضِي

إِذْ رَمَانِي الْهَوَى فَاَصْمَانِي

تا بدیدم دو زلف پر خم تو مانده ام در غم و پریشانی

أَنْتَ فِي الْحُسْنِ آفَةٌ وَكَذَا

أَنَا فِي الْعِشْقِ بَيْنَ أَقْرَانِي

دلبرا عزم گلستان چه کنی که تو در خانه خود گلستانی

لَا أَرَى مَا أُرِيدُ يَا وَطْرِي

(15 b)

مِنْكَ لَوْ مِلْتَ نَحْوَ سُلْوَانٍ

پیش عالم غم هویدا گشت تا ز چشمم دو روز پنهانی

مَا رَأَى عَنْكَ رَغَبَتِي أَبَدًا

إِذْ هَوَى مُقْلَتَيْكَ إِيْمَانِي

بدولب در حیات مرده دلان راست هم طبع آب حیوانی

أَنْتَ بَيْنَ الْبِلَادِ مُلْتَمَسِي

أَنْتَ بَيْنَ الْعِبَادِ سُلْطَانِي

شیر رزمی و میر میدانی شاه بزمی و ماه ایوانی

قَوَّتِي فِي هَوَاكَ سَاقِطَةً

لَسْتُ أُسْطِيعُ ضَمَّ أَجْفَانِي

حال من بینی و نبخشایی راستی بادل چو سندان

صَاحٍ مِمَّنَا أُبَيِّتُ مُنْتَحِبًا

خَدَّ خَدِّي مَدَّ مَعِيَ الْقَانِي

چون خرامی بناز در صحرا غصّه باغ و رشک بستانی

أَنْتَ فِي لَوْحِ خَاطِرِي أَبَدًا

مَا أَرَى فِيهِ رَسْمَ نِسْيَانِي

سخت دشوار می توان دیدن روی خوب ترا بآسانی

حَارَ عَزْمِي وَ خَابَ مَطْلَبِي

فَاتَ صَبْرِي وَ فَارَ أَحْزَانِي

صدر اگر پیش تو نمیرد زار باشد از غایت گرانجانی (16 a)

أَيْضًا لَهُ

أَيَا مَنْ وَجْهُهُ بَدْرُ التَّمَامِ

وَايَا مَنْ صُدَّ عَنْهُ مَاوَى الظَّلَامِ

بدین خوبی و رعنائی و شوخی نمیدانم که از خیل کدامی

جَمَعْتَ الْحُسْنَ فَنَّا بَعْدَ فَن*
 وَ ضَرْبِ تَصِيدُ أَفْئِدَةَ الْأَنَامِ
 همی دایم که نامی گشت عشقت نمیدانم ولی باخود چه نامی
 قِوَامُكَ فِي الْوَرَى كَالرُّمَحِ طَعْنًا
 وَ طَرَفُكَ بَيْنَهُمْ مِثْلُ الْحُسَامِ
 بری دلهای عالم را بتاراج ندیدم مثل تو شوخی حرامی
 بَخِلْتَ بِيَانُ تَجُودَ لِمُسْتَهَامِ
 وَ أَنْ تَرَوِي ظَمَاءَهُ بِالسَّلَامِ
 درون سرو می گردد پر آتش چو تو بیرون بشوخی میخرامی
 إِذَا عَايَنْتَ طَرَفُكَ مِّنْ بَعِيدِ
 رَأَيْتَ كِنَانَةً مَلِيءَ السَّهَامِ
 برای صید دلهای عزیزان بزلفی حلقه حلقه همچون دامی
 كَلَامِي فِيكَ أَوْرَثَنِي كَلَامِي
 غَرَامِي فِيكَ أَغْفَبَنِي غَرَامِي
 چه دانی پختگی سینه ما چه تو با سینه چون سیم خای
 وَ هَبَنِي فِيكَ أَنِّي مُسْتَرِيحٌ
 أَيْخَفَنِي فِي الْوَرَى يَوْمًا سَقَامِي
 بوعده ناقصی جانان اگر چه بخوبی در همه معنی تمامی
 وَ حُبُّكَ لَا أَمِيلُ عَنِ التَّصَابِي
 وَ لَوْ أَنَّ الْهَوَى فِيهِ حِمَامِي
 چو قد بالا کشی سروبلندی چو لب پیش آوری جای مدامی

(16 b)

وَحَقِّكَ لَا يَزُولُ هَوَاكَ عَنِّي
 وَلَوْ تَحْتَ الشَّرَى بُلِيَّتْ عِظَامِي
 چه بد کردم نگارینا که بامن چنین در بند جور و انتقامی
 فَكَيْفَ أَمِيلُ عَنْكَ إِلَى مَلِيحٍ
 وَحُبُّكَ قَابِضٌ أَبَدًا زِمَامِي
 چه فخر آری چوما محروم مانیم کریمی کن چو از نسل کرای
 وَلَا تَبْخُلْ بِنَقْدِ الرِّصْلِ عَنَّا
 لِأَنَّ الْبُخْلَ مِنْ شِيَمِ اللُّثَامِ
 برو صد را ز سر نخوت کران جوی که مر معشوق را کتر غلامی

أَيْضاً لَهُ

يَا مَلِيحاً حَازَ فِي الْبَهْ
 أَنْتَ فِي الْحُسْنِ كَبَدُ
 أَنْتَ تَفَاحِي وَرَاحِي
 أَنْتَ مَالِي وَمَعَاشِي
 جَتِ أَعْلَى الدَّرَجَاتِ
 رِ لَاحَ وَسَطَ الظُّلُمَاتِ
 أَنْتَ رِيحَانِي وَرُوحِي
 أَنْتَ مَجْمُوعُ صِفَاتِي

(17 a)

ای که در چشم چونوری تو و در جسم حیاتی
 چند در بند هوای خود و دام هوساتی
 إِنَّ لِي صَدْرًا أَلِيمًا
 إِنَّ لِي جَفْنًا وَلَحْنًا
 مِّنْ مِّقَاسَاتِ هُمُومٍ
 شَرَقًا بِالْعَبْرَاتِ
 مِّنْ مُّعَانَاةٍ وَبُؤْسِ
 مِّنْ صُوفِ الْحَسَرَاتِ
 آخِ طَرَفِي فِيكَ مَاءٌ
 صَارَ قَلْبِي فِيكَ نَارًا

هر چه خواهی ببر ای یار که مطبوع و لطیفی

هر چه خواهی بکن ای دوست که شیرین حرکاتی

أَنْتَ فِي قَوْلِكَ مُرٌّ وَ مِنْ التَّرْوِيجِ خِلْوٌ
مَعَ هَذَا أَنْتَ حُلْوٌ فِي مَذَاقِ اللَّهْوَاتِ
حَسْرَتِي لَكَ تَقْضِي وَ مُحِبًّا وَ حَمِيًّا
إِنَّ ذَاكَ اللَّيْلَ لَيْلٌ مِنْ لِيَالِي الْحَسَنَاتِ

آن خط سبز چه خطت بر آن عارض گلگون

مگر آورده بخون دل شوریده براتی

حَاجَتِي مِنْكَ وَصَالٌ أَتَصَدَّى لِحَيَاةٍ
فَقَدْ حَانَ مِنَ الْهَجْرَا نِ حَيْنِي وَ مَمَاتِي
لَارْتَوَتْ غُلَّةُ قَلْبِي وَاسْتَوَتْ غُلَّةُ صَدْرِي
أَنْتَ لَوْ دَاوَيْتَنِي بِإِلْتِمَاسِ حَالِ الْخَلَوَاتِ

(17 b) این چه سر سوزست و چه آبست که در سینه و چشمست

مگر ای سینه سفیری مگر ای چشم فراتی

كُلُّ حَالِي فِيكَ بَلَوَى كُلُّ سُقْلِي فِيكَ شَكْوَى
هَكَذَا لِحِفْظِ مَيْثَا قِ الْمُجِيرِ الْوُفَاةِ
كُنْ كَمَا كُنْتَ وَ مُرَّمَا شِئْتَ مَا كِلَّ مُنَايَ
أَنْتَ مُحِبُّوبٌ لِعَمْرِي فِي الرِّضَا وَ السَّخَطَاتِ

حسن تو روی تو نصایبست که در اصل تمامست

بده از دولب خود بوسه که در قید زکاتی

رَامَ قَلْبِي فِيكَ صَبْرًا فَأَنْتَ طَرْفِي وَ صَدْرِي
وَ نَهَى رُوحِي وَ عَقْلِي ذَاكَ يَا رِيَمَ الْفَلَاةِ

أَنْتَ قَاصٍ فِي أُمْرِي هَكَذَا عَدْلُ الْقَضَاةِ
أَنْتَ مَاضٍ فِي ضُلُوعِي هَكَذَا نُبْلُ الرُّمَاقِ

مرک خود تعرفه آرد بر هر وصل که بینی

بیشتر زانکه رسد مرک چه در بند شتانی

طَبَعِي الزَّخَّارِ بِحَرٍّ يَهَبُ النَّاسَ اللَّائِي
كُلُّ مَا يَكْتُبُ كُتًّا بُ الْوَرَى مِنْ لَفْظَاتِي

صدر شیرین شد از اشعار تو هر ذوق دهانی

چه عجب زانکه چو در نطق شوی جمله نبانی

أَيْضاً لَهُ

(18 a)

يَا مُسْتَهْيَ الْأَمَانِي يَا بَهْجَةَ الزَّمَانِ
هَاتِ الرَّحِيقَ صِرْفًا مِنْ صَفْوَةِ الدَّنَانِ

ما را حریف باید در روزهای هستی

ما را شراب باید در موسم جوانی

هَاتِ الشَّرَابَ هَاتِ يَا جَالِبَ الْحَيَاةِ
يَا زِينَةَ السَّقَاةِ يَا فِتْنَةَ الزَّمَانِ

از جمله خوشیها در خاطر من نیاید

هر صوت ارغوانی یا کاس ارغوانی

جَاءَ الشِّتَاءُ يَسْقِي مِنْ بَرْدِهِ سُمُومًا
تَرِيَاقُهَا شَرَابٌ كَالنَّارِ فِي الْأَوَانِي

عالم ز زخم سرما روی عبوس دارد

کو شیشه ای که خندد در بزم کامرانی

يَا زُبْدَةَ الْأَنَامِ يَا مُهْجَةَ الْكِرَامِ
يَا حَسْرَةَ الْبُدُورِ يَا خَجَلَةَ الْغَوَانِي

ای جان نازنینم ای سرو راستینم
بگذار تا ببوسم پایت که میتوانی
کُلِّي إِلَيْكَ مَائِلٌ صَبْرِي عَلَيْكَ زَائِلٌ
لَوْلَا هَوَاكَ حَاصِلٌ مَا بَيْتٌ فِي الْهُوَانِ
روی تو آفتابم زلف تو مشک نابم

گوی شبی ببوسم آن لب چنانکه دانی
حَتَّامَ مِنْكَ طَرْفِي يُمَسِّي بِغَيْرِ نَوْمٍ
حَتَّامَ مِنْكَ صَدْرِي يُضْحِي بِإِلَا جِنَانٍ
هر چند مستمندم با زار و دردمندم

چون روی تو ببینم یابم حیات ثانی
وَاللَّهِ لَيَسَّ يَحُلُو يَوْمًا سِوَاكَ حَالِي
(18 b) لَوْ يُسَّرَ الْحُصُولُ فِي رَوْضَةِ الْجِنَانِ
روی تو حیف بینم در چشم هر گزانی

بهتر همان که باشد در پرده نهانی
لِمَ سَأَلَ فِيكَ طَرْفِي مِنْ لَوْعَةِ الصُّدُودِ
كَمْ ذَابَ فِيكَ قَلْبِي مِنْ هَيْبَةِ التَّدَانِي
در دست عشوه تو حالی تباه دارم

لكن چه چاره سازم با حکم آسمانی
قَدْ غَيَّرَ التَّصَابِي جِسْمِي مِنَ النُّحُولِ
لَوْلَا الْأَنِينُ مِنِّي فِي الدَّهْرِ مَا تَرَانِي

هرگز دلت نیارد رحمی بحال زارم
باری ثنا بگوئی گر قلمت کنانی
إِنْ رُمْتُ فِيكَ صَبْرًا مِنْ كَثْرَةِ الدَّوَاعِي
الْفَيْتُ حَالِ صَبْرِي فِي مَعْرِضِ الْبَوَانِي
صدرست چاکر تو درد هر غم خور تو
بنواز چاکرت را چون هست را یگانی

نُسْخَةُ رُقْعَةٍ أَرْسَلْتُهَا إِلَى بَعْضِ الْأَكَابِرِ شُكْرًا
وَأَعْتِذَارًا عَنْ تَأَخُّرِ خِدْمَتِهِ

أَرَانِي اللَّهَ طَلَعَتْهُ سَرِيعًا
وَأَصْحَبَهُ السَّلَامَةَ حَيْثُ سَارَا
وَبَلَغَهُ أَمَانِيَهُ جَمِيعًا
وَكَانَ لَهُ مِنَ الْخَدَّائِ جَارًا

انواع خیرات و اصناف مبرّات که خداوند معظم، کشف الأُمم، (19 a) معدن الفضل و الکرم – أدام الله نعمته و صان عن المکاره مهجته – در حقّ خدمتکار میفرماید، در مضایق امور و شداید احوال و عروض احوال دستگیر و پای مرد آن حضرت باد. بنده بایستی که چون سایر خدم و باقی حشم به بندگی بشتافتی و سعادت لثم بساط عالی که فذلک مطالب است در یافتی، اما مبنی بر آنکه مرکبی موافق دست نداد و مزاج را نیز هنوز ابلالی و انتعاشی حقیقی از مقاسات مرضی که مدتّها مشاهده کرد حاصل نگشت، آن اُمنیت که متضمّن سعادت دنیا و آخرت بود در تعویق افتاد؛ انشاء الله همم فلکی و شیم ملکی آن حضرت عذر خواه این تقصیر افتد. واللّٰهُ یُبْقِیْهِ وَ یَقِیْهِ وَ اِلٰی دَرَجَاتِ الْفَائِزِیْنَ یَرْقِیْهِ وَ هَذَا الْقَدْرُ یَكْفِیْهِ.

این خدمت نزد بزرگی اصدار افتاد که از سفری
مراجعت فرموده بود¹

جَاءَ الْبَشِيرُ مُبَشِّرًا بِإِيَابِكُمْ
فَمَلَأْتُ صَدْرِي بِهَنَاجَةٍ وَ حُبُورًا
قَدْ كَانَ مَوْردُ عَيْشَتِي مُتَكَدِّرًا (19 b)
وَالآنَ أَضْحَى صَافِيًا وَ نَمِيرًا
نَفْسِي الْفِدَاءُ لِوَأَصِلَ بِحَدِيثِهِ
أَضْحَى لَدَيَّ مِنَ الْأَمِيرِ خَبِيرًا
دَاوَى مَرِيضًا وَ اسْتَمَالَ مُتَيَّمًا
وَ أَرَا حَ ذَا حَزَنٍ وَ فَلَكَ أَسِيرًا
وَ اللَّهُ لَوْ أَنِّي وَهَبْتُ حُشَاشَتِي
بَدَلَ الْجِعَالَةِ مَا وَهَبْتُ كَثِيرًا
فَبَقِيتُ مُنْشَرَحَ الْجَنَانِ كَأَنَّنِي
الْفَيْتُ كَنْزًا وَ جُعِلْتُ وَزِيرًا
مَا كُنْتُ أَفْرَحُ مِثْلَ مَا أَنَا فَارِحُ
لَوْ كُنْتُ أُعْطِيَ جَنَّةً وَ حَرِيرًا
قَدْ قِيلَ لِفِرَاطٍ الْمَسْرَةِ مُهْلِكُ
لَوْ كَانَ حَقًّا لَانْعَدَمْتُ سُرُورًا

¹ (A.) ve (F.) nüshalarında başlıksız olarak kaydedilen bu mektup, görüldüğü üzere, (M.) nüshasının "Zeyl" kısmında bulunmaktadır. (M.) nüshasını esas nüsha aldığını söyleyen S. Yûnusî, bu mektubu neden "Ravza" metnine aldığını (S. 116-118) açıklamamaktadır.

زِدْ يَا خَبِيرُ مِنْ الْأَمِيرِ حَدِيثَهُ
لَإِنِّي أَشْمُ مِنْ الْحَدِيثِ عَبِيرَا
أَهْلًا بِمَنْ طَابَ الْقَرِيبُ بِذِكْرِهِ
وَغَدَا بِهِ طُرْفُ الزَّمَانِ قَرِيرَا

حقاً که مدت حرمان لب تشنه خدمتکار از آن مشرب عذب (و) خوش گوار اعنی جناب بزرگوار خداوندگار نامدار عالی تبار — قِبْلَةُ الْأَحْرَارِ كَعَبَةِ الْأَبْرَارِ خُلَاصَةُ الْقُرُونِ وَالْأَدْوَارِ مَعْدَنُ الْحَقَائِقِ وَالْأَسْرَارِ الْمُؤَيَّدُ بِتَأْيِيدِ رَبِّهِ الْمُخْتَارِ أَبْقَاهُ اللَّهُ (20 a) وَاسِطَةُ لِقَايَةِ الْأَخْيَارِ وَجَعَلَ مِنْهُ لَدَوْلَتِهِ صَافِيَا مِنْ شَوَائِبِ أَقْدَارِ الْأَقْدَارِ بِمُحَمَّدٍ وَعِثْرَتُهُ الَّذِينَ هُمْ فِي دُجَى الشَّكِّ كَالْأَقْمَارِ — بغایت رسیده بود و زمان تشوق دیده مستمند بمطالعه مشاهده آن صحیفه مردی و دیباچه آزادی اعنی لقای حیات بخش آن حضرت بنهایت انجامیده و دست نیاز مرتفع و عرصه آمال متفسح و دیده انتظار چهار و کلیت خاطر بصوب خداوندی نگران ، تا بشارت مراجعت از کدام جانب در رسد و نسیم لطف ایزدی از کدام مهبت در تنسم آید و بچه طریق ثغور کامرانی سوی تبسم گراید ؛ تا ناگاه مبنی برین قضیه که «إِنَّ لِلَّهِ بِالْبَرِيَّةِ لُطْفًا سَبَقَ الْأُمَمَاتِ وَالْآبَاءَ» بشارت قدوم آن حضرت بزرگوار در رسید و تباشیر صبح کامرانی بر مقتضای کلام یزدانی که «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»^۱ از افق شادمانی طالع شد ، در برابر (20 b) آن عطیه عظیم و موهبت جسیم «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي»^۲ گفته آمد .

^۱ Kur'ân, İnşirah suresi, âyet nr. 6.

^۲ Kur'ân, Neml suresi, âyet nr. 40.

خود هر که زایزد طلبد حاجت خویش
ناچار بمقصود رسد آخر کار

خدای داناست که در مدت مفارقت از آن جناب عالی بنده کمینه
از ایام حیات لذتی نیافت و از وجود زندگانی حاصل ندید و شربتی
آب بی تشویش تناول نکرد و قدمی بی حیرت بر زمین نهاد و درین
باب حق بدست مذکورست، چه هر که روزی در عداد بندگان آن
حضرت آمد و در سلک خدمتکاران منخرط شد و از آن دریای مکرمت
و آفتاب سیادت محظوظ گشت و لذت قرب جوار آن دولت یافت،
روزی بی یاد آن حضرت نباشد و مجموع ملک دو جهان بعوض خاک
آستان آن جناب در چشم او حقیر نماید.

أُفْلِسْتُ طَرْفِي لَا أَرَى مَنَ أَحِبُّهُ
وَفِي الدَّارِ مِمَّنْ لَا أَحِبُّ كَثِيرٌ

(21 a) انشاء الله که در پی این بشارت سعادت تقبیل انامل شریفه میسر
شود و آینه سینه خدمتکار که از دم سرد ایام مهاجرت کدورت پذیرفته
است، بدستگیری مواصلت انجلا پذیرد و مأمول دیرینه بحصول انجامد
و بخت خفته بیدار شود و طالع رمیده باز آید و عروس مراد دست دهد.

أَبْيَاتُ أَرْسَلَهَا فِي أَوَّلِ كِتَابٍ إِلَى خِدْمَةِ الْمَوْلَى
الْعَلَامَةِ أَفْضَلَ الْمُتَأَخِّرِينَ قُطْبِ الْمِلَّةِ وَالدِّينِ
كَثَّرَ اللَّهُ أَمْثَالَهُ

سَلَامٌ عَلَى مَوْلَى حُرِّمْتُ ازْدِيَارَهُ
وَبَعْدَ سُوءِ الْحِظِّ عَنِّي دِيَارَهُ
يُفِيدُ وَيَهْدِي جَارَهُ كُلَّ سَاعَةٍ
وَلَوْ أَنَّ جَارَ اللَّهِ أَصْبَحَ جَارَهُ
مِنَ الْقَلْبِ يَفْنَى كُلُّ شَيْءٍ وَيَنْمَحِي
إِذَا طَالَتِ الْأَيَّامُ إِلَّا أَدَّكَارَهُ
لَحَىَّ اللَّهُ قَلْبًا لَا يَهِيمُ صَبَابَةً
إِلَيْهِ وَطَرَفًا لَا يُطِيلُ انْتِظَارَهُ
فَطُوبَى لِمَنْ يُصْغِي إِلَى دُرٍّ لَفْظِهِ
وَيُنْفِقُ فِيهِ لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ
وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ طَالِبًا
جَلَّ قَلْبُهُ بِالرُّشْدِ ثُمَّ أَنَارَهُ
هُوَ الْبَدْرُ إِلَّا أَنَّ مَغْنَاهُ سَامَكَ
تَرَى فَوْقَ فَرْقِ الْفَرَقْدَيْنِ مَدَارَهُ
هُوَ الْبَحْرُ إِلَّا أَنَّ فِيهِ عُدُوبَةً
عَلَى عَدَمِ التَّعْطِيشِ فَاقَتْ فِطَارَهُ

(21 b)

أَرَى هِمَّتِي تَسْمُو بِأَنْ أُخْرِزَ الْعُلَى
وَالْفَقْطُ مِنْ ذَاكَ الْكَلَامِ خِيَارُهُ
وَمَنْ غَاصَ فِي بَحْرِ كَبَحْرِكَ لَمْ يَزَلْ
مِنْ الدُّرِّ لَا يَخْتَارُ إِلَّا كِبَارَهُ
وَشَرِبَ مُسْهِلاً فَكَتَبْتُ إِلَى خِدْمَتِهِ

هَنِيئاً لِمَوْلَانَا تَنَاوُلَ مُسْهِلٍ
مُنَقَّ غَسُولٍ جَالِبٍ^١ لَشِفَائِهِ
فَيَمْنَحُهُ بُرْءاً عَلَيَّ حَسَبِ طَبْعِهِ
وَيُعْطِيهِ إِنْعَاساً عَلَيَّ وَفْقَ رَأْيِهِ
فِيُضْحِي صَاحِبِهَا ذَا نَشَاطٍ وَقُوَّةٍ
مِنْ الدَّهْرِ يَوْمًا لَا يَرَى وَجْهَ دَائِهِ

أَيْضاً لِكَاتِبِ الْكِتَابِ

بهر کجا که خرابی خدات یاور و یار
امان و امن و فرح منزل و سرور ندیم
زمانه خرم و آبشخورت فرات و زلال
هوا گشاده و باد وزنده باد نسیم

¹ Metinde جاذب yerine tashih edilmiştir.

أَيْضاً لِمُؤَلِّفِهِ أَرْسَلَهُ إِلَى بَعْضِ الْأَكَابِرِ (22 a) وَ قَدْ
 شَرِبَ مُسْهِلاً يَعْتَذِرُ عَنْ تَأَخُّرِ خِدْمَتِهِ
 بِسَبَبِ مَرَضٍ

یارب تو مبارک بکن آن دارورا
 وز جمله آفات نگه دار اورا
 وانرا که بجان و دل غلامش نبود
 آویخته دار زار بردار اورا

حق علیمست که حسرت مفارقت خدمت آن حضرت اثرها میکند
 که نکایت این مرض مخوف که مکابده آن گرفتارم در جنب شدت آن
 مألوف میناید. شك نیست که چون دو وجع در يك بدن جمع شوند
 و یکی را بر دیگری رجحان قوی باشد، اقوی اثر اضعف را محو
 میگرداند. «فَمِمَّا أَلْتَقَى مِنَ الْعِلَّةِ مَا أَلْتَقَى مِنَ الْحَسْرَةِ».

بنده بایستی که امروز بر عادت معهود و طریق مألوف ملازم
 حضرت عالی بودی و خدمتی که وظیفه اوست بجای آوردی، اما دور
 از آن حضرت در تنگنای ضیق النفس و درد پهلو چنان گرفتارست که
 مجال حرکت ندارد، (22b) انشاء الله که بیمن همت عالی و عاقبت
 این مرض بعافیت انجامد و برید سلامت از مکن غیب روی نماید.

وَمَا عَنْ لِي خَطْبٌ فَقَوَّضْتُ أَمْرَهُ
 إِلَى الْمَلِكِ الْجَبَّارِ إِلَّا تَبَسَّرَا

این غزل مجنّس است

أَيَا مَنْ سَبَّيْ قَلْبَ شَمْسِ الضُّحَى
بِجِيدِ الْغَزَالِ وَعَيْنِ الْمَهَا

مها گفتمت حاش لله بتا تو خرشید عصری چه جای مها
وَمَا حَاجَةَ النَّاسِ نَحْوَ الضِّيَاءِ
إِذَا كُنْتَ تَلْقَاهُمْ فِي الدُّجَى

مهیاست از اشک و سوز دلم در آب و در آتش رهی را دوجا
فَمِنْكَ جُفُونِي طَرِيقُ الْخِيَالِ
وَحَشْوُ ضُلُوعِي حَرِيقُ الْجُدَى

جدا گشتم از راحت و خوشدلی از آنکه که گشتم زیارم جدا
أَيَا فِي الصَّبَاحَةِ بَدْرَ الدُّجَى
وَيَا فِي الْمَلَاَحَةِ نُورَ الرُّبَى

بسی دلربا شاهدان دیده ام و لیکن ندیدم چو تو دلربا
بَدَا اللَّهُ فِي النَّاسِ حُورًا مِلًّا
حَاً وَلَكِنَّهُ مُشْلِكُكُمْ مَا بَدَا

اگر خجلت ماه خواهی بتا برای تفخّر بیامی برآ (23 a)

فَحَاكِیِ الْمَلَاَحَةِ عَنْكُمْ حَكِي
وَرَاوِي الصَّبَاحَةِ عَنْكُمْ رَوَى

دل مستمندی شکستن مها از آن روی زیبا نباشد روا

فَلْيَبْعَادُكُمْ عُدَّ صَبْرِي لَجَا
 رَ هِجْرَانُكُمْ خِلْفَ عَيْنِي مَرَأَى
 بزار آنچنانم که در پیرهن اگر باز جویی نیابی مرا
 يُذَكِّرُنِي عَهْدُكُمْ كُلَّمَا
 بُرِّقَ خَفَا أَوْ نَسِمْ سَرَى
 سرا گرد سودای خوبان مگرد نبادا که از پا در آی سرا

این رساله نزد مولانا قاضی امام الدین رحمه الله
ارسال افتاد در باب مردی که دعوی طبّ میکرد
واز آن شعار خالی بود، و در هر کلمه ازین رساله
لزوم میم است

أخدم مجلس الإمام الأعظم حى الرحمن مهجته من هجوم الملمات
وأدام نعمته ما دامت السموات (23b) ومنحه مجداً مهنداً وكرماً
موطئداً يؤمته الأنام لمطالبهم ويخدمه الكرام لمهنة مشاربهم ودام حماه
مهيئاً للمسرات ومنبعاً للكرامات ما لمع النجوم وأنمل ماء الكروم وأعلم
ضميره المنير أمر المتطبب المستعرب مع علم المولى بمقدار معرفته ومبلغ
مقدرته فالمرء ما مارس العلوم ولا لازم مجالس القروم ولما أمهل أمره
مذ قدم ولم يمتحنه منى منازع لا معارض بما علم تسامحاً ومراعاةً
للشيم من مناقشة المتغربين وحماية للهمم من مجاذبة المسافرين زعم المملوك
محجماً من مقابلته ومكافحته ومقصرأ من مطاولته ومكافحته فلمّا
علمت متصوره ألقته لقمة مرة مجت من حلقومه وفهّمت ما مقدار
علومه .

بر سبیل شکر بخدمت مخدومی تحریر افتاد

(24 a) أَتَانِي عَلَى بُعْدِ النَّوَى مِنْكَ نِعْمَةً
فَقَابَلْتُهَا بِالْمَدْحِ وَالْحَمْدِ وَالشُّكْرِ
فَتَمَلَّتْ رَعَاكَ اللَّهُ يَا أَفْضَلَ الْوَرَى
وَحَيَّاكَ رَبُّ الْعَرْشِ يَا أَوْحَدَ الْعَصْرِ

باز جستی و انعامی که خداوندگار معظم – ولی الایادی و النعم
اعلی الله شأنه – درین ایام افلاس و هنگام احتیاج و زمان انقطاع اسباب
از سر طبع کریم و نفس طاهر و شفقت شامل و شمیمت بال در حق بنده
کمینه مبذول فرموده است، بهزاران دعا و ثنا و خدمات مثنی مقابل
افتاد: « اینها ز تو آید این چنینها تو کنی »؛ مثل عربست که « شِنْشِنَة »
أَعْرِفُهَا مِنْ أَخْزَمَ . خداوندگار باشاعت انعام و افاضت اکرام
و اسبغ احسان مفطور و مجبولست: « از آفتاب عجب نیست نور بخشیدن »،
بمن سابق مشفوع گشت و بایادی سالف منضم شد . باری عز اسمہ ذات
بیهال آن حضرت را از آسیب زوال و نقصان عین الکمال (24 b) محروس
داراد و شوارد اغراض و مقاصد دوجہانی آن جناب را بقید نجاح مانوس
گرداناد ، آمین رب العالمین .

أَيْضاً لَهُ

كَفَّاكَ مِنَ الدُّنْيَا لِبَاسٌ وَ طُعْمَةٌ
وَ كِنْ يُقِيلُ الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ وَ الْمَطَرَ
فَإِنْ زَادَ شَيْءٌ زَادَ غَمٌّ وَ غُصَّةٌ
فَكُنْ قَانِعاً تَلْقَ السَّلَامَةَ وَ الظَّفَرَ

این ابیات را در اوّل نامه ای نبشتم

پرتو خطّ شریفّت چو برین چاکر تافت
 گرد خود هر نفسی لؤلؤ و مرجان بینم
 چو بگیرم بکف و بوسم و در وی نگرم
 زیر هر نکته غرّا اثر جان بینم
 در تعجّب شوم و جای تعجّب هم هست
 که درون ورقی چشمه حیوان بینم
 گرچه دیدم ز فراق تو بسی درد و عنا
 این زمان از اثر دست تو درمان بینم

این نامه نزد خداوند امیر نصرة الدين رحمه الله

ارسال افتاد در باب وفات فرزندم معصوم

مغفور عبد الرحيم أطاب الله ثراه

(25 a) خداوندگار معظم - ولیّ الله بین الأمم ، مولی الایادی والنعم -
سالمهای مدید و عمرهای کامل و ازمان طویل وارث اعمار بندگان و بنده
زادگان باد .

برای عالم آرای عرضه می‌رود که روز پنچشنبه چون بشهر آمدم ،
عبد الرحيم را بحالی یافتم که نصیب بدخواهان آن دولت و حصّة دشمنان
آن حضرت باد . سه روز بود که ذات الجنب داشت و تا قوتش بود
مادّة مرض دفع می‌کرد ، شب آذینه که شب بحران بود قوتش نیک
ساقط شده بود و چندانکه می‌خواست که چیزی نفث کند طبیعت موافات
نمی‌کرد و چندانکه جهد کردم که تقویت قوّت کنم ، تا بر دفع قادر
گردد ممکن نشد ، جهت آنکه قابلیّت متعذّر بود ، همان شب بدار الخلود
منزل گزید .

گفتم شب وصل را چراغ افروزم

هرچند که در دمیدم اندر نگرفت

(25 b) وَ قَدْ فَارَقَ النَّاسُ الْأَحِبَّةَ قَبْلَنَا

وَ أَعْيَا دَوَاءُ الْمَوْتِ كُلِّ طَبِيبٍ

فی الجملة بنده بیچاره نیک بد حال و پریشان و حیران و با جگری
بریان .

مَا حَالُ مَنْ كَانَتْ لَهُ وَاحِدٌ
يُؤْخَذُ مِنْهُ ذَلِكَ الْوَاحِدُ

آه چنان نهالی که بیش از آنکه بثمار فضایل بارور گردد، صرصر
اجل از بیخ برکند و طراوت و خضرت آن را بذبول و صفرت مبدل
گردانید و بردل این پدر بیچاره غریب داغ حرقت و حسرت نهاد.

هَوَى ابْنِي مِنْ عَلَى شَرَفٍ يَهْوُلُ عِقَابُهُ صَعْدُهُ
هَوَى مِنْ رَأْسٍ مَرْقَبَةٍ فَفُتَّتَ تَحْتَهَا كَبِدُهُ
أَلَامٌ عَلَى تَبَكُّمِهِ وَالْمَسَةُ فَلَا أَجِدُهُ
وَكَيْفَ يَلَامُ مُحْزُونٌ كَبِيرٌ فَاتَهُ وَلَدُهُ

عنان قلم میکشم که اگر بر قدر حرقت درون و اشتعال احشا سخن
رانم، خاطر مبارك را سآمت روی نماید و نطق طوامیر از حصر آن
تنگ آید.

عِنْدِي مِنَ الْهَمِّ مَا لَوْ أَنَّ أَيْسَرَهُ
يُلْقَى عَلَى الْقَلْبِ الدَّوَارِ لَمْ يَدُرْ (26 a)

بنده بیچاره را نصیحتی فرماید که اثر لفظ مبارك در ظلمات وقایع
سود مشعله عالم افروز است.

وَأَنْتَ تَعْلَمُ النَّاسَ التَّعَزَّى
وَخَوْضَ الْمَوْتِ فِي الْحَرْبِ السَّجَالِ

مبنی بر آنکه معهودست که بندگان خداوندان را از سور و ماتم
و غم و شادی و تفرقه و جمعیت خاطر خود اعلام کنند، این کلمه چند

در قلم آمد ، تا بر بی ادبی حمل نفرمایند که جز آن حضرت کجا
دارم که غم پردازی و نفثه المصدوری تقدیم کنم .

آورده بدم بتی بصد حيله بدست

گفتم که دلم از غم وانديشه برست

اکنون که ز دست جست آن دلبر مست

خايیدن لب چه سود مالیدن دست

این ابیات که ذکر می‌رود در مرثیه
آن مرحوم گفته شد

کجا یابم ترا جانا که از چشمم نهان گشتی
چو جان جان من بودی نهان چون جان از ان گشتی
(26 b) تو پنداری زیان کردی که سود عمر گم کردی
درین عالم اگر مردی در آن عالم زیان گشتی
ملک بودی بجان پاک و نفس روشن و عالی
از ان از خاک بپریدی مقیم آسمان گشتی
چو این گلخن خلق دیدی بخالق روی بنهادی
ز جنّ و انس بگذشتی خریدار جنان¹ گشتی
زمان وصل در حلقم بدی چون آب خوش سایغ
ولی در مدّت هجران بسان استخوان گشتی
توان من توان دانست گرچه روی اندک شد
که من جای دگر بودم تو بی من ناتوان گشتی
چرا گریان کنی هر دم بجای آنکه خندانی
نه اوّل همچو گل بودی نه آخر زعفران گشتی
جوان بودی و چرخ پیر کردت این پی رحمت²

¹ Metinde جان yerine tashih edilmiştir.

² Müellif nüshasındaki bu “Zeyl” kısmı burada sona ermektedir. Böylece bu beytin ikinci mısraı eksik kaldığı gibi, belki bu mersiye de tamamlanamamaktadır.

فهرست ها

آیات قرآن

صفحه	سطر	
۷۹	۱۵	أصلها ثابت وفرعها في السماء
۱۶	۹	إن الله لا يحب المفسدين
۲۶۱	۱۹	إن مع العسر يسرا
۱۹۴	۱۰	إني أعلم ما لا تعلمون
۷۶	۸	إني ألقى إلى كتاب كريم
۱۷۲، ۸۹	۱۶، ۱۰	أينما تكونوا يدرككم الموت
۵۷	۸	جزاء بما كانوا يعملون
۸۸	۱۶	حتى إذا فرحوا بما أتوا أخذناهم بغتة فإذا هم مبلسون
۱۹۴	۹	عسى أن تكرهوا شيئا وهو خير لكم
۹۹	۳-۲	عفا الله عما سلف
۵۷	۹	فدمرناهم تدميرا
۱۸۷	۸	فمن عفا وأصلح فأجره على الله
۱۹۴	۱۳-۱۲	قل لو كنتم أعلم
۱۰۱	۱۲-۱۱	قل لو كنتم في بيوتكم
۵۷	۱۶	كانهم هم مستنفرة فرت من قسورة
۵۷	۱۵	كالفراش المبثوث
۱۷۲	۱۱	كل من عليها فان
۹۹	۵-۴	لا تثريب عليكم اليوم
۷۸	۶	ليبلوكم أيكم أحسن عملا
۲۶۱، ۲۰۸	۲۱-۲۰، ۶۹	هذا من فضل ربي
۱۵	۵	وإنه لقسم لو تعلمون عظيم
۳	۱۷	وحملناهم في البر والبحر
۳	۱۹	ورزقناهم من الطيبات
۴	۳	وفضلناهم على كثير من خلقنا تفضيلا
۳	۱۵	ولقد كرّمنا بني آدم

سطر	صفحة	
١٥٠١٤٤٣	٢٨ ، ٩٧ ، ١٥٢	وما ذلك على الله بعزيز
١٧-١٦	١٥٢، ١٢٧	
١٠	٥٧	و مرقناهم كل مرق
٢-١	٩٩	ومن عمل منكم سوءا .. فإنه غفور رحيم
٥	٧٨	ويرزقه من حيث لا يحتسب
١١-١٠	١٧٦	يا أيها الذين آمنوا إن جاءكم .. نادمين
١١	٥٧	يا ويلتى ليتنى لم اتخذ فلانا خليلا
١٤	٦٥	يحزبون بيوتهم بأيديهم
١٩٤	١٩٣	يؤتى ملكه من يشاء والله واسع عليم

احاديث

١٥-١٤	١٠١	إذا أراد الله إنفاذ قضائه ... وقدره
١٣-١٢	١٧٦	ألا أخبركم بشراركم ... بين الأحبة
٩-٥	١٣٥	أما هؤلاء فإنهم عباد الله .. وجلس بينهم
		رب أشعث أغبر ذي طمرين لا يؤبه به ولو
١٥-١٤	١٣٧	أقدم على الله لأبر
١٠-٩	١٣٢	الصاحب رقعة في الثوب فلينظر الإنسان بم يرقع ثوبه ..
١٦-١٥	١١١	لا أحصى ثناء عليك

امثال وكلام كبار

تازى

٣	٢٠١	إذا الناس ناس والزمان زمان
٩ - ٨	٢٦١-١٧٩	إن لله بالبرية لطفما سبق الأمهات والآباء
١٧-١٦		
١٠-٩	١٧٢	أهل الدنيا كصور في صحيفة إذا نشرت بعضها طوى بعضها ..
١١	١٨٧	أول الناس أول الناس
٨	٣٢	جاور ملكا و بجرا (Ferâidü'l-leâl, I, 143)
١٤	٦٨	زر غبا تردد حبا (Emsâl-i Meydâni, s. 282)
١٦	٤٥	صحبة الغار لا تنسى
١٢	١٧٢	شر المصيبة إذا عمت طابت

سطر	صفحه	
۱۴-۱۳	۱۱۲	الشمس تكبر عن حل و عن خلل
۱۰	۲۶۹	شنشنة أعرفها من أخزم (Ferâid, I, 308-9)
		فأعطيت القوس بارها و أنزلت الدار باينها (Kṛṣ. Emsâl, s. 426 ; Ferâid, II, 15)
۱۴	۱۱	الفرصة سريمة الفوت بطيئة المود
۱۴	۸۱	فكيف توقيه و بانيه هادمه
۱۳-۱۲	۱۷۳	فا ألق من العلة ما ألق من الحسرة
۱۲-۱۱	۲۶۵	في قصتي طول و أنت ملول
۴	۸۴	كالباحث عن حثفه بظلفه (Kṛṣ. Emsâl, s. 499)
۸-۷	۱۰۲	الليث يحبس و المهند يغمد
۱۴	۲۰۵	المأمور معذور
۶	۶	من صنف فقد استهدف
۶	۳	نعم الله مجهولة إذا فقدت عرفت
۵	۵۲	وكل ما يفعل المحبوب محبوب
۱۵-۱۴	۲۰۳	يداك أوكتنا و فوك نفخ (Emsâl, s. 747)
۱۵	۳۴	

فارسی

۱۲	۲۶۹	از آفتاب عجب نیست نور بخشیدن
		از یار بهر جفا بریدن خامیست (Kṛṣ. Emsâl u Hikem, I, 166)
۱۶	۴۷	جز خاک درت نخواست بودن مسکن
۱۳	۱۱۳	دشنام تو به ز آفرینست
۷-۶	۲۰۳	سرود بیاد مستان ندهی (Kṛṣ. Emsâl u Hikem, II, 970)
۱۶	۳۵	ناید ز دل شکسته تدبیر درست (Kṛṣ. Emsâl u Hikem, IV, 1794)
۶	۵۱	همه گنج دنیا نیززد برنج
۶	۱۹۴	و گر تو غم خوری غم را از آن هیچ
۱۴-۱۳	۱۷۳	

اشعار تازی

سطر	صفحه	
۱۱	۱۲۲	أبدا خيالك لا يفارق مضجعي
۴	۱۰۳	أتاك العيد مفتر الثنايا
۲	۲۶۹	أتاني على بعد النوى منك نعمة
۴	۱۶۳	أتاني كتاب من ديار أعزق
۳	۲۴۰	أتاني كتاب من صديق موافق
۸	۳۱	أديب فاضل لبق لبيب
۵	۷	إذا رضيت عنى كرام عشيري
۳	۵۱	إذا رمت أن أحصى اشتياقي إليكم
۱۱	۴۶	إذا غاب شخص المرء يوما وليلة
۱۰	۹۷	إذا كنت في دار وحاولت تركها
۱	۴۸	إذا كنت في كل الأمور معاتبا
۳	۹۷	إذا كنت في دار ولم تكن منهم
۱	۱۱۲	إذا لم تستطع أمرا فدعه
۵	۱۳۱	إذا ما خلوت الدهر يوما فلا تقل
۵	۴۷	إذا ما الناس جربهم لبيب
۱۴	۱۶۹	إذا هو غنى أهت الناس صوته
۳	۲۵۹	أراي الله طلعتة سريعا
۱۱	۱۵۲	أرض الفلاحة لو أتاها جروول
۹	۱۳۰	اسمع بقلبك أن الأذن كاذبة
۳	۱۱۸	اشتاقهم وهم الحياة مذ ناؤوا
۴	۱۵۳	أشواقا وما فارقتكم غير ليلة
۱۲	۵۹	أعلى الممالك ما يبني على الأسفل
۴	۱۳۰	اعمل بقول ولا تنظر إلى عمل
۱۱	۲۶۲	أقلب طرفي لا أرى من أحبه
۴	۷۹	الله حيث رحلتم جار لكم
۷۰۱	۱۳۷، ۹۴	ألم تر أن الدهر يهدم ما بني

صفحه	سطر
١٧٣	١٥ أمن المنون و ربيها تتوجع
٧٦	١٦ إن الولاية لا تدوم لواحد
١١٥	١ أنا الذي ما رأى عين الورى شجرا
١٤٤	٦ أنت الذي تدع الإنسان مضطربا
١٨٩	٤ انعم ولد فلأموار أواخر
١٤٥	٦ أنف يسيل و أذن ريجها سهل
٢٣٠	٥ أهذه دارة أم صحن بستان
٢١٣	٤ أهلا و سهلا بمولود أخى ثقة
١٥٠	٣ أيا بلدا قد فاتنى طيب أرضه
٢٤٧	٦ أيا ريما رى قلبى
٢٦٦	٢ أيا من سبى قلب شمس الضحى
٢٥٢	١٨ أيا من وجهه بدر التام
٨٨	١ أين الذى الهرمان من بنيانه
٩١	٥ أين الذين غدوا ملوكا فى الورى
١٥٤	٩ أيتها النفس أجلى جزعا
٤٠	٦ بنفسى كتاب جاء منك مختم
٧٠	٥ تألق من أفق السعادة والعلى
٨٠	١٠ تبشرنى الآمال أنك تنتهى
١٦٩	٩ تدور علينا الراح من كف شادن
٥٨	١ تراهم ورماح القوم تتبهمهم
١٣	٥ جاء البريد و فى يديه صحيفة
٢٦٠	٣ جاء البشير مبشرا بإيابكم
٤١	١٩ الحمد لله حدا لا انقضاء له
١٧١	٤ خير أئانا من عيينة موجع
٧٢	٤ خذوفى به إن لم يفق سرواتكم
١٧٣	٣ الدهر يطرق الخطوب و مالنا
٩٠	٥ الدهر ليس بمعتب من يجزع
١٥٤	٢ رمانى الدهر بالأرزاء حتى
١٠٧	١٥ سقى الله أياما لنا و لياليا
١١٦	٤ سلام على الذات المقدسة التى
٢٦٣	٤ سلام على مولى حرمت ازدياره

سطر	صفحة	
٨	٢٩	سلام على المولى الذى أنا عبده
٤	٤٩	سلام على وادى الأمير وليتى
١٦	٨٣	سلام كأنفاس الصبا بعد ما جرت
١٧	٩	سلام كإيناس على قلب خائف
١٥	٥٣	سلام كتبييض ترائب كاعب
١٠	١٢٦	سلام كتسويد العذار إذا بدا
١٥	١٠٦	سلام كتسليم الحبيب الذى نأى
١٢	١٩	سلام كحب لا يمل كلامه
٨	٢٥	سلام كصدغ فوق خد مورد
١١	١٦٠	سلام كصوت الرعد فى أذن مجذب
٧	٦٢	سلام كمود فاح من وسط مجمر
١٥	١٢١	سلام كمثل الروض باكره الصبا
٤	١٧٥	سواك يعنى قول الوشاة من العدى
١٣	١٣٢	عدوى البليد إلى الجليد سريعة
١٧	٢٤٦	عسى الله أن يعطى منأى وإنها
١٤	٢٤٦	عسى الله أن يبنى إليكم مكاننا
٢٠	٢٤٥	عسى الله أن يبنى ديار أحبتى
٢	٢٤٦	عسى الله أن يسقى فؤادى شربة
١٧	٢٤٥	عسى الله يوما أن يرينى بفضلته
٢٠	٢٤٦	عسى فرح يعتنى به شاف لعلتى
٨	٢٤٦	عسى فرح يأتى ويصلح حالنا
٥	٢٤٦	عسى فرح يأتى ويجمع شملنا
١١٦٥	٢٤٦، ١١١	عسى الله يقضى بالتواصل بيننا
٣	١٢	العلم أصبح مفترا مباسمه
٨	٢١٢	العلم ينهى أهله أن يمنعه أهله
١	٨٤	على الحضرة العليا دامت ظلالها
١٨	٤	عليهم سلام الله ما حن أورق
١٠	٢٧٢	عندى من الهم ما لو أن أيسره
٣	١١٩	فإذا نطقت فانت أول منطق
١٨	٢٧	فإن ألك قد أصبحت فى الناس ساليا
٥	١٨٢	فإن تأتينا نستوف منك حظوظنا

سطر	صفحه	
٥	١٠٥	فإن ترجع الأيام بيني وبينكم
٤	١١٠	فإن تسأل الأيام باسمي لما درت
١٧	٣١	فإن فارقتني أمطاره
١٢	١٨٥	فإنك ما اعتللت بل المعالي
٥	٢٢٥	فإنك واستبضاعك الشعر نحوه
٦	٢٠٤	فأي جواد لم تغيره كبوة
٩	١٥٩	فبالله أبلغ ما أرتجى
٦	٨١	فديتك لا يشغلك عن رعي حقنا
١١	١٧٩	فقللت للنفس جدى الآن واجتهدى
٤	٢٠٣	فقللت له لما أتاني وأشيا
١٤	٧٤	فقيم الباغ قد يهدي للملكه
٤	٣٢	فكأنه عاف الشرب من هذا النهر الصغير
١٤	١٦٦	فكتابكم بيدي نهاري كله
١٤	١٤٨	فكنت كن أهدى إلى الروض نوره
١٦٦١٦	١٦١٤٢	فلست بالباطل المردود أشغله
٤	١٨٧	فلو أخذ الله العباد بذنبهم
١	٢٠٥	فلو قدرت على الإتيان زرتكم
٥	٨٧	فلو كانت الدنيا تدوم لواحد
٩	١٩٠	فما العمر إلا صحة وشبيبة
١١	٣٣	فما لك شيء غير ما الله شاءه
١	١٧٢	فن نبأ تسود منه قلوبنا
٨	٢٢٥	فؤادي لبين الطاعنين مروع
١٢	٢٠٨	فهذا سروري من وصول كتابكم
١٤	١١٤	فيا لرزام رشحوا بي مقدما
٣	٦٧	قام الغلام يديرها في كأسها
١٣	٣٥	قدهيت الريح طول الدهر واختلفت
٧	١٧٨	قصدتك من كل الوسائل عاريا
١٤	٦٦	قهوة قرقف تربت مع الدهر
٦	١٤٠	كان الطل فوق النور صبحا
٥	١٢٥	كتبت ولو أنني أستطيع
١٧	٢٦٩	كفالك من الدنيا لباس وطمعة

صفحة	سطر
١٣٦	١١ كل صعود إلى هبوط
٢١١	١٦ كلمات لو أن الدهر سمعا
١٧٠	١ كم من مؤخر لذة قد أمكنت
٧٧	٨ لا تحمد الدهر في بأس يكشفها
١٤٣	١ لا تغبطن أهل دنيا سرهم زمن
١٠٤	١٢ لا خيل عندك تهديها ولا مال
١٣٧	١٦ لا يعجبك من يصون ثيابه
٨٨	١٣ لا يفرحون إذا نالت رماحهم
١٢٠	٤ لئن ساء من بعد ما سرفي بكم
١١٤	٦ لئن كلفتني همة أكلية
٢٤٥	١١ لعل إلتهى من لطائف صنعه
٢٤٥	١٤ لعل إلتهى يجعل العيش صافيا
٢٤٥	٨ لعل صروف الدهر تعدل بيننا
٢٤٥	٥ لعل صروف الدهر تشق صدورنا
٢٤٥	٢ لعل الليالي ترينا ما نؤمله
٢٤٤	٤ لعل الليالي تجعل الدار دانية
٢٤٤	٧ لعل الليالي تجمع الشمل بيننا
٢٤٤	١٠ لعل الليالي والعجائب حمة
٢٤٤	١٣ لعل الليالي بالتواصل تسمح
٢٤٤	١٦ لعل الليالي من عجيب صروفها
٢٤٤	١٩ لعل الليالي من لطائف صنمها
١٦٨	١٣ لعمري لقد عاشرتهم ووجدتهم
٢٠٦	٨ لله در النائبات فإنها
١٥٥	١٠ لكن ما الحيلة والعوائق حمة وعلى
٤٨	٨ لم يبق في جسدي عضو وجارحة
١١٨	١٠ له أياد إلى سابعة
١٢٣	٦ ليس من الله بمستنكر
٢٧١	١٨ ما حال من كان له واحد
٥١	١ ما كنت أعرف ما مقدار وصلكم
١٥٥	١٦ محبك حيث ما اتجهت ركابي
٦٨	٤ مرضت ولم يكن في الأرض حر

سطر	صفحه	
٣	١٣٢	من جاور الأشراف عاش مشرفا
٥	٩٨	من ذا الذى وما ساء قط
١	١١٣	من كان فوق نجوم الليل مرتبة
١	٤٦	من ليس يعرف للإخوان حقهم
٤	٩	موائلك فى برد السعادة رافل
٤	٢٠٧	نبئت أنك بالسعادة قادم
١٢	٧١	نجاته موصولة بأصالة تجل
٤	٨٦	نسالم هذا الدهر وهو محارب
٧	٢١	نسيم صديقا كنتم تعرفونه
٣	٢٤٢	نسيم الصبا إن زرت أرض أحبتي
١٤	١٥١	نقل فؤادك حيث كنت من الهدى
٧	١٢٨	هب أن مصر جنان الخلد ما اشتهدت
١٢	٢١٧	هذا العتيق وهذه الجرعاء
١	١٤٦	هذى المكارم لا ثوبان من يمن
٤	١٩٦	هنيئا لملك أنت صرت أميره
٦	٢٦٤	هنيئا لمولانا تناول مسهل
٤	٢٠٢	هنيئا مريثا غير داء محامر
٨	١٣٩	هواء الروض وردى النسيم
٦	٢٧٢	هوى ابني من على شرف
١٧	٨٤	و أبح ما يكون الشوق يوما
٥	١٥١	و إذا رجوت المستحيل فإنما
١٣	٩٦	و أرضهم ما دمت فى أرضهم
٥	٢٢	و إلا على كل حال أم عمرو جميلة
٥	١٢٧	و أن صواب الرأي والخزم لأمرى
٩	٥٥	و أنت الذى ما خاب فيك رجاؤنا
١٤	٢٧٢	و أنت تعلم الناس التعزى
٣	٢٣٨	واقى كتابك كالرحيق القرقف
٣	٢٠٨	وجاد بوصل حين لا ينفع الوصل
١٤	١١٣	و ذاك لأن الفضل عندك باهر
١٠	٧٨	و رأس مالك وهى الروح إن سلمت
٥	٣٧	و سمعك صن عن سماع القبيح

صفحة	سطر	
٥	٢٠	و سهم الرزايا بالنفائس مولع
١٢٤	٨	و غير فؤادى للغواني رمية
٢	١٢	و في كل شيء له آية
٢٧١	١٥	و قد فارق الناس الأحبة قبلنا
٩٦	١٦	و قد يتزيا بالهوى غير أهله
٥١	٧	و كيف أجرى لسانا فكه غير
٢١	١٣	و كل أخ عند الهوى ملاطف
١٠٠	٧	و كيف يلام المرء في حيث فعله
١١٢	٦	و لو أن لي في كل منبت شعره
١٠٢	١٣	و لبس لرجل حطه الله رافع
٨٥	١١	و ما أنا إلا كالمدام لصاحبي
٢٦٥، ٢٠٥	١٨٤٨	و ما عن لي خطب ففوضت أمره
١٩٢	٤	و ما كنت إلا السيف جرد للوغى
٩٥	٦	و ما كنت في تركك إلا كتارك
٨٠	١٦	و ما نلته بشري بما ستنا له
٣٥	٣	و من عجب الأيام بغى معاشر
٣٨	٨	و هبني قلت هذا الصبح ليل
١٦١	١١	و هذا الذي أبعثه يا أم مالك
٨٤	١٤	و هذا دعاء للأخلاء نافع
٥٣	١٠	و هذا دعاء للأنام جيمهم
٢٠	١١	و هذا دعاء جامع لمصالحى
١٧٩، ٢٤	١٤١	و هذا دعاء فيه للخلق راحة
١٢٣	١٤	و هذا دعاء فيه للصدر راحة
٥١	١١	و هذا دعاء فيه للعين قرّة
٥٤	١٣	و هذا دعاء للقلوب مخلص
١٠٨	٥	و هذا دعاء للقلوب مفرج
١١	٧	و هذا دعاء للوصل ميسر
١٢٦	٤	و هذا دعاء لا يخاف مرده
٦٢	١	و هذا دعاء لا يرام زواله
٣٠	٣	و هذا دعاء لا تطيش سهامه
١٠٦	٨	و هذا دعاء لا يرد عروجه

صفحة	سطر
٧٩	١٦
٦٠	٤
١٤٩	٣
١٧	٦
١٦	١
١٦٠	٥
١١٩	٦
١٢	٧
١٣٥	١١
٢٠٥	١٨
٦٥	٤
١٦٨	٤
٢٥١	٤
٢٥٤	١١
٢٤٩	٤
٢٥٦	١٠
٦١	٤
١٢٩	١١

اشعار فارسی

صفحه	سطر	
۱۳۲	۱۵	آتش چو شود مجاور خاکستر
۷۵	۶	آفتاب از سراج مستغنیست
۸۵	۹	آن دلت را خدای نرم کناد
۱۷۱	۱۰	آن مصر ملکوت که تو دیدی خراب شد
۲۷۳	۱	آورده بدم بقی بصد حیلہ بدست
۱۳۸	۴	ابر باشد که یافه می گرید
۲۰۰	۱۱	ابنای جاه و منصب دنیا مشوشند
۱۵۴	۱۵	از آن بشوق ندارم نظیر در دلم
۳۰	۱۴	از آن جناب سعادت اگرچه ماندم دور
۲۱۱	۱۴	از آن نبات کرم آنچنان شدم سرمست
۵۸	۹	از این بشارت خرم که ناگهان آمد
۱۶۷	۴	ازین سپس بلقا کوش کاشتیاق رهی
۱۸۷، ۱۰۰	۹، ۵	از خطه آب و خاک یک شخص نخواست
۷۷	۳	از دهر مزد گاه نزارست و گه سمین
۸۲	۴	از مهر تو بگسلم کرا دارم دوست
۱۵	۸	اشتیاق مرا تو پنداری
۹۹	۱۸	اگر بار خار است خود کشته ای
۱۱۹	۱	اگر بنطق در آیم تویی همه سخنم
۱۵۵	۴	الف با خدمت تو یافته بودم زین پیش
۴۷	۷	امروز درین جهان بجز شیشه می
۸۹	۹	انجام دهر حسرت و زاری و شیونست
۱۴۳	۹	انگشت شکر در دهن کس ننهاد
۱۲۵	۹	ای عرش نشیمن تو شرمت ناید
۲۵۴	۱۵	ای که در چشم چو نوری تو و در جسم حیاتی
۱۲۵	۹	ای نسیم سحری ای نفست جان پرور
۶۹	۸	ای هیچ نخورده غم بغم خوردن من
۱۹۰	۱	این جمله مہیاست ولیکن بی تو

سطر	صفحه	
۹	۱۶۵	این خط شریف از آن بنانست
۱	۱۹۵	این کارها بحضرت یزدان مفوض است
۸	۱	باکتنه بزرگی او پریشانست
۱۴	۲۴	بادا حسود جاه تو در ظلمت ضلال
۵	۱۴۷	بایمن و فرح باد قرین خوردن مهمل
۵	۱۵۷	ببنده خانه قدم رنج کرده ای آری
۱۴	۱۷۶	بدان خدای که در خوان پادشاهی او
۳	۶۳	ببجان پاک تو گر سالها کنم تقریر
۱۰	۱۲۰	بخدایی که نفس ناطقه را
۵	۲۳	بدان خدای که بر آستان قدرت او
۱۵	۱۳۵	بدست خویش تبه می کنی تو صورت خویش
۲۰	۲۵۲	بدین خوبی و رعنائی و شوخی
۷	۶۷	برخیز و بیا که مجلس آراسته ایم
۱۵	۱۵۳	براند دیده من سیل در جهان و هنوز
۴	۳۴	برو جان پدر تن در مشیت ده که کم افتد
۱۷	۱۶	بر و قارست همه خیر و سعادت زیرا
۸	۱۲۷	بزرگوارا شوق رهی بحضرت تو
۱۰	۱۲۴	بشد زخاطرم اندیشه می و معشوق
۱۰	۱۸۸	بمغو کوش چو جری فتاد در راهی
۱۳	۱۸۷	بگو بجمله گیتی کجا توانی یافت
۶	۲۳۱	بنیاد این سرای قوی و قویم باد
۱۳	۲۶۴	بهر کجا که خرابی خدات یاور و یار
۹	۱۲۱	بواعث همت را مباد هیچ زوال
۴	۱۸۱	بود رسم سلاهی بامدادان
۱۴	۴۱	بوسیدم و بر دیده بی خواب نهادم
۳	۱۲۸	بی روی تو گرچه ره گذر جای گلست
۷	۳۷	بیهوده قول حاسد و دشمن بجملگی
۲	۲۷۰	پرتو خط شریفی چو برین چاکر تافت
۴	۲۳۳	پرسیدم از زمانه که این سروران روم
۱	۱۴۵	پری نشود کاسه سرها زهوس
۱۷	۲۰۶	پیش دنا زبان شدت دی

صفحه	سطر	
۲۱۱	۷	تا جهانست دولتت بادا
۲۰	۵	تو اشتیاق چه دانی چو وصل دیده نئی
۳۳	۴	توانم این که نیازم اندرون کمی
۱۲۹	۶	تیر فکر چو در آرد بکمان تدبیر
۵۹	۸	تیغ سیاست است که مر روی ملک را
۸۸	۷	جهان رباط خرابست بر گذرگاه سیل
۱۰۹	۵	جهان ز فر بهاران چو حسن یار گرفت
۲۰۸	۵	جگر در تاب و دل در موج خونست
۱۵۹	۵	جوامع هم بنده حرص خدمت تست
۱۴۰	۴	چمن هنوز لب از شیر ابر ناشسته
۴۲	۵	چون آن عبارت و آن خط خوب پیش آرم
۱۶۶	۴	چو دختری که مطیب شود بگاه زفاف
۲۴۷	۸	چو در جمعی چه میدانی حدیث درد پنهانی
۱۵۳، ۵۲	۷، ۴	چو قدر وصل ندانسته ام ز نادانی
۲۷	۱۲	چو عالمی بلقای تو نوش می یابند
۱۱	۱	چگونه شرح دهم حال اشتیاق ترا
۷۹	۸	چگونه نصر و ظفر هم عذاب تو نشوند
۲۰۹	۸	چو لاله هر که برت سرمی نهد در خاک
۳۶	۱	چنان بهم ز نمت پیش خاصه وعامه
۸۶	۱۴	حجاب خاک اگر برگیری از پیش
۵۳	۸	حشمت جلیس و تخت و سعادت رفیق و یار
۱۸۵	۳	خدای داند و دانم تو نیز می دانی
۱۴	۷	خطاب عالی در بار از آن جناب رسید
۲۶۲	۱	خود هر که ز ایزد طلبد حاجت خویش
۱۹۹	۵	خوردن مل را نجویم باغم درد خمار
۲۰۵	۱۲	خوش باش که سیاره بر احرار نهد بند
۱۷۵	۶	در حق بنده گرچه گروهی ز مفسدان
۱۴۴	۱	در دست دل از دست دلم گشته اسیر
۲۷	۴	درد و بلا ورنج ز گردون نبود بس
۱۱۶	۱۴	در شاید صبر کردن به بود لکن که کرد
۱۴۸	۹	دهان گر بماند ز خوردن تهی

صفحه	سطر	
۱۹۲	۶	دهر اگر از تو منصبی بگشود
۱۲۲	۹	دیدار ترا چشم همی دارم چشم
۱۶۴	۱۰	دیرست که یاد می نیاری ز رهی
۲۰۲	۶	رسانیدند از جانان که کیفیت را عیان دارد
۱۹۰	۱۳	زان پیش که از زمانه تابی بخوریم
۱۸۰	۱	ز شاخ خاطر خود میوه های خوب آرم
۲۶	۶	ز صد داستان که اشتیاق تراست
۱۳۹	۱۲	زمین ز برگ شکوفه چو خرمن کافور
۹۱	۱۱	زمین گر گشاده کند راز خویش
۱۷۳	۷	زین عمر بتمجیل دوان سوی زوال
۹۴	۱	سود دریا نیک بودی گر نبودی بیم موج
۲۰۶	۱۳	شب نبینی که تیره تر گردد
۱۶۹	۳	شقایق بر یکی پای ایستاده
۲۱۴	۱۱	شکر ایزدرا که دادت آبخنان شبلی قوی
۱۶۷	۹	شکر هر چند خوش دارد دهان را
۱۶۴	۱۴	شهری همه در زبان گرفتند مرا
۴۹	۶	شوق خدمتکار مخلص بر جناب عالیت
۹۶	۸	ضایع تر از آفتاب در دیده کور
۱۳۶	۶	طباغ روزگار ز دیگ نیم و ناز
۲۰۱	۸	عاقل بچنین روز کناری گیرد
۱۴۰	۱۴	عالمی اذرتحرک عالمی اندر نما
۱۲۳	۵	عالمی در یک قبا و لشکری در یک بدن
۲۵۱	۶	علم الله که بیحضور رخت
۱۴۲	۱۴	علمی که ازو گره گشاید بطلب
۱۷۰	۵	غافل منشین که این زمان نیست عزیز
۹۶	۱	فتاده ام بگروهی که در میانشان هست
۱۷۷	۶	فرمان تو گر بر دل و بر جان باشد
۱۹	۱	فلک غلام و جهان بنده و زمان چاکر
۸۸	۳	فی الجمله درین بحر که غرقست جهان
۱۰۲	۴	قضا دگر نشود و هزار ناله و آه
۲۷۴	۳	کجا یام ترا جانان که از چشم نهان گشتی

سطر	صفحه	
۱۵	۱۱۲	کمال ذاتی او خود ز شرح مستغنیست
۱	۳۴	که یارب مر سنائی را سنایی ده تو در حکمت
۱۳	۱۲۲	گر آرزو جمال نماید وگر نه من
۶	۶۵	گر بر سر آبی که قدم رنجانی
۱۵	۱۳۱	گر قصد یادگار کنی بعد رفتنت
۱	۳۹	گرم چو مشک دمی فی جنایتی بر باد
۱	۲۲	گر ندانی بدوست ره بردن
۱۳	۲۷۱	گفتم شب وصل را چراغ افروزم
۴	۲۰۴	گل بدست که دادست روزگار بگو
۶	۲۴۹	گوی که ملک حسن جاوید ماند خواهد
۱۳	۶۵	گویا انجم زگردون ریختند اندر زمین
۱۴	۸۵	مارا تو بهر صفت که داری
۱۲	۲۵۶	مارا حریف باید در روزهای هستی
۹	۶۸	من اوفتاده زربخ و عنای خود نالان
۱۲	۱۵۵	من خواستی که روی من بودی ماه
۱۲	۱۵۱	من خواهی که دست بوصل تو کردم
۹	۲۰۳	من همچو شرابم که بانواع جفا
۴	۱۱۲	من وصف حضرتت بکدامین زبان کنم
۴	۲۶۶	مها گفتنت حاش لله بتا
۴	۴۴	نسیم باد صبا چون گذر کنی بسحر
۴	۱۸	نسیم باد صبا چون وزی سحرگاهی
۹	۱۰۵	نه آنچنان بلقayı تو گشته ام مشتاق
۱	۱۷۳	نهد چو پنجه خورشید بچهای درخاک
۴	۷۳	نوروز خرم آمد و هم عید محترم
۵	۹۳	نیست امین روزگار امین ازو چون شوی
۱۴	۱۹۶	ولایتی که در احکام بندگان آمد
۱۳	۱۰۲	هر آنکه گردش گیتی بکین او برخاست
۷	۱۳۴	هر چند که تو چاره به بود کنی
۱۱	۱۴۵	هر روز دوعید در کنارش
۹	۶۶	هر کجا گویی نهی از بانگ بلبل ناله هاست
۱	۱۱۸	هر لحظه بدیدار تو محتاج ترم

سطر	صفحه	
۳	۱۱۵	هزار سال ببايد كه تا بباغ هنر
۱۴	۲۰۹	همه شمایل دیوانگان گرفته و ليك
۶	۱۹۴	همه گنج دنيا نيززد برنج
۱۲	۸۰	هنوز دولت تو شاخ بال خواهد كرد
۱۳	۶	همی ترسم از ريش خند رياحين
۷	۱۸۳	همیشه تا كه بود وصف زلف در ابیات
۱۲	۴۷	يار اگر باما بسازد دولتی باشد شگرف
۴	۲۶۵	يارب تو مبارك بكن آن دارو را
۷	۱۱۱	ياربم توفيق آن ده تا كشم باری دگر

اسامى رجال واماكن واصطلاحات مختلفه

اكل الدين (ملك الحكما رئيس الأطباء)

۱۱۷، ۱۱۱، ۲۳

امام الأعظم ۲۶۸

امام اعظم شافعى ۱۳۱، ۱۳۷

امام الدين (مولانا قاضى) ۲۶۸

أم عمرو ۲۲

أم مالك ۱۶۱

اوباش ۵۶

اويس بن حجر ۱۵۴/ح ۲

اويس قرنى ۱۶۴

ب

باقل (از بنى قيس) ۹۵

بدر الدين يحيى (ملك الادنا و الفضلا) ۵،

۱۵۹، ۴۰، ۲۹

برازخ هيولى ۱۵۹

بطلميوس ۴۵

بلاد روسان ۹۶

بنات النعش ۶۷، ۴۶

بهاء الدين (محمد، امير السواحل - ملك السواحل)

۲۳۵، ۱۷۵، ۱۵۷، ۱۲۰، ۷۰، ۴۹

پ

پروانه (معين الدين سليمان) ۲۳۳

پروين ۴۶

پيغامبر = محمد ۱۳۲

ت

تاج گيو (تاج الدين گيو) ۲۳۵

تركانان ۵۶

ت

آل برمك ۶۱

آب حيوان ۱۹، ۵۴، ۷۵

آل سلجوق ۱۷

ا

ابراهيم (پسر امير بهاء الدين) ۷۰

ابن ابى جمعة (أبو نصر بن كثير بن عبد الرحمن)

۲۰۲/ح ۱

ابن أهتم ۹۵

ابن الخطير (شرف الدين مسعود) ۲۳۶

ابن قرمان (شمس الدين محمد بك) ۲۲۷

ابن العميد (أبو الفضل محمد) ۱۶۸

ابن عيينة ۱۳۰/ح ۱

ابن المعتز (أبو العباس عبد الله) ۳۵/۱۶

أبو بكر بن الزكى المتطبب القنوى الملقب بالصدر

(مؤلف اين كتاب) ۲۱۵، ۵

أبو الحسن تهاى ۱۵۱/ح ۱

أبو ذؤيب الهذلى ۱۷۴/ح ۱

أبو شجاع فاتك ۱۰۴/ح ۱

أبو على سينا ۳۴

أبو العينا محمد بن القاسم ۷/ح ۱

أبو فضلة ۶۷/ح ۱

أبو يعقوب بن اسحق ۵/ح ۱

أترك ۵۶

أحمد بن جعفر (أبو الحسن) ۶۸/ح ۱

اخوان صفا — اخوان الصفا ۲۰، ۲۱

ادريس (پيغمبر) ۹۳، ۱۳۴

اسفنديار ۲۰۰

روضة رضوان ٧٥، ٩	ج	جالينوس ٤٥
روم (تركيه) ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٦	ح	
س		
سحبان ١١٤		
سعدى شيرازى ٢٤٧		
سليمان (پيغمبر) ٩٣		
سيف الدولة (حمداني) ١١٣/ح ١		
سيف الدين (امير) ٩٨		
ش		
شجاع الدين كنانك (امير، برادر امير نصرة الدين)		
٨٦		
شرف الدين خطاط (مولانا) ١٠٩		
شمس الدين قيصر (برادر امير نصرة الدين) ٩١		
ص		
صاحب (أبوالقاسم بن عباد) ١٦٨		
صاحب (فخر الدين على) ٢٣٥		
صحاح اللغة جوهرى ٩٦		
صحف الهى = القرآن ١٤		
صدر (لقب أبو بكر بن الزكي) ٤٤		
ض		
ضياء الدين (محمود) ٢٣٦		
ظ		
ظهير الدين بن بغدين كنكرى ٦١		
ع		
عبد الرحيم (پسر مؤلف) ٢٧١		
عقل كل ٣		
على بن محمد البستي (أبو الفتح) ١٣٥/ح ٣		
على بن محمد تهاى (أبو الحسن) ١١٩/ح ١		
عنقا ١٢٣		
	ج	
	ح	
		حاتم (طائي) ٨٣
		حبل متين ٨٧
		حركت جوهرى سافل ١٥٧، ١٥٨
		حركت جوهرى على ١٥٧، ١٥٨
		حركت مستقيم ١٥٧، ١٥٨
		حريرى (أبو محمد القاسم) ١٦٨
		الخطيئة (جرول بن اوس عيسى) ١٥٢
		حكيم سنائي ٣٤
		حميدى (حميد الدين بلخى) ١٦٨
		حيوان ناطق ٣٨
	خ	
		ختن ١٦٥
		خواجه يونس (ملك السواحل) ٢٣٥
		خوارج ٥٦
	د	
		داود (پيغمبر) ١٦٤
		دقيانوس ٩٣
		ديوان انشاى حضرت سلطنت ٨
	ر	
		رزام ١١٤
		رستم ٩٣، ٢٠٠
		رسول الله = محمد ٨٧
		ركن الدين سعيد (القاضى) ١٢٩/ح ١
		روح حيواني ٢
		روح طبيعى ١٤٢
		روح نفسانى ١٤٢
		روضة جنان ١٦٨

م

- مأمون ٩٣
متنبی ١٠٤
مجلس عالی ١٢٦ ، ١٢٧ ، ١٢٨
محمد (پیغمبر) ١٠٦ ، ١٠٧ ، ١٢٦
محمد بن علی أبو الشیص (أبو جعفر) ١٥٢ / ح ١
محمد بن محمد الجوبنی (شمس الدنیا والدين) ١٧٨ ،
٢١٧
مذهب فتوت ٢٠
مسیح بن مریم ٩٥ ، ١٣٩
مصحف طاهر = قرآن ٩٦ ، ١٣٢
مصطفی = محمد ١٠١ ، ١٣٥ ، ١٣٧
معن (بن زائده) ٨٣
ملك زاده = ابراهيم ٧١
ملك عدم ٧١
منصب انشاء ١١

ن

- نایب (امین الدین میکائیل) ٢٣٤
نرطایر (Aquila) ١٧
نصرة الدين (امیر ، سيد الأمراء والأفاضل)
٧٣ ، ١٠٥ ، ١٢٥ ، ١٤٧ ، ٢٧١
نصرة الدين بن محمد ایلدگز (اتابك) ١٣٩ / ح ١
نمرود ٢ ، ١٧٦
نوح (پیغمبر) ٦٦
نوروز ٧٣
نوشیروان ٩٢
النبی = محمد ١٧٦

و

- وائل ١١٤
وصاف ١٥

عیسی (پیغمبر) ١٣٧

عینة (أبو مالك حذیفه بن حصن) ١٧١

ف

- فردوسی ١٤٨
فرعون ٢
فرقدان ٥٣ ، ١٧٨ ، ٢٣٦
فلان الدين (صدر أجل ، امام فاضل) ٣١
فلان الدين (مولانا امام عالم) ٥٤
فلکک تاسع ١٢٥

ق

- قارون ٩٣
القرآن ١٣
قراحصار (محروسة —) ٨٥
قریش ٤
قس (بن ساعده) ٩٥
قطب الملة و الدين (قطب الدين محمود شیرازی ؟)
٢٦٣
قونیه (محروسة —) ١٨ ، ٦١ ، ١٠٥ ، ١٢٠ ،
١٥٠ ، ١٥١

قیصر ٩٢

قیصریه (محروسة —) ١١٦ ، ١٢٥

ک

- کافور الإخشدي (أبوالمسک) ١٦ / ١٢٤
کعب بن زهير بن ربيعه ٧٧ / ح ١
کعبه ٤٠
کليم (موسى) ١٣٩
کف الحضيض ٥٨
کمال الدين اسماعيل ١٢٧
کیکاوس ٤٢ ، ٩٢

ل

لشکر جری ١٣ ، ١٦ ، ٥٦ ، ٢١٧

هـ	ى
هاشم ٤	يعقوب (بيغمبر) ١٦٤
هندوان ٩٦	يوسف (بيغمبر) ١٦٤ ، ١٧٧ ، ٢١٠



فوائت حواشى

صفحه: ٢ ، سطر ١٢ :

وفى كل شىء له آية تدل على أنه واحد

Bu beyt, Ebû'l-'Atâhiyye'nin bir şiirinden alınmıştır [Bk. Envârü'z-zâhiye fî Divanî'l-'Atâhiyye (Beyrut 1887), s. 69].

صفحه ٢٠٥ - ٢٠٦ :

يا ذا الذى بصروف الدهر عيرنا

mısrâ ile başlayan üç beyitlik şiir, emîr Şemsü'l-meâlî Ebû'l-Hasan Kabus b. ebî Tâhir'in bir şiirinden biraz değiştirilerek alınmıştır (Bk. İbn Hallekan: Vefeyâtü'l-âyan, III, s. 243).

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱	۱۴	فَأَعْظِيْتِ	فَأَعْظِيْتِ
۲۰	۱۱	جَمَامِيعُ	جَمَامِيعُ
۳۴	۱۳	ظَلَّافِ	ظَلَّافِ
۴۵	۹	ذَكَرَهُمُ اللَّهُ	ذَكَرَهُمُ اللَّهُ
۴۶	۸	نَسَبِي	نَسَبِي
۴۸	۶	النَّاسِ	النَّاسِ
۵۶	۲	ابن	ابن
۵۶	۳	لشكری	لشكر
۵۷	۶	معاركه	معارك
۵۹	حاشیه 1	1	1-18
۶۱	۷	صَرُوفِ	صَرُوفِ
۶۵	۸	طایفه	طایفه ای
۷۲	۵	يَبْرُعُ	يَبْرُعُ
۷۸	۱۲	زَمَانِكَ	زَمَانِكَ
۹۲	حاشیه 18	18	19
۱۱۲	۶	مَنْبِتِ	مَنْبِتِ
۱۱۷	حاشیه 2	چوشن	جوشن
۱۱۸	۳	نَاءُوا	نَاءُوا
۱۲۲	۱	بِجَوْدِهِ	بِجَوْدِهِ
۱۲۲	۵	واکّر	و

صفحة	سطر	غلط	صحيح
١٢٧	٥	لَا مَرِيٍّ	لَا مَرِيٍّ
١٦٠	٤	ذخاير	ذخاير
١٦٣	٦	عُدْرَارَهُ	عُدْرَارَهُ
١٦٨	١	LXI	XLI
١٦٨	حاشية : 8	عززان	عززان
١٧٨	٩	كُنْتُ	كُنْتُ
١٨٩	٦	لِأَرْبِ	لِأَرْبِ
١٩٣	٢٠	تَوْقَى الْمَلِكُ مِنْ تَشَاء...	يُتَوَقَّى مَلِكُهُ مِنْ يَشَاء...
٢٠٦	١	يَعْلُو	تَعْلُو
٢١٣	١١	جَوْدِهِ	جَوْدِهِ
٢١٨	١٩	يَأْيُهَا	يَا أَيُّهَا
٢٢٨	٧	مَالِهِمْ	مَالِهِمْ
٢٤٢	١٣	حَقُّ	حَقُّ
٢٤٢	١٥	شِدَّةُ	شِدَّةُ
٢٤٢	١٦	وَقُوَّةُ	قُوَّةُ
٢٤٢	١٦	ضَعْفُ	ضَعْفُ
٢٤٦	٨	يُصْلِحَ	يُصْلِحُ
٢٤٩	١٣	بِعَيْنَبِ	بِعَيْنَبِ



در زمان فضل خواهد زد و بس فرزندانی
 در میان مهدی کوی زبان حال او
 با دعا و شمع با هم توین و مستطلم
 نشانه که و از آن اعمار اسلاف و مشتید صبا فی معالی و مناجات کرام
 و اشراق گردد و در سرائی و نبی دیر او موجب سرور و
 در ظلمت آخرت گردد ابر او سبب نور
 آن خداوند شود نشانه تعالی
 بسم کتاب و الله اعلم بالصواب
 کفر او اهل شهادت محترم
 سنه ۱۷۷

بسم الله الرحمن الرحيم قال الشيخ محيي الدين بن العربي قدس
 الله روحه الخديده والسلام على عباده الذي اصطفى وعلى وليي فاليه تعالى في الدين محمد
 على همة ورحمة وبركاته اما بعد فاني بخمد اليك الله الذي لا اله الا هو قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم اذا احب احدكم اخاه فليجلبه وانا اجتلك ويقول الله تعالى
 وتواصوا بالحق وقد وقفت على بعض نواييك وما اتيك الله به من القوة المتخلية
 وما تتجلبه من الفكر الجيد ومتى ما نعتت النفس كسب يد بها فانها لا تجد خلاوة
 الجود والوهاب وتكون ممن اكل من تحت رجله والرجل من اكل من فوقه كما قال
 الله تعالى ولو انهم اقاموا التوراة والانجيل وما انزل اليهم من ربهم لاكلوا من فوقهم
 ومن تحت ارجلهم وليعلم وليي وفقه الله تعالى ان الوراثة الكاملة هي التي تكون

حمد و سپاس خدای را که اعداد فیض فضل و دربار عالمیان از تنگنای احصا
 و مضیق شمار بیرونست و طایق آسمان و زمین بیدایح حکمت و صلاح
 قدرت حضرت منور خداوندی که در ادراک صفات ذات بجز اول و اکمل
 دو وجه و فکر نفس اندیش در ورطه تصور چلار نیست و در سلوک فضای معرفت
 عالم حضرت رب جیش و هم نیز کام و خیال جهان نوز از غایت کمال آفران
 و خزان با کس تا به بزرگی او پیشانست نه اندک عقل و نقل بر پاشی
 ز پیش روی صفاتش چه پرده برگیرد همه فسانه نماید علوم یونانی
 هزار سال بکنه جلالتش نرسد همه صمد میماند بنسب نفس انسانی
 نه از عدم موجود او برید و انش کس نه در وجود توان یافتن و رانای
 ز نور پر تو اولمعه بختی سگردد بیدگشت از ان افتاب نورانی
 بیون تریش نولوا فین سگردد درون جوف صدف قطره اندیشایی
 ز جهان نعمتی منها و بی عددش میان اهل جهان دایر است مهمانی
 بساط رحمت او چون کشیده فلکان رنگ نوا او گشت روح جوانی
 بنور مشعل افتاب عالم تاب کشاید از رخ کنی حجاب کلینی
 حکمانند و سلطان نام و ملک عظیم و رارسد جهان دعوی جهان بانی
 عظمی که یک نظر رحمت جبین هزار هزار صورت و لریا از کفتم
 عدم بحر ای وجود او به هر یکی از بر وحدانیت خود نشاید عدل و باطلی
 فصل کرد ایند جباری که در تابد پادشاهی خویش کاک برود را غضب
 بسته نام کرد و تجوب پاره در عرض کاه سحره فرعون حاکم خست

موهب ابن عطیه شکر ف و موهبت جسیم شکر باری عز اسمه گزارده شد
 شد ایوز را که د اذت اجناس شایع که اجناس شایع به دمتد اجناس شایع می بر
 انضام فند مقبل که زمان فند شکر کام عالم شد علی چشم کیتی شد فریر
 به چمن او نبشته د سن قدرت انغ کین ولیدامد بکلی ملک انشا را امیر
 بیامعای خند باشد با مناقب هشتاد با فضایل بار باشد باز بدستی سمیر
 در زمان فضل خواهد زد زب فراینگ فکرها و ثاقب و تیر کرد و زبانیس
 در میان مهدی گویند باز حال او که فلک هرگز نیامد مثل من روشن صبر
 با ذا اعمار شما با هم قرن و منتظیر نابود بر خوان دنیا میمان زباویر
 ان شاء الله کی وارث اعمار اسلاف و مشید مبانی معالی و مفاخران کرام
 و اشرف کردد و در سرای دنیا دینار او موهبت سرور و در ظلمت عزت
 کردار او سبب نودان خواند شود



و ا پ ت ا م س

بسم الله الرحمن الرحيم
 حمد و ستایش خدای که اعدا داد و نیکو خلقی او در بار
 عالمیان و تنهایی اجزاء و مقبض شمار و نسبت طباق آسمان
 و زمین بدایع حکمت و صنایع قدرت حضرتش مشحون خدای باری
 که در ادراک صفات ذات جود او عقل و ویران فکر توان اندیش
 در درجه تصور و حیوانست در سلوک قضای معرفت عالم حضرت
 ربی پیشتر و هم تیر کام و خیال جهان نورد از غایت کلال افقان جهان
 با کشته بزرگی و بریشافت همه ادله عقاید نقل برهانی
 در پیش روی صفاتش چه برده برگیرد همه فسانه نماید علوم توانایی
 هزار سال که جلالتش پسند نه صد هزار باندیشه نفسانی
 نه از عدم به جود او ریزد زاتش کبر نه در جود توان یافتن و توانایی
 ز نور و یو و مبعده تجلی کرد بدید گشت از ان فابسی بود و بی
 بیرون به پیش لولو نمیشد کرد درون جوف صدف قهرهای سعاد
 ز خوان عشق منتهای عدش میان اهل جهان به بریده
 در آن

طبع ندر را مطالعه نظار و لغوات ان ميل و افوريجي بلغي جاصل كشت
 لمر الطوبى «بغضمت انظار استعرت جند لمر قشايه و بجني الرغوات
 بيتان اهلتي و رايح كلستان ضيلت محظوظ شم و كات شريف و كات
 لطيف ازاد اوقات و تحت مير صمد و م و لمسه اعلم
 اعلم نهى امده ان منعنا امده سقوله سده لا فله امده
 سمر الترتيب التوسل اليك سمر التوسل اليك
 في المحرم الحرام العبد الحق هـ ابراهيم علي ع
 فاضل علم الامام عصر المعروف سده لمر الحق ادي
 واحسن ترين سمر مطالعة لمرها لعائلة العلماء
 اكمله و لطفاته با سكر لمر طالع اذن خطه
 م / مدح محمد بن علي بن محمد بن علي بن علي
 لمر الفلك الم المقتدر و المقتدر
 و كان المقتدر و المقتدر

فندك انشاء الصالحين
 ان لمر العالم العاصي و لمر العالم العاصي
 عن التوسل الا زور و بيتان
 ان انك لمر انهم سمر فان
 فضل الجا و زور سمر و حبان
 كما قطفها كفت حبان
 او انما ذور في سمر و حبان
 يا كات حاجت فاضلة
 العبد شمس و الفضل
 يوم الزمان عند التوسل
 اهدت لمر عينا عينا غادة
 كاتنا تبت خضر خضر

[illegible]

بونداری زبان کردی که سود عمر کم لری
 درین عالم اگر مردی جهان عالم زبان کشتی
 ملک بودی کان پاک و نفس بو سن و عالی
 ازان ارضای بر بدی مقیم آسمان کشتی
 جو ابر کلخ خلخ بدی خالق روی بنهادی
 رجن و انس بکستی خرد جهان کشتی حیدر خان
 زمان وصل در حلقم بدی چون ابر خوش ساختی
 ولی در مدرت بحران لبان استخوان کشتی
 توان من توان خانه کمر پرده اندک نه
 که من جای دگر بخدم تو بی من توان کشتی
 چرا که مان کی مردم بجای انک خندانی
 نه اول بچو کل بوخی با آخر عفران کشتی
 جوان بوخی و حرج به کردن اش رحمت

اینجیدلای خرد و دگر فرمای دیکر
 ابرو و نوار این شد و ماه سالار
 سمس الدنیا و الدین محمد محمد بنی
 رحمة الله علیه فلا در باب هست که نه نام
 است که حمیری و کسب و زوی و این
 حروف و نوار و این ابیات استرخ
 مگو سبب بطراف و تقاضای کلمات
 می خرد
 منلا عا، الموی و الما لک لک
 لمعظم سمس الدنیا و الدین
 محمد محمد بنی الدنیا و الدین
 و

والحمد لله كما هو الله وصلى الله على نبيه
 وصفيه محمد وعترته الطيبين الطاهرين
 ما يبلغ مقبلة الغفران اليه الغفران
 ابن كرم الزكي المطيب المطيب
 بالصدر الغفران لطف الله
 عن وفاق العصر ما هذب
 او هامة قرض فجة
 بامانة من القامه
 حاملا الله مصليا
 على نبيه
 ولله



وذلك في اول شهر رمضان المبارك سنة

١٢٧٨ هـ = ١٨٦٢ م

هزار سال که خداوند
 همه سوار بر این کشتی
 نه از عدم بوجود آمدن
 روزی بر تو اوجده شد
 یون پیش از این که
 و این کشتی را
 مایه را که در کشتی
 بر سر آفتاب
 حکم نافذ و طاعت
 عطا شد که در کشتی
 درین کشتی که
 و بر یکی از کشتی
 و این کشتی که
 و این کشتی که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و سبای خدای را که اعدا و فضل او در آن
عالمی از تنگنای امصاف مفتوح شمار نیست و ضابطی مملک
و نه منسلک حکمت و صفا قدرت حضرتش همچون خدای
در ادب آن صفات آن چون او عقل و دین و فکر و فعل از پیش
در و رطبه قصور حیرانست و در ملک و فضا و معرفت عالم
حضرت ربوبش هم تیر نام و خیال چون انور از رعایت
کلال افغان و خیران

با کتنام بزرگ او پریشانست
همه ادله عقایی و ثقل برهانانی
زیلش روی صفاتش چون بر کرد
همه فسانه نماید علوم یونانی

- TEKİNDİAÇ, Ş.: *Şemsüddin Mehmed Bey devrinde Karamanlılar* = İst. Ede. Fak. Dergisi XIV/19.
- ET-TRABLUSÎ, İBRAHİM EL-AHDAB: *Ferâidü'l-leâl fi Mecmai'l-emsâl*. Beyrut 1312. Tarih Cilt I-II.
- TURAN, O.: *Türkiye Selçukluları Hakkında Resmî Vesikalar*. Ankara 1958 = T. T. K. Yayını.
- " " : *Selçuklular Zamanında Türkiye. Alp-Arslan'dan Osman Gazi'ye*. İstanbul 1971.
- " " : *Selçuklular Tarihi ve Türk-İslâm Medeniyeti*. Ankara 1965 = Türk Kültürünü Araştırma Enstitüsü.
- " " : *II. İzzüddin Keyâvus'a âit bir temlikname* = Zeki Velidi Togan Armağanı. Ankara.
- " " : *Celâleddin Karatay Vakıfları ve Vakfiyeleri* = Belleten X/45 (1948).
- " " : *Selçuklu devri vakfiyeleri II. Mubârizüddin Ertokuş ve vakfiyesi* = Belleten XI/43 (1947).
- " " : *İslâm Ansiklopedisi* "Keyhusrev III.", "Kılıç-Arslan II.", "Keykâvus I.", "Kılıç-Arslan IV." maddeleri.
- UZUNÇARŞILI, İ. H.: *Anadolu Kitâbeleri*. İstanbul 1929.
- " " : *XII. ve XIII. asırlarda Anadolu'daki fikir hareketleri ile içtimai müesseselere bir bakış* = III. Türk Tarih Kongresi Zabıtları. Ankara 1948.
- " " : *Osmanlı Devleti Teşkilâtına Medhal*. II. baskı. Ankara 1970. = T. T. K. Yayını.
- VAN ARENDONK, C.: *İslâm Ansiklopedisi* "Küseyir" mad.
- WENSINCK, A. J.: *Concordance et indices de la tradition musulmanı. Les six livres, le musnad d'al-Dârimî, le Muvatta' de Malik, le musnad de Ahmed b. Hanbel, avec le concours de nombreux orientalistes*. Leyden 1933-36.
- WITTEK, P.: *Menteşe Beyliği*. Çev. O. Ş. Gökyay. Ankara 1944. = T. T. K. Yayını.
- ZETTERSTÉEN, K. V.: *İslâm Ansiklopedisi* "İbnü'l-Amîd" mad.

İslâm Ansiklopedisi "Hamidi" mad.

KAFESOĞLU, İ.: *İslâm Ansiklopedisi* "Selçuklular" mad.

KÂTİP ÇELEBİ: *Keşfü'z-zünûn*. II. Baskı. İstanbul 1971. Cilt I. = Millî Eğitim Bakanlığı Yayını.

KAYMAZ, N.: *Pervâne Muînüddin Süleyman*. Ankara 1970 = D.T.C. Fak. Yayını.

KAZVINİ, M.: *Mukaddeme-i Kitab-i et-Teveşşül ile't-teressül*. Bist Makale II. Tahran 1332.

KOMAN, M. MES'UD: *Şeyh Sadreddin Konevi Mescidi ve Şeyh Cüneyd* = Konya Dergisi (1940), Sayı: 31.

KONYALI, İ. H.: *Konya Tarihi*. Konya 1965.

" : *Alanya Tarihi*. İstanbul 1946.

KÖPRÜLÜ, M. F.: *Anadolu Selçukluları Tarihinin Yerli Kaynakları. Enisü'l-kulûb. Kadi Burhaneddin Ebû Nasr b. Mes'ûd Anevi* (608 H.-1211/12 M.) = Belleten VII/27 (1943).

" : *Anadolu Beylikleri Tarihine Ait Notlar* = Türkiyat Mecmuası II.

" : *Anadolu'da İslâmiyet* = Edebiyat Fakültesi Mecmuası, II/4.

" : *Osmanlı Devletinin Kuruluşu*. Ankara 1959 = T. T. K. Yayını.

" : *İslâm Ansiklopedisi* "Cüveyni" mad.

KRAFFT, A.: *Die Arabischen, Persischen und Türkischen Handschriften der K. K. Oriental. Akademie zu Wien*. Wien 1942.

MARGOLIOUTH, D. S.: *İslâm Ansiklopedisi* "Hariri" mad.

MEVLÂNÂ CELÂLÜDDİN: *Kitab-ı Fih-i mâfih*. Yay. B. Fürûzanfer. Tahran 1330.

" : *Mektuplar (Mektûbât-i Mevlânâ)*. Çev. A. Gölpınarlı. İstanbul 1963.

EL-MEYDÂNÎ, AHMED b. MUHAMMED b. İBRAHİM: *Mecmaü'l-emsâl*. Tahran 1290.

MUHAMMED FUAD ABDÜLBÂKİ: *el-Mu'cemü'l-müfehres li-elfâzi'l-Kur'âni'l-kerim*. Kahire 1378.

EL-MÜNAVÎ, MUHAMMED ABDURRAÛF: *Feyzü'l-kadir Şerhü'l-camii's-sagir*. Mısır 1938. Cilt V.

ÖNDER, MEHMET: *Mevlânâ Şehri Konya*. II. baskı. Ankara 1971.

PERTSCH, W.: *Verzeichniss der Persischen Handschriften der Königlichen Bibliothek zu Berlin*. Berlin 1888.

RIEFSTAHL, R. M.: *Cenûb-i Garbî Anadolu'da Türk Mimarisi*. Çev. C. Tahir Berklin. İstanbul 1941.

Sâhib Fahrüddin Ali Vakfiyesi. Vakıflar Genel Müdürlüğü, Defter Nr. 592.

SEVİM, A.: *Ravzatü'l-küttâb ve Hadikatü'l-elbâb* = Tarih Vesikaları. Yeni seri, I. cilt, sayı 5 (18), Mart 1961.

" : *Cimri Olayı Hakkında Birkaç Not* = Belleten (1961), XXV/97.

SÜMER, F.: *Anadolu'da Moğollar* = Selçuklu Araştırmaları Dergisi I (1969).

TEKİNDAÇ, Ş.: *İslâm Ansiklopedisi* "Karamanlular" mad.

BİBLİYOGRAFYA

- EL-ACLÛNÎ, İSMÂİL b. MUHAMMED: *Keşfü'l-hafâ ve Muzilü'l-ilbâs*. Kahire 1351. Cilt I. *Ahbâr-i Selâçika. Ba-mütûn-i kâmil-i muhtasar-ı Selçuknâme-i İbn Bibî*. Yay. Dr. M. Cevad Meşkûr. Tahran 1350.
- AHMED b. HANBEL: *el-Müsned*. Mısır 1313. Cilt VI.
- AHMED TEVHİD: *Tarih-i Osmani Encümeni Mecmuası*. Cilt I.
- AKSARAYÎ, KERİMÜDDİN MAHMUD: *Müsâmeretü'l-ahbâr ve Müsâyeretü'l-ahyâr*. Yay. O. Turan. Ankara 1944 = T.K.K. Yayını.
- ATEŞ, A.: *Metin Tenkidi Hakkında*. Türkiyat Mecmuası, VII-VIII.
- " "": *H. VI ve VII. Asırlarda Anadolu'da Farsça Eserler* = Türkiyat Mecmuası, VII-VIII.
- " "": *İslâm Ansiklopedisi "İbn Abbâd" mad.*
- AYALON, D.: *The Army stationed in Egypt* = *Bulletin of the School of Oriental and Africa Studies* (1953), XV.
- BAHÂÜDDİN MUHAMMED b. EL-MÜEYYED-i BAĞDADÎ: *et-Tevessül ile't-teressül*. Yay. Ahmed Behmenyâr. Tahran 1315.
- DÂNiŞ, HÜSEYİN-RIZA TEVFİK: *Rubâiyyât-i Ömer Hayyam*. İstanbul 1922.
- DEHHUDÂ, A. E.: *Emsâl u Hikem*. Tahran 1338-39. Cilt I-IV.
- Divân-i Sultan Veled*. Yay. M. F. Uzluk. İstanbul 1941.
- EBÛ BEKR b. EZ-ZEKÎ EL-MÛTETABBİB EL-MÛLÂKKAB Bİ'S-SADR: *Ravzatü'l-küttâb ve Hadikatü'l-elbâb*. Yay. M. V. Seyyid Yûnusî. Tebriz 1970 = Dânişgede-i Edebiyyât u Ulûm-i İnsânî-i Tebriz, Müessesesi-i Tarih u Ferheng-i İran.
- EFLÂKÎ, AHMED: *Âriflerin Menkubeleri (Menâkübü'l-ârifin)*. Çev. Tahsin Yazıcı. İstanbul 1964. Cilt I. = Millî Eğitim Bakanlığı Yayını.
- Esnâd u Nâme-hây-i Tarihî, ez-evâil-i devrehây-i İslâmî tâ evâhir-i ahd-i Şah İsmail-i Safevî*. Yay. S. Ali Müeyyed-i Sâbitî. Tahran 1967.
- FİRDEVSÎ: *Şehnâme*. Yay. Emir-i Kebir. Tahran 1343. Cilt III.
- GAZÂLÎ: *Mekasidü'l-felâsife*. Yay. Şeyh Muhyiddin Sabri. Kahire 1331.
- HAFFNER, A.: *İslâm Ansiklopedisi "Ebû Zü'eybü'l-Hüzeli" mad.*
- HÂKANÎ: *Divan*. Yay. Ali Abdürresûlî. Tahran 1316.
- HONDMÎR: *Tarih-i Habibü's-siyer fi Ahbâr-i efrâd-i beşer*. Tahran 1333. Cilt III/1.
- İBN BİBÎ: *el-Evâmîrül-alâiyye fi'l-umûri'l-Alâiyye*. Tıpkıbasım I. Önsöz ve fihristi hazırlayan: Adnan Sadık Erzi. Ankara 1956 = T. T. K. Yayını.
- İBN MÂCE, EBÛ ABDULLAH MUHAMMED b. YEZİD EL-KAZVİNÎ: *es-Sünen (Mukaddeme)*. Yay. M. F. Abdülbâki. Kahire 1952. Cilt I.

sola kaymaktadır. Bu bakımdan çok zorunlu olmaksızın, hemzelerin üzerlerine hiç bir hareke konmamıştır.

b) 16 punto harfler üzerine *yukarı, ya da aşağı çekme* işaretleri teknik bakımdan mümkün olmadığı için, bunların yerine *üstün ve kesre* işaretleri konmuştur.

8. Yayınlanan metindeki imlâ, bugünkü *İran* imlâ düzenine göre tanzim edilmiştir. Ancak baştan 4-5 formada noktalama işaretleri maalesef kısmen ihmale uğramıştır.

a) Teknik nedenlerle, 24 punto harflerde Farisî ک ler olmadığı için, bunların yerine daima ک ler konulmak zorunda kalınmıştır.

9. Metin kuruluş çalışmalarını yukarıdaki biçimde tamamladıktan sonra, müellifin hayat ve faaliyetleri incelenmiş, bu konuda biricik kaynak olarak müellifin eserinden faydalanılmıştır. Eserin mukaddemesinde müellif tarafından verilen bilgilerden başka, özellikle eserin esasını teşkil eden ve müellifin dost ve yakınlarına gönderdiği çeşitli mektuplarda, müellifin faaliyetlerini saptamaya yarayan birçok bilgilerden de istifade edilmiştir.

10. Eser hakkındaki araştırmalarımıza geçmeden önce, eser üzerinde yapılan dolaylı ve dolaysız araştırmaların nitelikleri birer birer ortaya konmuş ve değerlendirilmeye çalışılmıştır.

11. Daha sonra eserin kapsamı ve değerlendirilmesi üzerinde çalışmalar yapılmıştır. Bu cümleden olarak önce, mektupların ayrı ayrı özetleri verilmiş, daha sonra içindeki tarihî kayıtlar, ilgili kaynak ve araştırmalardan faydalanarak değerlendirilmiş ve sonuçlara varılmıştır. Bu tarihî kayıtlar arasında yenilik taşıyanlar, özellikle belirtilmiştir. Edebî ve dil özellikleri üzerinde fazla durulmamıştır.

12. Eserde adları tam olarak belirtilmeyen birkaç emîr ile, yalnız lâkap, ya da unvanları verilen bazı kimseler hakkında ilgili kaynaklarda tamamlayıcı bilgi bulunamadığı için, bu konularda kesin sonuçlara varmak mümkün olamamıştır.

13. Yine eserde Maḥdûm ve Buzurgî gibi sıfatlarla vasıflanan birçok kişilere mektuplar yazılmıştır. Bunların gerçek adları belirtilmediği için, haklarında verilen bilgiler tam anlamıyla değerlendirilememiştir.

14. S. Yûnusî yayınında, ancak bir kısmı yayınlanan Zeyl Bölümü bizim bu yayında, bütünüyle ve birtakım küçük açıklayıcı notlarla yayınlanmıştır. Böylece Yûnusî yayınındaki bu eksiklikler bizim yayında tamamlanmıştır.

kullandığımız yardımcı nüshaların, *M.* nüshası karşısındaki durumlarını saptamak, dolayısıyla bunların özelliklerini ve bilhassa *M.* nüshasının öteki nüshalara oranla nasıl sağlam bir metne sâhip olduğunu göstermek amacıyla, eleştirmeli basım çalışmalarımızı, *M.* nüshasının yalnız eksik kısımlarında değil, bütünü üzerinde yapmış bulunuyoruz. Şimdi bu çalışmalarımızın esaslarını maddeler halinde sıralayalım:

1. Tabii olarak *M.* nüshası esas alınıp öteki nüshaların nüsha farkları varyantlarda gösterilmiş, ancak bazı nokta eksiklikleri, küçük imlâ ayrılıkları vs. gibi önemsiz farklar gösterilmemiştir.

2. *M.* nin eksik kısımları, başta *P.* olmak üzere, öteki nüshalarla tamamlanmış olup, *M.* nin üslûb özellikleri de gözönünde tutulmuştur.

3. Çok az da olsa *M.* nüshasında görülen çeşitli yanlışlar (*Âyet*, *hadîs* ve *mesel* metinlerindeki tasarruflar, gramer ve imlâ yanlışları gibi) eleştirmeye tâbi tutularak düzeltilmeye çalışılmış ve bunlar, çoğu kez varyantlarda, çok az olarak da metinde parantez içinde, gösterilmiştir.

4. *M.* nüshasına göre, *P.* nüshasında görülen şiir ve nesir metnindeki fazlalıklar varyantlarda gösterilmiştir. Ancak bunlar çok karışık oldukları için, bazı kısımları okunamamış ve bu kısımlara noktalar konulmuştur.

5. Metinde geçen *âyet*, *hadîs* ve çeşitli atasözlerinin (*mesel*) ilgili kaynaklarda yerleri saptanmış, hareke konmuş, metinleri yanlış, ya da eksik ise, bu kaynaklara dayanarak düzeltilmeye ve mümkün olduğu kadar tamamlanmaya çalışılmıştır. Ancak bunlar arasında birkaçının kaynağı saptanamamıştır.

6. Metinde adları belirtilmeden birçok Arap ve Fars şâirlerinin şiirlerinden nakiller yapılmıştır. Bunlardan hangisinin nakil, hangisinin bizzat müellife ait olduğunu saptamak gerçekten güç bir işi idi. Biz bu şiirlerden ancak çok az bir kısmını saptayabilmistik. S. Yûnusî'nin bu konudaki çalışmaları bize çok yardımcı oldu. Onun bu çalışmalarına güvenerek bunları, biz de yayınumızda aynen kullanmış bulunuyoruz.

7. Metindeki Arapça şiirlere hareke konulmuştur. Bununla birlikte daima çok güç olan bu çalışmalarda hiç yanlış yapılmadığını ileri sürmek istemiyoruz.

a) Ayrıca teknik imkânsızlık yüzünden hemzelerin tam üzerlerine hareke konamamakta, konduğu takdirde mutlaka sağa, ya da

Şemaya göre *P.* nüshası, *M.* nüshasından istinsah edilen iyi bir nüshadan istinsah edilmiş oluyor. Bu nüshanın gerek imlâ özelliği, gerekse ancak son mektubunun eksik oluşu, bunu ifade edebilir.

A. nüshası ise, başka bir koldan gelmektedir. *M.* nüshasına göre, imlâ özelliğinin değişik oluşu, içinde eksik mektupların bulunuşu ve sanki yeni bir redaksiyondan geçmiş bir durumda görünmesi, doğrudan doğruya *M.* nüshasından istinsah edilmediğini gösteriyor. Şemada ifadeye çalıştığımız gibi, bu nüsha üçüncü elden istinsah edilmiş bir nüsha niteliğinde gözükmektedir.

F. nüshası ise, imlâ özellikleri, içinde *A.* nüshasından daha çok eksik mektupların bulunuşu, *A.* nüshası kolundan gelmiş olabileceği kanısını uyandırıyor. Esasen bu nüshanın, eserin telifinden aşağı-yukarı iki yüz yıla yakın bir zaman sonra istinsah edilmesi, bu kanıyı daha da kuvvetlendirmektedir.

V.

YAYINDA İZLENEN YÖNTEM

Eserin cleştirmeli basımı, yukarıda çeşitli özelliklerinden söz ettiğimiz

- 1 — *M.*: *Ankara İl-Halk Kitaplığı*
- 2 — *P.*: *Paris Milli Kitaplığı*
- 3 — *A.*: *Ayasofya Kütaphğı*
- 4 — *F.*: *İstanbul Üniversite Kitaplığı*

nüshalarına dayanılarak hazırlanmıştır. Ayrıca *Tebriş* nüshasının, *S. Yûnusî* yayınında gösterilen nüsha farkları gözönünde tutulmuştur¹²¹. Görüldüğü üzere, nüshalar arasında doğrudan doğruya müellifin kaleminden çıkan bir nüsha da bulunmaktadır. Yukarıda da söylediğimiz gibi, *M.* nüshasının çeşitli varaklarında eksiklikler olmasaydı, yardımcı nüshalara hiç baş vurmayacaktık. Metin kuruluşu çalışmalarımızda, *M.* nüshasındaki yalnız eksik kısımları, öteki nüshalarla, eleştirmeye tâbi tutarak tamamlamayı düşünmüştük; böyle bir çalışma, metin yayını yöntemine daha uygun olurdu. Fakat

¹²¹ Yaptığımız karşılaştırmalar sonunda, 737 (1336/7)'de istinsah edilen bu nüshanın, kullandığımız nüshalar yanında değişik bir özellik taşımadığı görülmüştür.

1. Müellif nüshasına göre, kime ait olduğu bilinemeyen bazı mısralar, beyte tamamlanırken, çeşitli şiirlerdeki bazı beyitlerin eksik oluşları göze çarpıyor.

2. Müellif nüshasına nazaran, nüshanın nesir kısmında birçok yeni yeni kelimelerin ve hattâ bazan da cümlelerin fazlalıkları görülmektedir. Bu fazlalıkların çoğu kez, birtakım muğlak cümlelerin daha anlaşılır bir duruma gelmesini sağlamak için meydana geldiği görülüyor.

3. İmlâ yanlışları hemen hemen yok gibidir. Ayrıca bütün Arapça kelimeler harekelenmiştir.

4. Sonları elif ile sona eren kelimelerin tamlamalarında bazan yâ ى , çoğu kez de hemze َ kullanılmıştır.

5. Arapça kelimelerin içinde bulunan hemze َ ler çoğu kez, yâ ى halinde yazılmıştır.

6. پ , چ ve ژ harfleri genellikle kullanılmış, fakat گ harfi daima ك gibi yazılmış, ayrıca كه in eski şekli كى ve noktalı ذ genellikle kullanılmamıştır.

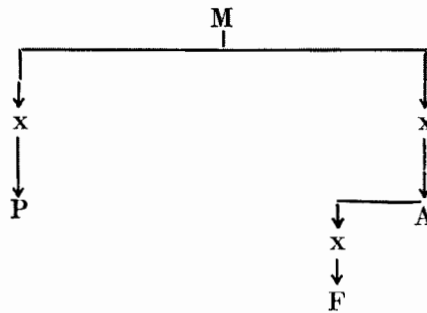
A. 1b-49b: *Ravzatü'l-küttâb ve Hadikatü'l-elbâb.*

Baş : حمد و سپاس خدای را که اعداد فیض فضل او در باره :
عالمیان از تنگنای احصا و مضیق شمار بیرونست

Sonu : تم الكتاب والله أعلم بالصواب فی أوایل شهر المحرم :
المحترم سنة ٨٧٧ .

B. 50a-103b : Reşidüddin Vatvat: *Ebkârü'l-efkâr fî'r-resâil ve'l-a'sâr.*

Çeşitli yönlerden özellikleri hakkında bilgi verdiğimiz nüshaları, müellif nüshasına yakınlık derecelerini gözönüne alarak şöyle bir şemada gösterebiliriz.



زلزله شهر لاذيق در شب شانزدهم در ماه نيسان شب آذينه و من هجرة نبی عليه السلام سنة ثمان و ثمان مایه = 808

Gerek Arapça kelimelerin Farsça anlamlarını yazması, gerekse –müellif nüshasına göre– çoğu kez anlaşılması güç cümleleri açıklayıcı nitelikte değiştirmesi, bu nüsha müstensihinin Arapça ve Farsçayı iyi bildiğini ifade eder kanısındayız. Nüshanın çeşitli özellikleri, müellif nüshasına nazaran oldukça değişiklik göstermekte, fakat *İst. Üniv. Ktp.* nüshasına çok benzemektedir ¹¹⁹.

A. 1b-31b: Reşidüddin Vatvat: *Arâisü'l-havâtir ve Nefâisü'n-nevâdir*.

B. 1b-75a: *Ravzatü'l-küttâb ve Hadikatü'l-elbâb*.

حمد و سپاس خدای را که اعداد امداد فیض فضل او در باره :
عالیان از تنگنای احصا و مضیق شمار بیرونست

Sonu : إن شاء الله کی وارث اعمار اسلاف و مشید مبانی :
معالی و مفاخر آن کرام و اشراف گردد و در سرای دنیا دیدار او
موجب سرور و در ظلمت آخرت کردار او سبب نور آن خداوند
شود و السلام .

4 — İstanbul Üniversitesi Kitaplığı, Nr. 585. ¹²⁰

Ebrû kâğıt kaplı 103 varaklık bir cilt içinde bulunan nüshanın her sahifesinde 19 satır vardır. Boyutu (13,5 × 8) cm., mektup başlıkları bazan kırmızı mürekkeple yazılmış olup, yazı türü basit bir tâliktir. Müellif nüshasına göre, XXIV, XXV, XXVI, XXVII, XXVIII, XXIX, LIII, LIV, LV, LVI, LVII numaralı mektupların tamamı ve XXX nr.lı mektubun da yarısından çoğu eksiktir. Bazı Arapça kelimelerin Farsça anlamları, metnin kenarlarına yazılmıştır. İstinsah tarihi Muharrem 877 başları (Mayıs 1472 ortaları) olarak kaydedilmekle birlikte müstensihinin adı belirtilmemiştir. Nüshanın çeşitli özellikleri *Ayasofya Ktp.* nüshasına benzemekte olup bunları şöylece sıralamak mümkündür:

¹¹⁹ Bu hususta bk. "4-İst. Üniv. Ktp. nüshası".

¹²⁰ Bu nüshanın da tavsifi için bk. A. Ateş: Göst. yer.

tedir¹¹⁷. Çok nadir olarak da –müellif nüshasına göre– eksik mısra ve beyitlere rast gelinebiliyor. Genellikle bu fazlalıkların büyük bir kısmının şiirlerde görüldüğü dikkat nazarına alınacak olursa, müstensih İbnü'l-Fulki, bunları, –istinsah sırasında– ilgili şâirlerin divanlarından nakletmiş olmalıdır¹¹⁸. Şiirlerde görülen bu fazlalıklara karşılık, nesir kısımlarında –müellif nüshasına nazaran– pek önemli sayılmayacak nitelikte kelime ve hattâ cümle eksiklikleri vardır. Fakat bütün bunlara rağmen, eserin telifinden ancak 7 yıl sonra istinsah edilen bu nüshanın müellif nüshasına en yakın bir nüsha olduğunu yaptığımız karşılaştırmalar sonunda saptamış bulunuyoruz.

Baş : حمد وسپاس خدای را که امداد فیض فضل اودر بارهٔ عالمیان
از تنگنای احصا و مضیق شمار بیرونست

Sonu : تمّ الترسّل إلى التوسّل المسمّى عكس تسمية التوسّل إلى
الترسّل أى لمحمد بن المؤید البغدادی . وهذا لإمام عالم علاّمه فاضل
ملك الأدباء عصره المعروف ببدر الدين یحیی الرومی . واختتم تزئيره
برسم مطالعة الخدمة العالية العالمية الجمالية مع إضافاته
الأبیات بكورة الثغر انطالية الروم حفظها الله على یدى
الداعی الفقیر ابن الفلكی المحرر

3— Ayasofya Kitaplığı, Nr. 4015.

Bu nüsha, Reşidüddin Vatvat'ın *Arâisü'l-havâtır* adlı eseriyle birlikte ebrû kâğıt kaplı bir cilt içinde bulunmaktadır. Boyutu (18×12) cm., her sahifede 12 satır olup, mektup başlıkları kırmızı mürekkeple yazılmıştır. Yazı türü Selçukî neshidir. Genellikle Arapça kelimelerin altlarında Farsça çevirileri yazılmıştır. Müellif ve *Paris* nüshalarına göre, XXIV, XXV, XXVI, XXVII ve XXIX nr.lı mektupların tamamı ile XXX nr.lı mektubun yarısından çoğu eksik bulunmaktadır. İstinsah tarihi ve müstensihî belli değildir. Yalnız varak 33a'da şöyle bir kayıt vardır :

¹¹⁷ Çok karışık ve yer yer silinmiş olan bu fazlalıklar varyantlarda gösterilmeye çalışılmıştır.

¹¹⁸ Müstensih İbnü'l-Fulki bu hususa, eserin son kısmında (Temme kısmı) değinmiştir (Bk. Eserin "Sonu" kısmı).

تأليفه منشيہ الفقير إلى ربہ الغنی أبوبکر بن الزکی المتطبب الملقب
بالصدر القونی أطلقه الله عن وثاق النفس بما قيّدت أوهامه
وبيّض وجه إيمانه بما سوّدت أعلامه حامداً لله ومصلياً على
نبيّه وآله . وذلك في أواخر رمضان المبارك سنة سبع وسبعين
وستمائه .

B. 1a-26b: Zeyl kısmı.

این قصیده در مدح خداوندگار وزرای دنیا دستور ایران :
Başı : وتوران شمس الدنيا والدين محمد بن محمد الجويني
رحمه الله تحرير افتاد

Sonu : چرا گریان کنی هر دم بجای آنکه خندانی
نه اوّل همچو گل بودی نه آخر زعفران گشتی
جوان بودی و چرخ پیر کردت این پی رحمت

Bu nüshanın özelliklerini şöylece sıralamak mümkündür:

1 — Farsça kelimelerde, sesli harflerden, ya da ى dan sonra gelen د lar, ذ biçiminde yazılmıştır. Örnek: گدز ، پدزا ، کند

2 — ز ، ج ، ب harfleri hiç kullanılmamış, yerlerine گ ve ژ ، چ ، پ harfleri kullanılmıştır.

3 — Zamir ve ilgi که leri yalnız geldikleri zaman çoğu kez eski biçimde کی ve آن ve بل ، چه ile birleştikleri vakit آنکه biçiminde yazılmıştır.

4 — Sonları ۛ ile biten kelimelerin vahdet yâ'ları daima hemze ۛ ile belirtilmiştir. Meselâ: طایفه ، سینة ، خانه

5 — Sonları elif ile sona eren Arapça kelimeler, bazan hemze ۛ , bazan da yâ ى ile tamlama yapılmıştır. Örnek: لقای همایون ، علماء بزرگ . قضای باری .

6 — Arapça kelimelerin içinde bulunan hemze ۛ ler daima ى ile yazılmıştır. Örnek: ضایع ، وقایع ، قواید

7 — Arapça kelimelerin yazılışlarında, çok az da olsa, birtakım yanlışlar görülmektedir. Bu da müellifin dalgınlığından ileri gelmiş

IV.

ESERİN NÜSHALARI

Eserin gerek memleketimiz, gerekse *Avrupa* memleketleri kitaplıklarında birçok nüshaları mevcut olduğu gibi¹¹², bazı özel kitaplıklarda da birtakım nüshaları vardır¹¹³.

Eserin dünyada tek müellif nüshası ise *Ankara İl-Halk Kitaplığı*'nda bulunmaktadır. Biz bu bölümde yalnız metin tesisi sırasında faydalandığımız nüshaların özellikleri üzerinde duracağız.

1 — Ankara İl-Halk Kitaplığı, Nr. 664¹¹⁴.

Bu nüsha müellif nüshası olup 81 varaktır. Boyutları (12 × 17) cm., her sahifede 13 satır vardır. Kalın âbâdî kâğıt üzerine nesih yazı türü ile yazılmıştır. Baştan 1 sahife başka bir nüshadan istinsah edilmiştir. 33a, 34b, 72a, 74b, 75a numaralı varaklardan sonra gelen birtakım varaklar eksiktir. Mektup başlıkları genel olarak kırmızı mürekkeple yazılmıştır. Telif tarihi Ramazan 677 sonları (Şubat 1279 başları)dır. Ravza metninden sonra, muhtelif kimselere yazılan mektuplar, kasideler ve birtakım manzum parçalar, 26 varaklık bir Zeyl kısmını meydana getirmektedir.

A. 1a-81b: *Ravzatü'l-küttâb ve Hadikatü'l-elbâb*.

Baş : حمد و سپاس خدای را که اعداد فیض فضل او در باره عالمیان
از تنگنای احصا و مضیق شمار بیرونست
Sonu : تمت روضة الكتاب وحديقة الالباب والحمد لله كما هو أهله :
وصلواته على نبیه وصفيّه محمد وعترته أجمعين . وفرغ من

¹¹² Eserin İstanbul nüshaları için bk. A. Ateş: *H. VI-VII. asırlarda Anadolu'da Farsça eserler*, s. 120-122, *Tebriiz Milli Kitaplığı* nüshasının tavsifi için bk. S. Yûnusî, *Mukaddeme-i musahhih*, s. 38; Berlin nüshası için bk. W. Pertsch: *Verzeichniss der Persischen Handschriften der Königlichen Bibliothek zu Berlin* (Berlin 1888), s. 1040, *Viyana* nüshası için bk. A. Krafft: *Die Arabischen, Persischen und Türkischen Handschriften der K. K. Oriental. Akademie zu Wien* (Wien 1842) Nr. 77 ve *Paris* nüshasının tavsifi için bk. Giriş, "IV. Eserin Nüshaları". kısmı

¹¹³ M. F. Köprülü ve İzzet Koyunoğlu'nun özel kitaplıklarında birer nüsha bulunmaktadır.

¹¹⁴ Bu nüshadan beni haberdar eden ve *Paris* nüshasını da bana armağan etmek lûtfunda bulunan Prof. Dr. Adnan Erzi'ye teşekkür ederim.

gibi baş-aşağı gelmesini diledikten sonra, ondan “şaraphâne-i âmire-si”nden hayat suyuna eş olan “şarab-ı reyhânî”den kendisine bir miktar lütfedip göndermesini, aksi halde onu içmek mutluluğundan yoksun kalacağını ifade ederek mektubunu bitiriyor.

M E K T U P

LVII.

Bu mektup, bir Dost’a, şiir göndermesi dolayısıyla yazılmıştır.

Mektupta Ebû Bekr, zaman’ın, o Cenâbın inciler gibi olan çeşitli kelime ve ibarelerinin gerdanlıklarıyla süslenmesini diledikten sonra, o aziz Dost’un çeşitli çiçeklerle bezenmiş bir bahçeye benzeyen bir kıt’a şiir yazıp kendisine gönderdiğini, onu okumak suretiyle haz duyup neş’eli vakit geçirdiğini ifade ile mektubuna son veriyor.

M E K T U P

LVIII.

Bu mektup bir Mahdûm’a, bir oğlunun dünyaya gelmesi dolayısıyla yazılmıştır.

Mektupta Ebû Bekr, “mübeşşir-i ikbâl ve münhî-i saâdet”in, gayb âleminden, alnında soyluluk izleri görülen bir Konuk’un geldiğini kulağına fısıldadığını, ululuk bahçesinden bir Fidan’ın yükseldiğini, insanların onun gölgesinde, kötülüklerin sıcağından korunacağını ifade ettikten sonra “Âsuman-ı siyâdet’ten bir ay doğdu, cehâlet gecesinin karanlıklarında kalanlar onun hidâyet nurlarıyla ışıklanacaklardır. İnşallah onun gelmesi, bu dünya sarayında sevinç vesilesi, karanlık mezarda ise Hudâvend’e nur olur” sözleriyle mektubunu bitiriyor.

M E K T U P

LIV.

Bu mektup bir Mahdûm'a, bir mesele yüzünden birkaç gün hapistede kalması dolayısıyla yazılmıştır.

Mektupta Ebû Bekr, gece, gündüz Hudâvend'i düşündüğünü, onun kurtulması için Tanrı'ya yalvarıp yakardığını, her an hizmetinde bulunmak istediğini, fakat birçok engellerin kendisini o mutluluktan yoksun bıraktığını, "Hudâvend"in, varlığının mahvına sebep olabilecek üzüntü ve endişeye kapılmaması gerektiğini, zindan köşeleri ve hapishanelerin, "eşrâf ve ahrâr"ın meskeni olduğunu ifade ettikten sonra, dünya musibetlerinin, büyüklere eziyet etmede haris olduğunu, bununla birlikte "erbâb-ı ibret ve eshâb-ı tecribet"in, ilâc'ın acılığında, sağlık'ın tatlılığını müşahade ettiklerini kaydederek mektubunu bitiriyor.

M E K T U P

LV.

Bu mektup, bir Mahdûm'un, bir yolculuğa çıkıp sağ-salim geri dönmesi dolayısıyla yazılmıştır.

Mektupta Ebû Bekr, "Hazret"in ayrılığı nedeniyle son derecede üzüldüğünü, o Hazret'e olan "kayd-ı iştiyak"ın çözülme zamanının artık geldiğini ifade ediyor ve "nihayet 'mekmen-i gayb'tan bir postacı gelip müşerrife-i âli'yi getirdi. Böylece bu bende, Hazret'le mülâkat şerefine nail oldu" dedikten sonra, o'nun gelişine çok sevindiğini, bunu yazı, ya da sözle ifade edemeyeceğini zikrediyor ve nihayet "Tanrı, bu bende'yi en kısa zamanda Hudâvendin uğurlu yüzünü göstermek suretiyle sevindirip neş'elendirsın" diyerek mektubuna son veriyor.

M E K T U P

LVI.

Bu mektup bir Dost'a, ondan şarap istemek amacıyla yazılmıştır.

Mektupta Ebû Bekr, Hazret'in arzu çehresinin, kırmızı şarap renkli olmasını ve onun şeref ve ikbalini kıskananların, üzüm salkımları

Ebû Bekr bu mektupta, “Hudâvend”in, “serap parlıtısı ve rüya görüntüsü” gibi devamlılık göstermeyen dünyevî mansıplarını terk ederek “âhıret rızkını” hazırlamaya başladığını işittiği zaman, hiçbir şekilde tarif ve tavsif edilemeyecek derecede sevinip memnun olduğunu ifade ettikten sonra “Halkın emniyette, ilim ve san’atın parlak ve ileri olduğu bir devirde bile erbâb-ı dünya ve eshâb-ı menâsıb ile birlikte bulunmak, âlim ve fâzıl kimselere ağır geliyordu. Şimdi ise ‘fezây-ı âlemde’ fitne ve fesad hareketleri, zulümlerden doğan heyecanlar dolaşmakta ve müfsidlerin kötülük kıvılcımları her yerde uçuşmakta, ehl-i hükm ve erbâb-ı emr, -fazilet ve ilimlerindeki zaafiyet nedeniyle- san’at ve ilim erbâbının haklarını koruyup gözetmemektedirler. İşte böyle bir zamanda akıllı bir kimse kenara çekilip oturur. Gerçekten Hudâvend bu kararında isabet etmiştir. Nice yıllar bu mutluluğun sonuçlarından haz alsın” diyerek mektubuna son veriyor.

Bu mektupta da yine adı zikredilmeyen bir Büyük’ün, sahip olduğu makam ve mevkiden ayrılması kaydedilmekte ise de sarahat bulunmadığı için bu konuda da hiçbir şey söylenememektedir.

M E K T U P

LIII.

Bu mektup, Ebû Bekr hakkında birtakım sözler söyleyen bir Dost’a yazılmıştır.

Ebû Bekr mektupta, bir adamın, Hudâvend’in, bir gece bende-i muhlis (Ebû Bekr)’in fazileti hakkında edibâne, fakat tenkitle karışık bir biçimde konuştuğunu, fakat “Mahdûm”ların, “Hâdim”leri hakkında söylemeleri gereken sözlerden kaçındığını kendisine ulaştırdığını ifade etmekte, onun bu nakillerinin kendisini rahatsız etmediğini ve bunlara hiçbir değer vermediğini, dostların cefâsından müteessir olmadığını zikrettikten sonra, “bunları yazmaktaki amacım şikâyet değil, aksine sevgi ve sadakatimi arz ve ‘o Devlet’e olan güven ve inancımı tekrarlamaktır; bunu ancak Hudâvend takdir buyurur. Sevgilinin yaptığı her şey sevgilidir” cümleleriyle mektubuna son veriyor.

Mektupta Ebû Bekr, önemli bir vilâyetin yönetiminin (hall u akd ve kabz u bast) “Hazret”in uhdesine verildiğini işittiği zaman sonderecede sevindiğini ve bundan sonra fitne, fesad, âfet ve belâlara maruz kalan bu topraklardan “belâ askerleri”nin çekileceğini, sıkıntılı ve âvare bir halde bulunan halkının da rahat ve kaygısız olacağını, düşman elinin, artık bu vilâyetin eteğine erişemeyecek kadar kısa olacağını ve dolayısıyla aç kurtların zayıf bir fareye saldırmayacağını belirttikten sonra “Tanrı o vilâyet halkına, adalet ve cömertlik hasletlerine sahip bir kimseyi emîr ve hâkim yapmakla onlara tam bir lütuf ve ihsanda bulunmuştur. Tanrı’ya şükürler olsun, Ulu Hudâvend’in zatı, bu sıfat ve faziletleri kapsar. O, uzun yıllar yüksek himmet ve mertebelerde daim olsun” diyerek mektubuna son veriyor.

Mektuptaki ifadelere göre adı zikredilmeyen, fakat bir Selçuklu emîri olduğu anlaşılan Mahdûm, yine adı tasrih edilmeyen bir vilâyete vali olarak atanmıştır. Ayrıca bu vilâyetin, anarşi içinde bulunduğu, dolayısıyla halkının da sıkıntı ve perişanlığa uğradığı belirtilmektedir. Ne yazık ki, mektupta Mahdûm ve vilâyet adları zikredilmediği için, bu konuda herhangi bir araştırmada bulunmak mümkün olamamaktadır.

M E K T U P

LII.

Bu mektup, bir Büyük’e, dünyevî mansıplarından vazgeçip Hak yolu’na yönelmiş olması dolayısıyla yazılmıştır.

(Bk. İ. H. Uzunçarşılı: *Osmanlı Devleti Teşkilâtına Methal*, s. 253-54), *Selçuklu* devrinde *Anadolu*’da vilâyetlere mahsus şübelerinin bulunduğu sonucuna varmıştır (*Resmî Vesikalar*, s. 154-55). Eserin *Paris* nüshasındaki mektup başlıklarının, yaptığımız karşılaştırmalar sonunda, müellif nüshasına göre, hemen tamamen değişik bir biçimde olduğunu saptamış bulunuyoruz. Bu itibarla, müstensih tarafından kapsamına bakılarak yeniden tertip ve tanzim edildiği anlaşılan bu başhtaki کتاب kaydını, bir teşkilât deyimi olarak kabul etmek pek tutarlı olmasa gerektir. Nitekim aynı nitelikte emîr Bahâüddin’e yazılan XIX nr.lı mektupta (Bk. *Ravza*, metin, s. 79) böyle bir deyim kullanılmamıştır. Kanaatımıza göre, کتاب kaydındaki کتاب kelimesi, *hâkim*, *hâkimlik* anlamına kullandığı gibi, vilâyet’in sonundaki *y* harfi de *vahdet y* si olarak ifade edilmiş olmalıdır. O zaman bunu *hük-m-i vilâyeti* (yani bir vilâyetin hâkimliği, emîrliği) biçiminde okumak yerinde olacaktır.

dost'ların huzuru şerefine güzel hareketli sâkinin elinden şarap içmekte olduklarını ifade ediyor ve "Eğer bizim dâvetimizin goncası, icâbet rüzgâriyle açacak ve azimet dizgini çâkeran yönüne yönelecek olursa, meclisimize taze bir ışık, gönlümüze sonsuz bir neş'e bahşedilmiş olacak. Zaman'ın olaylara, dünya'nın kötülöklere gebe olması dolayısıyla, böyle işret ve ünsiyet günlerinden faydalanmak gerekir" sözleriyle mektubunu bitiriyor.

M E K T U P

L.

Bu mektup bir Maḥdûm'a, makamından azledilmesi dolayısıyla yazılmıştır.

Mektupta Ebû Bekr, hâtır-ı şerifi, dünya nimetlerinden daha değerli olan "Hüdâvendigâr"ın, makamından azledilmesi nedeniyle bir saat bile üzülmemesi gerektiğini, bu azil işinde zâhir gözlerin göremeyeceği Tanrı'nın bir hikmetinin olabileceği çeşitli âyetlerle de teyid ettikten sonra, "zimâm-ı ihtiyarı, Tanrı'nın kudretli eline bırakmak lâzımdır. Tâyin, azil, rahat ve sıkıntının hep Tanrı'nın buyruğu ile olduğunu bilmeli ve daima âsude ve neş'eli olmalısın. Zira bütün âlemdede gerçekte, yapan, yıkan, veren ve alan Tanrı'nın tâ kendisidir" sözleriyle mektubunu bitiriyor.

Görüldüğü üzere, adı belirtilmeyen bir Maḥdûm'un, *Anadolu Selçuklu Devleti* hizmetinde bulunan yüksek dereceli bir makam sahibi olması mümkündür. Fakat adı tasrih edilmediği için, Maḥdûm ve görevi hakkında hiçbir şey söylenemiyor.

M E K T U P

LI.

Bu mektup bir Maḥdûm'a, bir vilâyet yönetiminin verilmesi dolayısıyla yazılan bir tebrik mektubudur¹¹¹.

¹¹¹ O. Turan, bu mektubun eserin *Paris* nüshasındaki başlığında bulunan حَكَمٌ وَلَا يُقَى (Bk. *Ravza*, metin, s. 196, not) kaydına dayanarak (ولا يُقَى 'yı mensûp kabul ederek) *Ilhanlı* devlet teşkilâtında görülen "hakemi-i memâlik (حَكَمِيْ مَمَالِك)"'in

M E K T U P

XLVII.

Bu mektup hasta olan bir Maḥdûm'u ziyaret nedeniyle yazılmıştır.

Ebû Bekr bu mektupta "Zât-ı mubârek"ın sađlık ve âfiyetinde bir deđişiklik olduđu haberini aldıđı zaman, söz ve kalemle ifade edilemeyecek derecede üzüldüğünü, "Tanrı'nın rahmet eczanesi"nden sıhhat kazandıran, elemi defeden âcil bir şifa ilâcı hazırlanmasını, böylece gönlünü âsude tutabileceğini diledikten sonra, "Tanrı, kullarının içlerindeki sebat derece ve kuvvetlerini sınamak için, onları hastalık sıkıntılarına uğratar; böylece o, kullarına, onların vücut memleketlerindeki egemenliğinin etkisini göstermiş olur. Tâ ki, onlar sıhhatli zamanlarda Tanrı'ya şükür etsinler, hastalıkları sırasında da sabırlı olsunlar" sözleriyle mektubunu bitirmektedir.

M E K T U P

XLVIII.

Bu mektup bir Maḥdûm'a suçlu bir şahsın affedilmesi hususunda yazılmıştır.

Müellif bu mektubunda önce, Âdem neslinin, kevn ve fesad âlemi olan bu dünyada hatadan yoksun olamayacağını ifade ettikten sonra, "Fulân kimse istemeyerek bir suç işlemiş ve cezâya müstahak olmuştur. Fakat onun eski bende ve hizmetkârlardan bulunması ve suçunu kabul etmesi dolayısıyla, Hudâvend'in af ve merhametine mazhar olması yerinde olur, böylece o yeni bir hayat kazanacaktır" sözleriyle mektubunu bitiriyor.

M E K T U P

XLIX.

Bu mektup bir Dost'a, onu ünsiyet meclisi'ne dâvet için yazılmıştır.

Ebû Bekr bu mektubunda, zamanın olaylarından âzade olan "Bendegân-ı kadim ve çâker-i dîrîne"nin, gönüller açan cennet bahçesini andıran bir bahçede toplanarak akıllıların temiz kalbleri ve

M E K T U P

XLV.

Bu mektup bir kış gecesi, bir Dost'un ünsiyet meclisine dâvet edilmesi için yazılmıştır.

Ebû Bekr bu mektubunda, karlı ve yerlerin pası silinmiş aynalar gibi buz tuttuğu bir kış gecesinde, fazilet sahibi bir topluluğun, öteki bendeleri bırakıp da kendisinin evini seçerek soğğun eziyetini def için ve "cem'iyet-i hallân-ı vefâ" aşkına birkaç kadeh şarap içmek istediklerini ve fakat "hayat giysisinin süsü, arzu ve emellerin fihristi" olan o Dost'un aralarında bulunmamasını, adressiz bir mektuba, sultansız bir vilâyete, ruhsuz bir sineye, parlak güneşi olmayan bir semâya" benzettikten sonra lütfedip gelmesi ve böylece "ıkd-i çâkerân'ın nâzımı" olması ricasında bulunarak mektubuna son veriyor.

M E K T U P

XLVI.

Bu mektup bir Büyük'e, bir Aziz hakkında yazılmıştır.

Mektupta Ebû Bekr, "fakr u zaruret çölünün susuzlarına tatlı bir kaynak, yoksulluk hastalarına şifalı bir hava mesabesinde olan Âl-i Cenâb Hudâvendigâr, devirler boyunca, ömrünün sonuna dek hâcet ve iş sahiplerinin yardımcısı olsun" duasından sonra edeb ve fazilet özellikleriyle bezenmiş, fâzıl, san'atkâr ve soylu "Fulân"ın, geçimini sağlayacak bir iş için "o kerem kiblesi ve nîmetler kâbesi"ne yöneleceği kaydediliyor ve bu isteğinin kabule mazhar olacağını ifade ile "İnşallah, onun emel goncası, Hudâvend'in latif nesimi ile açar da arzusuna kavuşmuş olarak Hazret'ten ayrılır ve onun duacısı olur. Bende dahi bu hususta pek çok minnet ve şükranlar arz ederim" sözleriyle mektubuna son veriyor.

Adı tasrih edilmemekle beraber kendisinden bir iş istirham edilen ve Ebû Bekr'in içten bir dostu olduğu anlaşılan bir Büyük'ün, fazilet sahiplerine lütuf ve ihsanlarda bulunmaktan geri kalmayan, *Selçuklu* devlet adamlarından biri olması mümkündür.

arz edilmek üzere yazılmışsa da, ortaya çıkan bir mes'ele yüzünden¹⁰⁹ arz'ı geri kalmıştır.

Mektupta "Bende-i kemîne" (Ebû Bekr)'nin muhakkik âlim ve fâzılların irşadiyle "teressül ve kitâbet" sahasında yetişmiş olduğunu, eğer şansının mutluluğu yardım edecek olursa mükâtebet ve muhâvere işlerinde hizmet edebileceğini ifade ettikten sonra "zihin ve kalp ağacının dalından güzel meyveler getiririm, eğer uygun görülürse kabule mazhar olsun, yoksa cevap buyurulsun" şiiriyle mektup sona ermektedir.

Müellifimiz tarafından adına bir mektup ve bu eserin Zeyl kısmında olmak üzere, iki Arapça kaside yazılan Şemsüddin Muhammed b. Muhammed el-Cüveynî (*İlhanlı* devlet adamı ve değerli tarihçi Alâüddin Atâ-Melik'in kardeşi) *İlhanlı* devrinin ileri gelen bir devlet adamı olmakla birlikte, değerli bir münşi, şâir ve aynı zamanda ilim, irfan sahipleriyle san'atkârları tutup koruyan bir vezir (*sâhib-i divân*) idi. 1262/63 yılında *İlhanlı* devleti vezaretine atanan Şemsüddin Muhammed, Abaka'nın kardeşi Kongurtay ile birlikte önemli bir askerî kuvvetle çeşitli bakımlardan çok karışık bir durumda bulunan *Anadolu*'ya gönderildi (1277). Şemsüddin Cüveynî, *Anadolu*'da istikrarı sağlamada büyük bir çaba gösterdiği gibi, *Anadolu*'nun malî durumunu da *Moğol malî sistemine* göre yeniden tanzim etti. Daha sonra oğlu Şerefüddin Harun'u, *Anadolu* işlerini yönetmek üzere kendisine nâib atayarak yeniden vezirlik görevine döndü. Kendisi, kardeşi Alâüddin gibi, ilim adamlarını, sofileri, şâir ve san'atkârları sever ve onları koruması altına alırdı. Bu nedenle devrinin birçok şâirleri kendisini öven şiir ve kasideler yazmışlardır¹¹⁰.

Müellifimiz de Şemsüddin Cüveynî'nin hizmetine girmek amacıyla ona bu mektubu ve iki kasideyi yazıp göndermek istemiş olmalıdır. Bu itibarlardır ki, Ebû Bekr mektubunda kendisinin mükâtebet san'atiyle uğraştığını ve şiir yazdığını özellikle belirtmektedir.

hitaben iki Arapça kaside bulunmaktadır. Fakat hangi kasidenin bu mektupla birlikte arz edilmek üzere yazıldığı saptanamamaktadır.

¹⁰⁹ Eserin, Şemsüddin Cüveynî ile ilgili kısımlarında bu meselenin ne olduğu ifade edilmemekle birlikte S. Yûnusî bunu, hiçbir tarihi delile dayanmaksızın, Şemsüddin Cüveynî'nin *Irak-ı Acem* ve *Yezd* memleketlerini *Moğolların* idarî teşkilâtı olan "*Tümen*" esasına göre yöneten oğlu Bahâüddin Muhammed'in, 1297 yılında genç yaşta ölümü olayı (M. F. Köprülü: İsl. Ansk. "Cüveynî" mad.) olduğunu kaydetmiştir (Bk. *Ravza*, s. 388).

¹¹⁰ Şemsüddin Cüveynî'nin hayatı ve *Anadolu*'daki faaliyetleri hakkında toplu bilgi için bk. M. F. Köprülü, İslm. Ansk. adıgeç. madde; F. Sümer: *Anadolu*'da *Moğollar*, s. 45, 53, 54 v.d.; O. Turan: *Selçuklular Zamanında Türkiye*, s. 567-568, 573.

M E K T U P

XLII.

Bu mektup, bir Maḥdûm'a, bir Büyük'ün ölümü dolayısıyla yazılan başsağlığı dileme mektubudur.

Mektupta Ebû Bekr, "o siyâdet güneşi"nin ışıklarını kaybettiği, "o yükseklik bahçesi"nin solduğu ve "o fazilet ülkesi"nin boş kaldığı haberini işittiği zaman gerçekten çok üzüldüğünü, kalbindeki kanlardan birkaç damlanın gözlerinden aktığını ifade ediyor; bu dünyadan göçüp gidenlere, Peygamberlerin tarihlerine, âlim ve hâkimlerin eserlerine, mâzide kalan Sultan ve Meliklerin egemenlik günlerine bir göz atacak olursa Maḥdûm'un, sabrı kendine şîâr edinmesi gerektiğini bildiriyor, bu sözlerini teyid için birçok âyet ve atasözlerini de zikrederek mektubuna son veriyor.

M E K T U P

XLIII.

Bu mektup, bir şahsın dilinden emîr Bahâüddin'e yazılmıştır.

Mektup, "birtakım fesatçılar, Bende hakkında gammazlık yapmakta iseler de senin birazcık himayene mazhar olursam, benim için bu hususta hiçbir korku ve keder kalmaz" şiiiriyle başlıyor, fesatçıların, iki kişi arasında dostluk gördükleri zaman, yaratılışlarının kötülüğünden, bunları bozmaya gayret ettikleri, aynı şekilde Maḥdûm'un da Bende'ye karşı her şeyde inâyet ve lütuflarını gördükleri için, aralarını açmada çaba gösterdikleri, fakat dâhilerin, ilim ve irfan sahiplerinin, onların söz ve davranışlarına önem vermeyecekleri, -âyetlerle de teyid edilerek- ifade edildikten sonra "Hizmetkâr'ın zimmet kolu, bu suçlamanın gösterişinden, Meryem'in eteği gibi uzaktır; Hizmetkâr nerede olursa olsun, o Hazret'in duacısı, lütuf ve ihsanının konuğu olacak, ölünceye değin de böyle kalacak, sadakat ve ubûdiyet yolundan ayrılmayacaktır" sözleriyle mektup son buluyor.

M E K T U P

XLIV.

Bu mektup, Arapça bir kaside¹⁰⁸ ile birlikte "Hazret-i Hüdâvendigâr" Şemsüddin Muhammed b. Muhammed el-Cüveynî'ye

¹⁰⁸ Bu mektup başlığında zikredilen Arapça kaside, mektup metninde bulunmamaktadır. Müellif nüshasının Zeyl kısmında (S. 217, 225) Şemsüddin Cüveynî'ye

M E K T U P

XLI.

Bu mektup bir Maḥdûm'a, onu ünsiyet meclisine dâvet için yazılmıştır.

Mektupta Ebû Bekr, ifade ve söz artıklarının, bin Harîrî¹⁰⁴ ve Hamîdî'nin¹⁰⁵ sermâyesi, söz sofralarının ekmek kırıntılarının da bin tane Sâhib¹⁰⁶ ve İbnü'l-Amîd'in¹⁰⁷ zahîresi olan, iyi ahlâk ve faziletleriyle dünyaya ün salan Azizler ve Büyükler cemaati'nin, bir bahar günü, gül, lâle nesteren ve reyhan gibi çeşitli çiçeklerle bezenmiş, bülbüllerin ötüştüğü, suların çağıldadığı bir çayırıkta bulunduklarını ifade ettikten sonra, "sonsuz lütuf ve kereme sahip olan Hudâvend" in bu meclise onur vermesinin beklendiği ve bunun, "çâker"lerin sevinç vesilesi olacağını zikrediyor ve nihayet "öyle gâfil oturma, bu değerli bir zamandır, geçen her an senin aziz canından geçiyor, gelmiş ve gidecek olan bu ömrü zâyi etme; zira bu değerli bir konuktur" rubâisiyle mektubunu bitiriyor.

Bu mektup ta müellif ve arkadaşları tarafından hürmet ve saygı duyulan bir Maḥdûm'a yazılan *ihvâniyyât* türünden olan mektuplardan birisidir.

¹⁰⁴ Kasım b. Ali b. Muhammed b. el-Harîrî (1054-1122) ünlü bir *Arap* gramercisi ve muharriridir. Bilindiği üzere, en ünlü eseri 50 hikâyeden meydana gelen *Makâmât*'tır. Bu hikâyeler, İslâm dünyasından başka, *Hristiyan* ve *Yahudi* âleminde de ilgi görmüştür. Bu hususta genel bilgi için bk. Margoliouth, D. S.: İslâm Ansk. "*Harîrî*" mad.

¹⁰⁵ Hamîdüddin Ebû Bekr Ömer b. Mahmud Belhî (ölm. 1164), el-Hemedânî ve el-Harîrî tarzında *Makâme*'ler te'lif eden *İranlı* bir şâirdir (Bk. İslm. Ansk. "*Hamîdî*" mad.).

¹⁰⁶ Ebû'l-Kasım Kâfi'l-Küfât es-Sâhib İsmail b. Abbâd b. el-Abbâs b. Abbâd b. İdris (938-995), *Büveyhîlerden* Müeyyedü'd-devle ile Fahruddevle'nin veziri ve zamanın ünlü bir edip ve şâiri idi. Hayatı ve eserleri hakkında genel bilgi için bk. A. Ateş: İslm. Ansk. "*İbn Abbâd*" mad.; S. Yunusî, *Ravza*, s. 376-77.

¹⁰⁷ İbnü'l-Amîd Ebû'l-Fazl Muhammed b. Ebî Abdullah el-Hüseyn b. Muhammed el-Kâtib (Ölm. 970), *Büveyh-oğulları*'ndan Rüküddevle'nin veziri idi. Özellikle kendisi büyük *Arap* nesircisi ve yaşadığı X. yüzyılda *Arap* nesrinin en ileri gelen siması bulunuyordu. Bu nedenle ona "*Son Câhiz*" (*Câhizü'l-âhır*) lâkâbı da verilmişti (Genel bilgi için bk. Zetterstéen, K. V.: İslm. Ansk. "*İbnü'l-Amîd*" mad.; S. Yûnusî, *Ravza*, s. 377-78.

etmekte ve bir süreden beri o Ulu Cenâb'ı, mübarek kulağının anlamsız sözleri işitmekten daha şerefli, gözlerinin ise tertipsiz ve intizamsız yazıları mütalâa etmekten daha aziz olduğu için, mektupla meşgûl etmek istemediğini kaydediyor ve “Fakat mektup göndermeme zamanı uzamakta, bigâneler bunu, benim size karşı adem-i iltifatıma yorarlar ve aramızın açıldığını zannederler” diyor ve bu nedenle kendisine mektup yazdığını, o Cenâb'ın işlerinin çokluğunu, sağlık ve emniyet içinde bulunduğunu, bende ve yakınların durumlarının iyi olduğunu işittiği zaman, Tanrı'ya şükür secdesi ettiğini ifade ederek mektubunu bitiriyor.

M E K T U P

XL.

Bu mektup, bir Mahdûm'a, gönderdiği bir mektuba cevap olarak yazılmıştır.

Ebû Bekr bu mektubunda, adını zikretmediği bir kentte “gurbet”te bir medrese odasında üzüntü ve sıkıntı içinde yapayalnız oturduğunu, “o büyüklük âlemi”den (yani Mahdûm'dan) bir haber almayı arzu ettiğini, çok geçmeden bu isteğinin Tanrı katında kabul olup o Hazret'ten lütuf dolu bir mektup gelmesi üzerine, gamlı'nın sevinmesi, mahbûs'un kurtuluş haberi alması gibi son derecede sevinip mutlu olduğunu ifade ettikten sonra “bu müjde sabahı”nın ardından Hudâvend'in mübarek cemâlinin güneşinin doğacağını, bu ayrılık ateşinin yakıcı sıcaklığının “kavuşma suyu” ile giderileceğini zikrediyor ve nihayet “her ne kadar Hudâvend'in kaleminin damlalarını mütalâa etmek büyük bir mutluluk ve bulunmaz bir nimet ise de onun lâtif yüzünü görüp şerefli elini öpmek insana daha başka bir etki yapıyor. Ulu Tanrı, o Hazret'e kavuşma arzumu yerine getirip bu ‘bu bende-i müştâk’ı o ‘fazilet cihani’na ulaştırırsın” diyerek mektubuna son veriyor.

Mektupta müellif yine Konya'da bulunmadığını ifade etmekte, fakat hangi kentte olduğunu belirtmemektedir. Ayrıca mektuptaki bir kayıttan onun bu seyahatinde bir medrese odasında kaldığı anlaşılmaktadır. Adı kaydedilmeyen bu kentin, Ebû Bekr'in öteki birkaç mektubunda zikrettiği *Kayseri* olabileceği düşünülebilir.

M E K T U P

XXXVIII.

Bu mektup emîr Bahâüddin'in, Ebû Bekr'i ziyarete gelmesine teşekkür olarak yazılmıştır.

Ebû Bekr bu mektupta, güneşin doğru hareketinin muhal olduğunu, *hareket-i cevher-i âli'nin, hareket-i cevher-i sâfil'in*¹⁰³ lehine olmadığını, hacmi büyük olan bir şeyin, küçük bir yere sığmasının mümkün bulunmadığını filozofların sözleri arasında okuduğunu, fakat Hudâvend'in yüksek himmetli, ulu mertebeli olmasına rağmen, kendisi gibi zayıf ve nahiv birisinin mahzun fakirhânesini ziyaret etmesinden son derecede memnun ve sevinçli olduğunu ifadeden sonra, "artık güneşin doğru hareket yapabileceği, *hareket-i cevher-i âli'nin, hareket-i cevher-i sâfil'in* lehine olabileceği, hacmi geniş bir şeyin kendisinden küçük bir yere sığabileceği kanaatine vardım. Tanrı, Hudâvend'i fenalık ve felâketlerden, makam ve haşmetinin düşmanlarından korusun" diye dua edip mektubunu bitiriyor.

M E K T U P

XXXIX.

Bu mektup *Melikü'l-efânî* Bedrüddin Yahya'ya yazılmıştır.

Mektupta Ebû Bekr, gençlik arzularının yumuşak güzelliği ve "şarab-ı reyhanî"nin lezzeti gibi olan ve lâtif güller üzerindeki şebnem damlalarını andıran "selâm ve hizmet'in", devrin fâzıllarının hürmet ettiği o "Ulu Cenâb"a ait olduğunu ifade ettikten sonra, ona karşı duyduğu sonsuz şevk, arzu ve duaları edebî cümlelerle uzun uzadiye anlatıyor, hasta sağlığı, tutsak kurtuluşu, susamış suyu, fakir parayı, âşık sevgiliyi nasıl şiddetle arzu ederse, Tanrı da kendisini, çok arzu ettiği o Hazret'in hizmetine ulaşma mutluluğuna erdirmesi için dua

¹⁰³ *Hareket-i Cevher-i Âli*, ay-üstü âlem de denilen ulvî âlemde vukubulan harekettir. Bu âlemdeki bütün hareketler dairevî olur. Bu da o âlemin ebedî oluşunu gösterir. Binaenaleyh güneşin hareketi de dairevidir.

Hareket-i cevher-i sâfil, ay-altı âlem de denilen kevn ve fesad âlemindeki hareketlere denir. Buradaki hareketler doğru olur. Ayın hareketi bu âleme dahil değildir. Bu hususta daha geniş bilgi için bk. Gazalî: *Mekasidü'l-felâsife* (Yay. Şeyh Muhyiddin Sabri, Mısır 1331), s. 240.

bereketiyle nefsinin daha da olgunlaştıracak bir “âlim”den yoksun olduğunu ifade ettikten sonra “müsebbibü’l-esbâb olan Ulu Tanrı, fâni hayatın esas maddesi, ebedî hayata sebep olan o aziz dostları görmede bana, hiç bir engel bırakmaz” diyerek mektubuna son veriyor.

Bu mektubun, *Konya*’dan başka adı belirtilmeyen bir yerde yazıldığı anlaşılıyor. Müellif öteki bazı mektuplarında belirttiği üzere, *Kayseri* ve *Karahisar*’a (*Afyon*) seyahat etmiştir. Bu mektubu da bu iki kentten birinde yazıp *Konya*’daki dostlarına göndermiş olması mümkündür.

M E K T U P

XXXVII.

Bu mektup Ebû Bekr’in, istemeyerek ayrılmak zorunda kaldığı bir Mahdûm’a, hitaben yazılmıştır.

Mektupta Ebû Bekr, bende-i muhlis’in (kendisinin) pek çok ayrılıklar çektiğini, feleğin sayısız haksızlıklarına uğradığını, birçok kimselerden kötü sözler işittiğini, bütün bunların, kalbinde hiçbir etki bırakmadığını, fakat “Hudâvend”in ayrılığının, kendisini son derecede üzdüğünü belirttikten sonra, her ne kadar sevincin elemiden çok olmasının istenmesi yanında, Hudâvend’ten ayrılmanın üzüntüsünün, onunla birlikte olmaktadır lezzet derecesinde olacağını ifade ediyor ve nihayet “Tanrı şahittir ki, bende-i muhlis, ömrünün geri kalan kısmını Hazret’in hizmetinde geçirmek ve onun faziletinden –eskiden olduğu gibi– istifade etmek istiyorsa da, âdeti veçhile, lezzet sularının kaynaklarını bulandıran, mutluluk arzularını askıda bırakan felek, ne çâreki buna da imkân vermiyor. Fakat bütün bunlara rağmen ben, nerede olursam olayım o Devlet’in dua ve senâ edeni olacağım. Adı aziz olan Tanrı bu bende-i muhlis’i ‘emr-i mukadder ve eccl-i mahtûm’ gelmeden önce o letâfet cihanı ve fazilet âlemine bir kez daha kavuştursun” diyerek mektubuna son veriyor.

Mektuptaki ifadelerden, adı belirtilmeyen Mahdûm’un âlim ve fâzıl bir kimse olduğu, müellifin daha önceleri onun yanında bulunduğu, ilim ve irfanından faydalandığı ve sonradan ondan ayrılmak zorunda kaldığı anlaşılmaktadır. Bu mahdûm, müellifin hocası Bedrüddin Yahya olabilir.

katında hiç bir değer taşımaz” der. Risâle, Ebû Bekr’in, “olgunluğunun yastığına değişiklik tozları konmamış, feleğin gözlerinin, onun varlık direklerinin zelzeleye uğradığını görmemiş olan bir âlim, kendisine iyi amelli ve temiz ruhlu kimselerin yöneldiği Hak âlimidir” sözleriyle sona ermektedir.

M E K T U P

XXXV.

Bu mektup emîr Nusretüddin’in müşhil ilâcı içmesi dolayısıyla yazılmıştır.

Mektup, “vefa ocağı, din’in zaferi, âlim ve fâzıl olan Hudâvend’e müşhil ilâcı uğur ve ferahlık getirsin” beytiyle başlamakta, daha sonra onun kişiliğinin bir deniz gibi olduğu, deva kuvvetinin ise o denizin ve içindeki çör-çöpleri kıyıya atan bir dalgaya benzediği ifade ediliyor, nihayet Ebû Bekr, “Hudâvend’in kendisine olan sayısız lütuf ve ihsanlarına karşı daima âciz ve kusurlu olacağı düşüncesiyle, ancak ona birkaç beyt, birkaç deste zambak, güzel kokular ve çiçek göndermekle yetineceğini bildiriyor ve “Tanrı, zamanın kulağını ve boynunu, Hudâvend’in fazilet ve iyilik incileriyle süslesin ve yeryüzünü, o Hazret’in düşmanlarından boşaltsın” duasıyla mektubunu bitiriyor.

Bu mektup emîr Nusretüddin’e yazılan son mektuptur. Mektuptaki ifadelerden onun bağırsaklarından rahatsız bulunduğu, tıb tahsil ettiğini bildiğimiz Ebû Bekr tarafından yapılan bir müşhili içtiği anlaşılmaktadır.

M E K T U P

XXXVI.

Bu mektup *Konya’daki Dostlar Cemaati’ne* yazılıp gönderilmiştir.

Ebû Bekr bu mektubunda, “eteği, değerli fâzılların incileriyle dolu, toprağı amber kokulu ve suyu şeker gibi tatlı olan Konya kentine duyduğu vasıflanamayacak kadar sonsuz sevgi ve hasretini belirtiyor ve bulunduğu yörelerin Mahdûm’ları her ne kadar kendisinin arzu ve ihtiyaçlarını sağlıyorlarsa da sohbetleriyle, kendisinin gurbet ateşini söndürebilecek bir “hem-dem”den, ya da irşad ve hidâyetinin

M E K T U P

XXXIII.

Bu mektup, Ebû Bekr'in bir dostuna nasihatta bulunmak amacı ile yazılmıştır.

Ebû Bekr bu mektubunda, adını zikretmediği bir dostuna çeşitli yön ve biçimlerde nasihat etmekte ve bunları can ve akıl kulağı ile dinlemesini ona tavsiye etmektedir. Bu uzun nasihat mektubunda özellikle dostuna: Âdil, iyi ahlâklı, olgun nefisli olmasını, iyi insanlarla ilişki kurmasını, kötü kişilerden uzaklaşmasını, bu arada iyi ve kötü tabiatlı kimseleri mukayese amacı ile, bir padişahın başka bir kentte tahsile gönderdiği iki oğlundan birinin iyi yetişip döndüğü, ötekini ise zevk ve sefa âlemine dalıp tahsilini tamamlayamadığı şeklinde bir hikâye anlatıyor; faziletli ve iyi ahlâk sahibi olması yanında kültürlü bir insan olmasını, bu uğurda çok çaba sarfetmesini, -bunu teyid için hadîs ve atasözlerini de kaydediyor- fani dünyaya bağlanmamasını, her yükseliğin bir inişi olduğunu, zahmet ve sıkıntı çekmeden hiç bir derece ve başarıya ulaşmanın mümkün olmadığını düşünmesini tavsiye ettikten sonra "Aziz dostum, bu nasihatımı gözönüne alıp, uğrayacağın sıkıntı ve güçlükler karşısında bunların taşıdığı anlamları hatırlar ve uygularsan, o zaman değerli ve büyük insanlardan olursun" diyerek mektubunu bitiriyor.

R i s â l e

XXXIV.

Bu risale, *nefs'in* huzurunda, *kalb* ile *dimağ* arasında yapılan bir açık- oturumu kapsamaktadır.

Bu risâlede Ebû Bekr, her şeyin neş'e ve hareket içinde olduğu bahar mevsiminde "insan vücudunun sultanı" *nefs'in* huzurunda, "hayatın kaynağı" *kalb* ile "his merkezi" *dimağ* arasında, tıbbî kurallara dayanan bir açık-oturma kaleme almayı denediğini söylüyor. Bu açık-oturumda *kalb* ve *dimağ*, birbirlerinden daha üstün vasıflara sahip olduklarını çeşitli biçim ve delillerle iddiaya çalışmışlardır. *Kalb* ve *dimağın* konuşmalarından sonra *nefs*, her ikisine hitaben bir konuşma yaparak, onların çeşitli özelliklerini (daha çok kötü yanlarını) belirtir ve ezcümle "kabil-i telâş ve mahall-i fesat olan bir metâ, akıllı kimseler

M E K T U P

XXXII.

Bu mektup emîr Nusretüddin'e *Kayseri*'de yazılıp gönderilmiştir.

Mektupta Ebû Bekr, önce “Hudâvend'in saadet bahçesi ve ikbâl fidanı, olaylar fırtınasının felâketinden, adı aziz olan Tanrı'nın gölgesine sığınarak güvenlik içinde kalsın” biçiminde bir duada bulunduktan sonra, “gençlik günleri ve hayat suyu” gibi olan selâm ve hürmetlerini bildiriyor, daha sonra Nusretüddin'in kendisinden ayrılmasını müteakip ondan hiç haber almadığı için, her an heyecan ve endişe içinde bulunduğunu, hiç bir şeyden zevk almadığını, nihayet o taraflardan bir adamın gelerek kendisinin sıhhat ve selâmette bulunduğunu, âsî tâifesinin bozulup kaçtığını haber vermesi üzerine Tanrı'ya şükürler ettiğini ifade ediyor ve “Emanet giysisini giyen, dindar olan, mürüvvet eteğini ihânet tozlarından koruyan, kuvvetlileri zayıflara tercih etmeyen, iyi ahlâk sahibi, âdil bir hükümdar, her zaman ve her yerde muzaffer ve mansur olur. Böyle sıfatlara sahip olan bir hükümdar ile sonuçsuz, boş çatışmalara girişen herkes, ergeç feleğin mezellet tokatını yer” diyerek mektubuna son veriyor.

Ebû Bekr'in *Kayseri*'de bulunduğu sıralarda yazılan bu mektupta zikredilen “âsî tâifesinin bozulup kaçtığı” kaydına bakılacak olursa, emîr Nusretüddin Hasan'ın kardeşi Tâcüddin Hüseyin ile birlikte *Karamanlılara* karşı çarpışarak öldüğü *Demirmençayı* savaşından (26 Mayıs 1277) önce yapılmış bir hareket olduğu anlaşılır. Esasen Nusretüddin Hasan ve Tâcüddin Hüseyin, Sultan IV. Rüküddin Kılıç-Arslan'ın ikinci kez *Anadolu Selçuklu* tahtına oturduğu zaman (1261) uç emîrliklerine (*Denizli, Honas, Karahisar-ı Devle* ve *Kütahya* tarafları) atanmışlardı¹⁰². Binaenaleyh mektupta anlatılan bu çarpışma, adı geçen *Sahip-Ata-oğulları*'nın, uç bölgelerinde bulundukları bir sırada, özellikle *Anadolu*'nun batı bölgelerine yayılan ve devlete karşı isyan halinde bulunan *Türkmenler*'e karşı başarı ile sonuçlanan yöresel bir savaş olmalıdır.

¹⁰² İbn Bibî (Houtsma yayını), IV, 308; Aksarayî, s. 74.

yakında beni o Hazret'in hizmetine kavuşma mutluluğuna eriştirsın" diyerek mektubuna son veriyor.

Ebû Bekr, tabib Ekmelüddin'e *Kayseri*'den yazdığı bu mektubunda da bir süre onun yanında tıp öğrenimi yaptığını ifade etmekten geri kalmamaktadır.

M E K T U P

XXXI.

Bu mektup *Melikü's-sevâhil* Bahâüddin'e *Konya*'dan yazılıp gönderilmiştir.

Mektupta Ebû Bekr, emîr Bahâüddin'e, onu "saadet, sıhhat ve tevfiğ" sıfatlarıyla vasıflamak suretiyle dua ettikten sonra, dilek ve iş sahiplerinin başvurdukları "o Cenâb"a yüzbinlerce selâm göndermekte ve ona karşı duyduğu sevgi, hürmet ve bağlılığı, bütün vaktini sarfetse dahi, ifadeden âciz kalacağını belirtmektedir. Daha sonra Ebû Bekr, kendi yaşamında husule gelen değişikliklerden söz ediyor ve "Eğer hizmetkârı sorarsanız o, dünya işleriyle uğraşmaktan vazgeçerek Tanrı'nın mârifet şimşeginin parıltılarına yönelmiş, muhâhasa-i ilmî ve mukaddemât-ı yakînî'den feragat ettikten sonra 'hayat iksiri' ve 'necât sermayesi' olan ibâdet ve taata yönelmiştir. Çocukluk devri, kadın güzelliği ve yaz bulutu gibi geçici olan vehmî zevkler ve hissî hayallerden artık onun kalbine soğukluk gelmiştir. Olaki hizmetkâr, bu manevî durumu dolayısıyla Tanrı'nın sonsuz fazlına mazhar olur" diyerek mektubuna son veriyor.

Bu mektuptan anlaşıldığına göre Ebû Bekr:

1— Artık dünyevî işlerle uğraşmaktan vazgeçmiş, dolayısıyla bütün ilmî münakaşa ve edebî sohbet meclislerine devamı bırakıp vaktini Tanrı'ya ibadet ve dua ile geçirmeğe başlamıştır.

2— Mektubun *Konya*'dan yazılıp gönderildiği açıkça kaydedildiğine dikkat edilecek olursa *Melikü's-sevâhil* Bahâüddin'in *Konya*'dan başka bir kentte olduğu anlaşılır. XIX. mektupta emîr Bahâüddin'e adı zikredilmeyen bir vilâyetin (*Antalya* olması gerekir) verildiği tasrih edildiğine göre, onun, bu mektubun kendisine gönderildiği esnada o vilâyette bulunmuş olması mümkündür.

M E K T U P

XXIX.

Bu mektup *Melikü'l-hükemâ ve Reîsü'l-etibbâ Ekmelüddin'e* yazılmıştır.

Mektupta “o Hazret”e hizmeti, kendisi için hayatın süsü, emellerinin fihristi, mutluluk kapısının anahtarı sayan Ebû Bekr, onun kemâl’ini tavsife muktedir olamayacağını şiir ve nesir ifadeleriyle belirttikten sonra, gurbette bulunduğu sırada “Hudâvend”lerini hatırlamadığı takdirde vefasızlık etmiş olacağını, bu nedenle “o Cenâb” için bu anlamsız ve gereksiz satırları yazıp gönderdiğini ifade etmekte ve “o Hazret”in lütûf deryasının incilerini gören, fazilet ağacının meyvelerinin tadını alabilen ve ilim ırmağının tatlı sularını tadabilen bir insanın, dünyada mutluluğa erişmiş olacağını zikrediyor ve “o Hazret”in mensuplarından olan kendisinin de “adâb-ı müktesebî” ile diğer bendelere tefavuk isteğinde bulunabileceğini ve nihayet Tanrı’nın, onun hizmetine erişme mutluluğuna en iyi biçimde kendini erdirmesini dileyerek mektubuna son veriyor.

Mektuptaki ifadelerden anlaşıldığı üzere, Ebû Bekr bu mektubu Konya’da bulunmadığı sıralarda yazmıştır. Tabib Ekmelüddin’e yazdığı öteki mektuplarda da belirttiği gibi, bu mektupta da Ebû Bekr, onun yanında tıp tahsil etmiş olduğunu ima etmektedir.

M E K T U P

XXX.

Bu mektup, yine tabib Ekmelüddin’e *Kayseri’den* yazılıp gönderilmiştir.

Ebû Bekr bu mektubunda, selâm ve hizmet ifadelerinden sonra “Tabiblerin sultanı, cihan hekimlerinin pâdişahı” olarak vasıfladığı Ekmelüddin’e karşı duyduğu sevgi ve bağlılığı belirtiyor ve “Beni gayip çukurundan, şan ve şeref burcuna çıkaran, sapıklık deryasından kurtuluş kıyısına ulaştıran, tabiatımın değersiz sermayesini, Karun’un hazinesi gibi yapan “o Hudâvend”e nasıl medyun ve müteşekkir olmayayım? Tanrı şahittir ki, ben sâdık bende, o Hazret’in dostu ve taraf-tarı kalacağım, onu daima yâd edip anacağım. Adı aziz olan Tanrı

Cenâb"ın yanında geçirdiği günleri, dostluk meclisindeki sohbetlerini ve kendisine karşı gösterdiği iyi muameleleri hatırladıkça zevk ve neş'e'ye gark olduğunu ifade ediyor.

XXIII. mektupta Ebû Bekr'in, *Karahisar*'da bulunan dostu emîr Nusretüddin'i ziyaret ettiği anlaşılmakta idi. Bu mektupta ise, söz-konusu ziyareti tamamlayıp Konya'ya dönen Ebû Bekr'in, bu ziyaretten çok memnun olduğu görülmektedir.

M E K T U P

XXVIII.

Bu mektup Mevlânâ Şerefüddin Hattât'a, onu ünsiyet meclisi'ne dâvet için yazılmıştır.

Mektupta, bahar nakkaşının, dağ ve kırlarda güzel nakışlar işlediği, o süsleyen eliyle cihanı, güzel çiçeklerle bezediği, kudret hazinesindeki değerli giysileri tabiata giydirdiği bir günde, güzellikte *Bağ-ı İrem*'le boy ölçüşen bir çayırılıkta oturmakta olan bende-i muhlis (Ebû Bekr), Hudâvend'i dâvet ile lütfedip gelmesini bekliyor ve "o lütûf cihanı ve insanlık âlemi"nden bende-i muhlisi nasipsiz bırakmamasını istirham ederek mektubunu bitiriyor.

Şerefüddin Hattât hakkında bu devir kaynaklarında herhangi bir bilgiye rastlanmamıştır. Bu mektuptaki ifadelerden onun, *Konya*'da yaşadığı ve müellifimizin içten bir dostu olduğu anlaşılmakta ise de gerçekten onun hattât olup olmadığı hususunu saptamak bizce mümkün olamamıştır. Seyyid Yûnusî, sözkonusu Şerefüddin Hattât'ın, *Habibü's-siyer*'deki bir kayda dayanarak¹⁰¹, *İran İlhanlı* devleti hükümdarlarından Olcaytu'nun (1281-1316) oğlu Ebû Saîd'in (1305-1335) hocası olan Seyyid Şerefüddin Hattât olduğunu ifade etmekte (S. 332) ise de bu, kronolojik bakımdan aslâ mümkün değildir. Çünkü Ebû Bekr'in eserini tertip ettiği 1279 tarihinde (bu mektup daha önce yazılmış olmalıdır) henüz Ebû Saîd dünyaya bile gelmemişti. Seyyid Yûnusî Olcaytu ve Ebû Saîd'in yaşadığı devir tarihlerini dikkat nazarına alsa idi, herhalde bu basit yanlışlığa düşmeyecekti.

¹⁰¹ Hondmîr: *Tarih-i Habibü's-siyer fi Ahbâr-i efrâd-i beşer* (Tahran 1333), III/1, s. 197.

M E K T U P

XXV.

Bu mektup, emîr Seyfüddin'in dilinden, bir Büyük'e, cinayet işleyen bir adam hakkında yazılmıştır.

Mektupta o feci haberin kendisini çok üzdüğü, perişan ettiği, esas itibariyle böyle bir cinayetin kötü bir iş olduğu ifade ediliyor, fakat "takdir-i Bârî"nin daima "tedbir-i beşer"i iptal ettiği, ilgili âyet ve hadislerle de doğrulanarak zikrediliyor, nihayet mektuptaki müphem ifadelerden, ölen kimsenin Tanrı'nın kazasına kurban gittiği, bu kimseyi öldüren şakînin de başka birisi tarafından öldürüldüğü, böylece şakînin adam öldürmekle kendi kendini mahvettiği anlaşılmakta, şakîyi öldüren kimsenin affı, adı zikredilmeyen bir "Büyük"ten rica edilmektedir.

Başlığundan da anlaşıldığına göre mektup, müellifimiz tarafından kendisinin dostu ve yakını olan emîr Seyfüddin adına yazılmıştır.

M E K T U P

XXVI.

Bu mektup, yine emîr Seyfüddin'e, Kurban Bayramını kutlamak için yazılmıştır.

Mektup, kutlama, selâm ve hürmet ifadelerini kapsayan on beyitlik bir Arapça şiirle başlamakta, daha sonra böyle kutlu günleri teşkil eden bayramlarda "çâkeran zümresi"nin kendi "Mahdûm"larına hediye götürüp, tazimde bulunmalarının eski bir töre olduğu zikrediliyor, bu cümleden olarak kendisinin de "o Hazret"e hediye olarak birkaç beyit şiir gönderdiğini, inşallah bunun makbule geçeceği ümidinde olduğunu kaydederek mektubuna son veriyor.

M E K T U P

XXVII.

Bu mektup, emîr Nusretüddin'e hitaben yazılmıştır.

Mektupta Ebû Bekr, gerek şiir ve gerekse nesrin süslü ve edebî kelimeleriyle "Hudâvend"e karşı beslediği iştîyak, sevgi ve hürmeti belirtiyor, daha sonra şöhret ve ahlâk güzelliği cihana sığmayan "o

Ebû Bekr bu mektupta, emîr Nusretüddin'den ayrıldıktan sonra, kendileriyle birlikte yolculuk etmesinin mukadder olduğu bir gurup insanın bilgisiz ve kendisini anlayamadıklarını, bu yüzden sıkıntılı bir seyahat yapmak zorunda kaldığını ifade ediyor ve “İnşallah bunlardan ayrılırım, böylece onlar da, ben de rahata kavuşuruz” diyerek mektubuna son veriyor.

Ebû Bekr, emîr Nusretüddin'e yazdığı XX. numaralı mektubunda *Karahisar*'a gelip kendisini ziyaret etmek istediğini bildirmişti. Bu mektubunda da bu ziyaretin gerçekleşmiş olduğu anlaşıyor.

M E K T U P

XXIV.

Bu mektup, emîr Seyfüddin'e, suç işlemiş olan bir kimsenin affedilmesi hususunda yazılmış bir şefaat mektubudur.

Mektupta, Büyük'lerin ve Mahdûm'ların iyi hasletlerinden biri:inin de, kendilerinden daha aşağı derecelerde bulunan kimseleri affetmeleri olduğu ve bunun da, onların ferman dinlemez kullarını affeden Ulu Tanrı'nın lütûf ve keremine uymalarından ileri geldiği ifade edilmekte ve bu konu ile ilgili birkaç âyet de kaydedilmek suretiyle bir giriş yapıldıktan sonra, işlediği suçu ikrar ile kabullenen Fulân'ın, “Hudâvend”in affına mazhar olması, böylece onun, “Hudâvend”e minnet ve saygı duyacağı kaydediliyor ve nihayet “insan birbirine zıt unsurlardan yaratıldığı için, hiç bir zaman suç işlemekten hâli kalmaz; birçok dış nedenler onun mizacına etkide bulunduğu gibi, nice irade dışı olaylar da onun tabiatına hâkim olur; böylece insan, itidal yolundan bir an saptığı vakit ondan bir suç, bir cürüm husule gelir; bu itibarla ileri görüşlü ve insaf ehli kimseler, işlenmiş bazı suçları büyütmezler ve bunlar karşısında anlayışlı davranırlar” cümleleriyle mektup son bulmaktadır.

Bu mektupta kendisine hitabedilen Seyfüddin'in, ümerâ'dan olduğu anlaşılmakla birlikte nerenin emîri bulunduğu belirtilmemektedir; bu yüzden onu, bu devir kaynaklarında takip etmek de mümkün olamamaktadır.

Mektupta ölümü sözkonusu edilen Şucâüddin Günek'in, Vezir Fahrüddin Ali'nin oğlu Nusretüddin Hasan'ın kardeşi olduğu tasrih edilmektedir. Böylece Fahrüddin Ali'nin Nusretüddin ve Tâcüddin'den başka, adına mevcut kaynaklarda rastlamadığımız Şucâüddin Günek adlı başka bir oğlunun daha bulunduğu ilk kez bu mektuptaki kayıtlardan ortaya çıkmaktadır.

M E K T U P

XXII.

Bu mektup yine emîr Nusretüddin'e, Şemsüddin Kayser adlı başka bir kardeşinin ölümü dolayısıyla yazılan başsağlığı dileme mektubudur.

Mektupta, Ebû Bekr o acı olayı ve korkunç haberi işittiği vakit, içini tarife sığmaz bir ateşin yakdığını, perişan olduğunu ve gençliğinin koncası henüz açmadan kader fırtınasının kopması sonunda, o nâzenin delikanlının toprağa düştüğünü ifade ettikten sonra, ölümün, feleğin eski ve mutad bir töresi olduğunun hatırlanması gerektiğini kaydediyor ve nihayet "Feleğin kadehinde, zehir ile bal karışık bir halde bulunduğu için, Hudâvend'in bu olayı da sabır ve sükûnla karşılaması gerekir. Tanrı, bunu Hudâvend'in başına gelen son olay yapsın" sözleriyle mektubuna son veriyor.

Bu devir kaynaklarında adına rastlanmayan emîr Şemsüddin Kayser'in, bu mektuptaki açık ve kesin ifadelerden Vezir Fahrüddin Ali'nin oğlu olduğu saptanmış bulunmaktadır. Böylece sözkonusu vezirin, bizce bilinen ve *Karahisar-ı Devle* emîrlerinden olan Nusretüddin ve Tâcüddin'den başka bu ve bundan önceki mektuplarda ölümleri dolayısıyla anılan emîr Şucâüddin Günek ile emîr Şemsüddin Kayser adlı iki oğlunun daha mevcudiyeti böylece ortaya çıkmış bulunmaktadır.

M E K T U P

XXIII.

Bu mektup Ebû Bekr'in, *Karahisar*'dan *Konya*'ya dönüşü esnasında arkadaşlık ettiği birtakım kimselerin söz ve davranışlarından incinmesi konusunda, emîr Nusretüddin'e yazdığı bir şikâyet mektubudur.

oğluna nikâhlamak üzere Abaka Han'a götürdüğü zaman⁹⁹, iki oğlu Tâcüddin Hüseyin ve Nusretüddin Hasan, babalarına ait bulunan *Karahisar* (*Karahisar-ı Devle = Afyon Karahisar*)'a gelerek idareye başladılar. Karaman-oğlu Mehmed Bey'in, *Selçuklu* başkenti *Konya*'yı işgal ettiğini haber alan Tâcüddin ve Nusretüddin, derhal *Karahisar*'da askerlerini toplayarak ücretli *Germiyanlı Türkmenleri*yle birlikte *Konya* üzerine yürüdüler. İki kardeş ile, kendilerine karşı çıkan Mehmed Bey ve Cimri kuvvetleri arasında *Değirmençayı* yörelerinde yapılan şiddetli bir savaş sonunda, askerleri dağılan Sahip Fahrüddin Ali'nin her iki oğlu öldürülmekten kurtulamadılar (26 Mayıs 1277)¹⁰⁰.

Kendisine yedi mektup gönderilmiş olan emir Nusretüddin Hasan'ın müellif Ebû Bekr'in yakın bir dostu olduğu çeşitli mektup ifadelerinden anlaşılmaktadır. Ona yazılan diğer mektuplar sırası geldikçe tetkik edilecektir.

M E K T U P

XXI.

Bu mektup yine emir Nusretüddin'e, kardeşi emir Şucâüddin Günek'in ölümü dolayısıyla yazılan bir başsağlığı dileme mektubudur.

Mektupta *Ebû Bekr*, o korkunç olayı ve acıklı haberi işittiği zaman, "perişanlık ateşinin parladığı, üzüntü denizinin dalgalandığı ve endişe rüzgarının gönül fezasında esmeğe başladığı"nı ifade ettikten sonra, "fânî, göç mahalli, belâ ve âfet arsası" olan bu dünyada Tanrı'nın habli-i metîni (sağlam ip) ile bağlanmak gerektiğini tavsiye ile bu konuda Kur'an'dan birtakım âyetler kaydediyor ve nihayet "Hudâvend, sabırla, keder ve üzüntülerden vazgeçip Peygamber, hâkim, melik ve azizlerin ufûllerini gözönüne alarak teselli bulmalıdır. Böylece musibet ateşi söner, ayrılık yarası merheme kavuşur" sözleriyle mektubunu bitiriyor.

⁹⁹ Bu konu hakkında daha geniş bilgi için bk. N. Kaymaz: Adıgeç. eser, s. 144 v.d.

¹⁰⁰ Bu savaş ve tafsîlâtı hakkında bk O. Turan: *Selçuklular Zamanında Türkiye*, s. 564-65; A. Sevim: *Cimri Olayı Hakkında Birkaç Not*, s. 67-68.

S. Yûnusî Vezir Fahrüddin Ali'nin oğlu emir Nusretüddin Hasan'ı, *Maraş Meliki* emir Nûsretüddin Hasan b. Sinanüddin İbrahim Kaymaz ile karıştırmaktadır (*Raevza*, s. 315). Bu konuda tafsîlât için bk. Giriş "3. Notlar ve açıklamalarda verilen bilgiler" kısmı, madde: 5.

bir ticaret kenti *Antalya* olması mümkündür. Mevcut kaynaklarda bu konuda herhangi bir kesin bilginin bulunmaması, Ebû Bekr'in bu kaydının önem kazanmasına neden teşkil etmektedir.

2— Müellifimiz Ebû Bekr, göreve atanan dostu emîr Bahâüddin'den kendisine bir görev vermesini rica etmektedir. Mektuptaki ifadelerden, müellifimizin atanmasını istediği görevin, emîr Bahâüddin'in bulunduğu yerden (muhtemelen *Konya*) uzakta olduğu anlaşılmaktadır. Fakat onun, bilinmeyen bu göreve atanıp atanmadığı hususunda emîr Bahâüddin'e yazdığı öteki mektuplarda herhangi bir kayda rastlamamaktayız.

M E K T U P

XX.

Bu mektup "*Seyyidü'l-ümerâ ve'l-efâzıl*" emîr Nusretüddin'e yazılmıştır.

Mektupta, iyi ahlâkın güzelliklerini taşıyan, cihanın büyükleri arasında ilim, huy güzelliği, fazilet ve ululuk bakınlarından özel bir yere sahip olan, genç yaşta ihtiyar tecrübesi kazanan, kahramanlık ve cesaretle kükremiş arslanları geride bırakan Hudâvend'in ululuk bahçesi, "gerçek ilim ırmaklarının tatlı suları ve maarif-i yakîn ağaçlarının meyveleri ile süslensin" şeklinde bir duadan sonra, o Hazret'e çeşitli edebî kelimelerle ifade edilen "selâm"lar gönderiliyor ve nihayet Ebû Bekr: "*Karahisar* yöresine erişip de hizmetkârın, şevk ve iştiyakı harekete geçerek o Hazret'in yüzünü görme arzusu gönlünde uyandığı zaman, bu birkaç kelimeyi hâtıra kabilinden yazıp gönderdi. İnşallah bunun arkasından lika-yi hümayûn-i Hudâvendî'ye nâil olurum. Birkaç kez mektup yazıp göndermeme rağmen cevaba mazhar olamadım. Fakat bununla birlikte hizmetkâr, kendine daima görev saydığı hürmet ve ubûdiyette hiçbir zaman noksanlık göstermedi" diyerek mektubuna son veriyor.

Mektupta sözkonusu edilen emîr Nusretüddin, *Anadolu Selçukluları*'nın ünlü veziri Sahib Fahrüddin Ali'nin oğlu Nusretüddin Hasan'dır. Vezir Fahrüddin Ali, Pervâne Muînüddin Süleyman ve diğer bazı *Selçuklu* Devlet adamları ile birlikte, bu sırada *Selçuklu* tahtında bulunan III. Keyhusrev'in kızkardeşi Selçuk Hatun'u,

sıfatla vasıflanan bu zâtın, devlet ricalinden olması ve belki de bizece bilinmeyen makamından azil ile servetine devletçe el konulmuş bulunması mümkündür.

Müellif Ebû Bekr'in, bu mektubu emîr Bahâüddin'in dilinden yazmış olması, onunla olan ilişki ve dostluğunun ne derecede yakın bulunduğunu ifade eder kaimındayız.

M E K T U P

XIX.

Bu mektup, *Melikü's-sevâhil* Bahâüddin'e, bir vilâyet yönetiminin verilmesi dolayısıyla yazılan bir tebrik mektubudur.

Mektupta, "Hudâvend"e her mektupta olduğu gibi, dua ve niyazda bulunulduktan sonra, o önemli görevin kendisine verilmesi dolayısıyla Tanrı'ya şükürler ediliyor; bu görevle, iş ve ihtiyaç sahiplerinin çözülmesi ve yapılması gereken bütün iş ve isteklerinin o Hazret'e bağlı olduğu, bu görevin, o Cenâb'ı, kendisinin şân, şeref ve mevkiinin daima yükselmesi için dua eden içten kullarının haklarını koruyup gözetmeden alıkoymaması özellikle belirtilmektedir. Bu arada Ebû Bekr, daha önce "Hudâvend"e, kendisine bir iş vermesi konusunda rica ve isticramda bulunduğunu hatırlatarak, merhamet buyurulduğu takdirde, artık o isteğinin yerine getirilme zamanının geldiğini, böyle fırsatların her vakit ele geçmeyeceğini ifade ediyor ve bu görevi almaktaki amacının, "o Hazret"ten ayrılıp uzaklaşmak olmadığını, hattâ bu işin bir nâib tarafından da yönetebileceğini ifade ettikten sonra, "Tanrı şâhittir ki, bu bende, can kuşu kalb kafesinde kaldıkça, o Hazret'e dualarda bulunacaktır" diyerek mektubuna son veriyor.

Mektupta iki husus sözkonusu edilmektedir :

1— Emîr Bahâüddin'e, adı zikredilmeyen bir vilâyetin yönetimi verilmiştir. Aynı Emîr'e yazılan X. mektubu incelerken bahsettiğimiz gibi, Aksarayî'nin bir kaydına dayanarak ⁹⁸ IV. Kılıç-Arslan'ın ikinci kez tek başına *Anadolu Selçuklu Sultanı* olduğu zaman, *Sahiller Emîrliği*'ne emîr Bahâüddin'i atamıştı. Sözkonusu atamadan sonra yazılıp gönderilmiş olan bu mektupta adı zikredilmeyen bu vilâyet, *Selçukluların* tek *Sahiller Emîrliği*'nin bulunduğu *Akdeniz*'in önemli

⁹⁸ S. 74.

Mektupta, Tanrı'nın rahmet ve mağfiret dağıtma mevsimi ve Cennet kilidinin anahtarı olan Oruç ayının sona erip de "Ay ve yıllar dizisinin değerli bir incisi Ramazan Bayramı'nın gelişi Hudâvend'e kutlu olsun" denildikten sonra, böyle bayram günlerinde Hâdimlerin, Mahdûm'larına hediye götürmelerinin, yerine getirilmesi gereken bir töre olduğu, onlara hürmet ve tazimde bulunmalarının icap ettiği belirtiliyor ve nihayet "yüksek himmetli Hudâvend'e dünyevî hediyeler götürmenin, sofrâ artıklarının zamanın Hâtem'ine sunulması gibi birşey olacağı için, ona dua ve senâ göndermenin daha isabetli olacağı" ifade edilerek mektup sona eriyor.

Görüldüğü gibi bu mektup ta diğer bazı mektuplar gibi, müellifin dost ve yakınlarına yazılıp gönderilen *ıhvâniyyat* türünden bir mektuptur. Bu ve diğer birkaç mektup ifadelerinden, *Sahiller emiri Bahâüddin Mehmed*'in müellifimizin yakın ve içten bir dostu olduğu anlaşılmaktadır.

M E K T U P

XVIII.

Bu mektup, *Melikü's-sevâhil* Bahâüddin Mehmed'in dilinden, ona, daha önce gönderdiği ve içinde, bir felâkete uğraması nedeniyle şikâyetle bulunan bir Büyük'ün mektubuna cevap olarak yazılmıştır.

Mektupta "o ünlü Hazret" in mal kaybına uğrayarak durumunun kötüleşmesi ve üzülmesi hususunda yazdığı şeylere vâkıf olduğu, kaygı ve tasaların etkisinde kalmamasının daha iyi olacağı, bu "kevn u fesad" âleminde her insanın başına böyle olayların gelebileceği ve birçok kez de görüldüğü ifade edilmekte, "dünya şaraphânesinde sevinç ve üzüntü bir testide, atanma, azil, ferahlık ve sıkıntı da tek bir kap içinde karıştırılarak yoğrulmuştur" denildikten sonra, azimli insanın böyle musibetlerin vukuunda sabırlı olması, dünyanın ıkbaline sevinmemesi, idbârına da yerinmemesi gerektiği belirtiliyor ve nihayet "Tanrı'nın lütfı o Hazret için devamlı olsun, Hudâvend'in ihtişamı en yüksek dereceye erişsin; gözler ona bakıcı, kalbler onun ululuğunun korkusundan titrer olsun; asıl mesele can sağlığıdır, baş selâmette olursa mutluluk elde edilmiş olur" ifadeleriyle mektup sona ermektedir.

Görüldüğü üzere bu mektup, *Sahiller Emiri* Bahâüddin'in dilinden, adı zikredilmeyen "Nâmdar bir Hazret" e yazılmıştır. Böyle bir

Bu mektup da daha önceki gibi *ihvâniyyat* türündendir.

M E K T U P

XVI.

Bu mektup emîr Bahâüddin'e, İbrahim adlı bir oğlunun doğumu dolayısıyla yazılan bir tebrik mektubudur.

Mektupta “mutluluk ve yükseklik ufkundan doğan bu hilâl” sayesinde dünyanın hal ve gidişinin düzeleceği, insanların işlerinin daha iyi olacağı, ürküp kaçan baht'ların yeniden geleceği, “tembellik yuvasında uyusuk bir halde uyuyan” fazilet tâlinin doğanları'nın yeniden uçacağı zikredildikten sonra “mutluluk müjdesini getiren haberciler”-den bu konuda bilgi istendiği ve onların da “Ulu Cenâb'ın, yokluk ülkesinden alında soyluluk ve ululuk izleri bulunan bir melikzâde'yi gönderdiğini” söyledikleri zikredilmekte ve o Hazret'in göğünün ufkundan görülmemiş bir ay'ın doğduğu ifade ediliyor ve nihayet “bu haberi işitince derhal Ulu Tanrı'ya şükür seedesi yaptım ve o Mübârek'in ömrünü uzun kılmasını diledim. O Hazret'in gözü, uzun yıllar onun uğurlu yüzü ile aydın, yeryüzü, onun iyi işleri ve eserlerinin güzellikleriyle bir gül bahçesi gibi olsun” duasıyla mektup son buluyor.

Cimri olayı'ndan önce yazılan bu mektup ifadelerinden, *Melikü's-sevâhil* emîr Bahâüddin Mehmed'in İbrahim adında bir oğlunun bulunduğu anlaşılmaktadır. M. Fuat Köprülü, emîr Bahâüddin'in, Çelebi Kâmrân adlı bir oğlunun bulunduğunu, müellifimiz Ebû Bekr'in de buna bir ta'ziyetnâme yazdığını ifade etmekte ise de ⁹⁷ kaynak göstermemektedir. Ebû Bekr'in eserinin hiçbir yerinde, ne Çelebi Kâmrân adına, ne de ona yazılan bir ta'ziyetnâmeye rastlanmamıştır.

M E K T U P

XVII.

Bu mektup, yine *Melikü's-sevâhil* emîr Bahâüddin'in Ramazan Bayramını kutlamak için yazılmıştır.

⁹⁷ *Anadolu Beylikleri Tarihine Ait Notlar* (Türkiyat Mecmuası), II, 10.

—Aksarayî'nin kayıtlarına göre— iki kardeşinin daha olduğu, birinin adının Bedrüddin, ötekini ise belirtilmemiş bulunduğu anlaşılmaktadır.

M E K T U P

XIV.

Bu mektup bir Dost'a, onu ünsiyet meclisine dâvet için yazılmıştır.

Mektupta “o Hazret” için, gönüllerinin boyunlarına hizmet tasma-sını, kulaklarına da cıraklık halkasını takmakta olan sadık ve samimi bir topluluğun, güzellik ve hoşlukta *Rıdvan* cennetine parmak ısırtan bir bahçede “o Devlet”i dört gözle bekledikleri ifade edildikten sonra, içten dostların içinde bulunduğu bahçenin çeşitli güzellikleri şâirâne bir biçimde vasıflanmakta, özellikle “bahar mevsiminin sultanı” olan gül ile “zevk sahibi bülbül” hakkında, her zaman olduğu gibi, süslü ve edebî sözler söylenmektedir. Nihayet böyle güzel bir bahçe ve bir mecliste, “Hudâvend”in bulunmamasının, kendisine içtenlikle bağlı bu topluluğa huzur ve neş'e vermeyeceği ve davete uyup uymama o Büyük'ün lütûf ve keremine bağlı olduğunu ifade eden cümlelerle mektup sona ermektedir.

Görüldüğü üzere, *ihvâniyyât* türünden olan bu mektubun yazıldığı şahsın adı zikredilmemekle birlikte, onun mektuptaki çeşitli ifadelerden, Ebû Bekr başta olmak üzere, ünsiyet meclisinde bulunan kimselerin hepsinin sayıp hürmet edip saydığı bir zât olduğu anlaşılmaktadır.

M E K T U P

XV.

Bu mektup, Ebû Bekr'in îade-i ziyaretine gelmeyen bir Dostu'na yazılmıştır.

Mektupta uzun bir süreden beri kendisini ziyarete gelmeyen bir Dost'un, Ebû Bekr'in sohbetinden uzak kaldığı, halbuki daha önce-leri kendisini sık sık ziyaret ettiği ifade edildikten sonra onun, mutlaka yapılması gereken ve gerçek dostlar arasında kötü bir etki bırakan “îade-i ziyaret”i yerine getirmediği belirtilerek ona, çeşitli sözlerle sitemlerde bulunuyor ve böylece mektup sona eriyor.

Mektupta çeşitli meziyetlerinin vasıflanmasında âciz kalınan “Hudâvend”e dua cümlelerinden sonra, şiir ve edebî sözlerle “selâm” ifade edilmektedir. Daha sonraki kısımlarda ise Hazret’e hasret duyguları belirtilmekte ve bu arada “Tanrı’nın lütuf ve himmetine ümit bağlayan” müellif, “yakında bu bende ve eski dost, muhaceret günleri biter de o Hazret’le görüşme şerefine erer, böylece Hudâvend’in merhamet ve lütufları bu yaralı kalbliye merhem olur” diyerek mektubuna son veriyor.

Mektup ifadelerinden, *Konya* dışında başka bir yerde olduğu ve müellifimizin dostu bulunduğu anlaşılan *Çankırılı* Boğdin-oğlu emir Zahîrüddin hakkında bu devir kaynaklarında hiç bir bilgiye rastlayamıyoruz⁹⁴. Aksarayî’de, Boğdin-oğlu olarak zikredilen Bedrüddin’in, adı kaydedilmeyen bir kardeşi ile birlikte *Aksaray’a* bağlı *Halîre* köyüne gelerek etrafına toplayabildikleri bir çapulcu gurubu ile *Niğde-Sivas* arasında yağma hareketlerinde bulundukları, fakat bölge halkının ihaneti sonunda kardeşi ile birlikte öldürüldüğü (aşağı-yukarı 1297/98) kaydedilmektedir⁹⁵. Aksarayî’deki bu kayda göre, bu mektupta sözkonusu edilen Boğdin-oğlu emir Zahîrüddin’in, iki kardeşinin daha bulunduğu, birinin adının zikredilmemesine karşılık ötekini Bedrüddin olduğu ortaya çıkmaktadır. Adı zikredilmeyen bu kardeşin, müellifimizin dostu emir Zahîrüddin olabileceği akla gelmekle birlikte, Aksarayî’nin zikrettiği her iki kardeş, 1297/98 tarihlerinde öldürülmüşlerdir. Halbuki müellifimiz eserini telif ettiği 1279 yılında emir Zahîrüddin için “merhûm Emîr” ifadesini kullanmaktadır ki, bu kayıt, adigeçen emîr’in bu tarihte hayatta olmadığını açık ve kesin olarak göstermektedir. Böylece, Aksarayî’de adı belirtilmeyen Bedrüddin’in kardeşinin, emir Zahîrüddin olamayacağı saptanmış bulunmaktadır⁹⁶. Sonuç olarak *Anadolu Selçuklu* emirlerinden olan *Çankırılı* Boğdin-oğlu Zahîrüddin’in,

⁹⁴ Seyyid Yûnusi, Sâhib Fahrüddin Ali’nin Osmançık kalesine hapsedilmesi üzerine, Muînüddin Süleyman tarafından *Müşrifliğe (İşraf-i Memâlik)* atanan *Hemedanlı* Zahîrüddin Mütevveç b. Abdurrahim’i (O. Turan: adigeç. eser, s. 534) Ebû Bekr’in mektubuna muhatab olan *Çankırılı* emir Zahîrüddin ile karıştırmaktadır (S. 293-94).

⁹⁵ Bk. Aksarayî, s. 254-255.

⁹⁶ Halbuki O. Turan (*Resmî Vesikalar*, s. 152), Aksarayî’de adı zikredilmeyen Boğdin-oğlu Bedrüddin’in kardeşinin, emir Zahîrüddin olduğunun, bu mektup vasıtasıyla meydana çıktığını ifade etmektedir.

M E K T U P

XII.

Bu mektup, *Cimri* ordusunun bozulması, *Türkmen* ve dinsiz isyancıların (*havâric-i bî-din*) topluluklarının dağılması dolayısıyla bir Büyük'e yazılan tebrik mektubudur.

Mektupta servet hırsı ile basiret gözleri bağlanan âsi ve zâlim tâifesi'nin belâ baltasını kendi elleriyle yine kendi ayaklarına vurdukları, Müslüman halkın pek çok mal, para ve değerli eşyalarının dinsiz ve zâlim olan “evbâş-ı bî-bâk ve erâzil-i etrâk”ın ellerinde mahvolduğu, onların, zulüm kurtlarını ve azgın köpekleri fitne ve fesat ovasına salıverdikleri, bu nedenle iki yolcu, ya da iki arkadaşın bir yolda buluşmalarının mümkün olmadığı zikredildikten sonra, bu zâlim tâifenin “savaş ormanlarının arslanları” mesâbesinde olan o “Hazret”in askerlerinin elinde yok olup gitmeleri dolayısıyla, duyulan sonsuz sevinç ve ferahlık anlatılıyor ve nihayet “İnşallah bundan sonra o Hazret'in devleti sayesinde, cihanın durumu düzelir, insanların işleri yoluna girer, fitne habercisi artık bu sulh ve sükun fezâsında dolaşmaz” duası ile mektup sona ermektedir.

Mektupta adı zikredilmeyip “Bir Büyük” denmekle yetinilen ve çeşitli sıfatlarla vasıflanan zâtın, *Moğol* kuvvetleriyle birlikte Nisan/Mayıs 1278 tarihinde *Cimri* ⁹³ ordusunu bozguna uğratmak suretiyle, bu tehlikeli isyan hareketini bastırmayı başaran Sultan III. Gıyasüddin Keyhusrev olması mümkün ise de, devlet yönetiminde herhangi bir makama da sahibi olmayan Ebû Bekr'in, devrin *Selçuklu Sultanı* ile ne derecede ilişki kurabileceği düşünülecek olursa, bu hususta kesin bir sonuca varmanın isâbetli olamayacağı kanısındayız.

M E K T U P

XIII.

Bu mektup, *Çankırılı Boğdın-oğlu emîr Zahîrüddin'e* hasret, hürmet ve bağlılık ifadelerini kapsayan bir mektuptur.

⁹³ *Cimri* isyanı ve bastırılması hakkında II Nr.lı mektupta genel bilgi ve bibliyografya verildiğinden, burada bu olay yeniden söz konusu yapılmıştır.

manlarda bu görevi yapmışlardır ⁹⁰. Kaynakların ifadelerinden 1261-1277 yılları arasında *Melikü's-sevâhil* unvanına sahip olduğu anlaşılan emir Bahâüddin'den sonra bu makama emir Bedrüddin Ömer getirilmiştir. ⁹¹

Emir Bahâüddin'in, kendisine yazdığı mektupların kapsamından, müellifimizin yakın bir dostu olduğu anlaşılıyor ⁹².

M E K T U P

XI.

Bu mektup yine *Melikü's-sevâhil* emir Bahâüddin'e, "imâm-ı âlem" için yazılan bir tavassut mektubudur.

Mektupta, Ebû Bekr'in yakınlarından olduğu kaydedilen, "belâgat ve üslûb sanatında, fâzıl ve edib kimseler arasında ün kazanan Mevlânâ imâm-ı âlem Fulânüddin" in bir arzusunun yerine getirilmesine için "o Cenâb'a gelmek istediği ve "hizmet" e eriştiği zaman, katına gelen hiçbir ümit sahibini boş göndermeyen o Hazret'in huzurundan arzusuna nail olduğu halde geri döneceği belirtiliyor ve nihayet "sen ümitlerimizi aslâ kırmayan bir kimsesin; kerim insanların yanında hangi ümit kırılmıştır ki" anlamında bir Arapça beyitle mektup son buluyor.

Mektupta adı belirtilmeyip "Mevlânâ İmâm-ı âlem Fulânüddin" olarak vasıflanan zâtın, müellifin yanında inşa san'atını öğrenen kimselerden olduğu anlaşılıyor. Böylece Ebû Bekr'in inşa sahasında öğrenci yetiştirmiş olması mümkün görünüyorsa da bu konuda daha aydınlatıcı bilgilere sahip değiliz.

⁹⁰ Ahmet Tevhid, Menteşe Bey'in babası, Han Bahâüddin ile bu mektupta sözkonusu edilen emir Bahâüddin'i birbirine karıştırmakta ise de (Tarih-i Osmanî Encümeni Mecmuası, I, s. 761) kronoloji bakımından bu mümkün değildir (Bk. İ. H. Uzunçarşılı: *Anadolu Kitabeleri*, İst. 1929, s. 168; P. Wittek: *Menteşe Beyliği*, Çev. O. Ş. Gökyay, Ankara 1944, s. 51).

⁹¹ R. M. Riefstahl: *Cenûb-i Garbî Anadolu'da Türk Mimarisi* (Çev. C. Tahir, Berklin, İst. 1941), s. 78; İ. H. Konyalı: *Alanya Tarihi* (İst. 1946), s. 302.

⁹² Mevlânâ Celâlüddin-i Rûmî, emir Bahâüddin'i "yüksek himmetli, fakirleri doyuran, mazlumların yardımına koşan, dindar" olarak vasıflamaktadır (Bk. *Mektûbât-ı Mevlânâ*, yay. M. F. Uzluk, İst. 1937, s. 115-116).

benzetmekte, nihayet "o Hazret"ten zaman zaman ayrıldığını, bundan sonra bu ayrılıkların, ölünceye dek olmaması için, Tanrı'ya yakarıda bulunarak mektubunu bitiriyor.

Müellif tarafından kendisine sekiz tane mektup yazılan emîr Bahâüddin, *Anadolu Selçuklu* devletinin sahil vilâyetleri vali, ya da kumandanlığı demek olan *Melikü'l-sevâhillik*⁸⁵ görevinde bulunmuştur. I. Gıyasüddin Keyhusrev Mart 1207 tarihinde *Akdeniz*'in önemli bir ticaret limanı olan *Antalya*'yı fethettikten sonra buranın *Subaşılığını*, bu fetih savaşına katılan Mubârizüddin Ertokuş'a vermişti⁸⁶. Fakat Keyhusrev'in ölümünden sonra I. İzzüddin Keykâvus ile kardeşi Alâüddin Keykubad arasındaki saltanat mücadelesinden istifade eden *Antalya* halkı, bir isyanla Selçuklu egemenliğinden çıkmayı başardılar. Fakat kardeşi ile giriştiği mücadeleden galip çıkan I. İzzüddin Keykâvus, derhal harekete geçerek ikinci kez *Antalya*'yı *Selçuklu* egemenliği altına aldı ve *Subaşılığını* yeniden Mubârizüddin Ertokuş'a verdi. Ertokuş'un, 22 yıl bu görevde kaldıktan sonra buradan ayrıldığını görüyoruz⁸⁷, fakat yerine kimin atandığını bilemiyoruz. Bununla birlikte IV. Rüküddin Kılıç-Arslan ikinci kez tek başına *Selçuklu* Sultanı olduğu zaman idarî makamlara yeni atamalar yapmış, bu arada *Melikü's-sevâhillik* görevini de emîr Bahâüddin'e vermişti⁸⁸. Emîr Bahaüddin'in bu görevi nasıl ve ne zamana dek yaptığı bilinmemekle birlikte, *Cimri* isyanında (1277 başları) *Konya*'da *Melikü's-sevâhil* unvanına sahip olduğu halde öldürülmüştür. Aynı şekilde *Cimri* isyanında öldürülen Sâdüddin Hoca Yûnus da *Melikü's-sevâhil* bulunuyordu⁸⁹. Bu devir *Selçuklu* yönetiminde aynı zamanda iki *Melikü's-sevâhilin* bulunamayacağı gözönüne alınacak olursa, bu iki *Melikü's-sevâhil*'den biri, ya o zaman bu unvana sahip olduğu halde fiilen görev başında değildir, ya da bunlar ayrı ayrı za-

⁸⁵ *Melikü's-sevâhil* ya da *Emîrü's-sevâhillik* hakkında toplu bilgi için bk. İ. H. Uzunçarşılı: *Osmanlı Devleti Teşkilâtına Medhal* (II. Baskı, Ankara 1970), s. 120; O. Turan: *Selçuklular Devrinde Türkiye*, s. 559, Not: 1.

⁸⁶ Bu fetih savaşı hakkında bk. O. Turan: *İsl. Ansk. "Keyhusrev I"* mad., s. 617.

⁸⁷ O. Turan: *Selçuklu Devri Vakfiyeleri II.*, *Mubârizüddin Ertokuş ve Vakfiyesi*, *Bulleten* (XI/43), s. 416, 419.

⁸⁸ Aksarayî: *Müsâmeretü'l-Ahbâr ve Müsâyeretü'l-ahyâr* (Yay. O. Turan), Ankara, 1944, s. 74; O. Turan: *İsl. Ansk. "Kılıç-Arslan IV"* mad., s. 705.

⁸⁹ İbn Bibî (Yay. Hautsma), IV, s. 327; Aksarayî, s. 122; Ravza, Zeyl, s. 235; A. Sevim: adigeç. Makl., s. 391 v.d.

mu idi, yoksa bir tâcir mi idi? Ne yazık ki bu konuda kesin bir bilgiye sahip değiliz.

M E K T U P

IX.

Bu mektup, gurbetten müellifin değerli dostlarına hitaben yazılmıştır.

Mektupta, nereye gitmiş olduğu zikredilmeyen Ebû Bekr'in, bu ayrılık dolayısıyla içten ve yakın dostlarına duyduğu hasret, gerek şiir, gerekse nesir halinde edebî kelimeler kullanılarak ifade edilmektedir. Kendilerinden, bir süre ayrılması gereken müellifi, birlikte yiyip içtikleri aziz dostlarının hiç arayıp sormadıkları, “zamanın pazarında en değersiz bir mal mesabesinde olan bir selâm”ı bile göndermedikleri, onların bu davranışlarının kendisini sonderecede yaraladığı belirtildikten sonra, kendisinin, birçok yerleri dolaşarak “gerçek bir dost” karakterine sahip hiç kimseyi bulamadığı anlatılıyor, ayrıca dostların “sadakatsizlik ağacı”nu dikmelerine karşılık, kendisinin “vefa tohumu”nu ektiği, dolayısıyla bu mektubu onlara gönderdiği ifade olunuyor ve nihayet “aziz dostlar cemiyeti, zamanın perişanlığından korunsun ve Tanrı, her saat, nimetlerini onlar için arttırsın” duasıyla mektup sona eriyor.

Bu mektup kapsamından da yine müellifimizin nereye ve niçin gittiği anlaşılamayan bir seyahata çıkmış olduğu görülüyor.

M E K T U P

X.

Bu mektup *Melikü's-sevâhil* emîr Bahâüddin'e hitaben yazılmıştır.

Mektup, emîr Bahâüddin'i öven Farsça bir şiirle başlıyor, ona saadet, tevfik ve sıhhat dileyen bir dua ile devam ediyor. Ebû Bekr bu mektupta, çeşitli nedenlerle uzun bir süre ziyaret edip tazim ve hürmet ifa edemediği için sonderecede üzüldüğünü, onsuz hayatını “çölde kalan bir bahçe ve sıcak yaz güneşi altında duran yağ”a

M E K T U P

VII.

Bu mektup, yalancı ve kıskanç kimseler ile düşmanların asılsız söz ve dedi - kodularından dolayı tutumunu değiştiren bir Dost'a yazılmıştır.

Mektupta, içten bir bende olan Ebû Bekr'in, dedikoducuların "Hudâvend" in parlak bir ayna gibi temiz kalbini karartmaya çalıştıklarını işittiği zaman, gerçekten çok üzüldüğü, birçok kez kendisine bildirdiği gibi, bu kıskanç kimselerin sözlerinin daima yalan ve iftiraya dayandığı ifade edilmektedir. Ayrıca çeşitli biçimlerde örnekler verilip mukayeseler yapılmak suretiyle, kendisinin, "Hudâvend" hakkında kıskanç ve münafıkların ortaya attıkları konunun tamamen gerçek dışı olduğu anlatıldıktan sonra "Tanrı, onun kardeşlik haklarını iyi bilsin ve onu, zamanın kötülüklerinden korusun" duasıyla mektup son bulmaktadır.

M E K T U P

VIII.

Bu mektup, Bedrüddin Yahya'nın, mektubunu geciktirmesi dolayısıyla Ebû Bekr'e, "müşfikane bir azarlama"yı kapsayan mektubuna cevap olarak yazılmıştır.

Mektup, "faziletler kaynağı, san'at erbabının sığınağı" olan Bedrüddin Yahya'ya sonderecede hürmet ve tazimi kapsayan Arapça bir şiirle başlıyor, daha sonra "etrafında fâzılların toplandığı Hazret'in hitab-ı âlisi" nin, ayrılık ateşiyle yanan Ebû Bekr'e geldiği zaman, huzursuz kalbinin sukûna kavuştuğu ifade ediliyor; ayrıca o Cenâb'ı aslâ kalbinden çıkarmadığı ve dilinden düşürmediği, fakat birçok seyahatlara çıkması nedeniyle mektubunu geciktirmiş olduğu belirtildikten sonra "o Cenâb'ın vakitleri, iyi şeyleri okumakla geçsin, zamanın kötü olaylarının gözü, o Hazret'i görmekten uzak kalsın" duası ile mektup sona eriyor.

Mektuptan, Ebû Bekr'in *Konya* dışına birtakım seyahatlar yaptığı anlaşılmakla birlikte bu seyahatları ne amaçla yaptığı saptanamamaktadır. Acaba müellifimiz devletin herhangi bir görevli memuru

tercümanlık görevinde bulunmuş⁸² ve ünlü *Selçuklu* tarihçisi İbn Bîbî'nin hocası olmuştur. Mevlânâ Celâlüddin'in de yakınlarından olan Bedrüddin Yahya, onun ölümü sırasında (1273) hayatta bulunmaktadır⁸³ ve *Melikü'l-üdebâ* (ediblerin meliki) unvanına sahiptir. 1273'ten sonra onun hayatta olup olmadığı bilinmemekte ise de talebesi Ebû Bekr'in eserini hazırladığı Şubat 1279 başlarında, kendisi hakkında "Tanrı toprağını güzelleştirsin" (أطاب الله ثراه) cümlesini kullandığına göre, Bedrüddin Yahya'nın bu tarihlerde kesin olarak hayatta olmadığı anlaşılır. Mevcut kaynaklardaki kayıtlara göre, Bedrüddin Yahya'yı, Sultan II. İzzüddin Keykâvus'un tek başına *Anadolu Selçuklu* tahtına geçtiği 1245/46 ile 1273 yılları arasında takip edebiliyoruz. Bu itibarla müellifimiz Ebû Bekr de mektuplarını ona bu tarihlerde, ya da bu tarihlere yakın zamanlarda göndermiş olmalıdır⁸⁴.

M E K T U P

VI.

Bu mektup, müellifin aleyhinde bulunan "hased ehlerinden birisi"ne hitaben yazılmıştır.

Mektupta Ebû Bekr'in, inşa sanatındaki yeteneğini çekemesinden dolayı aleyhinde bulunan "Fulân"ın, bu konuda kendisiyle boy ölçüşemeyecek kadar bilgisiz olduğu, gerek şiir, gerekse nesir halindeki çeşitli edebî cümlelerle ifade edilmektedir. Ayrıca yeteneklerin, Tanrı tarafından değişik biçim ve derecelerde, insanlara bölüştürülmüş olduğu, binaenaleyh Tanrı'nın kendisine verdiği bir "atiyye" yi neden kıskandığı soruluyor ve nihayet onun, bir kez daha böyle bir şeye girişmemesi tavsiye edilerek mektup son buluyor.

⁸² Krş. Giriş, Mektup, Nr. I.

⁸³ *Âriflerin Menkıbeleri*, II, s. 16.

⁸⁴ Bedrüddin Yahya hakkında bk. İbn Bîbî s. 568-69; *Âriflerin Menkıbeleri*, I, s. 77, 328; II, s. 16; *Sahib Fahrüddin Ali Vakfiyesi* (Vakıflar Genel Müdürlüğü, Defter No. 592, s. 100) O. Turan: Resmi Vesikalar, s. 148 v.d.; N. Kaymaz: Adigeç. eser, s. 41. Krş. S. Yûnusî, *Ravza*, s. 198 vd.

Bu mektuptaki ifadelerden, özellikle “ben eski çâker...” sözlerinden Ebû Bekr’in Ekmelüddin’in yanında tıp öğrenimi yaptığı anlaşılabilir ki, müellif *Mütetabbib* unvanını da bu öğrenimle ilgili olarak tevâzu yoluyla kullanmış olmalıdır.

Yine bu mektupta, Ekmelüddin için “Tanrı faziletini devam ettirsin (= أدام الله فضله) cümlesinden, onun bu mektupların tasnif edilerek bir eser hâline getirildiği Şubat 1279 tarihinde hayatta bulunduğu saptanabilmektedir. Müellifimiz bundan başka hocası Ekmelüddin’e iki mektup daha yazmıştır ki, sırası gelince bunlar da incelenecektir.

M E K T U P

V.

Bu mektup Ebû Bekr’in hocası *Melikü'l-üdeba* Bedrüddin Yahya’ya, bir fakirin, onun “fazilet deryası”ndan ve “ilim güneşinin nurları”ndan faydalanmak istemesi hakkında yazılmıştır.

Mektupta müellifin, *Hudâvend*, *Hudâvendigâr* ve *Üstadü’z-zaman* kelimeleriyle vasıfladığı Bedrüddin Yahya’nın, gerek şiir, gerekse nesir yoluyla, çeşitli fazilet ve meziyetlerini sıralayarak övmelerde bulunduktan sonra, süslü ve tumturaklı sözlerle “selâm ve dua”lar etmektedir. Bu giriş bölümünü müteakip, adı zikredilmeyip sadece “imâm-ı fâzıl fülânüddin” denilmekle yetinilen, daha önce Ebû Bekr’in yanında tahsilde bulunan bir gencin, Bedrüddin Yahya’dan ilim tahsil etmek hususunda büyük şevk ve heyecan duyduğu ifade ediliyor ve nihayet müellif, büyük bir yeteneğe sahip olan bu zâtın, Hüdâvendigâr’ın ilim deryasından uzak ve yoksun kalmaması için, bu konudaki rica ve istirhamının “o Hazret’in kabulüne mazhar olma şerefine erişmesini” diliyerek mektubuna son veriyor.

Müellifimiz tarafından kendisine, bundan başka iki mektup daha gönderilen⁸⁰ ve devrin ilerigelen edibi ve münşisi olan Bedrüddin Yahya, aslen *Cürcanlı* olup *Anadolu Selçuklu* Sultanlarından II. İzzüddin Keykâvus (1245/46-1258)⁸¹ zamanında *İnşâ Divânı*’nda

⁸⁰ V., VIII., XXXIX. nr. 11 mektuplar, metin, s. 29, 40, 159.

⁸¹ Bu tarihlerin münakaşası hakkında bk. O. Turan: *II. İzzüddin Keykâvus’a ait bir Temliknâme* (Zeki Velidi Togan Armağanı), s. 4-5; Ayn. müell.: *Celâleddin Karatay Vakıfları ve Vakfiyeleri*, Belleten (1948), X/45, s. 51.

durulacak olan diğer birkaç mektuptan da anlaşıldığı gibi, müellif, zaman zaman ikamet ettiği *Konya*'dan ayrılıp nedenleri iyice anlaşılamayan birtakım seyahatler yapmıştır.

M E K T U P

IV.

Bu mektup, *Melikü'l-hükemâ ve'l-etibbâ* Ekmelüddin'e hitaben yazılmıştır.

Mektupta çeşitli edebî kelimelerle ifade edilen saadet, siyâdet, devlet, rif'at, sıhhat ve şöhrat gibi vasıfların "Hudâvend"e (Ekmelüddin'e) ait olması hususunda yapılan bir "dua"dan sonra, "o haşmetli Cenâb"a, yine süslü kelimelerle vasıflanan "selâm ve hürmet" edilmekte ve o'nun, hiç bir söz ve ifade ile gerçek bir biçimde tavsif edilemeyeceği belirtilmektedir. Bunları izleyen satırlarda müellif, "zaman izin verir, mutluluk yâr olursa" Hudâvend'in öteki hizmetkâr ve mensupları gibi, onun emniyetli gölgesinde yaşamayı arzu ettiğini ve "o Cenâb"tan ayrı kalmanın, hayattan ayrılmak demek olacağını zikrediyor ve mektubunu şu satırlarla bitiriyor: "Gerçekten o Hazret'in bendelerinin durumlarının intizam içinde olduğunu, hatır ve gönüllerinin Hudâvend'in nurlu müşahedeleri sayesinde daima neş'e ve esenlik içinde bulunduğunu işittim. Fakat ben eski çâker ise o saadetten yoksunum. Ne yazık ki, bazan İlâhî takdir, beşerî tedbire karşı oluyor. Fakat her şeye rağmen Ulu Tanrı'nın, bu ayrılığa son vermesini ümit ederim".

Mektupta hekimlerin ve tabiblerin meliki (*Melikü'l-hükemâ ve'l-etibbâ*) olarak vasıflanan ünlü *Selçuklu* tabibi Ekmelüddin'in hayatı hakkında tafsîlatlı bilgilere sahip değiliz. Gerek Eflâkî'den⁷⁸, gerekse *Mektûbât-ı Mevlânâ*'dan⁷⁹ Ekmelüddin'in, Mevlânâ Celâlüddin'in yakın dostlarından olduğu ve hattâ onun tabibi bulunduğu anlaşılmaktadır.

⁷⁸ Bk. *Âriflerin Menkıbeleri* (Çev. T. Yazıcı, İstanbul 1964), I, LXV-VI, s. 117-118, 327-28, 388, 392-93, 458, 483-84.

⁷⁹ Bk. *Mevlânâ Celâlüddin, Mektuplar* (Çev. A. Gölpınarlı, İstanbul 1963), s. 26-27 (Mektup Nr. XIV), s. 137 (Mektup Nr. XCIII), s. 183 (Mektup CXXII). Ayrıca bk. *Divan-ı Sultan Veled* (Yay. M. F. Uzluk), s. 230-32, 387. kaside; *Kütâb-ı Fih-i Mâfih* (Yay. B. Fûrûzanfer, Tahran 1330), s. 209.

din Hüseyin'in başarısızlıkla ve hattâ ölümleriyle son eren müdahalelerini müteakip (26 Mayıs 1277) *Moğol* ve *Selçuklu* ordusunun harekete geçmesi üzerine, Siyavüş ve Mehmed Bey, *Konya*'dan ayrılmak zorunda kaldılar. Neticede âsilerin kuvvetleri, yakın bir izleme sonunda, tutsak alınarak ya da öldürecek bertaraf edildi (Mayıs-Haziran 1278). Kaynaklarda *Cimri isyanı* adıyla anılan, *Anadolu*'yu *gayri-Müslim Moğol* egemenliğinden kurtarmak için dâvet edilen Baybars ile birleşmeyi başaramayan Karaman-oğlu Mehmed Bey'in, kanlı ve acıklı bir şekilde bastırılan bu ayaklanma teşebbüsü, özellikle bu harekâta katılan çapulcu gurupların savunmasız halka karşı yaptıkları zulüm ve acı muameleler, halk üzerinde ağır bir etki yapmış ve uzun yıllar onların kalbinde silinmez hatıralar bırakmıştır⁷⁷. Ancak genel çizgileriyle anlatılan bu olayın içinde yaşamış olan müellifimiz, bununla ilgili olarak birkaç mektup daha kaleme almıştır. Sırası geldikçe bu mektuplar incelenecektir.

M E K T U P

III.

Bu mektup, müellifin başka bir kentte bulunduğu zaman, *Konya*'daki dostlarına yazılıp gönderilmiştir.

Mektupta, fâzıl ve fazilet diyarı olan ve çeşitli güzelliklerin sırandığı *Konya* kentine, edebî kelimelerle süslenen "selâm" cümlelerinden sonra, aziz dostlarından ve *Konya* havasından bir süre uzak kalan, "ayrılık oklarının yaralı ve hasret kadehinin sarhoşluğunun hastası" müellif Ebû Bekr'in, yiyip içtiği ayrı gitmeyen dostlarından hiç birisi tarafından aranmadığı hususu acıklı bir biçimde dile getiriliyor ve nihayet onların kendisini unutmalarına rağmen, -halk arasında yaşayan töreye uyarak- kendisinin, onları arayıp sormak amacıyla, bu satırları yazdığı ifade edildikten sonra mektuba son veriliyor.

Mektup ifadelerine göre Ebû Bekr, *Konya*'dan adını zikretmediği başka bir yere gitmiştir. Metinde bulunan ve ilerde üzerinde ayrı ayrı

⁷⁷ *Cimri* olayı hakkında daha geniş bilgi için bk. O. Turan: Adigeç. eser, s. 558 v.d.; Ş. Tekindağ: *Şemsüddin Mehmed Bey Devrinde Karamanlılar*, Tarih Dergisi (XIV/19), s. 81-98; ayn. müell.: İslâm Ansiklopedisi "Karamanlılar" maddesi; A. Sevim: Yukarıda adigeç. makale; Cl. Cahen: *Pre-Ottoman Turkey* (London 1968), s. 289 vd. ve bu eserlerdeki bibliyografya.

toplulukları mutlaka dağılır, gider. Adı aziz olan Tanrı, dünya durdukça, *Selçuklu* ailesinin hü mâ kuşunu, (uçan kartalı andıran) *Nesr-i tâir* yıldız kümesine (*Aquila*)dek yükseltsin ve düşman feleğin gözü, onların hânedanını muzaffer bayrakları altında görsün”.

Mektupta sözkonusu edilen *Cimri* olayı, *Anadolu*’daki *Moğol* egemenliğinden⁷⁵ kurtulmayı amaç edinen bir *Türkmen* hareketidir. Bu hareketin önderi durumunda olan Karaman-oğlu Şemsüddin Mehmed Bey, daha önce, aynı amaçla *Moğol* tahakkümüne karşı ayaklanan *Hatîr-oğulları* ile de geniş çapta işbirliğine girişmişti. Bu ayaklanma, *Selçuklu* ordusunu çok güç durumlara düşürmüştü de sonunda kanlı ve acıklı bir biçimde bastırılmıştır⁷⁶. Fakat *Karaman-oğulları*’nın devlete karşı direnmeleri devam etti. Eski *Ermenek Sipehdârî* Hotenli Bedrüddin ile *Sahiller Emîri* Hoca Yûnus’u bozguna uğratmayı başaran Karaman-oğlu Mehmed Bey, *Mısır Memlûk Sultanı* Baybars’ın, *Moğoları Elbistan*’da yenmesi üzerine (15 Nisan 1277), *Eşref* ve *Menteşe-oğulları* ile de işbirliği yaparak isyan hareketini daha yüksek bir moralle sürdürmeğe başladı. *Türkmen obalarını* dolaşmakta olan bir dervişin, Sultan II. İzzüddin Keykâvus’un oğlu Alâuddin Siyavüş olduğunu ileri süren Mehmed Bey, saltanatı ele geçirmek amacıyla, giriştiği hareketi böylece meşru bir hale getirdikten sonra, *Selçuklu* başkenti *Konya* üzerine yürüdü. Bu sıralarda (Sultan III. Keyhusrev ve Muinüddin Süleyman bu esnada *Tokat*’ta idiler) şehirde bulunan Nâib Eminüddin Mikâil ile, Siyavüş konusunda anlaşılamayan Mehmed Bey, şehri kuşatıp ele geçirmiş (12 Mayıs 1277) ve Siyavüş’ü *Alâü’ d-dünya ve’ d-din* lâkabıyla derhal *Selçuklu* tahtına oturtmuş, hattâ adına hutbe okutup para bastırmıştır (19 Mayıs 1277). Bu arada kurulan bir *Divan* toplantısında “bugünden sonra *Divan*’da, *Dergâh*’ta, *Bârgâh*’ta, *Meclis*’te ve *Meydan*’da Türkçeden başka bir dil kullanılmayacaktır” şeklindeki ünlü ferman yayınlanmıştır. Mehmed Bey’in yönettiği ve memleketin anarşi içinde bulunması nedeniyle, büyük bir gelişme gösteren ve devlet başkenti *Konya*’nın düşmesi ile sonuçlanan bu ayaklanmayı bastırmak amacıyla, Vezir Fahrüddin Ali’nin oğulları Nusretüddin Hasan ile Tâcüd-

⁷⁵ *Anadolu*’daki *Moğollar* hakkında müstakil bir araştırma için bk. F. Sümer: *Anadolu*’da *Moğollar*, *Selçuklu Araştırmaları Dergisi*, I (1969), s. 1-147.

⁷⁶ *Hatîr-oğulları* ayaklanması hakkında daha geniş bilgi için bk. O. Turan: *Selçuklular Zamanında Türkiye*, s. 537 v.d.

miş olduğu anlaşılmaktadır. Mahdûm'un, *Selçuklu İnşâ Divanı*'nda tercüman olarak görev yapan Bedrüddin Yahya⁷¹ olabileceği ihtimal dahilindedir⁷². Ayrıca Bedrüddin Yahya'nın tercümanlığı sırasında *İnşâ Divanı*'nın başında *Melikü'l-küttâb* Baba Şemsüddin bulunmakta idi⁷³.

Gerek bu mektupta, gerekse kendisine yazılan öteki mektuplarda, açıklayıcı nitelikte herhangi bir bilgi bulunmadığı için, bu Mahdûm'un kimliğini kesin olarak saptamak şimdilik mümkün olamamaktadır.

M E K T U P

II.

Bu mektup, Ebû Bekr'in bir Dostu'na, daha önce gönderdiği bir mektuba karşılık, onun kendisine gönderdiği ve içinde Cimri'nin bozgunundan bahseden mektuba cevap olarak yazılmıştır⁷⁴.

Mektupta önce, adı zikredilmeyen bir Dost'a olan sevgi, bağlılık, selâm ve dua –şiir ve süslü nesir halinde– ifade edildikten sonra, gerçekte “İnsan ifriti ve ben-i âdem şeytanları” olan lânetlenmiş Cimri ordusunun ve ona tâbi olanların bozgunları hakkındaki müjdenin, gönlü ferahlatıp kalbi cilâladığı ifade edilmekte, daha sonra *Cimri* tâifesini dağıtıp, onların bayrağını ve yüksek mevkilerini, tutsaklık kuyusuna ve idbâr cehennemine tepetakla atması, ümit gözlerine hüsrân toprağını saçması, leşlerini kartal ve yırtıcı hayvanlara yedirtmesi nedeniyle, Tanrı'ya sonsuz şükürler edilmekte ve mektup şu ifadelerle son bulmaktadır :

“Gerçekten bunlar, merhametsiz ve Tanrı'dan korkusu olmayan kimselerdir. Hiç şüphe yoktur ki, pâdişahlık ve cihan egemenliği için, gerekli vasıflara ve ortama sahip olmaksızın, zulüm yapmak, kan dökmek ve *Müslüman* mallarını yağma etmek suretiyle, memleket yönetmeğe kalkan her sefil ve aşağılık kimse, günün birinde bu hokkabaz feleğin mezellet tokatını yemede ve yok olma tehlikesine düşmede geç kalmaz; sayıları, gökte yıldız ve denizde kum kadar da olsa,

⁷¹ Bedrüddin Yahya hakkında bk. Mektup, Nr. V.

⁷² O. Turan: *Resmî Vesikalar*, s. 150.

⁷³ N. Kaymaz: *Adıgeç. eser*, s. 41.

⁷⁴ Bu mektup daha önce ayrı bir araştırma halinde Belleten'de (XXV/97, s. 63-74) yayınlanmıştır.

kayıtları kapsadığını ifade etmeliyiz. Şimdi bu mektupların özetlerini verdikten sonra, çeşitli yönlerden değerlendirilmelerini yapalım.

M E K T U P

I.

Bu mektup, bir Maḥdûm'a, onun *İnşâ Divanı*'na atanmasını kutlamak için yazılmıştır.

Mektupta, Maḥdûm'un birçok haslet ve meziyetleri edebî ve süslü kelimelerle övülmekte, yine edebî ve güzel sözlerle ifade edilen "selâm" faslından sonra, mektubun yazılmasına neden teşkil eden konuya geçilmektedir. Ebû Bekr, "aydın gönüllü, parlak zekâh ve ileri görüşlü, gelmiş geçmiş fâzıl ve iyi söz söyleyen kimselerin bütün özelliklerini kendinde toplayan Hudâvend'in *İnşâ Divanı*'na atandığını işittiği zaman çok sevindiğini belirterek şunları söylüyor: "Bu önemli görevin süslü kumaşı, sanki ezel imâlathanesinde Maḥdûm'un giyinmesi için dokunmuştur. Gerçekten onun bu göreve atanması çok yerinde ve isabetli olmuştur. Bundan sonra, memleket gelininin kulakları ve gerdanı, Hudâvend'in kaleminin cevherleriyle süslenecek ve Saltanat'ın her yanı, onun parlak çiçekleri andıran sözleriyle aydınlanacaktır". Niha-yet müellif, gözünün ve gönlünün aydınlanıp sevinçe dolması için, Maḥdûm ile mülâkata ihtiyaç duyduğunu ve bunu sabırsızlıkla beklediğini ifade ederek mektubuna son veriyor.

Mektup ifadelerinden, adı belirtilmeyip Maḥdûm⁷⁰ biçiminde vasıflanan bir zâtın, *Anadolu Selçuklu* devletinin *İnşâ Divanı*'na atan-

⁷⁰ Maḥdûm (مخدوم) kelimesi Arapça mef'ûl ismi olup "kendisine hizmet edilmesi gerekli kimse" anlamını ifade eder. Ebû Bekr'in mektuplarında genellikle bu kelimenin sonuna bir y (= ی) eklenerek Maḥdûmî şeklinde kullanılıyor. Bu y harfinin, Arapça nisbet, Farsça vahdet y'si olmak üzere iki türlü kullanılmış olması mümkün ise de müellifin, bu kelimenin Maḥdûman (مخدومان) şeklinde çoğulunu kullandığı gözönüne alınırsa (Bk. metinde birçok yerlerde) sözkonusu bu y harfinin, vahdet y'si olarak ifade edilmiş olmasında hiçbir şüphe kalmamaktadır. Aynı şekilde bu Maḥdûm kelimesi, "hizmetine girilen kimse" anlamında Mısır-Memlûk devletinde de kullanılmıştır. Bk. David Ayalon: *The Army stationed in Egypt* (Bulletin of the School of Oriental and Africa Studies, 1953), XV, s. 216.

Bu nedenle biz Maḥdûm'lara yazılıp gönderilmiş olan mektupları, onların çeşitli kimseler olması nedeniyle ayrı ayrı incelemiş bulunuyoruz.

şiiirlerinden de nakiller yaptığını belirttikten sonra eserinin, Büyü k'lerin ve Fâzıl'ların takdirine mazhar olacağı ve böylece "bilgisiz ve kıskanç kimselerin" eleştirilerine uğramayacağı ümidinde olduğunu ifade etmektedir.

Kendisinin verdiği bilgilere göre, eserinin telif çalışmalarını Ramazan 677 sonlarında (Şubat 1279 başları) bitiren⁶⁸ müellif, *Ravza-tü'l-küttâb* metninden sonraki sahifelere yalnız kendi nüshasında bulunan ve 26 varak tutarında birtakım metinler daha eklemiştir. Kanımıza göre o, eserini tamamladıktan sonra, bulabildiği mektup ve şiiirlerini eserin sonuna koymuş ve böylece eserden ayrı bir kısım Zeyl meydana gelmiştir. Elbette bu Zeyl kısmının tanzim tarihi, *Ravza*'nın telif ve tertibinden daha sonraki bir zamana ait olmalıdır; bununla birlikte bu tarih kesin olarak saptanamamaktadır.

ESERİN KAPSAMI VE DEĞERLENDİRİLMESİ

Yukarıdaki bahislerde sözkonusu edildiği gibi, eser, Ebû Bekr'in genel olarak Konya içinde ilişki kurduğu ve *Anadolu Selçuklu* devleti yönetiminde görevli birtakım kimselerle, kendi yakın dost ve arkadaşlarına gönderdiği birtakım mektuplardan meydana gelmektedir⁶⁹. Bu mektupların, genellikle *ıhvâniyyât* türünden olmakla birlikte o devir *Anadolu Selçuklu* tarihinin çeşitli yönlerden aydınlanmasına yarayan ve hattâ bazı ilgili kaynaklarda dahi rastlanmayan birtakım önemli

⁶⁸ ... = 677 (Metin, s. 215). وذلك في أواخر رمضان سنة سبع وسبعين وسبعمائة.

⁶⁹ Burada mektup başlıklarıyla ilgili bir husus üzerinde duralım: Müellifimiz, hayatta bulunan kimselere gönderdiği mektupları, sonradan bunları bir araya getirip eserini hazırlarken, bu mektuplarda bulunan (Tanrı devletini devam ettirsin, Tanrı faziletini devam ettirsin) biçiminde dua cümlelerini, -eğer ilgili kişiler hayatta bulunmuyorlarsa- (Tanrı toprağını güzelleştirsin, Tanrı rahmet eylesin) gibi ölen kimseler hakkında kullanılan dua cümleleri biçiminde değiştirmiştir. Meselâ müellif, H. 675 yılında *Cimri* ayaklanması sırasında öldürülen *Melikü's-sevâhil* Bahâüddin Mehmed'e hayatta iken gönderdiği mektupların başlıklarındaki dua cümlesini değiştirip yerine (Tanrı rahmet eylesin, rahmetli emir) biçiminde yeniden dua cümleleri tanzim etmiştir. Böylece biz, eserde geçen ve başka kaynaklarda adlarına rastlanmayan birtakım tarihî kişilerin yaşadıkları zamanı aşağı-yukarı saptayabiliyor ve bazan da eş-addaki başka kimselerden kolaylıkla ayırabiliyoruz.

adı geçen Ebû Muhammed el-Kasım Harîrî ile Hamîdî (Hamîddüddin Belhî) hakkında hiçbir açıklama yapmamıştır⁶³.

Eser üzerinde şimdiye dek yapılan çalışmaların niteliğini böylece ortaya koyduktan sonra, şimdi bu konudaki bizim çalışmalarımıza geçelim.

III.

E S E R

Eserin adı, gerek müellifin mukaddemesinde⁶⁴, gerekse *Keşfü'z-zünûn*'da⁶⁵ belirtildiği üzere, *Ravzatü'l-küttâb* ve *Hadîkatü'l-elbâb*'tır⁶⁶. Müellif Ebû Bekr, mukaddemede verdiği bilgilere göre, eserini şöyle meydana getirmiştir :

Müellifimiz, ortaya çıkan birtakım olaylar nedeniyle, ya da işi düştüğü hallerde, dost ve yakınlarına zamanın risale yazan kâtipleri tarzında, birçok kez *ihvâniyyât* türünden mektuplar yazıp göndermiştir. Bu mektuplardan bir kısmının müsveddeleri zamanla kaybolmuş, bir kısmının müsveddeleri ise müellifte kalmıştır. Onun dost ve yakınları, bu mektup müsveddelerini temize çekip bir *mecmua* meydana getirmesi konusunda kendisini teşvik etmişlerse de o, "kim telif ederse hedef alınır" nüktesine uyarak ve ayrıca "insafsız ve mürüvetsiz münek-kidler"den çekinmesi nedeniyle bu işten vazgeçmiştir. Fakat daha sonra, dostlarının sürekli rica ve ısrarlarını kıramayan müellif, onların isteklerini yerine getirmek zorunda kalmış ve "Me'mûr ma'zûrdur" sözünün anlamına sığınarak, kendi inde bulunan mektup müsveddelerini temize çekip bir araya toplamış ve böylece eserini meydana getirmiştir. Mektuplarını genel olarak H. 675 yılı civarında yazıp gönderdiği anlaşılan⁶⁷ Ebû Bekr, aşağı-yukarı eserini iki yıla yakın bir zaman geçtikten sonra tertip ve tanzim etmiş olmalıdır. Müellif ayrıca, eserde bulunan birçok şiiirlerin kendisine ait olduğunu, ancak başka şâirlerin

⁶³ Bk. Giriş, Mektup, Nr. XLI.

⁶⁴ *Ravza*, metin, s. 6.

⁶⁵ روضة الكتاب و حديقة الأبواب — فارسى الإنشاء. لأبي بكر بن . . . المتطبب القنوى
الملقب بالصدر (I, 932)

⁶⁶ N. Kaymaz, *et-Teressül ile't-tevessül*'ün, -bizim bu konuda daha önce yayınladığımız yukarıda adı geçen makaleye rağmen- *Ravzatü'l-küttâb*'ın başka bir adı olduğunu sanarak her iki eseri birbirine karıştırmıştır (Bk. Adıgeç. eser, s. 24, 41, not: 61).

⁶⁷ Bk. "Eserin kapsamı ve değerlendirilmesi" kısmı.

Pervâne Muînüddin Süleyman'ın, Müşrifliğe atadığı⁵⁸ Abdurrahim-oğlu Hemedanlı Zahîrüddin Mütevvec olduğunu ifade etmektedir (S. 293-94) ki, gerek baba adının, gerekse doğduğu memleketin ayrı yerler olması gözönüne alınacak olursa, bunun tutarsızlığı kolaylıkla görülür⁵⁹.

5 — S. Yûnusî, *Selçuklu* veziri Fahrüddin Ali'nin oğlu ve *Karahisar-ı Devle* emîri Nusretüddin Hasan ile *Maraş* meliki emîr Nusretüddin Hasan b. Sinanüddin İbrahim Kaymaz'ı birbirine karıştırmaktadır (S. 315-17). Müellifimizin yakın dostu olan Fahrüddin Ali-oğlu Nusretüddin'in, kaynaklarda adıgeçen diğer bir kardeşi de Tâcüddin Hüseyin'dir. IV. Rûknüddin Kılıç-Arslan'ın tek başına *Anadolu Selçuklu Sultanı* olarak tahtta bulunduğu zaman (1261) uç emîrlıklarına atanan Nusretüddin Hasan, kardeşi ile birlikte *Cimri* kuvvetlerine karşı *Akşehir* yörelerinde çarpışırken öldürülmüştü (1277)⁶⁰. Halbuki Yûnusî'nin zikrettiği Nusretüddin Hasan, *Develi Subaşı* olup 1254 yılında, *Kırşehir-Kayseri* arasındaki *Ahmed-Hisar* düzlüğünde yapılan bir savaşta II. İzzüddin Keykavus'un galibiyeti üzerine öldürülmüştür⁶¹.

6 — S. Yûnusî, yukarıda verdiğimiz örneklerde olduğu gibi, yalnız ad benzerliklerine bakarak müellif Ebû Bekr'in dostu olan Şerefüddin Hattât'ı, *İlhanlı* hükümdarı Ebû Said'in (1305-1335) hocası Şerefüddin Hattât zannetmiştir (S. 332). Eserin telif edildiği 1279 tarihinde, Ebû Said'in henüz dünyaya gelmediği gözönüne alınacak olursa, bu benzetme de kronolojik bakımdan asla mümkün değildir⁶².

7 — S. Yûnusî, XLI nr.lı mektupta zikredilen Sahib Ebû'l-Kasım b. el-Abbâd ve Ebû'l-Fazl Muhammed İbnü'l-Amîd hakkında bilgi vermişse de (S. 276-78) aynı mektupta bir satır önce

⁵⁸ O. Turan: *Selçuklular Zamanında Türkiye*, s. 534; N. Kaymaz: adıgeç. eser, 134.

⁵⁹ Çankırılı emir Zahîrüddin ve kardeşleri hakkında bk. Giriş, Mektup, Nr. XIII.

⁶⁰ Bk. Giriş, Mektup, Nr. II, XX.

⁶¹ Bk. İbn Bibî: *el-Evâmirü'l-Alâiyye fi'l-umûri'l-Alâiyye* (Mufasssal, tıpkıbasım), I, Önsöz ve fihristi hazırlayan: A. S. Erzi, Ankara 1956. s. 610-15 vd.; bu savaş hakkında daha geniş bilgi için bk. O. Turan: Adıgeç. eser, s. 474 vd.; N. Kaymaz: Adıgeç. eser, s. 56-57.

⁶² Krş. Giriş, Mektup, Nr. XXVIII.

3.

NOTLAR VE AÇIKLAMALARDA VERİLEN BİLGİLER

Bu kısımda S. Yûnusî, metinde geçen Arapça kelime ve deyimlerin Farsça açıklamalarını yaptıktan sonra, Arapça şiir ve ibareleri Farsçaya çevirmiş, ayrıca metinde müellif tarafından çeşitli vesilelerle kaydedilmiş bulunan birçok Arapça ve Farsça şiirlerin hangi şâirlere ait olduğunu da ayrı ayrı saptamıştır. Bizce S. Yûnusî'nin, metindeki edebî konular üzerinde yaptığı çalışmaların daha olumlu yönde olduğu görülüyor. Bununla birlikte tarihî kayıtların açıklama ve değerlendirilmesinde, çoğu kez, yanlış ve yetersiz bilgiler vermiştir ki, bu da onun tarihçi olmadığını kolaylıkla gösterir kanısındayız. Şimdi bu konuda verdiği bilgiler üzerinde duralım.

1 — Müellif Ebû Bekr tarafından “*Beglerbeg-i zamane*” biçiminde vasıflanan, Yûnusî'nin sandığı gibi, Mubârizüddin Çavlı değil, Hatîroğlu Şerefüddin Mesud'dur. Esasen Mesud, Muînüddin Pervâne tarafından Hassa ordusu komutanlığına yani Merkez Beylerbeyiliğine atanmıştı⁵⁵.

2 — S. Yûnusî, *Cimri olayı*'nın hikâyesinin bir özetini yalnız İbn Bibî'den nakletmiştir (S. 222-228). Halbuki onun, *Anadolu*'nun çok önemli çeşitli siyasal, sosyal ve ekonomik hareketlere sahne olduğu bir devirde vukua gelen *Cimri* ayaklanmasının neden ve sonuçları üzerinde durmak suretiyle, Ebû Bekr'in bu konudaki kayıtlarını değerlendirmesi yerinde olurdu. Oysaki bu konuda son zamanlarda birçok araştırmalar da yapılmıştır⁵⁶.

3 — S. Yûnusî, *Anadolu Selçuklu* devletinin *Sahiller emîri* Bahâüddin Mehmed hakkında çok az bilgi vermiştir (S. 280) ki, bunları da yine İbn Bibî'nin eserinden nakletmiştir. Müellifimizin içten bir dostu olan emîr Bahâüddin'in *Sahiller emîrliği* hakkında, ona yazılan X. nr.lı mektupta ilgili kaynak ve araştırmalar gözönüne alınarak tarafımızdan geniş bilgi verilmiştir⁵⁷.

4 — S. Yûnusî, müellifimiz tarafından kendisine XIII. nr.lı mektup gönderilmiş olan Boğdin-oğlu Çankırılı emîr Zahirüddin'in,

⁵⁵ Tafsîlât için bk. N. Kaymaz: Adıgeç. eser, s. 106.

⁵⁶ Bk. ve Krş. Giriş, Mektup, Nr. II.

⁵⁷ Bk. ve Krş. “Giriş” kısmı.

4 — *Arapça metinlerde genel olarak daima görülen imlâ yanlışları :*

Yanlış	Doğru	Yanlış	Doğru
بانه	بأنه	هواكم	هواؤكم
الان	الآن	صفاء	صفاء
بنباء	بنبأ	ليطفوه	ليطفوه
المشاؤن	المشاؤون	بايايكم	بايايكم
الفوايد	الفوائد	ملات	ملأت
يلايمه	يلائمه	ياس	يأس
مرئاً	مريئاً	صبي	صبا
كاننى	كانننى	فى باس	فى باساء

Yukarıda ancak bir kısmını belirttiğimiz bu imlâ yanlışlarından başka, metinde geçen *âyet*, *hadîs*, *Arapça şiir* ve *atasözleri* harekelenmemiştir. Esasen metin yayınlarında, özellikle Arapça ibarelere hareke koymak genellikle uyulması gereken bir husustur.

5 — *Yayınlanan metindeki gibi olmalarına rağmen, A. ya da D.'ye atfen farklı gösterilen, ya da olduğu halde, olmadığı belirtilen kelimelerin sahife ve not numaraları :*

Sahife	Not	Sahife	Not
9	2	65	10,11
13	3	66	9
41	5,7	88	5
42	15		
43	1,2,11	104	11
44	2	113	1
45	1,3,4	114	1
46	6	115	11
47	8,10,11	116	1,4,7,9
49	7,10,12	122	7
51	1	123	3,4,11
53	7	127	1,2,3,9
56	8,11	128	1,6
57	3,6,7	129	3,5,6
60	10	132	9
61	9,13	134	3,5,6
63	2	136	8,9
64	5,10	137	2,3

Sahife	Satır	Yayınlanan metinde	M. (müellif), A. (Aya-sofya) ve D. (İst. Üniv.) nüshalarında
19	18	عاجز و قاصر	M.: قاصر و عاجز
22	13	مکارم	D.: کرم
23	2	آن	D. de yok.
25	9	دهد	A. ve D. de yok.
28	15	ضمیری	D.: ضمیر
30	10	مصروف	D.: بالنبی و آله والأخیار + (M. ve A. da yok)
30	13	عزیز	D.: قدیم
31	13	دلجوئی	M. de var, A. ve D. de yok
34	7	شوق	A.: وصف
35	11	بافواه	D.: باقوات
35	11	السنه	D.: اسنا
41	11	شر "شریر"	D.: شرر شر
44	14	سلامتی	D.: سلامت
48	1	که	D. ve A. da var.
50	6	مکرم	D. ve A. da var.
53	1	ضمیر	D. de yok.
62	8	که	D. de yok.
68	3	خصی	D. ve A.: شخصی
92	16	خود را	M.: خود
93	1	تنها	D. de yok.
95	14	عز "اسمه"	D. ve A. da yok.
99	7	بریدی	D. ve A.: برید
101	12	عالم و فاضل	M.: عالم فاضل
108	5	راه را	D. ve A.: راه
110	3	دست	D. ve A. da yok.
114	16	عزیزان	D. ve A.: عزیزان که
114	16	مشهور	D. ve A.: مشهورند
123	4	بخت	D.: جان
138	6	نوش	M. de yok.

Sahife	Satır	Yanlış	Doğru
31	12'den sonra 4 parça şiir metne alınmamıştır, alınmadığı da belirtilmemiştir (Krş. Ravza, Zeyl, s. 238-246).		
31	18'den başlayan Arapça şiirin vezni <i>hezec-i muşattara</i> olduğu için mısraların ayrılması gerekir.		
32	10	همی	همین
32	10'dan sonra 10 beyt metne alınmamıştır, alınmadığı da belirtilmemiştir.		
33	2'den sonra 16 beyt metne alınmamıştır, alınmadığı işaret edilmiştir.		
33	5	فای	فات
33	12	کالریم	کالریم
34	2'den başlayan Arapça şiirler <i>hezec-i muşattara</i> vezninden olduğu için mısraların ayrı yazılması gerekir.		
34	6	قو	چو
35	4'den sonra 6 beyt metne alınmamıştır, alınmadığı işaret edilmiştir.		
151	8'deki بشتافتی den sonra gelen مطالب فذلک مطالب است در یافتی ibare metne alınmaya unutulmuştur.		
151	13	الغابرين يرقيه ...	الفائزين يرقيه ...
153	8	ارسل	أرسله
153	16	الجنة	الحسرة
154	9	مهجقه	مهجته
155	15	المطرا	المطر
155	16	الظفرا	الظفر
157	9'dan başlayan Arapça şiirin vezni <i>hezec-i muşattara</i> olduğu için mısraların ayrılması gerekir.		
157	9	فلا	فلا أجده

3 — Gösterilmeyen nüsha farkları :

Sahife	Satır	Yayınlanan metinde	M. (müellif), A. (Aya-sofya) ve D. (İst. Üniv.) nüshalarında
6	1	اشعار	M.: اشعارى
13	11-12	پادشاهی را	D.: پادشاه
14	10-11	و حریفان موافق و قرینان مطابق	D. de yok.
15	15	نصیب هرکس	D. de yok.

Sahife	Satır	Yanlış	Doğru
95	1	عباد الله	فإنهم عباد الله
99	11	کنند	کنید
99	11	جویند	جویند
108	4	کثیر	کثیر
111	6	أشواق	تشواق
115	1	افتان خیزان	افتان و خیزان
115	11	تلخ	تلخ تر
115	16	شعرة الجمد	شعره الجمد
117	3	فلّ	فكّ
120	3	سرّ المصيبة . . .	شرّ المصيبة . . .
126	10	فضیلت	ارباب فضیلت
126	13	ارمه	ارومه
127	3	دعای دولت	دعای آن دولت
127	14	شفای عاجل	شفای عاجل
127	14	آفریده	آفریده ای
132	3	عزلت	عزل
133	9	بلوغ	بلوغ
134	4	رایت	رایات
139	14	بواردات لطایف ایزدی	انوار ذات لطیف ایزدی
140	not: 10'da bulunan Arapça kıt'a, M. nüshasında olmasına rağmen metne alınmamıştır .		
141	11	قلوب ایّام	قلوب لیام (لثام)
147	3	مبانی	مبانی معالی

2 — Zeyl kısmıyla ilgili birkaç metne ait yanlış ve eksikler :

Sahife	Satır	Yanlış	Doğru
26	16	دار	دارة
28	2	کو	آن
29	2	پرشد	پر شده
30	4	آن	نیز
30	7	بروی	بروت
30	10	یکدمه	بگذشته

Sahife	Satır	Yanlış	Doğru
22	4	کسوت	کسوف
28	8	رحمة الله عليه	رحمة الله عليه
28	14	رعنتی	دعنتی
33	3	رعايت اين معنى	رعايت معنى
33	12	مقارن	مقارف
35	16	فله	فکته
36	13	ناسازگارست	ترا ناسازگارست
»	»	مرتع	مرتعی
37	16	مشتاق	مشاق
39	2	ترکان	ترکانان
42	8	بغد بن کنکری	بغدين کنکری
56	9	ارباب	ارباب حاجات
60	14	فلم یخل من ريق	فلم یخل من ريق
60	16	خایضوا	خاضوا
65	6	سالف	مألوف
65	13	چنان دست حوادث	دست حوادث چنان...
65	14	زمان	زبان
72	5	گمان برد	گمان برد که
73	6	طال	طاب
73	18	بر دعا	بر دعائی
75	2	رنگ	زنگ رنگ
75	16	غرقاب	عرفات
77	3	درق	درت
79	1	اعداد	اعذار
83	5	انتقاص	انتقاص
83	6	موارد	مواد
88	8	مصرأ	مصر
89	9	یضرک	یضررک
90	13	خلق	خلق
92	9	آورد	بخود آورد
93	1	خوار	خور
93	13	واستموا	واسموا

94 17-18'deki Arapça şiirin vezni *hezec-i muşattara* olduğu için her mısraın ikiye ayrılıp yazılması zorunludur (Krş. Ravza, metin, s. 136, str. 11-12).

termemektedir. Ayrıca, *Ayasofya* ve *Üniversite* nüshalarının aynı bir istinsah kolundan geldiği anlaşılıyor. Esasen metin kuruluşlarında, seçilen nüshaların müellif nüshasına yakınlık derecelerine göre, bir sıralanmasının yapılması ve bunun nedenlerinin de birer birer belirtilmesi lâzımdır⁵³. Bu cümleden olarak meselâ Yûnusî, müellif nüshasının eksik kısımlarını, yalnız *Tebriz* nüshasından tamamladığını ifade ediyor (S. 46). Niçin bu nüshayı seçtiğini, niçin *Ayasofya*, ya da *İstanbul Üniversite* nüshasını seçmediğini bize açıklamıyor. Esasen yaptığımız karşılaştırmalar sonunda, her iki nüshanın, *Tebriz* nüshasından daha fazla müellif nüshasına yakın olduğu saptanmış bulunuyor.

Sonuç olarak ifade edebiliriz ki, S. Yûnusî'nin bu kısımda, "müellif, eseri ve metin kuruluşu" hakkında verdiği bilgiler yetersiz olduğu gibi, bu konuyla ilgili bilimsel yöntemleri de kullanmamış bulunduğu görülmektedir.

2.

METİN KURULUŞU ÇALIŞMALARI

Metin kuruluş çalışmalarını bilimsel bir yöntemle yapmadığını örneklerle ortaya koyduğumuz S. Yûnusî'nin bu çalışmalarındaki *yanlış, eksik ve dikkatsizlikleri*⁵⁴ bir tasnife tâbi tutarak aşağıdaki biçimde göstermiş bulunuyoruz.

1 — *Yanlış okunan, ya da yanlış seçilen kelimelerden örnekler :*

Sahife	Satır	Yanlış	Doğru
6	1	اشعاركه	اشعارى كه
15	9	اللاتى	التى
18,23	15,16	طروق	طرق
19	11	لغت	نعت
19	18	عاجز و قاصر	عاجز و عاجز (M. de böyle)
20	12	شدايد	شدايد آن
20	16	مشاهده	بمشاهده
21	16	فرحاً	فوجاً

⁵³ Bütün bu hususlar için bk. *Ahmet Ateş : Metin tenkidi hakkında* (Türkiyat Mecmuası), VII-VIII, s. 253-267.

⁵⁴ Biz burada bunların en belli-başlılarını göstereceğiz.

ruddin Ali'nin oğlu Nusretüddin'i birbirine karıştırdıktan başka (S. 315)⁴⁹, müellifimizin sözkonusu ettiği ve Nusretüddin Hasan'ın emiri bulunduğu *Karahisar-ı Devle*'yi, *Kayseri*'ye bağlı *Karahisar-ı Develi* sanmaktadır⁵⁰.

S. Yûnusî, "müellifin diğer eserleri" başlıklı kısımda Ebû Bekr'in *Reyhânetü'l-küttâb fî Resâilî'l-eshâb* adlı bir eserinden bahsetmekte ve bunu da çok yakın bir gelecekte yayınlacağını ifade etmektedir. Biz bu eser hakkındaki fikir ve düşüncelerimizi, eser yayınlandıktan sonra, ayrı bir makalede ayrıntılı olarak ortaya koyacağız.

S. Yûnusî, Ebû Bekr'in yalnız kendi hattı olan nüshada, Zeyl olarak *Ravza* metninden sonra gelen kısımdaki kaside, gazel, kıt'a, mersiye vs. şiirleri müellifin ayrı ayrı birer eseri gibi göstermektedir ki bu, bizce tamamen yanlıştır. Esasen müellif, *Ravza*'nın telifinden sonra (hattâ uzun bir zaman geçmiş olabilir) *Ravza*'ya koyamadığı, ya da eserin tertibinden sonra yazmış olabileceği ve hiç bir zaman birer eser niteliği taşımayan bir kısım şiir ve mektupları, eserin sonuna eklemiş olmalıdır⁵¹. Ayrıca, bu şiir ve mektuplardan bir kısmını aynen, bir kısmını da çok kısaltarak (yaptığı kısaltmaları bazan göstermiş, bazan göstermemiştir) nakletmiştir⁵². Esas itibariyle müellif tarafından sonradan eklenen bu kısmın, bizim yaptığımız gibi, müellifin tertip ve tasnifine de uyularak, *Ravza* metninden sonra konması herhalde daha doğru olurdu.

S. Yûnusî, eserde geçen ve özellikle H. VI.-VII. yüzyıllarda kullanılan kelimelerden birkaç örnek verdikten sonra, metin tesisinde faydalandığı 1. *Müellif*, 2. *Tebriz*, 3. *Ayasofya*, 4. *İstanbul Üniversite Ktp.lıkları* nüshaları hakkında, bilimsel yönden yeterli olmayan bilgiler veriyor. Fakat eserin müellif nüshasından başka (bu nüshada yer yer eksikler vardır), kullandığı nüshaları niçin seçtiğini bize açıklamamakta ve ayrıca bu nüshaların müellif nüshasına yakınlık derecelerini belirtmemektedir. Meselâ Yûnusî'nin kullanmadığı eserin *Paris* nüshası, müellif nüshasına göre -şiirlerdeki birtakım fazlalıklar bir yana- büyük bir değişiklik gös-

⁴⁹ Bu konuda ayrıntılı bilgi, Giriş'in "3. Notlar ve açıklamalarda verilen bilgiler" kısmında verilmiştir.

⁵⁰ Bu konuda daha geniş bilgi için bk. Giriş, Mektup, Nr. XX, XXIII, XXVII ve XXXII.

⁵¹ Daha geniş bilgi için bk. Giriş, "III. Eser" kısmı.

⁵² Bu kısaltmaların nasıl geliş-güzel, yöntemsiz ve yanlışlarla dolu olduğunu Giriş'in "2. Metin kuruluşu çalışmaları" kısmında tafsîlâtla göreceğiz.

Ravza müellifi Ebû Bekr ve zamanı hakkındaki araştırmalarına geçiyor. Yûnusî, doğum ve ölüm tarihleri kesin olarak saptanamayan müellifin, *Keşfü'z-zünûn*'da H. 794 (1391/92) olarak verilen ölüm tarihinin yanlış olduğunu ifade ettikten sonra, Şemsüddin Cüveynî'ye yazdığı bir mektupta onu "Tanrı rahmet eylesin" şeklinde anmasına dayanarak onun, H. 683-690 yılları arasında vefat etmiş olabileceğini ileri sürüyor. Esasen biz daha önce yayınladığımız makalede (S. 389) ve –ayrıca buradaki araştırmamızda (Giriş, I. Müellif kısmı)– müellifin ölüm tarihinin H. 694 yılı civarında olabileceğini münakaşa etmiştik.

S. Yûnusî, gerek eserin mukaddemesinde, gerekse içinde verilen bilgilere dayanarak Ebû Bekr'in önce tıp eğitimi gördüğünü (bu konuda *Selçuklu* tabibi Ekmelüddin'den hiç söz etmemektedir)⁴⁶, daha sonra onun, devrin üstadlarından inşâ sanatını öğrendiğini, özellikle Bedrüddin Yahya'nın yanında yetiştiğini ve *emîrû's-sevâhil* Bahâüddin'in hizmetinde bulunduğunu ve onun dilinden bazı kimselere mektuplar yazdığını ifade etmektedir ki, bu son fikir bizce kabule şayan görünmüyor. Zira Ebû Bekr'in, emîr Bahâüddin'in hizmetinde herhangi bir görevde bulunduğunu saptamak mümkün değildir. Onun adına başka kimselere mektup yazmak, resmî, ya da gayri resmî olarak mutlaka onun hizmetinde bulunmayı gerektirmez. Kaldı ki, Ebû Bekr, başkalarının adına da mektuplar yazmıştır⁴⁷. Müellifimiz çok iyi ilişkiler kurduğu emîr Bahâüddin'den, onun, adı zikredilmeyen bir vilâyete atanmasından sonra, *Konya* dışında olduğu anlaşılan bir iş rica etmiştir. Ama istediği bu görevin kendisine verilip verilmediği hususu da (Yûnusî'nin, kaynak göstermeden onun *Konya*'da bir görev sahibi olduğunu ifade etmesine rağmen, s. 24) eserinin hiçbir yerinde kaydedilmemiştir⁴⁸.

S. Yûnusî, Ebû Bekr'in zaman zaman *Konya*'dan ayrılarak *Karahisar* ve *Kayseri*'ye gittiğini, burada emîr Nusretüddin'i ziyaret ederek bir müddet onun yanında vakit geçirdiğini ifade ediyor (S. 24). Giriş'in "I. Müellif" kısmında da belirttiğimiz gibi, Yûnusî, *Maraş* meliki Nusretüddin ile, bizim müellifin yakın dostu ve vezir Fah-

Tarih Kongresindeki (Ankara 1943, s. 287-306) "*XII. ve XIII. asırlarda Anadolu'daki fikir hareketleri ile ilgili içtimai müesseselere bir bakış*" adlı bildirisini görmüş olsaydı, burada verdiği bilgileri daha çok zenginleştirmiş olurdu.

⁴⁶ Krş. Giriş, "I. Müellif" kısmı.

⁴⁷ Bk. Mektup, Nr. XXV, XLIII.

⁴⁸ Tafsîlât için bk. Giriş, "I. Müellif" kısmı.

nüshası da yine bizim bu yayınımla ortaya çıkmış oldu. Ancak genel çizgileriyle sözkonusu edilen bu çalışmamızdan sonra, *Cimri olayı* dolayısıyla, müellifin bir Dostu'na yazdığı bir mektup, bu olay hakkında toplu bilgi verilerek Türkçe özetiyle birlikte Belleten'de⁴³ tarafımızdan yayınlanmıştır.

Bu iki yayından 10 yıl gibi uzun bir zaman geçtikten sonra, geçen yıl başlarında *Ravza* üzerindeki çalışmalarımızı yeniden gözden geçirerek Türk Tarih Kurumu yayınları arasında basılmak üzere, Basımevine gönderilip baskı işlerine geçildikten bir süre sonra, eserin Tebriz'de Mîr Vedûd Seyyid Yûnusî tarafından, *Dânişgede-i Edebiyat u Ulûm-i insanî-i Tebriz, Müessesesi-i Tarih u Ferheng-i İran* adına yayınlandığını öğrendim. Çok geçmeden bir nüshasını sağladığım bu yayını gözden geçirdikten sonra, genel nitelikte bir tanıtma ve eleştirmesini yaparak *Belleten*'de⁴⁴ yayınlamıştım. Şimdi ise *Ravza*'nın bu yayını hakkındaki esas fikir ve mütalâalarımızı bildirelim :

7 — Ebû Bekr b. ez-Zeki el-Mütetabbib el-Konyevî el-Mülâkkab bi's-Sadr: *Ravzatü'l-küttâb ve Hadikatü'l-elbâb*. Be-tashih u tahşiye-i Mîr Vedûd Seyyid Yûnusî, Önsöz: Minuçehr Murtazavî (Dânişgede-i Edebiyat u Ulûm-i İnsanî-i Tebriz, Müessesesi-i Tarih u Ferheng-i İran, intişârat şumâre: 13, silsile-i mütûn-i Farisî, şumâre: 2). Tebriz 1970, 464 S. + 46 + 8.

Yukarıda bibliyografik niteliğini gösterdiğimiz S. Yûnusî'nin *Ravza* yayın çalışmalarını genel olarak üç bölümde inceliyeceğiz.

I.

GİRİŞ (MUKADDEME-İ MUSAHHİH) KISMINDA VERİLEN BİLGİLER

Yûnusî, bu kısımda Fars dilinin egemenlik alanı ve bu dilde yazılan şiir ve nesir eserler konusunda genel bir bilgi⁴⁵ verdikten sonra,

⁴³ XXV/97, s. 63-74.

⁴⁴ XXXIV/136, s. 669-678.

⁴⁵ S. Yûnusî, M. F. Köprülü'nün "*Anadolu Selçuklularının Yerli Kaynakları*" adlı makalesiyle, Ahmet Ateş'in "*Anadolu'daki Farsça Eserler*" hakkındaki yukarıda sözkonusu edilen ve ayrıca Sayın İsmail Hakkı Uzunçarşılı'nın III. Türk

5 — İbrahim Hakkı Konyalı: *Âbide ve kitabeleriyle Konya Tarihi* (Konya 1965), s. 716-19.

Bu eserde, müellif Ebû Bekr'in, Konya'da Sadırlar semtindeki Yanık câmi mahallesinde bulunan Yanık câmiî'in kible yönündeki mezarlık içinde mevcut Sadır Sultan Türbesi denilen türbede medfun olduğu ifade edilmiş, türbenin tavsifi yapıldıktan başka bir de resmi konmuştur. Sayın İ. H. Konyalı, esasen zaviyesi ile birlikte yıkılmış olduğu ve yerine bugünkü kerpiç yapının inşa edildiği ileri sürülen⁴² bu türbenin, Konya ve Karaman tahrir defterlerindeki vakıf kayıtlarını da bulmuşsa da, yukarıda (Not: 36) da ifade ettiğimiz gibi, türbe ve zâviyede, herhangi bir yazıt mevcut olmadığından bunun Ebû Bekr'e ait olabileceğini kabul etmek gerçekten güçtür.

Yine bu eserde, Ebû Bekr'in lâkabının Sadr'dan başka Sadri ve Sadrüddin olduğu kaynak gösterilmeden ifade edildikten başka (Ravza'nın bütün nüshalarında müellifin lâkabı olarak yalnız Sadr kaydedilmiştir) müellif ve eseri hakkında da çok kısa bilgiler verilmiştir.

6 — Ali Sevim: *Anadolu Selçuklularına ait bir eser: Ravzatü'l-küttâb ve Hadikatü'l-elbâb*. Tarih Vesikaları, yeni seri, I. cild, 3 (18). Sayı. Mart 1961, s. 388-418.

Ravzatü'l-küttâb üzerindeki çalışmalara 1952 yılında başlamıştık. Fakat daha sonraki yıllarda başka konularla meşgûl olduğumuzdan, hemen hemen sona ermiş bulunan Ravza çalışmalarını uzun bir aradan sonra, ilim âlemine sunmak amacıyla, 1961 yılında *Tarih Vesikaları* dergisinde yayınlamıştık. Hattâ bu gecikme devresi içinde eserin, bizim çalışmalarımızın ancak bir kısmını kapsayan bir tanıtılması, O. Turan'ın yukarıda sözkonusu ettiğimiz eserinde yapıldı. Biz bu makalemizde, Ravza'nın tümü üzerindeki çalışmalarımızın genel bir takdimini yapmıştık. Bu cümleden olarak müellifin kısa bir haltercümesi ile eserin telifi ve kapsamı, eserdeki birtakım tarihî kayıtlar hakkında belli-başlı kaynak ve araştırmalar gözönüne alınarak bilgi verilmişti. Eserin çeşitli nüshaları sözkonusu edildikten sonra, eserden – müellifin mukaddemesi ile birlikte – birkaç mektup örnek olarak yayınlanmıştı. Böylece, biricik nüshası *Ankara İl-Halk Kitaplığı*'nda bulunan eserin müellif nüshasının ilk kez bilim âlemine tanıtılması bu makalemiz vasıtasıyla yapıldığı gibi, *Paris Milli Ktp.*'ndaki bir mecmua içinde bulunan bir

⁴² M. Önder: Adıgeç. eser, s. 179.

duğu hususundaki yanlış kanaatı³⁸ tekrarlamış ve eserin bir yazma nüshasının da kendi özel kitaplığında bulunduğunu ve bunun üzerinde bir çalışma yapmak istediğini ifade etmiştir.

3 — Ahmet Ateş: *H. VI.-VII. Asırlarda Anadolu'da Farsça Eserler*. *Türkiyat Mecmuası*, VII-VIII, s. 122.

Bu makalede, eserin *Süleymaniye, Ayasofya ve Üniversite Ktp.la-* rındaki nüshaları ele alınmış, müellifin kısa haltercümesi ile eserin kapsamı hakkında genel bilgi verilmiştir.

4 — Osman Turan: *Türkiye Selçukluları Hakkında Resmî Vesikalar*. *Metin, Tercüme ve Araştırmalar*. Ankara 1958 (*Türk Tarih Kurumu yayını*), s. 148-155.

Burada eserin *Paris Millî Ktp.* ile *Ayasofya Ktp.* nüshalarından istifade edilerek müellif, eseri ve kapsamı hakkında genel nitelikte birtakım bilgiler verilmiştir. Sayın O. Turan, *Ravzatü'l-küttâb*'ın müellif nüshasından haberdar değildir. O, eserin, *Paris* nüshasının³⁹ mukaddemesinde eserin adının silinmesi ve sonunda ise adının *et-Teres-sül ile't-tevessül*, müellifinin de Bedrüddin Yahya er-Rumî olarak yaülması nedeniyle, Ravza olup olmadığı konusunda uzun uzun fikirler ileri sürmüştür (S. 147-49). Hattızatında *Paris* nüshasının, karşılaştırıldığı takdirde eserin müellif nüshası ile -şiiirlerde görülen birtakım fazlalıklar hariç- hemen tamamen aynı olduğu kolayca saptanabilir.

O. Turan, eserdeki mektupların "Hiç olmazsa bir kısmı"nın Bedrüddin Yahya'ya ait olabileceğini ileri sürmüştür. Eserin müellif nüshası -hattâ öteki nüshaları bile- tetkik edildiği zaman, bunun isabet-siz olduğu kesin olarak ortaya çıkar⁴⁰.

Bunlardan başka yine O. Turan, eserin *Paris* nüshasındaki bir kayda dayanarak *İlhanlı* devlet teşkilâtında bulunan *Divânü'l-Hakemî*'nin, *Selçuklu* devrinde *Anadolu*'daki vilâyetlerde birer şubesinin varlığı hususunda ileri sürdüğü fikir de bizce tutarsız görünmektedir⁴¹.

³⁸ Tafsîlât için bk. Giriş, "III. Eser" kısmı.

³⁹ Bu nüshanın özellikleri hakkında "III. Eserin Nüshaları" kısmında geniş bilgi verilmiştir.

⁴⁰ Bununla birlikte Bedrüddin Yahya'nın bir münşeâtını Sayın Prof. Dr. Adnan Erzi ortaya çıkarmış ve *Anadolu Selçuklu* tarihinin çok önemli sorunlarını çözecek nitelikte değerli kayıtların yer aldığı bu münşeâtın yayın hazırlıklarına başlamıştır.

⁴¹ Bu hususu münakaşası için bk. Giriş, Mektup, Nr. LI, not: 111.

ve bir Dostu'na gönderdiği XXXIII nr.lı mektuplarda, onun bu saydığımız meziyetleri kolayca saptanabilmektedir. Kendisi, övülmeye değer iyi meziyetlere sahip bulunması dolayısıyledir ki, devrin ileri gelen kimseleriyle, özellikle devlet adamlarıyla ilişkiler kurmuş ve onların dostluk ve yakınlıklarını kazanmıştır. Görüldüğü üzere, *Anadolu*'nun çok kritik bir devrinde Selçuklu başkenti *Konya*'da yaşayan ve birçok emir ve makam sahibi kimselerle ilişkiler kuran Ebû Bekr'den o devir *Selçuklu* tarihinin çeşitli yönlerden aydınlanmasına yarayan daha ayrıntılı bir yerli kaynak, ya da bir hatıra kitabı beklerdik. Bununla birlikte onun, yayınladığımız bu eserinde de o devir *Anadolu* tarihini siyaset, kültür ve sosyal yönlerden aydınlatan yeni bilgilerin bulunduğunu ifade etmek yerinde olacaktır.

II.

ESER ÜZERİNDE YAPILAN ÇALIŞMALAR

Eserin kapsamı ve değeri hakkında bilgi vermeden önce, eser üzerinde gerek doğrudan doğruya, gerekse dolaylı olarak yapılan çalışmaların niteliklerini, tarih sırasına göre birer birer ortaya koyalım.

- 1 — M. Mesud Koman: *Şeyh Sadreddin Konevî Mescidi ve Şeyh Cüneyd*. Konya Dergisi (1940), sayı: 31, s. 1632, not: 1.

Burada eserin, rahmetli Kilisli Rifat tarafından *Rıza Paşa, Ayasofya, Es'ad Efendi Ktp.*larındaki nüshalarla *Konya* nüshası karşılaştırılarak tenkidli basımının hazırlandığı ifade edilmişse de şimdiye dek böyle bir yayın yapılmamıştır. Bu yazıda ayrıca eserin müellifi Ebû Bekr'in *Konya*'da *Sadırlar* mahallesindeki bir mezarlık içinde bulunan bir türbede yatmakta olduğu ilk kez ileri sürülmüştür³⁷.

- 2 — M. Fuad Köprülü: *Anadolu Selçukluları Tarihinin yerli kaynakları*. Belleten (1943), VII/27, s. 416.

M. F. Köprülü, bu değerli makalede, müellif ve eseri hakkında kısa bilgi vermiş, Ravza'nın *Paris* nüshasının, *et-Teressül ile't-tevessül* ol-

³⁷ Bunun münakaşası için bk. Not: 36.

bilir³¹. Nitekim Ebû Bekr, Şemsüddin Cüveynî'ye yazdığı ve eserinin Zeyl kısmında bulunan Arapça bir kaside başlığında³², onun için "Tanrı rahmet eylesin (رحمه الله) dua cümlesini kullanmaktadır³³. Ünlü *İlhanlı* vezirinin 4 Şaban 683 (16 Ekim 1284)'de katledildiği³⁴ gözönüne alınacak olursa, müellifimizin bu tarihten, yani Ekim 1284'den sonra, daha bir süre hayatta bulunduğunu ifade etmek yerinde olacaktır. Böylece, Ebû Bekr'in ölüm yılı olarak yukarıda mümkün olabileceğini ileri sürdüğümüz H. 694 tarihi, biraz daha gerçeğe yaklaşmış olmaktadır³⁵.

Doğduğu ve ömrünü geçirdiği kent olan *Konya*'da hayata gözlerini kapayan Ebû Bekr³⁶, tabib, münşî ve şâir olması yanında daima iyilik yapmasını seven, dindar ve iyi karakterli bir insan olarak görünmektedir. *Melikü's-sevâhil* emîr Bahâüddin'e yazdığı XI, emîr Nusretüddin'e yazdığı XXIV, makam sahibi bir Büyük'e yazdığı XLVI

³¹ Biz bu hususu, daha önce yayınladığımız bir makalede açıklamıştık (Bk. A. Sevim: *Anadolu Selçuklularına ait bir eser: Ravzatü'l-küttâb ve Hadikatü'l-elbâb*, Tarih Vesikaları [Yeni seri I. Cilt, 3 (18), Mart 1961], s. 389; Krş. S. Yûnusî, *Mukaddeme-i musahhih*, s. 20-22.

³² Müellif, Zeyl kısmını, eserin tertip ve tanziminden çok daha sonra eserin sonuna eklemiştir. Bu konuda bk. "Giriş" kısmı.

³³ Ebû Bekr'in, hayatta bulunan kimselere gönderdiği mektuplardaki dua cümlelerini, eserini tertip ederken nasıl bir değişikliğe tâbi tuttuğu konusunda not 69'da bilgi verilmiştir.

³⁴ M. F. Köprülü: *İslâm Ansiklopedisi*, "Cüveynî" mad.

³⁵ Krş. S. Yûnusî, *Mukaddeme-i musahhih*, s. 23.

³⁶ M. Mes'ud Koman, Ebû Bekr'in, *Konya*'da *Sadırlar* (halk şimdi *Sedirler* demektedir) mahallesindeki mezarlıkta bulunan ve bugün "*Sadr Sultan Türbesi*" adıyla anılan bir türbede yatmakta olduğunu ilk kez ortaya atmıştır (*Şeyh Sadreddin Konevi Mescidi ve Şeyh Cüneyd* [Konya Dergisi (1940), sayı: 31, s. 1632, not: 1).

Konya şer'iyye sicillerinde kaydına rastlanan *Sadr Sultan Türbesi*'nin yanındaki zaviyesiyle birlikte yıkılması üzerine Türbe, sonradan yapılan kerpiç bir yapı ile çevrilmiş ve mezar da basit bir sanduka ile işaret edilmiştir (M. Önder: *Mevlânâ Şehri Konya* (Ankara 1971, II. baskı), s. 179. Türbenin tavsifi hakkında daha geniş bilgi başka bir "*Konya Tarihi*"nde (Yay. İbrahim Hakkı Konyalı, *Konya* 1965, s. 716-17) bulunmaktadır. Yıkılmış olan sözkonusu zaviye "*Zâviye-i Şeyh Sadri*" adıyla *Konya* (H. 881 = 1476 yılı) ve *Karaman* (H. 831 = 1427 yılı) illeri tahrir defterlerinde de rastlanmakta ise de (İ. H. Konyalı, adigeç. eser, s. 717) ne türbede, ne de Zâviye'de herhangi bir yazıt bulunmadığı için bunların, Sadr lâkablı müellifimize ait olabileceği hususunda kesin bir sonuca varmak bizce mümkün olamamaktadır (Krş. İ. H. Konyalı: Adigeç. eser, s. 717-19).

din ile²⁴ emir Nusretüddin Hasan'a²⁵ birer mektup göndermiştir. Bu mektuplarda da seyahat nedeni belirtilmemiştir.

Ebû Bekr'in, adını zikrettiği bu iki kentten başka yerlere de gitmiş olması mümkündür. Zira Bedrüddin Yahya'ya yazdığı VIII nr.lı mektupta²⁶, birçok seyahatler yaptığını ifade ettikten başka Konya'daki dostlarına gönderdiği III, IX, XXXVI, tabib Ekmelüddin'e gönderdiği XXIX ve bir Maḥdûm'a yazdığı XL nr.lı mektuplardaki ifadelerden, yine Konya'dan başka bir yerde, ya da yerlerde bulunduğu anlaşıyorsa da buraların adları belirtilmiyor.

Ebû Bekr'in yukarıda sözkonusu ettiğimiz faaliyetlerinden başka bu konuda daha fazla bir bilgiye sahip değiliz. Müellifimiz emir Bahâüddin'e yazdığı XXXI nr.lı mektupta da belirttiği gibi²⁷, dünya işleriyle meşgul olmaktan vazgeçmiş, hattâ en çok sevdiği ve hoşlandığı "ilmî mubahâseler" den bile elini eteğini çekmiş, kendini "sermaye-i necat ve iksir-i hayat" olan Tanrı'ya taat ve ibadete vermeye başlamıştır. O, bu arada şiddetli bir nefes darlığı ile böğür ağrısına tutulmuş²⁸, hattâ bu yüzden dost ve yakınlarını ziyaret edemediği gibi, onların, mektuplarla da olsa, hal ve hatırlarını soramaz bir duruma düşmüştür²⁹. Eserinde verdiği bu bilgilerden anlaşıldığına göre müellifimiz, artık hayatının son zamanlarını yaşamaktadır. Maalesef onun doğum tarihinde olduğu gibi, ölüm tarihini de kesin olarak bilememekteyiz. Bununla birlikte *Keşfü'z-zünûn*'da Ebû Bekr'in H. 794 (1391/92) yılında vefat ettiği kaydedilmişse de³⁰ bu tarihin doğruluğu mümkün görünmemektedir. Zira müellifimiz eserini tertip ve tanzim ettiği Ramazan 677 sonlarında (Şubat 1279), aşağı-yukarı 30-35 yaşlarında bulunmuş olsa, *Keşfü'z-zünûn*'daki tarihe göre 150 yaş civarında vefat etmiş olması gerekmektedir ki, bu da bizi inandırıcı nitelikte değildir. Bununla birlikte *Keşfü'z-zünûn*'da verilen H. 794 (أربع وتسعين وسبعمائة) tarihindeki سبعمائة nin, ستائة olarak düzeltilmesi düşünülecek olursa, o zaman müellifin ölüm yılı H. 694 olur ki, bu da kabule şayan görüle-

²⁴ XXX nr.lı mektup.

²⁵ XXXII nr.lı mektup.

²⁶ Bk. *Ravza*, metin, s. 42.

²⁷ *Ravza*, metin, s. 124.

²⁸ *Ravza*, Zeyl, s. 265.

²⁹ *Ravza*, Zeyl, s. 259.

³⁰ Kâtip Çelebi: *Keşfü'z-zünûn*, I, 392.

Ebû Bekr'in devlet dairelerinde herhangi bir resmî görevinin (en uygunu tabii olarak *İnşâ Divanı*'nda) olup olmadığı hususunda bir bilgimiz yoktur. Yalnız onun, yakın dostu emîr Bahâüddin Mehmed'e, devletçe, adı belirtilmeyen bir vilâyet yönetiminin verilmesini kutlama dolayısıyla, yazdığı XIX nr.lı mektupta²¹ ondan bir görev rica ettiği, hattâ istediği bu görevin, emîr Bahâüddin'in bulunduğu yerde olmadığı anlaşılıyor. Fakat Ebû Bekr'in, bu göreve atanıp atanmadığı saptanamamaktadır. Bundan başka Ebû Bekr, 1277 yılında, türlü yönlerden bozulan istikrarı yeniden sağlamak göreviyle *Anadolu*'ya gelen ünlü *İlhanlı* devlet adamı, aynı zamanda değerli bir münşî ve şâir olan Şemsüddin Cüveynî'ye yazdığı, fakat bilinmeyen bir nedenle göndermediği XLIV nr.lı mektupta²² "mükâtebet ve muhâvere" işlerinde hizmet yapabileceğini ifade etmektedir ki, bu da onun, bu sıralarda herhangi bir göreve sahip olmadığını ortaya koyar.

Mektuplardaki çeşitli ifadelerden, Ebû Bekr'in, zaman zaman ikamet ettiği *Konya* kentinden ayrılıp birtakım seyahatler yaptığı anlaşılmaktadır. Fakat eserin hiçbir yerinde bu seyahatlerin amaçları hakkında herhangi bir kayıt bulunmamaktadır. Acaba bu seyahatler resmî bir görevle ilgili miydi? Ne yazık ki bu sorunun karşılığına yarayacak bir bilgiye sahip olamamaktayız. Mektuplardaki kayıtlara göre, Ebû Bekr'in ziyaret edip adlarını zikrettiği kentler şunlardır :

1 — *Karahisar* (*Karahisar-ı Devle* = *Afyonkarahisar*)

Ebû Bekr, buraya yakın ve içten dostu *Selçuklu* veziri Fahrüddin Ali'nin oğlu *Karahisar-ı Devle* emîri Nusretüddin Hasan'ı ziyaret etmek için gitmiştir. Amaç belirtilmemekle birlikte, emîrle çok iyi vakit geçirdiği, edebî sohbetler yaptığı anlaşılıyor²³.

2 — *Kayseri*

Ebû Bekr'in ne amaçla *Kayseri*'ye gittiği hususunu saptayamamaktayız. Müellifimiz orada bulunduğu sıralarda tabib Ekmelüd-

²¹ Bu mektup için bk. "Giriş" kısmı.

²² Bu mektup için bk. "Giriş" kısmı.

²³ Bu seyahatla ilgili bilgiler XX, XXIII ve XXVII nr.lı mektuplarda bulunmaktadır. Bunlar için bk. "Giriş" kısmı.

S. Yûnusi, *Karahisar-ı Devle* emîri bulunan Nusretüddin Hasan'ın, *Kayseri*'de oturduğunu ve sözkonusu *Karahisar*'ın da *Karahisar-ı Develi* olduğunu sanmakla yanılmaktadır (Bk. Mukaddeme-i musahhih, s. 24).

9. Mevlâ'l-allâme Kutbuddin (Zeyl kısmında olmak üzere, kendisine 1 mektup gönderilmiştir).

Müellifimizin adlarını zikrettiği kimseler arasında –iki hocası (emîr Bedrüddin Yahya ve tabib Ekmelüddin) hariç– en yakın ve içten dostu olarak saptanabilen emîr Bahâüddin Mehmed ile emîr Nusretüddin Hasan'dır. Kendilerine yazılıp gönderilen mektuplardan anlaşılacağı üzere, Ebû Bekr, her iki emîrle sık ve sürekli ilişkiler kurmuş, adlarına mektuplar yazmış, hattâ emîr Bahâüddin, evinde kendisini ziyarete gelmiş¹⁸; *Karahisar-ı Devle*'de oturan emîr Nusretüddin'i bizzat ziyaret ederek¹⁹ birkaç gün onun konuğu olmuş, ayrıca ona bir müşhil ilâcı da yapmıştır.

Adlarını belirtmediği kimseler :

1. Mahdûm'lar (Bir Mahdûm = Mahdûmî biçiminde vasıflanan ve değişik kimseler olmaları mümkün olan zatlara, 3'ü Zeyl'de olmak üzere 13 mektup gönderilmiştir).

Mektuplardaki ifadelerden anlaşıldığına göre, bu kimseler, *Anadolu Selçuklu Devleti* yönetiminde oldukça yüksek makamlara sahiptir. Bu husus, özellikle I, L, LI nr.lı mektuplardan açık ve kesin olarak ortaya çıkmaktadır.

2. Büyük'ler (Bir Büyük = Buzurgî biçiminde vasıflanan ve çeşitli kimseler olabilen zatlara, birisi Zeyl'de olmak üzere 6 mektup gönderilmiştir. *Ravza* metninde yer alan 5 mektuptan birisi, emîr Seyfüddin'in dilinden yazılmıştır).

Yine kendilerine yazılan mektuplardan, bu Büyük'lerin de devlet dairelerinde makam sahipleri olduğu anlaşılmaktadır.

3. Dost, ya da Dostlar topluluğu (Müellif bu sıfatla vasıfladığı kimselere, birisi Zeyl'de bulunan 14 mektup göndermiştir).

Bu mektuplardaki çeşitli ifadelerden, Ebû Bekr'in çok geniş bir arkadaş gurubuna sahip olduğu, birçok kez onlarla kışın evlerde, yazın *Konya*'nın bağ ve bahçelerinde (ünlü *Meram* bağları olabilir) olmak üzere, edebî sohbet ve eğlence toplantıları düzenlediği anlaşıyor²⁰.

¹⁸ Bk. Mektup, Nr. XXXVIII.

¹⁹ Bk. Mektup, Nr. XXII, XXVII.

²⁰ Ebû Bekr, aynı zaman ve kentte yaşamış olmalarına rağmen Mevlânâ Celâlüddin'den hiç bahsetmemektedir. Bunun nedeni saptanamamakla birlikte onun muhaliflerinden olabileceğini ifade etmek mümkündür.

sahibi olmaya başladığı ve zaman zaman düzenlenen “Edebî sohbet meclisleri”ne devam edip buralardaki konuşma ve açık-oturumlara katıldığı anlaşılmaktadır¹⁴. Böylece inşa sahasında olgunluğunu *Konya* edebî çevrelerinde kabul ettirmeyi başaran müellifimiz, V. nr.lı mektupta belirttiği üzere¹⁵, teressül ve kitâbet sahasında hevesli ve yetenekli gençlerin yetişmelerinde çaba göstermiş ve onlara hocalık etmiştir. Bundan başka, geniş bir dost ve arkadaş topluluğuna sahip olduğu anlaşılan¹⁶ müellif, birçok kez onların adına mektuplar kaleme almış, yani onlar için bir nevi “ısmarlama” mektuplar yazmıştır¹⁷. Ebû Bekr’in, ilişki kurup dostluklarını kazandığı kimseleri, adlarını belirtip belirtmediğine göre, iki guruba ayırabiliriz.

Adlarını belirttiği kimseler :

1. Emîr Bedrüddin Yahya (Müellifin inşa hocası, kendisine 3 mektup yazılmıştır).
2. Tabib Ekmelüddin el-Müeyyed Nahcivânî (Müellifin tıb hocası, kendisine 3 mektup yazılmıştır).
3. *Melikü’s-sevâhil* emîr Bahâüddin Mehmed (Müellifin yakın dostu, kendisine 8 mektup yazılmıştır).
4. Emîr Nusretüddin Hasan (*Karahisar-ı Devle* emîri, müellifin yakın dostu, kendisine, birisi Zeyl’de olmak üzere, 8 mektup yazılmıştır).
5. *Çankırılı* Boğdin-oğlu emîr Zahîrüddin (Kendisine 1 mektup gönderilmiştir).
6. Emîr Seyfüddin (Kendisine 2 mektup gönderilmiştir).
7. Mevlânâ Şerefüddin Hattât (Kendisine 1 mektup gönderilmiştir).
8. Mevlânâ Kadı İmâmüddin (Eserin Zeyl kısmında bulunan 1 mektup gönderilmiştir).

¹⁴ Ravza, Mektup Nr. XXXI. Bu mektupta onun, artık sözkonusu meclislere devam etmediği ifade ediliyor.

¹⁵ *Ravza*, metin, s. 31. Burada adını zikretmeyip “*Sadr-ı ecell, İmâm-ı fâzıl Fulânüddin*” diye vasıfladığı bir gencin kendisinin yanında ilim tahsil ettiği ifade edilmektedir.

¹⁶ Müellifin dostlarına yazdığı mektuplarda bu husus açıkça görülebilir.

¹⁷ Bunlar için bk. Mektup, Nr. XVIII, XXV ve XLIII.

Bu husus, müellifin *İnşâ* yeteneğinin dost ve yakınları tarafından takdir edildiğini gösterir kaimındayız.

karşı özel bir merak ve yeteneğe sahip olduğu, yazdığı şiir ve nesir parçalarından kolaylıkla anlaşılan Ebû Bekr, kitâbet ve teressül alanında epeyce başarı sağlamıştır. Kendisinin, bu teressül sanatı yanında, bizzat ifade ettiği gibi⁶, Arapça ve Farsça güzel şiirler de kaleme aldığı görülüyor. Şiirlerinde lâkabı Sadr mahlasını kullanmıştır.

Ebû Bekr, Sadr lâkabından başka Mütetabbib⁷(مُتَطَبِّب) unvanını da kullanmaktadır. O, bu unvanı niçin kullandığını eserinin hiçbir yerinde kaydetmemektedir. Fakat ünlü *Selçuklu* tabibi Ekmelüddin Müeyyedü'l-Nahcivani'ye yazdığı IV nr.lı mektupta⁸ *eski çâker* (چاکر قدیم) deyimini kullandığına bakılırsa, onun yanında bir süre tıp tahsilinde bulunduğu ortaya çıkmaktadır. Bununla birlikte ne bu mektupta, ne de yine Ekmelüddin'e yazdığı XXIX ve XXX nr.lı mektuplarda⁹, Ebû Bekr'in tıp tahsili hakkında ayrıntılı bilgilere rastlıyamadığımız gibi, onun bu tahsilden sonra tabiblik yapıp yapmadığı hususu da iyice aydınlanamamaktadır. Fakat bununla birlikte, yakın dostu *Karahisar-ı Devle* emîri Nusretüddin Hasan için müşhil ilâcı yapması¹⁰, oğlu Abdürrahim'in hastalığı sırasında ona tıbbî müdahalede bulunması¹¹, tabiblik iddiasında bulunan bir zâtın tabib olmadığını ileri sürüp bunu saptamaya kalkışması¹², tıbbî kurallara göre "*kalb ile beyin*" arasında bir açık-oturum kaleme alması¹³ ve nihayet genel olarak yazdığı mektuplarda, fırsat düştükçe tıbbî deyimler kullanması gözönüne alınacak olursa, onun, sözkonusu tahsilden sonra tabiblik yapmasa bile, tıbla ilgilendiği ifade edilebilir. Sonuç olarak müellifin, Mütetabbib unvanını, bu tıp öğrenimi nedeniyle, tevâzu yoluyla kullanmış olduğunu tahmin etmek mümkündür.

Görüldüğü üzere, tıp eğitimi yanında inşâ sanatının bütün özelliklerini öğrenen Ebû Bekr'in, *Konya* edebî çevrelerinde artık söz

⁶ Ravza, metin, s. 6.

⁷ Mütetabbib, Arap grameri kurallarına göre, tefa'ul vezninden fâil ismidir. Bu vezinden gelen kelimeler, genellikle "bir şeyle güçlük çekmek suretiyle uğraşmak" anlamını taşırlar. Mütetabbib'in kökünü teşkil eden harflerin tıbb (طب) olduğu gözönüne alınacak olursa sözkonusu kelimenin anlamı "Tıbla uğraşan kimse" olmalıdır.

⁸ Ravza, metin, s. 27.

⁹ Ravza, metin, s. 111, 116-119.

¹⁰ Mektup, Nr. XXXV.

¹¹ Ravza, Zeyl, s. 271.

¹² Ravza, Zeyl, s. 268.

¹³ Ravza, metin, s. 139-146.

Babasının adını Zeki olarak kaydeden² Ebû Bekr'in, el-Konevî nisbetini kullandığına göre³, *Konya*'da dünyaya gelmiş olduğu anlaşılmakta, fakat doğum tarihini kesin olarak saptamak mümkün olamamaktadır. Çocukluğunu *Konya*'da geçirdiği tahmin edilen müellif, babası ve ailesi hakkında bize hiçbir bilgi vermiyor. Kendisi gençlik çağında, *Selçuklu* başkenti ve devrin önemli kültür merkezlerinden biri olan *Konya* medreselerindeki hocalardan *Arap* ve *Fars* dillerini merak edip öğrendikten, yine aynı dillerin edebiyatıyla ilgili birçok eserleri okuyup mütalâa ettikten sonra, devrin ileri gelen bilginlerinin yanında *Arapça* ve *Farsça* inşâ sanatının bütün inceliklerini öğrenmiştir. Yanında ders gördüğü hocaların adlarını vermemekle birlikte, *Anadolu Selçuklu* Sultanı II. İzzüddin Keykâvus zamanında *İnşâ Divanı*'nda Tercümanlık görevinde bulunmuş olan "Melikü'l-üdebâ ve Üstâdü'-z zaman" sıfatlarıyla vasıfladığı emîr Bedrüddin Yahya'nın⁴ yanında ders gördüğünü özellikle ifade etmektedir⁵. Gerçekten şiir ve edebiyata

Moğolların şiddetli baskılarından kurtulmak isteyen Pervâne ve birtakım *Selçuklu* emirlerinin çağrısına uyarak *Anadolu*'ya gelen *Mısır Memlûk Sultanı* Meliküzzâhir Baybars, Nisan 1277 tarihinde *Moğol* kuvvetlerini *Elbistan* ovasında yendikten sonra *Kayseri*'ye gelip *Selçuklu* tahtına oturdu. Fakat Baybars'ın *Anadolu*'da kalmasının mümkün olmaması ve dolayısıyla *Moğollardan* çekinmesi nedeniyle, *Selçuklu* ilerigelenleri onu yeteri derecede desteklemeyip kendisiyle işbirliği yapmadılar. Nitekim Pervâne, Sultan Keyhusrev ile birlikte *Tokat*'a çekilmişti. Baybars'ın *Mısır*'a dönmesi üzerine *Anadolu*'ya gelen Abaka, *Memlûk Sultanı* ile işbirliği yapan birçok kimselerle birlikte Pervâne'yi de öldürttü. Bu arada *Karaman-oğulları*, devlete karşı ayaklanarak başkent *Konya*'yı işgal etmeyi başarmışlarsa da (*Cimri Olayı*, Mayıs 1277) *Selçuklu-Moğol* kuvvetleri tarafından bertaraf edilmişlerdir.

Pervâne'nin öldürülmesinden sonra, *Anadolu Selçuklu* devleti, tamamen *Moğolların* egemenliği altına girdi. Özellikle *Moğolların*, *Anadolu*'da yürürlükte bulunan ıktâ sistemine de son vermeleri üzerine, *Anadolu*'daki huzursuzluk bir kat daha artmış oldu; ekonomik ve sosyal bunahımlar, bütün yurdu ezici bir etki altına aldı. *Moğol* yönetiminin oyuncağı haline gelen *Selçuklu* Sultanları (III. Keyhusrev, II. Mesud, III. Keykubad) bunahımı ortadan kaldıracak yeteneklere sahip değillerdi. *Anadolu Selçukluları*'nın bu devrinin çeşitli yönlerden mukayesesi ve sonuçları hakkında bk. M. F. Köprülü: *Anadolu'da İslâmiyet* (Edebiyat Fak. Mecmuası), II/4.; s. 281; ayn. müell.: *Osmanlı Devletinin Kuruluşu* (Ankara 1959), s. 27 vd.; O. Turan: *Selçuklular zamanında Türkiye* (İstanbul 1971), s. 403 vd.; N. Kaymaz: *Pervâne Muînüddin Süleyman* (Ankara 1970); F. Sümer: *Anadolu'da Moğollar* (*Selçuklu Araştırmaları Dergisi*), I, 1969, s. 9 vd.; İ. Kafesoğlu: *İslâm Ansik.* "Selçuklular" mad.

² (Ravza, metin, s. 53, 215) أبو بكر بن الزكي

³ Gösterilen yer.

⁴ Bedrüddin Yahya hak. Bk. Giriş, Mektup, nr. V.

⁵ Ravza, metin, s. 5.

G İ R İ Ş

I.

MÜELLİF

Eserin müellifi, Sadır (صدر) lakabıyla anılan Zeki-oğlu Ebû Bekr'dir. Haltercümesi kitaplarında adına rastlamadığımız Ebû Bekr'in hayatı hakkında, yayınladığımız bu eserin "mukaddeme" kısmında, bizzat kendisinin verdiği bilgilerle, dost ve yakınlık kurduğu kimselere gönderdiği mektuplardaki ufak-tefek kayıtlardan başka hiçbir bilgiye sahip değiliz. Kısa ve yeterli olmayan bu kayıtlara göre, *Anadolu Selçuklu* devletinin son zamanlarında ve *Anadolu*'nun çeşitli siyasal, sosyal, ekonomik ve kültürel yönlerden çok değişik bir durumda bulunduğu bir devirde¹ yaşamış olan müellifimizin hayat hikâyesi şöyledir:

¹ Bu devrin siyasal görünüşünü genel olarak şöyle özetleyebiliriz :

Moğolların, Kösedag'da sayıca kendilerinden üstün (60-70 bin'e yakın), fakat değerli ve ciddi kumandanlardan yoksun *Selçuklu* ordusunu belirli bir direnişle karşılamaksızın, bozguna uğratmalarından (Temmuz 1243) sonra, iç-karışıklıklarla tamamen bozulan *Anadolu*'nun siyasal durumu büsbütün karışık bir hal almıştı. *Moğollar*, *Anadolu*'da mevcut anarşiden başka, özellikle *Selçuklu* Sultan ve devlet adamlarının saltanat ve nüfuz çatışmalarından da faydalanarak egemenliklerini uzun bir süre korumayı başarmışlardır. II. İzzüddin Keykâvus ile IV. Rüküddin Kılıç-Arslan arasındaki taht çatışması devam etmekte iken *Anadolu*, Mengü Kağan'ın buyruğu ile, *Kızılırmak*'ın doğusu Kılıç-Arslan'a, batısı Keykâvus'a verilmek üzere iki yönetim sahasına ayrıldı. Bu bölüşme, her iki *Selçuklu* Sultanı arasındaki anlaşmazlığa kısa bir süre ara vermişse de Pervâne Muinüddin Süleyman'ın Sultan İzzüddin Keykâvus aleyhindeki faaliyetleri sonunda, bu sultan başkent *Konya*'yı terk ile İstanbul'a Bizans imparatorluğuna sığınmak zorunda kaldı (1261). Böylece Rüküddin Kılıç-Arslan tek başına *Selçuklu* tahtında kalmış oldu. Fakat *Anadolu*'nun çeşitli bölgelerinde ortaya çıkan *Türkmen* ayaklanmaları Sultanı güç durumlara soktu ise de işbilir devlet adamı Pervâne bu tehlikeleri ortadan kaldırmayı başardı. Kendisinin devlet yönetimindeki nüfuzu, *Sinob*'u *Trabzon - Rum imparatorluğu*'ndan almasından (1266 ortaları) sonra daha da artmıştı. O, Sultan Kılıç-Arslan'ın nüfuzunu tamamen silmek ve daha da ileri giderek onu ortadan kaldırmak amacıyla, onun *Mısır* sultanı Baybars ile *Moğollara* karşı bir andlaşma yapmakta olduğunu, *İran Moğolları İlhan*'ı Abaka Han'a -pek kesin olmamakla birlikte- jurnal etmekten bile çekinmedi. Neticede Sultan'la Pervâne arasında sürüp giden bu anlaşmazlık, Sultan'ın boğdurularak öldürülmesiyle sona erdi (Ağustos 1266). Bunun üzerine *Selçuklu* tahtına III. Gıyâsüddin Keyhusrev geçirildi. Bu sıralarda gayrı müslim

vs. gibi birtakım önemli tarihî kayıtlara da rastlamaktayız. Bunlardan başka eser, başkent *Konya*'nın şehir hayatı ve nasıl bir kültür düzeyinde bulunduğunu, *Anadolu*'da kullanılan Farsça ve Arapça'nın çeşitli dil özelliklerini göstermesi bakımından da önem taşımaktadır. Bu itibarla eserde, bu devir *Anadolu* tarihini, siyasal yönlerinden başka, *dil, edebiyat* ve özellikle *sosyal yaşam* bakımlarından inceleyecek olan meslektaşlara faydalı malzemelerin bulunacağını söylemeliyiz.

Aşağı-yukarı iki yıl süren bu basım çalışmalarımız sırasında eser, Mîr Vedûd Seyyid Yûnusî tarafından Tebriz'de yayınlandı. Bu yayın üzerinde yaptığımız incelemeler sonunda: a) *Müellif*, b) *Eser*, c) *Notlar ve açıklamalar* Bölümlerinde (özellikle tarihî kayıtların değerlendirilmesinde) birçok yanlış ve eksik bilgiler ile, metin kuruluşu çalışmalarında : a) *Metin eksiklikleri*, b) *Yanlış okumalar*, c) *Yanlış kelime seçimi*, ç) *Önemli nüsha farklarının gösterilmemesi, ya da değişik gösterilmesi*, d) *Arapça metinlerde pek çok imlâ yanlışlarının* bulunduğu tarafımızdan saptanmıştır. Bütün bu hususlar ayrıntılı olarak bu yayınınızın "Giriş" bölümünde gösterilmiştir. Görüleceği üzere, bizim bu yayınımda, S. Yûnusî yayınında yapılan ve yukarıda ancak en genel çizgileriyle belirttiğimiz çeşitli yanlışlar düzeltilmiş ve yapılan eksikler tamamlanmaya çalışılmıştır. Bununla birlikte yaptığımız bu yayın çalışmalarının en mükemmel bir düzeye ulaştığını hiç bir zaman ileri sürmek istemiyoruz. Bu konuda bizi uyaracak olan meslektaşlara şimdiden müteşekkîr kalacağımı içtenlikle ifade etmeliyim.

Eser üzerindeki ilk çalışmalarına nezaret eden saygı-değer insan Rahmetli Hocam Prof. Necati Lugal'in aziz hatırasını burada andıktan sonra, ilk ve daha sonraki yayın çalışmalarında değerli yardımlarını esirgemeyen Sayın Prof. Dr. Adnan Erzi'ye teşekkürlerimi sunarım.

Eserin bazı formlarını okumak zahmetinde bulunan Prof. Dr. Meliha Ambarcıoğlu'na ve eserde geçen Arapça metinlerin hareke ve düzeltmelerinde sabırla bana yardımcı olan *D. T. C. Fakültesi Arapça Uzmanı* Sayın Yusuf Velişah Uralgiray'a teşekkür etmeliyim.

Eserin bir an önce ve en iyi bir biçimde basılmasında büyük katkısı bulunan *Türk Tarih Kurumu Genel Müdürü* Sayın Uluğ İğdemir'e en içten teşekkürlerimi sunmalıyım.

Başta Sayın Müdür Gökmen İğdemir olmak üzere, eserin dizgi, tertip ve cilt işlerinde büyük bir dikkat ve titizlik gösteren *Türk Tarih Kurumu Basımevi* mensuplarına teşekkürü bir borç bilirim.

Ankara, Bahçelievler, Ağustos 1972

Prof. Dr. ALİ SEVİM

Özel ve genel vekayinâmelerle diplomatik kaynaklar yanında, dinî, fikrî, ekonomik ve hukukî pek çok meseleleri kapsayan edebî eserlerin de tarih araştırmalarında önem taşıdığı uzun yıllar önce anlaşılmıştır⁴. Gerçekten, bu nitelikte olan birçok eserlerin, *Anadolu Selçuklu* tarihi araştırmalarına da çok yararlı katkılarının olduğunu ifade etmek yerinde olacaktır. Bu konuda şimdiye dek yapılan çalışmaları sürdürmek ve bunlara bir yenisini eklemek amacıyla, Anadolu'nun siyasal, sosyal, ekonomik ve kültür yönlerinden çok değişik bir görünüş içinde bulunduğu bir devir olan *Anadolu Selçuklu Devleti*'nin son zamanlarında, Konya'lı Zeki-oğlu Ebû Bekr tarafından Şubat 1279 yılı başlarında telif edilen *Ravzatü'l-küttâb ve Hadikatü'l-elbâb* adlı eseri yayınlamış bulunuyoruz. Eser, çeşitli konularda, devrin bazı devlet adamları ile müellifin dost ve yakınlarına yazılıp gönderilen 58 özel mektup ile 26 yaprak tutarında bir Zeyl bölümünden oluşmaktadır. Bu mektupların geniş özetleri, bu yayının "Giriş" bölümünde verilmiş olup, içinde bulunan tarihî kayıtlar da ilgili kaynak ve araştırmalardan faydalanılarak değerlendirilmeye çalışılmıştır.

Selçuklu devri *İnşa san'atının* güzel örneklerinden birisini teşkil eden bu eserde :

- a) *Cimri* ayaklanması ve bu sıralarda *Selçuklu* başkenti *Konya*'nın durumu hakkında notlar,
- b) Yine bu ayaklanma sırasında âsiler tarafından öldürülen *Selçuklu emîrlerinin* çeşitli özellikleri,
- c) Emîr Bahâüddin Mehmed'in *Sâhiller emîrliğine* atanması,
- ç) *Karahisar-ı Devle (Afyonkarahisar)* emîri Fahrüddin Ali-oğlu Nusretüddin Hasan'ın bir kısım faaliyetleri ile, onun emîr Tâcüddin Hüseyin'den başka ilgili kaynaklarda adlarına rastlanmayan emîr Şucâüddin Günek ve emîr Şemsüddin Kayser adlı iki kardeşinin daha bulunduğu,
- d) Kaynaklarda görülmeyen Seyfüddin ve Boğdın-oğlu Zahîrüddin adlı iki *Selçuklu* emîri hakkında bilgiler,
- e) Ünlü *Selçuklu* tabibi Nahcivanlı Ekmelüddin ile *Selçuklu İnşâ Divanı*'nda tercümanlık görevi yapan emîr Bedrüddin Yahya hakkında bazı kayıtlar,
- f) Adları belirtilmeyen birkaç zât'ın, *Anadolu Selçuklu* yönetiminde bazı görevlere (*İnşâ Divanı, Vâililik* gibi) atanmaları

⁴ Bu konuda daha ayrıntılı bilgi için bk. M. F. Köprülü: *Adıgeç. Makl.*

Ö N S Ö Z

Anadolu Selçukluları hakkında bilgi veren yerli kaynakların azlığı ve elde bulunanların da yetersiz oluşu, bu devir *Selçuklu* tarihinin çeşitli yönlerden tam anlamıyla aydınlığa kavuşturulmasında hâlâ büyük bir etki yapmaktadır. Gerçekten, sosyal, ekonomik ve kültür konularını kapsayan bir “*Anadolu Selçuklu Tarihi*” nin şimdiye dek yayınlanamamış bulunmasının nedenini, bu yerli kaynak sorununda aramanın yerinde olacağı kanısındayız. Vaktiyle Rahmetli Mehmet Fuat Köprülü tarafından kaleme alınan ve *Anadolu Selçuklu* tarihi araştırmalarında yerli kaynakların ne derecede önemli olduğu ilk kez belirtilen değerli makaleden¹ sonra, bu konuda birtakım çalışmalar yapılmak suretiyle, bir kaç yerli kaynak ortaya çıkarılıp yayınlanmıştır². Bu kaynak çalışmalarından sonradır ki, sözkonusu devrin yalnız siyasal tarihi, geç de olsa, yapılan bazı araştırmalarla epeyce aydınlığa kavuşmuş oldu³.

¹ Belleten, VII/27, s. 379-521.

² Bunların belli-başlıları şunlardır:

İbn Bibî: *el-Evâmirü'l-Alâiyye fî'l-umûri'l-Alâiyye*. Ankara 1956 (Tıpkıbasım); aynı eser, cilt I.: II. Kılıç-Arslan'ın vefatından I. Alâüddin Keykubad'ın cülûsuna kadar. Yay. N. Lugal - A. S. Erzi. Ankara 1957 (Tenkidli basım); Aksarayî: *Müşâmeretü'l-ahbâr ve Müsâyeretü'l-ahyâr*. Yay. O. Turan. Ankara 1944; *Tarih-i Âl-i Selçuk der Anadolu*. Türkçe çevirisi ile fotokopisini yay. M. F. Uzluk. Ankara 1952. Bu eser, metin, çeviri ve geniş notlarla Prof. Dr. A. Erzi tarafından yayınlanmaktadır; O. Turan : *Türkiye Selçukluları hakkında resmî vesikalar*. Ankara 1958; ayn. müell.: *Selçuklu devri vakfiyeleri I, II, III*. Belleten XI/42, 43, XII/45; A. Temir : *Kırşehir emîri Caca-oğlu Nureddin'in 1272 tarihli Arapça-Moğolca vakfiyesi*. Ankara 1959; Eflâkî: *Menâkıbü'l-ârifin I-III*. Yay. T. Yazıcı Ankara 1959-61; Mevlânâ Celâlüddin: *Mektûbât*. Yay. M. F. Uzluk, İstanbul 1937; ayn. müell.: *Kitab-ı Fih-i Mâfih*. Yay. B. Fûrûzanfer, Tahran 1330; Sultan Veled: *Divan*. Yay. M. F. Uzluk, İstanbul 1937; Sipehsâlâr : *Risale-i Feridun b. Ahmed Sipehsâlâr der ahvâl-i Mevlânâ Celâlüddin Mevlevî*. Yay. S. Nefîsî. Tahran 1325.

³ Bu konuda yapılan belli-başlı araştırmalar için bk. O. Turan: *Selçuklular tarihi ve Türk-İslâm medeniyeti*, Anadolu 1965, s. 17 vd.; N. Kaymaz: *Pervâne Muînüddin Süleyman*, Ankara 1970, s. 25-26. *Anadolu Selçuklularının siyasal tarihleri*, O. Turan tarafından yayınlanan “*Selçuklular Zamanında Türkiye, İstanbul 1971*” adlı eserde tafsilâtla ortaya konmuştur.

3.

NOTLAR VE AÇIKLAMALARDA VERİLEN BİLGİLER 21.

III.

ESER (23-65)

ESERİN KAPSAMI VE DEĞERLENDİRİLMESİ 24-65.

I. Mektup 25, II. Mektup 26, III. Mektup 28, IV. Mektup 29, V. Mektup 30, VI. Mektup 31, VII. Mektup 32, VIII. Mektup 32, IX. Mektup 33, X. Mektup 33, XI. Mektup 35, XII. Mektup 36, XIII. Mektup 36, XIV. Mektup 38, XV. Mektup 38, XVI. Mektup 39, XVII. Mektup 39, XVIII. Mektup 40, XIX. Mektup 41, XX. Mektup 42, XXI. Mektup 43, XXII. Mektup 44, XXIII. Mektup 44, XXIV. Mektup 45, XXV. Mektup 46, XXVI. Mektup 46, XXVII. Mektup 46, XXVIII. Mektup 47, XXIX. Mektup 48, XXX. Mektup 48, XXXI. Mektup 49, XXXII. Mektup 50, XXXIII. Mektup 51, XXXIV. Risâle 51, XXXVI. Mektup 52, XXXVI. Mektup 52, XXXVII. Mektup 53, XXXVIII. Mektup 54, XXXIX. Mektup 54, XL. Mektup 55, XLI. Mektup 56, XLII. Mektup 57, XLIII. Mektup 57, XLIV. Mektup 57, XLV. Mektup 59, XLVI. Mektup 59, XLVII. Mektup 60, XLVIII. Mektup 60, XLIX. Mektup 60, L. Mektup 61, LI. Mektup 61, LII. Mektup 62, LIII. Mektup 63, LIV. Mektup 64, LV. Mektup 64, LVI. Mektup 64, LVII. Mektup 65, LVIII. Mektup 65.

IV.

ESERİN NÜSHALARI (66-72)

1- Ankara İl-Halk Kitaplığı Nüshası 66, 2- Paris Milli Kitaplığı Nüshası 68, 3- Ayasofya Kitaplığı Nüshası 69, 4- İstanbul Üniversitesi Kitaplığı Nüshası 70.

V.

YAYINDA İZLENEN YÖNTEM (72-74)

İ Ç İ N D E K İ L E R

	<u>Sahife</u>
ÖNSÖZ	VII
GİRİŞ	1-77

I.

MÜELLİF (1-9)

II.

ESER ÜZERİNDE YAPILAN ÇALIŞMALAR (9-23)

1- M. Mesud Koman 9, 2- M. Fuad Köprülü 9, 3- A. Ateş 10, 4- O. Turan 10, 5- İ. Hakkı Konyalı 11, 6- A. Sevim 11.

S . Y Ū N U S İ Y A Y I N I (12 - 23)

1.

GİRİŞ (MUKADDEME-İ MUSAHHİH) KISMINDA VERİLEN BİLGİLER 12.

2.

METİN KURULUŞU ÇALIŞMALARI 15.

1- Yanlış okunan, ya da yanlış seçilen kelimelerden örnekler 15, 2- Zeyl kısmıyla ilgili birkaç metne ait yanlış ve eksikler 17, 3- Gösterilmeyen nüsha farkları 18, 4- Arapça metinlerde genel olarak daima görülen imlâ yanlışları 20, 5- Yayınlanan metindeki olmalarına rağmen, A. ya da D. ye atfen farklı gösterilen, ya da olduğu halde, olmadığı belirtilen kelimelerin sahife ve not numaraları 20.

Abū Bakr İbn al-Zakī

Ravzat al-kuttāb va hadikat al-albāb / Abū Bakr İbn al-Zakī ;
[yayınlayan] Ali Sevim. — 2. bsk. — Ankara : Türk Tarih Kurumu, 2011.
ix, 77, xi, 298 s. : tıpkıbasım ; 24 cm. — (AKDTYK Türk Tarih
Kurumu yayınları ; XIX. Dizi-Sa. 2¹).

Bibliyografya var.

ISBN 978 - 975 - 16 - 2360 - 7

1. Anadolu Selçuklu Devleti _ Tarih. I. E.a. II. Sevim, Ali.
III. Dizi.

956.1014

Atatürk Kültür, Dil ve Tarih Yüksek Kurumu Yönetim Kurulu'nun 21.04.2010
tarih ve 609/37 sayılı kararı gereği 2000 adet basılmıştır.

ISBN 978 - 975 - 16 - 2360 - 7

Ebru: Timuçin TANARSLAN

Türk Tarih Kurumu Basımevi

Akhun Caddesi No: 1

Sincan Organize Sanayi Bölgesi / ANKARA

Tel: (0312) 267 16 11

ATATÜRK KÜLTÜR, DİL VE TARİH YÜKSEK KURUMU
T Ü R K T A R İ H K U R U M U Y A Y I N L A R I
XIX. Dizi - Sayı: 2¹

ABŪ BAKR İBN AL-ZAKĪ

RAVŻAT AL-KUTTĀB
va
ḤADĪĶAT AL-ALBĀB

ALĪ SEVİM

2. Baskı (Tıpkıbasım)



TÜRK TARİH KURUMU BASİMEVİ - ANKARA
2011

Birinci Baskı: 1972

RAVŽAT AL-KUTTĀB
va
ḤADĪQAT AL-ALBĀB

